



**تأثير عوامل اقتصادية  
بر مناسبات سياسي**

(مجموعه مقالات)

دوكتور نظيفه توحى

جلد اول

# تأثير عوامل اقتصادى بر مناسبات سياسى

(مجموعه، مقالات)

جلد اول

دوكتور نظيفه توخى

**شناسنامهء كتاب:**

عنوان: تأثير عوامل اقتصادى بر مناسبات سياسى (مجموعهء مقالات)  
جلد اول

نويسنده: دوكتور نظيفه توخى

ويراستار و مدون: قاسم آسمايى

طرح روى جلد: Sean O'Sullivan

چاپ نخست: جون ۲۰۲۱

**The Impact of Economic Factors on Political  
Relations**

**Author: Dr. Nazifa Tokhi**

**Volume: ۱**

**Publishing hous: [www. lpskampprinting.nl](http://www.lpskampprinting.nl)**

**ISBN: ۹۷۸-۹۴-۶۴۲۱-۴۱۱-۶**

## فهرست

- أ دربارہء نویسندہ کتاب
- ث سخنی چند در مورد این اثر
- د تقریظ استاد داکتر ضیاء الدین باور
- س تقریظ محترم عبداللہ سپنتگر
- ض تقریظ دوکتور حیدر عدل
- ۱ اقتصاد، سیاست و اثربخشی آنها بالای ہمدیگر
- ۱۵ علم اقتصاد، انواع آن و توضیحات مختصر در مورد پیدایش این علم
- ۲۹ مبادی علم اقتصاد
- معرفی اقتصاددان پیشتاز مکتب کلاسیک آدام سمیت و تیوری های مهم وی در علم اقتصاد
- ۴۰
- ۵۲ معرفی تیورینسن، فیلسوف و اقتصاددان بزرگ قرن نوزدهم، کارل مارکس
- ۶۴ چرا رشد اقتصادی ضروری است؟
- ۷۲ وضع اقتصادی دنیا و آخرین بحران اقتصادی پولی — مالی
- ۸۸ معضلہ نوسان در قیمت نفت
- ۹۸ معرفی و اهداف سازمان اوپک
- ۱۰۴ سقوط قیمت نفت، جهان را به کدام جهت سوق خواهد داد؟
- معرفی مختصر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، کمک های بلاعوض این بانک به کشورما
- ۱۱۶
- ۱۲۴ تاریخچه، ساختار و چگونگی فعالیت های سازمان تجارت جهانی
- ۱۳۰ معرفی و ایجاد سازمان همکاری پنج کشور اقتصاد نوظهور (بریکس):
- راه ابریشم، راه مهم تجارتی که قاره های آسیا، اروپا و افریقا را بهم وصل می کند
- ۱۴۵
- ۱۵۹ پول چیست؟، عواملی که در تعیین ارزش پول نقش دارند!

- ۱۶۶ علت پائین بودن ارزش پول تعدادی از کشورها
- ۱۷۵ تورم یا انفلاسیون چیست و چگونه پدید می‌آید؟
- ۱۸۶ آیا کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده یا رو به توسعه محکوم به فقیر ماندن هستند؟
- ۲۰۰ جنگ اقتصادی و اهداف آن
- ۲۱۲ تحریم‌های اقتصادی آمریکا و سازمان ملل متحد علیه... سه کشور روسیه، ایران و کوریای شمالی:
- ۲۲۳ وضع تحریم‌ها علیه روسیه یا اعمار دیوار جدید بعد از جنگ سرد
- ۲۴۰ رقابت اقتصادی و آغاز جنگ تجارتي میان دو کشور بزرگ اقتصادی دنیا آمریکا و چین
- ۲۵۵ جنگ تجاری میان ایالات متحده آمریکا و چین
- ۲۷۲ جنگ تجاری اخیر بین دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان، آمریکا و چین
- ۲۸۵ ورشکستگی اقتصادی و عوامل آن
- ۲۹۵ فروپاشی اقتصادی کشورها
- ۳۰۸ آیا دالر امریکایی منحصیث پول جهانی، در واپسین سال‌های عمر خود قرار دارد؟
- ۳۲۲ شکاف اقتصادی و یا تفاوت‌های اقتصادی افراد در جوامع و سطح جهان

## درباره نویسنده کتاب

پوهنیار دوکتور نظیفه توخی فرزند عبدالکریم توخی به تاریخ ۱۲ اگست ۱۹۶۱ میلادی در گذر تنورسازی شهر کابل در فامیل روشنفکر تولد، دوره ابتدائی را در مکتب بیهقی و دوره ثانوی را در لیسه عالی زرغونه بپایان رسانیده است. بعد از ختم دوره لیسه با استفاده از بورس تحصیلی عازم کشور بلغاریا شده و از انستیتوت کارل مارکس در رشته اقتصادسیاسی، موفق به اخذ دیپلوم ماستری شده است.

نظیفه توخی بعد از اتمام تحصیل و برگشت به وطن، سه سال به صفت استاد در پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل در دیپارتمنت اقتصادسیاسی منحیث استاد تدریس نموده و سپس جهت ادامه تحصیلات بلندتر، دوباره عازم کشور بلغاریا شده و در رشته های ماکروایکونومی (اقتصاد بزرگ) و فلسفه از یونیورسیتی اقتصاد ملی و بین المللی صوفیه، با اخذ دیپلوم دوکتورا تحصیلات را به پایان رسانیده است.

بعد از سقوط دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و تشدید جنگ های خانمانسوز، ناچار کشور را ترک نموده و از سال ۱۹۹۷ میلادی در کشور شاهی هالند با شوهر و دو دختر خویش زندگی می کند.

نظیفه توخی در کشور هالند نیز در رشته حقوق مالی تحصیل را ادامه داده و موفق به اخذ دیپلوم گردیده و از سال ۲۰۰۱ میلادی تا حال به حیث کارمند مسلکی در مربوطات وزارت مالیه کشور شاهی هالند ایفای وظیفه مینماید.

نویسنده کتاب از نوجوانی جهت تنویر و آموزش عده از هموطنان به ویژه آنعده از زنان ستم دیده که بنابر معاذیری از سواد آموزی و تحصیل بدورمانده بودند، فعالانه سهم گرفته و به آنها کمک می نمود.

در دوران تحصیل در کشور بلغاریا به صفت عضو اتحادیه محصلین افغان، نقش فعالی داشته و برعلاوه در مجلات معتبر اقتصادی کشور بلغاریا *Международни* و *Икономическа мисъл* *Отношения* (روابط بین‌المللی) شماری از مقالات علمی - اقتصادی مؤلف نیز نشر شده است.

تعدادی از مقالات حاوی تحلیل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز در صفحات اجتماعی و سایتهای انترنتی نیز نشر شده است.

کتاب «افغانستان و اقتصاد فروپاشیده آن» نیز از قلم داکتر نظیفه توخی اقبال طبع یافته است.

داکتر نظیفه توخی با فعال شدن تلویزیون وزین جهانی بهار، برنامه «جهان اقتصاد» را نیز تهیه و گرداندگی می‌کند.



دوكتور نظيفه توخي



## سخنی چند در مورد این اثر

اثر حاضر، «تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی» مجموعه‌ای از مقالات و نوشته‌های تحلیلی و بررسی‌های اقتصادی است که تصویری از سیاست‌های اقتصادی در سطح جهان و سؤاستفاده‌های عده‌ای از کشورها را جهت کسب سود و سرمایه بیشتر بیان می‌دارد. در این مجموعه سعی به عمل آمده تا در مورد چگونگی و شیوه‌های که کشورهای بزرگ صنعتی از موقوف اقتصادی، نظامی و سیاسی شان، جهت تأمین منافع خویش از کشورهای کمتر توسعه یافته یا عقب نگه‌داشته شده استفاده به عمل می‌آورند، با ارائه ارقام مستند تحلیل و بررسی صورت گیرد.

رابطه میان اقتصاد و سیاست رابطه‌ای دوجانبه بوده، اقتصاد بر سیاست تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد و هم سیاست بر اقتصاد. در کشورهای صنعتی بزرگ، اقتصاد است که مسیر سیاست را معین نموده و سیاست‌های اقتصادی را مشخص می‌سازد. از آنجائی که اقتصاد در رهبری سیاسی جهان نقش عمده و اساسی را ایفاء می‌کند، بناءً کشوری با اقتصاد توسعه یافته، همیشه سخن اول را در عرصه سیاسی در جهان داشته و تصمیم گیرنده و رهبری کننده سیاست جهانی می‌باشد. این کشورها با استفاده از شیوه‌های متعدد مثل وضع نمودن تحریم‌ها، جنگ‌های تجاری و اقتصادی بر کشورهای کمتر توسعه یافته و مخالف شان، می‌خواهند به خواسته‌ها و اهداف شان نایل گردند. کشورهای کمتر توسعه یافته یا عقب نگه‌داشته شده ناگزیر به این خواسته‌ها تن در داده و آنرا رعایت نمایند. در حقیقت ما در جهان نابرابر زیست می‌نمائیم و بیشتر مردم عادی از نیرنگ کشورهای بزرگ آگاهی لازم ندارند.

یکی از اهداف اساسی امپریالیزم تسلط سیاسی و اقتصادی آنها بر کشورها و سرزمین‌های دیگر و کنترل کامل بر استقلالیت سیاسی و اقتصادی آنها

می‌باشد. با رشد و تکامل جوامع بشری طرز و شیوه سیاست این کشورها هم وارد مرحله جدید گردیده است. زیرا امپریالیزم دیگر به شیوه‌های کلاسیک نمی‌تواند در شرایط فعلی عمل کند به همین منظور آنها راه‌های جدید را جستجو می‌نمایند تا به اهداف شوم شان نایل شوند. لذا تحریم‌های اقتصادی، جنگ‌های تجاری و اقتصادی هم از جمله شیوه‌های است که جهت برآورده ساختن مقاصد سیاسی و اقتصادی از آن استفاده بعمل می‌آید.

یکی از اهداف عمده تمام کشورها رشد و توسعه اقتصادی است، جهت رسیدن به این هدف، کشورها از طرق و شیوه‌های مختلف استفاده نموده و مسیر متفاوتی را طی می‌نمایند. توسعه و رشد اقتصادی در تمام کشورها یک سان نیست، زیرا کشورها دارای نظام‌ها و سیستم‌های حکومت‌داری متفاوت و مختلف اند. بناءً مدل و شیوه واحد توسعه، در زمان معین برای کشورها وجود ندارد. آسایش و رفاه مردم و جوامع با بهبود و رفاه عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی وابسته است.

تلاش برای رسیدن به توسعه اقتصادی در کشورها متنوع است. گرچه شیوه‌ها و راه‌های مختلفی جهت نایل شدن به توسعه اقتصادی وجود دارد، ولی این احتمال هم موجود است که بعضی ازین راه‌ها انحرافی باشند. خصوصیات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک کشور، فرصت‌ها و محدودیت‌های ایجادشده توسط اقتصاد بین‌المللی و شیوه عملکرد حکومت‌داران در بهبود و رفاه اقتصادی یک کشور نقش ارزنده دارند.

تحولات چند دهه اخیر و تغییر و تحولات ساختاری در اقتصاد سیاسی بین‌المللی که تحت نام جهانی شدن یاد می‌گردد، نقش و تأثیر فرصت‌ها و محدودیت‌های که اقتصاد بین‌المللی ایجاد می‌کند را به مراتب برجسته‌تر می‌سازد. این امر بیانگر آن است که جهانی شدن اقتصاد، بعضاً باعث عدم دستیابی تعدادی از کشورها به جایگاه مناسبی در اقتصاد جهانی می‌گردد. در صورت مساعد بودن شرایط محیطی لازم با استفاده از یک نظم خاص، یک کشور می‌تواند در پیشرفت پروسه جهانی شدن نقش ارزنده را ایفاء

کند، اما اگر شرایط برای گسترش فعالیت‌های سرمایه‌داری مناسب نباشد کشور یا منطقه مذکور شدیداً متأثر و متضرر می‌گردد، یعنی که کشور متذکره از سرمایه، بازار جهانی، مدیریت و تکنالوژی پیشرفته محروم می‌شود و به همین اساس می‌توانیم توسعه یا عدم توسعه کشورهای جهان را توضیح داد.

موجودیت بحران‌های همیشگی، یکی از خصوصیات عمده کشورهای روبه توسعه و یا عقب‌نگه‌داشته شده است. این بحران‌ها اکثراً جهات سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی دارند، ولی جهت سیاسی آن نسبت به جهات دیگر آن متبازتر می‌باشد.

کشورهای روبه توسعه یا عقب‌نگه‌داشته شده در گذشته‌ها مستعمره یک کشور استعمارگر بوده و بعداً هم در چنگال استعمار نو قرار گرفته اند. سکتور مهم اقتصادی این کشورها، زراعت بوده، سطح فقر در آنها نهایت گسترده، از فقدان صنایع سنگین و فرار مغزها و فرار سرمایه شدیداً رنج برده، سطح بیکاری و بی‌سوادی در آنها فوق‌العاده بلند و عاید سرانه در این کشورها در سطح بسیار پائین قرار دارد.

به نظر اندیشمندان کشورهای بزرگ صنعتی، کشورهای به اصطلاح «روبه توسعه» بایست سکتور زراعت و تولید مواد خام را انکشاف دهند تا ازین طریق اسعار کافی را برای تمویل صنعتی ساختن این کشورها بدست آورند. هدف این استراتژی همانا عقب‌نگهداشتن عمده این کشورها است که تا صادرکننده مواد خام و بازار فروش تولیدات و اجناس کشورهای صنعتی باقی بمانند. این عمل باعث گردیده است تا کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب‌نگه‌داشته شده از نظر سیاسی و اقتصادی نیرومند نشده و مسیر رشد و پیشرفت را تجربه نمایند.

قابل یادآوری می‌دانم، مقالات این مجموعه بصورت زنده از طریق برنامه جهان اقتصاد - تلویزیون جهانی بهار به نشر رسیده است.

باید گفت که جهت نگارش این مجموعه سعی همه‌جانبه به عمل آمده

است تا حوادث و شرایط موجود در کشور و جهان غیر جانبدارانه و بطور عینی تحلیل و مورد بررسی قرار گیرد، تا باشد که یک تصویر دقیق از وضع اقتصادی بهم ریخته جهان و کشور عزیز ما ارائه گردد.

نظریات و دیدگاه‌های ارائه شده درین مجموعه، احتمال دارد دقیق، همه‌جانبه و دور از اشتباه نباشد و شاید هم مورد تأیید عده‌ای از علاقمندان عرصه اقتصادی قرار نگیرد، ولی به هر حال تلاش صورت گرفته تا یک تصویر روشن از وضعیت اقتصادی جهان ارائه گردد. ارقام و آماری که درین مجموعه ذکر گردیده، ارقام دقیقی اند که در رسانه‌ها و سایت‌های معتبر داخلی و یا بیرون مرزی به نشر رسیده اند.

مجموعه حاضر که شامل دو جلد و ۶۶۷ صفحه است و غرض مطالعه علاقمندان عرصه اقتصادی ارائه گردیده، اتفاقات اقتصادی و سیاست‌های که در سطح جهان اتخاذ گردیده و مستقیماً بالای اقتصاد کشورها تأثیر بجا گذاشته، طی یک مقطع زمانی ۲۰۱۷ الی ۲۰۲۱، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. امیدوارم با ارائه این مجموعه، خدمتی برای هموطنان عزیزم انجام داده باشم.

لازم به تذکر می‌دانم که از مساعدت‌های بی‌شائبه و زحمات بی‌دریغ، محترم قاسم آسمایی گران ارج که در تدوین و ترتیب این مجموعه از هیچ نوع همکاری و کمک صمیمانه نسبت به من دریغ نورزیده اند، ابراز امتنان، قدردانی و سپاسگزاری قلبی نمایم.

برعلاوه از مادر عزیزو بزرگوام که پیوسته تشویق‌های‌شان در راه رسیدن به پله‌های موفقیت برایم راه‌گشاه بوده است و از همسر عزیزم که مرا صمیمانه و مشفقانه یاری نموده ابراز سپاس و قدردانی نمایم.

همچنان از راهنمایی‌های ارزشمند آن عده از عزیزان که مشورت برایم اعطا نمودند تا این اثر را تهیه و به نشر برسانم، نهایت سپاسگزارم.

دوکتور نظیفه توخی

## تقریظ استاد داکتر ضیاءالدین باور

اقتصاد جز زندگی انسانی بوده و جوامع بشری تا به حال توانسته اند که بوسیله فعالیت‌های اقتصادی به حیات خویش ادامه دهند و با رشد نیروهای مؤلده و ارتقای مؤلدیت کار، به بهترسازی کیفیت زندگی شان بیافزایند. برای ساماندهی و تنظیم تولید، توزیع، تبادل و مصرف در یک جامعه ضرور است تا یک سازمان وجود داشته باشد که با روی دست گرفتن تدابیر معین، مناسبات بین گروه‌های اجتماعی به خصوص بین مالکین وسایل تولید و سایر اتباع جامعه را تنظیم نماید. ما در اینجا در حقیقت از سیاست به مثابه مجموعه تدابیر و شیوه‌های تنظیم کننده مناسبات اجتماعی - اقتصادی و مؤسسات متناسب به آن حرف می‌زنیم. درین اثر، نویسنده روابط متقابل اقتصاد و سیاست را خوب مفصل و با ارزش علمی توضیح نموده که توجه هر خواننده را به خود جلب مینماید. اینکه رول تعیین کننده را در یک ساختار اجتماعی - اقتصادی، سیاست دارد و یا اقتصاد، مربوط می‌شود به شکل مالکیت حاکم در جامعه.

به قول کارل مارکس انسانها بایست اول بخورند، بنوشند و سرپناهی داشته باشند تا بتوانند به مسائل روبنایی مانند سیاست، مذهب، تعلیم و تربیت و غیره بپردازند.

در زمینه می‌خواهم به دو نکته اشاره نمایم:

- در جوامع سرمایه داری که عمدتاً مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، اقتصاد کشور رول اساسی در تعیین سیاست دارد و سیاست‌های کشوری را طوری تنظیم می‌نمایند که همه مؤسسات روبنایی در دفاع از سرمایه و منافع آن قرار داشته باشند. گرچه سیاسیون این کشورها تبلیغ می‌کنند که وظیفه آنها ایجاد توازن و میانجیگری بین منافع کارفرمایان و

کارگران است، ولی در حقیقت هدف آنها دفاع و حمایت از نظام سرمایه‌داری و جلوگیری از قیام‌های زحمتکشان و ادامه صلح اجتماعی بین طبقات متخاصم می‌باشد.

- ولی در جوامع که با وجود سکتور خصوصی، عمدتاً مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید وجود دارد، سیاست دارای استقلال نسبی می‌باشد و سیاست اقتصادی توسط نیروی سیاسی یا حزب سیاسی حاکم طرح و عملی می‌گردد، به این معنی که دولت بخش‌های اساسی سیاست اقتصادی را تعیین واز تطبیق آن به نفع همه اتباع کشور نظارت می‌کند. مثال خوب در زمینه کشور چین شده می‌تواند که با وجود یک سکتور خصوصی قوی، حزب کمونیست و دولت چین جهات اساسی سیاست انکشاف اقتصادی - اجتماعی را تعیین می‌نماید و سکتور خصوصی را نیز در چارچوب قانون به رعایت آن مکلف می‌سازد. اقتصاد چین را می‌توان بنام «سرمایه‌داری دولتی» نامید که تا بحال از نظر سرعت رشد اقتصادی موفق‌ترین نظام اقتصادی جهان است که توانست چین عقب مانده را در مدت نه چندان طولانی به یکی از قدرتمندترین اقتصادهای جهان مبدل سازد و دیری نخواهد گذشت که در بین قدرت‌های اقتصادی جهان مقام اول را احراز نماید.

نویسنده این مجموعه، رابطه متقابل اقتصاد و سیاست را نتنها در چارچوب ملی بلکه در سطح جهانی نیز مورد تحلیل قرار داده و توضیحات مفصل با مثال‌های بسیار خوب ارائه داشته است که علل معضلات و تقابل‌های موجود در جهان و شیوه‌های عملکرد حاکمانه جهان سرمایه داری را تا حدی روشن می‌سازد.

به عقیده من جنگ و توسعه طلبی در ماهیت نظام سرمایه داری نهفته است، و می‌خواهم این مطلب را مختصر توضیح دهم: هدف تولید در جامعه سرمایه داری اساساً رفع احتیاجات مردم نه بلکه بدست آوردن مفاد و افزایش آن است. این مفاد زمانی بیشتر می‌گردد که تولید و فروش بیشتر گردد. زمانی که بازارهای داخلی کشورهای سرمایه داری از کالاهای مصرفی تولیدی مشبوع می‌گردند، مالکین سرمایه ناگزیر هستند که برای

افزایش مفاد خویش بازارهای جدید تهیه مواد خام و فروش کالاهای صنعتی را خارج از سرحدات ملی خویش جستجو نمایند. از آنجائی که دولت‌های ملی بمنظور حمایت و انکشاف صنایع ملی خود محدودیت‌های معینی را برای فعالیت سرمایه‌های خارجی وضع می‌کنند. چنین سیاست‌های حمایتی کشورهای مستقل باعث خشم کشورهای سرمایه‌داری و اربابان امروزی جهان می‌گردد، زیرا که آنها هیچگونه موانع و سرحدات در برابر فعالیت سرمایه‌های خویش را نمی‌پذیرند. ازینرو دست به خشونت علیه این کشورها می‌زنند که اشکال اساسی و مروج این خشونت‌ها در عصر حاضر عبارت از اشغال مستقیم بوسیلهٔ مداخله نظامی، سازماندهی کودتاها، صدور انقلابات رنگه، وضع تعذیرات اقتصادی و سایر تهدیدهای اقتصادی و سیاسی میباشند.

هدف همهٔ این جنایات، حفظ و حمایت از بازارهای جهانی و تحمیل لیبرالیسم وحشی غرب و تضمین مفاد هنگفت برای شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری می‌باشد. از آنجائی که بالابردن مفاد هیچ سرحدی را نمی‌شناسد، بنابراین تا زمانی که نظام‌های سرمایه‌داری وجود دارند، جنگ‌ها و تنش‌ها در عرصهٔ جهان از یکطرف بین کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستقل عقب نگهداشته شده و از طرف دیگر در بین کشورهای امپریالیستی بخاطر تقسیم مجدد جهان وجود خواهد داشت.

خشونت امپریالیسم امریکا، بریتانیا و اتحادیه اروپایی تا زمانی می‌تواند ادامه یابد که اتباع این کشورها با هم‌نوعان شان در کشورهای قربانی بی‌تفاوت بمانند.

امپریالیسم جهانی باتمام قوت تلاش می‌نماید تا حقایق را توسط دستگاه‌های غول پیکر اطلاعات جمعی خویش کتمان نموده و جنگ‌های چپاولگرانه و جنایات جنگی خود را بنام "جنگ علیه تروریسم" و یا هم "جنگ بخاطر اعاده صلح" معرفی نموده و بدین ترتیب تا حدی زیادی توانسته اند تا حقایق در بارهٔ این جنگ‌های وحشیانه را از انظار اتباع کشورهای خود و جهانیان مخفی نگه‌دارند.

در کشورهای غربی به ما می‌آموزانند که نگرش ما به سایر جوامع باید "تأمین منافع" و یا "تهدید منافع" ما توسط آنان باشد (اربابان جدید جهان ص ۱۸). این بدان معنی است که هر کشوری که بادر نظرداشت منافع ملی خود راه رشد مستقلانه را در پیش می‌گیرد و این راه رشد کشورهای عقب‌نگهداشته شده تأمین‌کننده منافع آمریکا، بریتانیا و اتحادیه اروپا نباشد، دشمن اینها پنداشته می‌شود و بنا برین به خود حق می‌دهند تا مشترکاً دست به مداخلات سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی بزنند تا این کشور را تضعیف نموده، حاکمیت‌های ملی را سرنگون و به عوض آن عمال خود را حاکم برسروش آن بسازند تا این کشور مطابق خواست آنها اداره گردند.

چگونگی عملکرد امپریالیزم بین‌المللی درین اثر بعد از صفحه ۲۰۰ بسیار خوب و مفصل با ارائه مثال‌های عالی توضیح داده شده‌است که برای هر خواننده و علاقمندان سیاست و اقتصاد دلچسپ خواهد بود. من این اثر را یک راهگشای خوب برای درک اتفاقات سیاسی، اقتصادی و نظامی میدانم که همین حالا دارند اتفاق می‌افتند و کمیت آنها روبه افزایش است.

من این مجموعه مقالات را یک آئینه یافتم که حوادث جاری در عرصه ملی و بین‌المللی را در یک محدوده معین منعکس می‌سازد و بدین‌ترتیب یک وسیله کمکی خوب برای درک اتفاقات جاری در جهان به حساب می‌آید.

من زحمات نویسنده را که در تحقیق و تحریر این اثر متقبل شده‌است، قابل قدر می‌دانم و مطالعه انرا به همه علاقمندان جهان اقتصاد و سیاست توصیه می‌نمایم.

با عرض حرمت

داکتر ضیاءالدین باور

۳۱ می ۲۰۲۱



## تقریظ محترم عبدالله سپنتگر

### اقتصاد و سیاست

تعداد زیاد دانشمندانی که سیاست را به نحوی آیین اقتصاد می‌دانند به این گفته فردریش انگلس بر مزار کارل مارکس باور دارند که: مردم پیش از آنکه بتوانند به سیاست، دانش، هنر، دین و غیره پردازند باید بخورند، بیاشامند، پوشاک و سرپناه داشته باشند.

از این تحلیل ساده انگلس، بالاتر از یک قرن می‌گذرد ولی حقیقت نهفته در آن بر تمام دوره زنده گی بشریت صادق است. در جهانی که برای ما ساخته اند به هیچ وجه نمی‌توان از کنار پرسش اساسی شیوه تولید و تقسیم غذا، لباس و مسکن گذشت. چگونگی مناسبات حاکم بر جریان تولید و توزیع نعمات مادی چرخه اقتصاد را به حرکت می‌آورد و سیاست تضمین‌کننده مصوونیت دوران سرمایه به نفع این و یا آن گروه در جامعه است. وقتی شما پیوند حیاتی اقتصاد و سیاست را مورد بررسی قرار می‌دهید ناگزیر باید عناصر تعیین‌کننده بازی بزرگ تنازع بقای انسانی را در نظر بگیرید و همین ناگزیری شما را از دایره بی‌طرفی خارج می‌کند و به طرفدار نیروهای حاکم و یا محکوم مبدل می‌سازد.

حرفهای بالا را بخاطری نوشتم که شما را بر طرز دیالکتیکی اندیشیدن استاد دکاتور نظیفه توخی تحلیلگر و رهنمود دهنده مسایل اقتصادی و اجتماعی آشنا سازم. از استاد توخی نگاشته‌ها و صحبت‌های آموزنده فراوان وجود دارد و بخشی از نگاشته‌های شان در مجموعه‌های جداگانه تنظیم در گام نخست بشکل دیجیتال از جانب موسسه نشراتی راه پرچم

منتشر شده است. سه جلد کتاب آخری این دانشمند پُرکار و درست اندیش اینها اند:

۱. افغانستان و اقتصاد فروپاشیده آن

۲. تاثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی جلد اول

۳. تاثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی جلد دوم.

هرسه جلد کتاب که در گُلیت وقف بررسی بخش‌های اقتصادی - سیاسی شده اند بطور آگاهانه بشکل رساله‌های جداگانه درسی برای دانش پژوهان مقطع‌های مختلف ترتیب گردیده است. زیان رساله از بار اضافی مشکل فهمی مبرا است و میتوان با ذخیره آموزشی محدود هم چیزهای زیادی آموخت. برای دانش آموزان دانشکده‌های اقتصاد، علوم سیاسی و بخش‌های اقتصاد زراعتی پوهنخی زراعت پوهنتون‌های کشور ما و تمام آنانی که پیوند ارگانیک اقتصاد و سیاست را در سطح جهانی تعقیب میکنند مطالعه این آثار راه جستجوی علمی را کوتاه می‌سازد.

بهترین نتیجه گیری استاد توخی را در متن کتاب‌هایش میخوانیم: «جهان در شرایط کنونی دارای آشفتگی‌های زیادی است. جهانی که از سی سال بدینسو دیگر قابل شناخت نیست. جنگ سود و سرمایه میان تعدادی از سرمایه داران بزرگ که بیش از هشتاد درصد تولید جهانی را در دست دارند، موجود است. آنان تصمیم گیرنده‌گان سرنوشت مردم بخصوص در کشورهای رو به توسعه اند. کی‌ها باید گرسنگی بکشند و کی‌ها در فقر، جنگ و بی‌عدالتی زیست نمایند و بلاخره بمیرند، همه و همه از جانب چند کشور ویا چند کمپنی بزرگ تعیین می‌گردد.»

استاد توخی با توضیح نقادانه اقتصاد و سیاست نیولیبرالیستی حاکم بر جهان نشان می‌دهد که پلان فروپاشی کشورها در تقویم غارتگران منابع طبیعی از قبل و بطور نظام مند درج می‌گردد و آسیب‌های اجتماعی مقدرات الهی نه، بلکه ساخته یک نظام بهره‌کشی گروه‌های معین انسانی است.

به دوست گران ارجم استاد دكتور نظيفه توخى كه از توان بزرگى براى  
توضيح و نشان دادن راه دگرگونى برخوردار اند سلامتى و سعادت آرزومندم.

عبدالله سپنتگر

۲۷ اپريل ۲۰۲۱

## تقریظ دوکتور حیدر عدل

در معادلات امروزی بطور عموم روابط کشورها بر دو اصل استوار است، روابط با کشورهای پیشرفته اقتصادی و روابط با کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب نگهداشته شده.

روابط با کشورهای بزرگ اقتصادی نیز ظاهراً به دو گروه از لحاظ مناسبات سیاسی، نظامی و اقتصادی تقسیم بندی می‌گردد که گروه اول را می‌توان زیر نام هم پیمانان (کشورهای عضو پیمان ناتو، اتحادیه اروپا) نام برد و گروه دوم، کشورهای را دربر می‌گیرد که شامل کدام پیمان نظامی، سیاسی و اقتصادی نیستند و تلاش می‌ورزند تا بصورت مستقل درین روابط با کشورهای پیشرفته اقتصادی جهان بخصوص امریکا و اتحادیه اروپا، در داد و ستد باشند. مانند کشورهای هندوستان، برازیل، ارجنتاین، چین، روسیه و چند کشور دیگر توسعه یافته در جهان.

کشورهای عقب نگهداشته شده مثل افغانستان، سومالی، یمن، سودان، لیبیا، سوریه و ده ها کشور دیگر در آسیا و افریقا یا مستقیم و یا غیرمستقیم توسط نماینده‌های کشورهای امپریالیستی رهبری و اداره می‌گردند و این کشورها را نمی‌گذارند تا سرنوشت خود و مردم را به مسیر درست اقتصادی سوق دهند و از حالت مستعمره و نیمه مستعمره رهایی یافته و راه رشد اقتصادی و خودمختاری را در پیش گیرند.

در سال‌های اخیر دیده می‌شود، رشد اقتصادی و نظامی در کشورهای که شامل پیمان هستند سیر نزولی داشته و برعکس در متباقی کشورها در حال انکشاف است.

این تغییر و رشد باعث آن گردیده است تا ممالک هم پیمان در رأس امریکا با متحدین آن، سیاست زور و فشار را در پیش گرفته و با بهانه‌های غیرموجه، با استفاده از وضع تحریم‌ها مانع پیشرفت این کشورها در عرصه‌های اقتصادی و نظامی گردند.

تحریم اقتصادی که اکثراً جایگزین جنگ نظامی و استخباراتی می‌باشد، برنامه‌ای از پیش تعیین شده‌ای است که از طرف کشور قدرتمند امپریالیستی بر کشور مستقل مانند ایران، روسیه، کیوبا، ونزوئلا و کشورهای دیگر در جهان، که حاضر به پذیرش خواسته‌ها و توقعات آنها نیستند، وضع می‌گردد.

در حقیقت جنگ اقتصادی عبارت از آماج قرار دادن اقتصاد ملی یک یا چند کشور در جهان است که از طریق اعمال تحریم‌های هدفمند و ایجاد اختلال در نظام اقتصادی کشورها عملی می‌شود.

در واقع، تحریم فعالیتی است که توسط یک یا چند کشور و یا سازمان بین‌المللی علیه یک یا چند کشور دیگر، بانک‌ها، گروه‌ها و یا افراد و اشخاص مستقل بمنظور مجازات آنها وضع می‌گردد. هدف از تحریم‌ها محروم ساختن کشورها از انجام بعضی مبادلات و تحت فشار قرار دادن آنها بخاطر پذیرش خواسته‌های کشورها و سازمان‌های است، که تحریم‌ها را وضع می‌نمایند.

با وضع تحریم‌های اقتصادی از جانب کشورهای مختلف، کشور تحریم شده و یا گروه‌ها و افراد مستقل به محدودیت‌های اقتصادی از جمله در بخش‌های تجارت و مالی مواجه می‌گردند. کشورهای که تحریم اقتصادی را وضع می‌نمایند می‌خواهند اکثراً از این طریق به اهداف سیاسی شان نایل آیند. بعضاً تحریم‌های اقتصادی که از جانب کشورهای بزرگ سرمایه‌داری وضع می‌گردد، مؤثریت آن برای شان قناعت بخش نیست. زیرا اکثریت کشور های بزرگ که طی چند دهه اخیر رشد قابل ملاحظه در اقتصاد و

سیاست داشته اند آرزو ندارند که جهان بصورت يك قطبی حرکت نماید و مانع رشد اقتصاد کشورها گردد.

ما شاهد آن هستیم که بسیاری کشورهای تحریم شده توانسته اند در ارتباط نزدیک با کشور دومی رشد یافته اقتصادی که شامل پیمان با امریکا نیست روابط اقتصادی ایجاد و در حقیقت تحریم را دور زده و به آن توجه ننمایند. که این خود نشاندهنده آنست که جهان از حالت يك قطبی بیرون شده و کشورهای ابراقتصادی دیگر مانند چین و روسیه پا به عرصه وجود بگذارند.

تجارب حداقل ده سال اخیر نشان داده است که امریکا نمی تواند در برابر قدرت های اقتصادی مانند چین و رسیدن این کشور به جایگاه اول در اقتصاد جهانی مقاومت کند. گر چه آنها مشکلات کوچک و بزرگی را بر سر راه چین در بازار های جهانی قرار می دهند و اقدامات مربوط به تبعیض تجاری را تقویت خواهند کرد، ولی به نظر نمی رسد که تمامی این اقدامات به تقابل شدید و جنگ اقتصادی و تجاری بین امریکا، چین و روسیه منجر گردد.

دوکتور نظیفه توخی درین مجموعه، همه این پرابلم ها را چه در داخل افغانستان و چه در دیگر کشورهای جهان، با ارائه ارقام و اعداد دقیق بصورت مفصل توضیح داده و راه بیرون رفت ازین معضلات و نجات از چنگال این غول های سرمایه را از لحاظ علمی و عملی مورد بررسی قرار داده است که خواننده را علاوه بر اینکه از عملکرد جهان سرمایه داری با کشورهای در حال رشد و کشورهای عقب نگهداشته شده آگاه می سازد، بلکه راه های بیرون رفت را نیز برای خواننده بیان می دارد.

پس با صراحت و بصورت فشرده می توان گفت که، این اثر ارزشمند که بقلم توانای دوکتور نظیفه توخی زیر عنوان «تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی» در دو جلد نگارش یافته، اثر تحلیلی و پژوهشی است که تصویر از وضعیت اقتصادی جهان در شرایط فعلی را تبارز می دهد.

درین اثر تلاش به عمل آمده تا از سیاست کشورهای بزرگ جهان پرده برداشته و واضح گردد که این کشورها از کدام شیوه ها و میتودها جهت کسب سود و سرمایه بیشتر استفاده می نمایند.

با مطالعه این اثر خواننده در مورد حوادث و وقایع عمده که طی چهار سال اخیر در سطح جهان به وقوع پیوسته معلومات کافی حاصل خواهد نمود، اثری است که در آن از توسعه اقتصادی گرفته تا جنگ های تجاری و اقتصادی مورد بحث قرار گرفته است.

من تلاش و زحمات دوکتور نظیفه توخی را در ارتباط به تحریر این مجموعه عالی و تحقیقی قابل قدر دانسته و این اثر را شمع روشن کننده و آگاهی دهنده برای آنهاي که در سیاست و اقتصاد گام عملی گذاشته اند و هم می خواهند از واقعیت های عینی افغانستان و جهان امروزی آگاهی حاصل نمایند، اثرنهایت ارزشمند دانسته و مطالعه این مجموعه را به تمام علاقمندان سیاست و بخصوص علم اقتصاد توصیه می نمایم.

با حرمت

دوکتور حیدر عدل

لندن، ۲۸ می ۲۰۲۱

## اقتصاد، سیاست و اثربخشی آنها بالای همدیگر

سیاست بخشی از علوم اجتماعی است که فعالیت‌های دولت و حکومت را مورد مطالعه قرار می‌دهد. سیاست به اصطلاح عامیانه، تمام عملکردها و روش‌های را که مربوط به دولت بوده و چگونگی فعالیت و اهداف دولت را در امر اداره، مشخص می‌سازد. ارسطو، علم سیاست را مطالعه حکومت تعریف می‌کند. این علم از لحاظ نظری و عملی با تحلیل نظام و عملکردهای سیاسی سر و کار دارد و متفکرین سیاسی، ارتباطات اساسی میان شرایط و تحولات سیاسی را مورد بررسی قرار داده تا از این طریق برای منظم کردن علم سیاست و پیش‌بینی اقدامات سیاسی در سراسر جهان، اصول اساسی را دریابند.

علم سیاست با اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی، تاریخ، مردم‌شناسی، حقوق اداری، سیاست عمومی، سیاست ملی، ارتباطات بین‌المللی، سیاست تطبیقی، جامعه‌شناسی، موسسات سیاسی و نظریات سیاسی در ارتباط است. گرچه بخش‌های علوم اجتماعی در قرن نوزدهم گردآوری شده، ولی علم سیاست تقریباً ۲۵۰۰ سال قبل توسط افلاطون و ارسطو اساس‌گذاری و سازمان‌یافته است

در حالی که اقتصاد منحیث بخشی از علوم اجتماعی، فعالیت‌های انسان را در مورد تولید، توزیع و ثروت یا رفاه مادی مورد مطالعه قرار می‌دهد، دولت به صفت یک نهاد سیاسی و نیرومند جهت اداره امور کشور، نیاز به امکانات و منابع اقتصادی و پول دارد. اقتصاد پاسخگوی این نیازمندی‌ها می‌باشد. لذا نقش اقتصاد در سیاست قوی و چشم‌گیر بوده، صرف نظر از اینکه نظام سیاسی شاهی یا جمهوری و یا هم‌استبدادی باشد. همچنان اقتصاد در سیاست نقش برانزده دارد صرف نظر از اینکه نظام



اقتصادی بر اساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید استوار باشد و یا مالکیت اجتماعی.

میان اقتصاد و سیاست رابطه‌ی دو جانبه وجود دارد، یعنی اقتصاد بر سیاست تأثیر گذاشته و هم از آن متأثر می‌گردد و هم برعکس آن. اینکه آغازگر این رابطه کدام یک از آنها است، باید تحلیل و بررسی گردد.

تأثیر سیاست بر اقتصاد و یا برعکس آن در کشورها متفاوت است. در یک تعداد کشورها سیاست و بازی‌های سیاسی وضعیت اقتصادی جامعه را مشخص می‌کند. طور مثال این مسأله به خصوص در مورد مذاکرات هستوی ایران، ۱+۵ به وضاحت دیده می‌شود.

چنانکه مشاهده نمودیم، کوچکترین اخباری که از مذاکرات مذکور می‌رسید، بر بازارهای کشورها به‌ویژه بورس‌های فلزات و بازار طلا و اسعار نهایت تأثیر گذار بود. در حالی که این تأثیرگذاری در کشورهای غربی برعکس بود. طوری که قبلاً گفته شد، رابطه‌ی اقتصاد و سیاست دوجانبه است، زیرا در کشورهای غربی اقتصاد است که مسیر سیاست را معین نموده و سیاست‌های اقتصادی را مشخص می‌سازد. همان گونه که بعضی تحلیل‌گران معتقد بودند، اصلاً مسأله هستوی ایران و بحران‌های دوامدار و طولانی در شرق میانه نفت‌خیز، از بازی‌های سیاسی کشورهای غربی است که آنها می‌خواهند از اقتصاد مبتنی بر انرژی‌های فسیلی (ذغال سنگ، نفت و گاز طبیعی) و صنایع و تکنولوژی‌های نفت‌بر گذار کنند، طوری که از صنایع و فناوری‌های ذغال‌سنگ‌بر عبور کردند. لذا اقتصاد است که به سیاست دستور می‌دهد تا در حساس‌ترین منطقه نفت‌خیز جهان تنش و بحران به صورت دوامدار وجود داشته باشد تا به این کشورها واضح سازد که فعلاً زمان عبور از انرژی‌های فسیلی و جایگزین نمودن انرژی‌های پاک یعنی انرژی خورشیدی، انرژی‌های سبز و غیره فرا رسیده است.

اکثراً فکر می‌شود که اقتصاد و سیاست از هم جدا اند و اینکه مفهوم

اقتصاد سیاسی بر اساس جدابودن قبلی اقتصاد و سیاست استوار است، موضوعی است که فعلاً کمتر قابل پذیرش می‌باشد.

جدا ساختن اقتصاد و سیاست بدین معنی نیست که آنها بر همدیگر اثرگذار نیستند و یا در ساختارهای مشخص یک‌سان دیده نمی‌شوند. اصلاً اقتصاد و سیاست از هم جدا نیستند، بلکه از نظر تحلیلی متفاوت می‌باشند. لذا نخست مفاهیم «امر اقتصادی» و «امر سیاسی» را بایست تحلیل و بررسی نمائیم و بعداً روابط نظری میان اقتصاد و سیاست را مشخص بسازیم. در حقیقت هدف از اقتصاد سیاسی در اینجا، روابط موجود میان اقتصاد و سیاست است.

از نظر تحلیلی مفهوم سیاست مانند مفهوم اقتصاد، دقیق و مشخص نیست. در اینجا سه مفهوم «امر سیاسی»، یعنی سیاست به مثابه حکومت، سیاست به مثابه خدمات دولتی و سیاست به مثابه توزیع ارزش‌ها از موضع قدرت، که امکان پیوند با اقتصاد را دارا می‌باشند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در سیاست به مثابه حکومت؛ هدف از حکومت در مجموع دستگاه سیاسی رسمی یک کشور، نهادها، قوانین، سیاست‌های عمومی و گردانندگان اصلی آن است. بعضاً سیاست و حکومت با هم یکی اند، در این حالت سیاست شامل پروسه فعالیت‌ها و ساختارهای حکومت می‌باشد.

حکومت با دولت متفاوت است. اصطلاح دولت اکثراً پدیده‌های وسیع را نسبت به حکومت در بر می‌گیرد، یعنی مفهوم دولت وسیع تر از حکومت است. زیرا دولت قدرت اساسی و رسمی بشمار می‌رود. اگر دولت را ساختار باثبات حکومت‌داری و وضع‌کننده قوانین در جامعه بشناسیم، دولت به اساس این تعریف هیچ نوع فعالیت متداول را انجام نمی‌دهد، زیرا دولت کارگذار یا گرداننده نیست، بلکه حکومت‌ها خود عامل و گرداننده می‌باشند.

اگر سیاست را به مثابه خدمات دولتی در نظر گیریم، فعالیت‌های جمعی را

به دو بخش خصوصی (غیر دولتی) و عمومی (دولتی) می‌توان تقسیم نمود، در اینصورت اقتصاد به عرصه خصوصی و سیاست به عرصه عمومی ارتباط می‌گیرد. گرچه این تقسیم بندی کار آسان نیست ولی در جوامع لیبرال، وقتی می‌توان یک قلمرو را خصوصی تعریف کرد که عملاً قلمرو شخصی تلقی شود، مثل فعالیت‌های مذهبی، جزئیات مصرف‌الویت‌های غذایی و پوشاک)، تربیت کودک و غیره امور، خصوصی هستند.

در سیاست به مثابه توزیع ارزش‌ها از موضع قدرت، سیاست و اقتصاد هر دو شبیه هم هستند زیرا هر دو بیانگر شیوه‌های توزیع اند. سیاست در اینصورت شامل ساختار حکومت نبوده، بلکه شیوه خاصی تصمیم‌گیری در مورد تولید و توزیع منابع می‌باشد. نظام توزیع سیاسی برعکس اقتصاد از نظر حقوقی که بر مبادله داوطلبانه تأکید می‌کند، مستلزم قدرت است. این تعریف ما را مجدداً به حکومت باز می‌گرداند. حکومت تنها ساختار سیاسی سراسر جامعه است. گرچه حکومت با سیاست یکسان نیست، بلکه حکومت ساختاری است که سیاست در داخل آن شکل می‌گیرد.

اصطلاح اقتصاد به اشکال و شیوه‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته، که معانی مختلف را بیان می‌کند. طور مثال بعضاً واژه اقتصاد جهت طرز انجام دادن امور استفاده می‌گردد، که از نظر اقتصادی این اصطلاح، به معنی مؤثر، بهره‌ور و صرفه‌جویی افاده می‌شود. و یا گاهی هم واژه اقتصاد به فعالیتی دلالت دارد که هدف آن در تولید، به دست آوردن اشیاء است که ما آنرا می‌خواهیم یا به آنها ضرورت داریم، یعنی واژه فراهم کردن را در اقتصاد بیان می‌کند. همچنان اصطلاح اقتصاد وابسته به نهادهای که بر اساس بازار بنا یافته، هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اقتصاد (ایکونومی)، به مثابه یک علم، اولین بار توسط فیلسوف‌های یونان باستان مورد بررسی قرار گرفت و مطالعه اقتصاد مدرن نیز از قرن ۱۸ میلادی در اروپا به خصوص در اسکاتلند و فرانسه آغاز شد. اقتصاددانان تعاریف مختلفی درین زمینه ارائه داشته‌اند:

آدام سمیت (بنیانگذار مکتب اقتصادی کلاسیک)، اقتصاد را علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل می‌داند. از نظر سمیت نیروی کار، منشاء اصلی بوجود آوردن ثروت می‌باشد و آنچه جهت گسترش ثروت و رفاه یک کشور تعیین کننده است، «تقسیم کار» است.

به نظر استوارت میل، اقتصاد عبارت از بررسی ماهیت ثروت از طریق قوانین تولید و توزیع است.

پیدایش اقتصاد سیاسی در قرن هجدهم به مردم در زمینه نظام تأمین نیازها کمک شایانی کرد و اصطلاح «اقتصاد سیاسی» جایگزین اصطلاح قدیمی «اقتصاد» شد.

اقتصاد سیاسی علم است که با مناسبات اجتماعی اشخاص در جریان تولید نعمات مادی، سر و کار دارد. اقتصاد سیاسی مناسبات تولیدی یا نظام اجتماعی تولید را به ما می‌آموزاند. ماهیت و میکانیسم اقتصاد سیاسی هم چنین قوانین اقتصادی که تولید، توزیع، تبادله و مصرف نعمات مادی را در ادوار مختلف جوامع انسانی اداره می‌کنند، بما می‌آموزاند.

نقش اقتصاد در سیاست نهایت قوی و گسترده بوده، صرف نظر از اینکه کدام نوع نظام سیاسی در کشور حکم‌فرما است و یا اینکه نظام اقتصادی بر اساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و یا مالکیت اجتماعی استوار است.

در گذشته‌های دور نیازمندی دولت‌ها به اقتصاد کمتر بود و نیازمندی‌های شان را از طریق بودجه رفع می‌نمودند، ولی در شرایط فعلی دولت‌ها نیازمند مصارف بیشتر هستند. اقتصاد پاسخگوی بررسی و تحلیل همین نیازمندی‌ها است. در اثر توسعه جوامع بشری و با تخصصی شدن رشته‌های علمی، علم سیاست و اقتصاد پا به عرصه وجود گذاشت. اقتصاد در رسیدن سرمایه داران به صحنه سیاست و برعکس آن، و امر موفقیت سیاست آنها نیز اثرگذار است. از جانب هم تفاوت در امکانات اقتصادی، بحران اقتصادی و نابرابری در توزیع نعمات مادی عدم ثبات

سیاسی در کشور را بوجود می‌آورد. چنانچه کارل مارکس، تحولات جوامع بشری را بر اساس تحولات اقتصادی تحلیل و بررسی نموده، بیان داشت. «زمانی که جوامع بشری شکل گرفت در جوامع اولیه نظام ارباب و برده‌داری حکم‌فرما بود. با گذشت زمان این نظام جای خود را به سیستم فئودالی واگذار شد. تحولات اقتصادی باعث فروپاشی این نظام گردید و سیستم سرمایه‌داری بوجود آمد.»

در مورد رابطه میان ثبات سیاسی و امنیت اقتصادی باید گفت که، ثبات سیاسی امر ضروری و لازمی جهت رسیدن به امنیت اقتصادی می‌باشد. جهت واضح ساختن این رابطه، می‌توان از اصطلاح "ریسک ملی"، که شامل چهار نوع ریسک، (سیاسی، سیاست‌گذاری اقتصادی، ساختار اقتصادی و نقدینگی) است، استفاده نمود. تحلیل ارقام مربوط به شاخص‌های ذکرشده در سطح جهان بیانگر بالا بودن رقم ریسک ملی در کشورهای رو به توسعه بوده که این امر به نوبه خود دلالت بر کاهش ضریب امنیت اقتصادی دارد. شیوه‌ای که در کاهش ریسک ملی می‌تواند مؤثر واقع گردد، اتخاذ سیاست‌ها در عرصه سیاست و اقتصاد می‌باشد که به شکلی به حاکمیت قانون، اصلاح نظام نقدینگی و دوران سرمایه در کشور و بالاخره شیوه اعمال حاکمیت، منتهی می‌شود.

در شرایط فعلی جهان بدون مرز، عوامل خارجی، نقش انحصاری دولت‌ها را به خصوص در بخش فعالیت‌های اقتصادی تهدید می‌کند، ولی ساختار اقتصادی کشورها، به خصوص کشورهای در حال توسعه، از اثر عوامل ناگوار داخلی نیز متأثر می‌شوند. این عوامل بالای امنیت اقتصادی کشورها تأثیر سوء بجا گذاشته، زمینه‌های تولید را نامنظم ساخته و پروسه تولید را از حالت نورمال منحرف می‌سازد. بی‌ثباتی سیاسی، منحنی عمده‌ترین عامل داخلی، بر امنیت اقتصادی و عوامل تولید محسوب می‌گردد.

تحقق امنیت اقتصادی از امنیت سیاسی، اجتماعی و امنیت ملی، مستقل و مجزا بوده نمی‌تواند، امنیت اقتصادی عنصر اساسی هماهنگی عمومی می‌باشد.

در کشورهای رو به توسعه، عدم اعتماد و اطمینان که در شرایط بی‌ثباتی سیاسی و موجودیت خشونت‌ها پدید می‌آید، باعث کاهش در سرمایه‌گذاری‌ها و فرار سرمایه می‌گردد. در صورت موجودیت عدم اطمینان اقتصادی، تمایل به سرمایه‌گذاری ضعیف بوده و سرمایه‌گذاری را بیشتر از پیش کاهش می‌دهد.

بی‌ثباتی سیاسی شامل اعتراضات گسترده، اعتصابات عمومی، تظاهرات، شورش‌ها، فعالیت‌های تروریستی، جنگ‌های چریکی، جنگ داخلی و جنگ در سرحداست.

در امنیت اقتصادی معیار اساسی این است که سیستم‌های اقتصادی تا کدام اندازه می‌توانند مردم را در مقابل انواع فشارهای که از کنترل آنها خارج است، حفاظت نمایند.

گرچه احتمال دارد، سیستم با وضع نمودن سیاست‌های سنجیده و هوشمندانه در زمینه تأمین حداقل استاندارد زندگی برای همه و ارتقای برابری در فرصت‌های زندگی و یا با پیشگیری و مبارزه با عوامل که حوادث و فشارها را بوجود می‌آورند، دست به کار شود، ولی امنیت اقتصادی را بایست از دو جهت یعنی امنیت اقتصادی برای تمام کشور و نظام اقتصادی (در سطح وسیع) و امنیت اقتصادی فردی (در سطح محدود) مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

در مورد مفهوم امنیت اقتصادی دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد، بعضی‌ها معتقدند که سطح حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، چه از راه عملکرد داخلی و چه حضور در بازارهای بین‌المللی می‌باشد.

عده دیگر، امنیت اقتصادی را وضعیتی که در آن، نهادهای تولیدی بدون تشویش از خطرات محیطی، برنامه‌های طولی‌مدت شان را عملی نمایند، می‌شناسند.

همچنان تعدادی هم امنیت اقتصادی را، فراهم نمودن یک فضای حقوقی، اجتماعی و سیاسی که در چوکات آن برنامه‌های سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی از آغاز تا مرحله بهره‌برداری و از مرحله بهره‌برداری تا ختم کار بدون هیچ‌گونه اخلال و هرج و مرج خارجی بتوانند عمل نمایند، می‌دانند.

در اقتصاد، تولیدات و نتیجه بدست آمده از آن به هر اندازه که باشد، ضرورت به سرمایه‌گذاری قبلی دارد و هر سرمایه‌گذاری نیازمند تأمین امنیت سرمایه از همان آغاز سرمایه‌گذاری تا به مرحله حاصل دهی آن می‌باشد. یعنی جهت تحقق سرمایه‌گذاری، تأمین امنیت تمام بخش‌های مربوط به آن شرط لازمی است. اگر سرمایه و نیروی انسانی را منحیث مهمترین منابع تولید در ساختار اقتصادی در نظر بگیریم، امنیت را عنصر عمده این فعالیت می‌توان محسوب نمود که بدون موجودیت آن، پروسه تولید در مجموع صدمه خواهد دید. عرصه که در آن سرمایه‌گذاری انجام می‌پذیرد، عملاً در نوع سرمایه‌گذاری تأثیر گذاشته و مسیر آنرا مطابق شرایط اقتصادی موجود تغییر خواهد داد.

سطح ریسک، یعنی محسوس ترین مشخصه امنیت اقتصادی را می‌توان به حد اوسط مصارف هر حادثه پیش‌بینی نشده در جریان سرمایه‌گذاری برای هر واحد سرمایه (یونت) بیان نمود. رابطه سرمایه‌گذاری و ریسک طوری است هر قدر که سطح ریسک بیشتر گردد، سرمایه‌گذاری، به سمت سرمایه‌گذاری با مفاد بیشتر تمایل پیدا می‌کند. با در نظر داشت اینکه پذیرش سرمایه‌گذاری در هر کشور مطابق گزارش‌های مؤسسات معتبر محاسبه ریسک انجام، توجه به تأثیر خشونت‌ها و ناآرامی‌های سیاسی بر سطح رشد منفی سرمایه‌گذاری در کشور، حائز اهمیت است.

عوامل ریسک ملی از نظر روش اکونومیست، در مجموع به چهار دسته که شامل ریسک سیاسی، ریسک سیاست‌گذاری اقتصادی، ریسک ساختار اقتصادی و ریسک نقدینگی است، تقسیم می‌گردد.

– ریسک سیاسی بیانگر سطح قدرت و ثبات سیاسی یک کشور در سطح ملی و بین‌المللی، در ارتباط با جنگ‌ها، ناآرامی‌های اجتماعی، فساد، جرم و جنایت و غیره می‌باشد. ۲۲ فیصد ریسک ملی را ریسک سیاسی تشکیل می‌دهد. باید بدانیم که ثبات سیاسی و کارآیی سیاسی چیست؟

ثبات سیاسی بیانگر وضعیت سیاسی در یک کشور بوده که تهدیدهای امنیتی داخلی و خارجی مانند جنگ و ناآرامی‌های اجتماعی را بیان می‌دارد. اقدامات و فعالیت‌های مؤثر یا کارایی سیاسی، اداره مطلوب را در یک کشور بیان می‌کند و به عواملی چون سطح جرم و جنایت، فساد اداری، بیروکراسی، نهادهای مدنی و تغییرات در دولت در امر تأمین اهداف اقتصادی سر و کار دارد.

– ریسک سیاست‌گذاری اقتصادی بیانگر کیفیت و ثبات سیاست‌های اقتصادی، در بخش سیاست‌های پولی، مالی، اسعاری، تجاری و مقرراتی می‌باشد. این نوع ریسک تقریباً ۲۸ فیصد ریسک ملی را در بر می‌گیرد.

– ریسک ساختار اقتصادی، قدرت پرداخت قروض ملی به کشورها و نهادهای خارجی را ارزیابی می‌کند. این نوع ریسک تقریباً ۲۷ فیصد ریسک ملی را به خود اختصاص می‌دهد.

– ریسک نقدینگی، عدم توازن موجود میان منابع و تعهداتی که باعث بی‌نظمی نهادها و بازارهای مالی می‌گردند، را ارزیابی می‌کند. برعلاوه ریسک نقدینگی، ثبات پشتوانه سرمایه کشور را نیز می‌سنجد. این نوع ریسک ۲۳ فیصد از ریسک ملی را تشکیل می‌دهد.

آگاهان اقتصادی و سیاسی معتقد اند که در عرصه اقتصادی و سیاسی هر کشور، ۱۲ مسأله عمده بر تصامیم سرمایه‌گذاری خصوصی اثر گذار بوده و می‌تواند باعث ایجاد مشکلات در امر سرمایه‌گذاری گردد. با استفاده از حداوسط اهمیت و ارزش این ۱۲ موضوع، شاخص امنیت اقتصادی مشخص می‌گردد. نظر به پژوهشات انجام شده در ۱۳۰ کشور، افغانستان و تعداد از کشورهای افریقایی، پائین‌ترین سطح امنیت اقتصادی را دارند،



در حالی که ۲۰ کشور صنعتی بزرگ، بلندترین سطح امنیت اقتصادی را دارا اند.

منبع این مسأله و چالش‌ها را می‌توان چنین نام برد:

۱. شکاف عملکرد اقتصادی که در واقع سطح حمایت مردم را از دولت در پروسه توسعه اقتصادی ارزیابی می‌کند.

۲. ثبات حکومت که بیانگر توانمندی دولت، ثبات آن، و احتمال پایداری ثمربخش حاکمیت و تداوم سیاست‌های آن می‌باشد.

۳. تنش‌های قومی: این متغیر، سطح بحران‌های ناشی از اختلافات قومی، ملیتی یا زبانی را منعکس می‌سازد.

۴. جنگ‌های خارجی: این متغیر، احتمال وقوع جنگ‌های خارجی را اندازه‌گیری می‌کند. علل ناامنی اقتصادی می‌تواند ناشی از اشغال کشور، اختلافات مرزی با همسایگان و مداخلات کشورهای خارجی در امور داخلی یک کشور باشد.

۵. فساد مالی که به اشکال مختلف مثل رشوت بخاطر انجام یک کار، تقاضای پول هنگفت غرض اجازه نامه واردات و صادرات، کنترل اسعار، بررسی مالیاتی، خدمات حمایتی پولیس یا اخذ قرضه‌های بزرگ بانکی، می‌باشد. فساد مالی بیانگر امنیت اقتصادی ضعیف در یک کشور است.

۶. کیفیت نظام اداری: هرگاه تجدیدنظر و بازنگری در سیاست‌ها در زمان تغییر دولت کمتر باشد، این امر بیانگر یک نظام اداری توانمند و کارا است، زیرا برخوردهای سیاسی و جناحی در نظام اداری، ناامنی اقتصادی را در کشور نشان می‌دهد.

۷. ترور و خشونت سیاسی: این متغیر، سطح مخالفت و نارضایتی را در کشور از سبوتاژ سیاسی گرفته تا انواع حملات مسلحانه و تلاش جهت ترور و کشتار، بیان می‌دارد.

۸. حقوق سیاسی: سطح حقوق سیاسی یک کشور را، اندازه کنترل و نظارت افراد جامعه بر حکومتداران مشخص می‌سازد. یک نظام را در صورتی می‌توان آزاد و مردم سالار گفت که اتباع آن در تعیین نهادهای نظام و رهبران شان دارای حق انتخاب باشند.

۹. آزادی‌های مدنی: شامل استقلال قوه قضاییه، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌ها، آزادی سازمانها و احزاب سیاسی، آزادی اتحادیه های صنفی و کارگری و آزادی نهادهای مذهبی می‌باشد. در حقیقت این متغیر اندازه بهره‌جویی افراد یک کشور را از این حقوق مشخص می‌سازد.

۱۰. کشورهای که نظام شان به قوانین مستحکم استوار است، نهادهای سیاسی شان عاری از نواقص بوده و در آن نظام قضایی و تدارک جهت انتقال منظم قدرت وجود داشته باشد، یعنی از حاکمیت قانون برخوردار باشند، از امنیت اقتصادی بیشتر برخوردار اند.

۱۱. کاهش عواید دولت، کسر بودجه، تغییر دولت و یا تغییر در اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی دولت، از جمله عوامل اند که بعضاً دولت نمی‌تواند، تعهداتش را به قراردادهای عقد شده، عملی کند.

۱۲. جنگ داخلی: این متغیر تأثیر موجودیت حالت جنگ، ناامن بودن راه‌ها، ترور و اختطاف سرمایه‌گذاران و اعضاء خانواده‌هایشان را اندازه گیری می‌کند.

عدم موجودیت امنیت لازم در افغانستان برای سرمایه‌گذاران در صدر همه چالش‌ها قرار دارد، کاهش نیروهای خارجی و افزایش ناامنی‌ها طی سال‌های اخیر، باعث فرار سرمایه‌های هنگفتی از افغانستان شده و اعتماد سرمایه‌گذاران به آینده سیاسی کشور را کمتر ساخته است. بر علاوه این امر سبب کاهش مصرف مردم، عدم علاقمندی سرمایه‌گذاران به سرمایه‌گذاری و نگه‌داری پول نقد، خارج از سیستم رسمی بانک داری شده است.

اقتصاد افغانستان متکی به کمک‌های خارجی است، جهت رفع این حالت، بایست سکتور خصوصی در کشور رشد قابل ملاحظه نماید، در غیر آن اقتصادی افغانستان به همین شکل ادامه خواهد یافت.

چالش‌های دیگری که در افغانستان سرمایه‌گذاران با آن مواجه اند، موجودیت فساد اداری و مالی گسترده در ادارات دولتی است. سرمایه‌گذاران از فساد در گمرکات، ریاست‌های مالی، شاروالی‌ها و سایر نهادهای عرضه‌کننده خدمات عامه، شکایت دارند. بر علاوه بنابر دسترسی کمتر سرمایه‌گذاران به امکانات ترانسپورتی و زیربنایی مانند جاده‌ها، خطوط آهن، بندر، پارک‌های صنعتی، برق و آب، باعث گردیده تا آنها کمتر علاقمند سرمایه‌گذاری در افغانستان باشند.

مغلق بودن سیستم مالیاتی، پرداخت محصول گمرکی و شیوه جمع‌آوری و مدیریت مالیات بسیار پیچیده و کهنه، مشکلات دیگری اند که سرمایه‌گذاران با آن روبرو می‌باشند. همچنین مغلق بودن، موجودیت فساد و کهنه بودن سیستم عدلی و قضایی نیز یکی از مشکلات دیگری سکتور خصوصی در افغانستان محسوب می‌گردد.

غیررقابتی بودن تولیدات داخلی در بازارهای کشور به علت مصارف بلند تولید، عدم امکانات کافی برای سرمایه‌گذاری، عدم تجهیزات پیشرفته و موادخام، موجودیت کالاهای مشابه بی‌کیفیت خارجی و عدم حمایت دولت از سکتور خصوصی همه و همه از مشکلات سرمایه‌گذاران به شمار می‌رود.

دولت بایست از طریق به نمایش گذاشتن توانایی خود در بخش تأمین امنیت، تأمین ثبات مالی، تأمین ثبات ارزش پول افغانی، طرح برنامه‌های بزرگ زیربنایی و جلوگیری از غصب زمین، به جلب اعتماد مردم و سکتور خصوصی بالای دولت و تضمین آینده باثبات اقتصادی و سیاسی کشور تلاش ورزد و ثابت نماید که توانایی حفظ امنیت ولسوالی‌ها و ولایات را دارا بوده و نهادهای اداری دولت به دست مخالفان نظام سقوط نمی‌کنند.

به اساس یک گزارش کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل متحد در مورد وضعیت سرمایه‌گذاری در جهان، کشورهای که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را نمی‌توانند، جذب نمایند، با خطر منزوی شدن در سطح جهانی قرار خواهند گرفت. در این گزارش، به جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه، منحنی یک مسأله مهم و حیاتی تأکید به عمل آمده است، زیرا از اثر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، از یکطرف مهارت‌های نیروی کار داخلی افزایش می‌یابد و از طرف دیگر از طریق انتقال تکنولوژی مدرن، میان تولیدات داخلی و تولیدات خارجی روابط دوجانبه برقرار می‌گردد.

به علت وضعیت متشنج سیاسی و عدم موجودیت امنیت لازم در کشور عزیز ما نسبت به سال‌های قبل، پروسه رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بطی‌تر شده است.

در ساختار اقتصادی توازن میان کار و سرمایه از اهمیت شایان برخوردار است، در حالی که طی چند دهه گذشته این توازن در کشور ما برهم خورده است. ناآرامی‌ها، اوضاع متشنج سیاسی — اجتماعی داخلی و سطح بلند ریسک سیاسی باعث کاهش سرمایه‌گذاری و فرار سرمایه‌ها از کشور ما گردیده است.

در حقیقت ریسک و ثمربخشی سرمایه‌گذاری، دو عامل مهمی هستند که سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی به آن توجه بیشتر مبذول می‌دارند. هرگاه سطح ریسک در یک کشور کمتر و ثمربخشی فعالیت‌های اقتصادی بیشتر باشد، در یمنصورت سرمایه‌گذاران، بیشتر علاقمندی به سرمایه‌گذاری پیدا می‌کنند، ولی در صورت بالا بودن سطح ریسک، سرمایه‌گذاری کاهش یافته و احتمال دارد که سرمایه‌گذاران داخلی هم به مقصد امکانات سرمایه‌گذاری با امنیت بیشتر، به خارج بروند. اکثریت پژوهشگران اقتصادی معتقد اند که فرار سرمایه از کشورهای رو به توسعه، ناشی از موجودیت ریسک بلند برای سرمایه‌گذاری در این کشورها است.

یکی از مهمترین مشکلات کشورهای رو به توسعه، خروج نیروی ماهر از این کشورها به خارج از کشور به خصوص ایالات متحده امریکا و اروپا می باشد که این امر در واقع پدیده "فرار مغزها" است.

در نظریات جدید ارائه شده راجع به رشد اقتصادی، یکی از علل عمده تفاوت رشد میان کشورها را در نیروی انسانی و تجمع بازدهی معلومات می دانند. به نظر تئودور شولتز اقتصاددان امریکایی، کلید توسعه اقتصادی خود انسان است و نه منابع مادی آن. امریکا منحنی بزرگترین و قوی ترین کشور اقتصادی جهان، که در آن پائین ترین ریسک در تمام عرصه های زندگی اقتصادی — سیاسی وجود دارد، بزرگ ترین کشور مهاجر پذیر است.

بیکاری، فقر، فساد گسترده اداری در ادارات دولتی، تعصبات قومی و زبانی، تهدیدهای گروه های بنیادگرا و نبود امنیت در کشور، تشدید حملات طالبان در نقاط مختلف کشور و امثال آن، از جمله عواملی اند که مردم را نسبت به دولت و وطن دل سرد ساخته، وطن را ترک و راهی دیار مهاجرت می شوند.

هالند — ۲۵ نوامبر ۲۰۲۰

## علم اقتصاد، انواع آن و توضیحات مختصر در مورد پیدایش این علم

در آغاز باید بدانیم علم چیست؟

علم فعالیت انسانی به مقصد معرفت طبیعت و جامعه است و فاکت‌های متعلق به عرصه‌های مختلف واقعیت را جمع نموده، تنظیم و طبقه بندی نموده و مورد تحلیل قرار می‌دهد و یک سیستم کامل پژوهش (یا مشاهده و تحقیق) را برای رشته‌های مختلف معرفت بوجود می‌آورد. مانند اسلوب بررسی، مشاهده، تجربه، تدوین و غیره.

علم عبارت است از شناخت پدیده‌ها و آگاهی یافتن از روابط بین آنها است. اما تفاوت علوم مختلف در پدیده‌های متفاوت آنها است.

باید دانست که ماهیت و پدیده، دو شاخص مهم اشیاء و پدیده‌ها هستند که از جهت دیالکتیک به هم مربوط اند.

طور مثال، برای تعریف علم فیزیک به طور خلاصه می‌توان گفت علم فیزیک عبارت از شناخت پدیده‌های فیزیکی و آگاهی یافتن از روابط بین آنها است.

علم اقتصاد نیز عبارت از شناخت پدیده‌های اقتصادی و آگاهی یافتن از روابط بین پدیده‌های اقتصادی است.

باید بدانیم که اقتصاد چیست؟

واژه اقتصاد به زبان انگلیسی (economy) که از واژه (ایکنمیا οἰκονομία) از زبان یونان باستان گرفته شده که خود از ترکیب دو کلمه (ایکاس οἶκος به معنای خانه و نامس νόμος به معنای روش یا قانون) متشکل شده است. این دو کلمه روی هم معنای «قواعد خانه/ خانوار» را می‌دهند.

اقتصاددانان تعاریف مختلفی برای علم اقتصاد ارائه داشته اند.

برخی از تفاوت‌ها بیانگر تکامل دیدگاه‌ها در باره موضوع اقتصاد یا دیدگاه‌های مختلف در میان اقتصاددانان است. آدام سمیت<sup>۱</sup> (بنیان‌گذار مکتب اقتصادی کلاسیک)، در سال ۱۷۷۶ اقتصاد سیاسی را این‌گونه تعریف کرده است: اقتصاد عبارت از علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل است. از نظر سمیت نیروی کار منشاء اصلی بوجود آوردن ثروت می‌باشد و آنچه جهت گسترش ثروت و رفاه یک کشور تعیین کننده است، «تقسیم کار» است.

ژان باتیست<sup>۲</sup> اقتصاددان فرانسوی در ۱۸۰۳، هم‌زمان با جدا کردن علم اقتصاد بنابر کاربرد آن در سیاست‌گذاری عمومی (به انگلیسی: پابلیک پالیسی)، آنرا منحصیث علم تولید، توزیع و مصرف ثروت تعریف می‌کند.

به نظر استوارت میل<sup>۳</sup> اقتصاد، عبارت از بررسی ماهیت ثروت از طریق قوانین تولید و توزیع است.

اقتصاد، مطالعه انسان در کسب و کار معمولی‌اش در زندگی است. اقتصاد به کاوش این می‌پردازد که چگونه انسان در آمدش را کسب و آن را مصرف می‌کند، بنابر این، از یک جهت مطالعه ثروت است و از جهت دیگر بخشی از مطالعه خود انسان است.

همچنان باید بدانیم اقتصاد سیاسی چیست؟

اصطلاح اقتصاد سیاسی برای بار نخست توسط اقتصاددان فرانسوی بنام آنتون مان کرتین در اثرش تحت عنوان رساله راجع به اقتصاد سیاسی که در سال ۱۶۱۵ عیسوی نشر شده، بکار رفت. کلمه اقتصاد سیاسی Political economy از کلمه یونانی اقتباس و از سه قسمت: پویسه (نظام یا جامعه)، ایکاس (خانه)، نامس (قانون) مشتق گردیده است.

اقتصاد سیاسی علم است که با مناسبات اجتماعی اشخاص در جریان تولید نعمات مادی، سر و کار دارد. اقتصاد سیاسی مناسبات تولیدی یا

نظام اجتماعی تولید را به ما می‌آموزاند. ماهیت و میکانیزم اقتصاد سیاسی همچنین قوانین اقتصادی که تولید، توزیع، تبادل و مصرف نعمات مادی را در ادوار مختلف جوامع انسانی اداره می‌کنند، به ما می‌آموزاند.

علم اقتصاد به طور شگفت‌آوری رشد کرده و همراه با گسترش تئوری اقتصاد، به خصوص در دهه‌های اخیر مباحث تئوریک اقتصاد به اشکال مختلف تقسیم بندی شده‌اند.

یکی از مهمترین اشکال طبقه بندی این مباحث، تقسیم بندی موضوع اقتصاد به اقتصاد خرد (میکرو ایکانومی Microeconomics) و اقتصاد کلان (مکرو ایکانومی Macroeconomics) است.

اقتصاد خرد، رفتار و عوامل اساسی اقتصاد، شامل عوامل فردی مانند خانواده‌ها و شرکت‌ها یا خریداران و فروشندگان را بررسی می‌کند. در مقابل اقتصاد کلان، کلید اقتصاد و عوامل مؤثر بر آن، شامل بیکاری، تورم، رشد اقتصادی و سیاست پولی و مالی را تحلیل می‌کند.

تحلیل اقتصادی در تمامی ابعاد جامعه تأثیرگذار است، از تجارت، عواید و صحت عامه گرفته تا موضوعات متنوعی از قبیل جرم و جنایت، آموزش و پرورش، خانواده، حقوق، سیاست، مذهب، نهادهای اجتماعی، جنگ، و علوم اساسی.

میکرو اکونومی یا اقتصاد خرد شاخه‌ای از علم اقتصاد است که به تحلیل گرداننده‌گان منفرد در یک بازار و نیز تحلیل ساختار بازار می‌پردازد. این بخش با گرداننده‌گان خصوصی، عمومی و داخلی، به صفت اصل تقلیل ناپذیر، سر و کار دارد. اقتصاد خرد به ما می‌آموزاند که چگونه این گرداننده‌گان داخل بازارهای منفرد و مقررات دولتی به داد و ستد با یکدیگر می‌پردازند. بازار ممکن است با یک محصول (مانند سیب، آلومینیوم یا تلفون موبایل) سر و کار داشته باشد یا با خدمات مربوط به یکی از عوامل تولید (چاپ کتاب یا بسته‌بندی مواد غذایی).



چگونگی تعامل بین خریداران و عوامل مؤثر در انتخاب خریداران در اقتصاد خرد بررسی می‌شود.

اقتصاد خرد شاخه‌ای از علم اقتصاد بوده، به مطالعه منحصر به اقتصاد فرد، تجزیه و تحلیل بازار، رفتار مصرف‌کننده‌گان و خانوارها و مؤسسات که به چگونگی رفتار انسانها و انتخاب شان در سطح واحدهای خرد یا کوچک اقتصادی مانند یک فرد، یک مؤسسه، یک صنعت یا بازار یک کالای خاص و به چگونگی تعامل بین خریداران و مصرف‌کننده‌گان و عوامل مؤثر در انتخاب خریداران می‌پردازد و اساس آن مدل‌های ریاضی است. به طور خاص اقتصاد خرد به الگوی عرضه و تقاضا برای کالاها و خدمات و همچنین تعیین قیمت خروجی در بازارهای خاص می‌پردازد و به طور معمول در بازارهای که در آن کالاها در حال خرید و فروش هستند، قابل تطبیق است.

این دو شاخه اقتصاد ظاهراً به نظر می‌رسد از هم متفاوت باشند اما کاملاً به هم وابسته و تکمیل‌کننده همدیگر اند و بسیاری از مسایل اقتصادی تداخل از این دو مطالعه هستند. طور مثال با افزایش سطح تورم قیمت مواد اولیه افزایش می‌یابد و این به نوبه خود در قیمت نهایی کالاها تأثیر گذار است.

یکی از اهداف اقتصاد خرد، بررسی بازار و برقرار کردن یک رابطه نسبی پولی میان کالاها و خدمات است. همچنین به بررسی موارد شکست بازار (مواردی که بازار قادر به تولید نتیجه مطلوب نبوده اند) می‌پردازد. میکرواقتصادی‌تئوری‌های را برای داشتن یک بازار رقابتی هم شرح می‌دهد.

عرضه و تقاضا از بخش‌های اساسی اقتصاد خرد به شمار می‌رود که در تعیین قیمت‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در بازار کاملاً رقابتی، جهات مثل مالیات بر مبنای هر واحد کالا یا خدمات، کنترل قیمت‌ها، و اثرات جانبی یک محصول خاص طوری نیستند که تقاضا با عرضه یکسان باشد، قیمت کالا در طول تولید، همان قیمت بازار است، و در این میان تعادل اقتصادی

وجود دارد. در شرایط واقعی، کاهش عرضه باعث کمبود کالا در بازار می‌شود، و بر قیمت تأثیر می‌گذارد. وقتی تقاضا افزایش یابد، قیمت‌ها نیز بالا می‌روند و متعاقباً وقتی عرضه افزایش یابد قیمت‌ها پائین می‌آیند.

در نظریه عرضه و تقاضا معمولاً فرض می‌شود که فضا کاملاً رقابتی است. این بدین معنی است که تعدادی زیادی خریداران و فروشندگان در بازار وجود دارند و هیچ کدام از آنها نمی‌توانند بر قیمت‌ها تأثیرگذار باشند، ولی در عمل این فرض به مشکل مواجه است زیرا بسیاری از خریداران و فروشندگان این توانایی را دارند که بر قیمت‌ها تأثیرگذار باشند. در مورد ثنوری عرضه و تقاضا در اکثر حالات تجزیه و تحلیل پیچیده‌ای ضرور است تا بتوان یک مدل قناعت بخش برای عرضه و تقاضا ارائه نمود.

هنگامی که تولیدکننده قیمت کالای را بلند می‌برد، معمولاً مصرف‌کنندگان کم‌تر آن کالا را خریداری می‌کند. وقتی عرضه محدود می‌شود، معمولاً قیمت‌ها افزایش می‌یابد. در این شرایط، اقتصاد خرد به سرمایه‌گذاران کمک می‌نماید تا اندازه و سطح ریسک را ارزیابی و دورنماهای را از اتفاقات آینده به آنها نشان دهد.

اقتصاد کلان با صنایعی در ارتباط است که خواهان ورود به بازار رقابتی هستند. اقتصاد کلان در بخش سیاست نیز برای ارزیابی نقش نهادها و احزاب سیاسی در تعیین نتایج سیاسی، و در مؤسسات حقوقی برای بررسی کارآمدی نهادهای رقابتی، و در امور عمومی برای تعیین مالیات و سیاست‌های مصرفی لازم برای اقتصاد یک کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در اقتصاد کلان (مکرواقتصادی) روابط اقتصادی، چون تولید، مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، درآمد، رشد اقتصادی، تورم و مانند اینها مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر: اقتصاد کلان، بررسی وضع اقتصادی در سطح کل است و برخلاف اقتصاد خرد که به بررسی قیمت‌ها، مقدار خرید، فروش، مصارف، درآمد و غیره در سطح مؤسسات و بازارهای فردی می‌پردازد، اقتصاد کلان مجموعه نظریات است که پدیده‌های

اقتصادی را در سطح مقادیر جمعی تجزیه و تحلیل می‌کند و مجموع رفتارها و واکنش‌های اقتصادی و نیز دورآنها را تجارقی و تغییرات ایجادشده در بازارهای کالاها و خدمات، کار، سرمایه و پول را مورد مطالعه قرار می‌دهد. ساحة اقتصاد کلان بسیار گسترده و مشتمل بر نظریات سرمایه‌گذاری، تولید، در آمد، اشتغال، بیکاری، تورم، مصرف، سطح عمومی قیمت‌ها، نظریات پولی و اندازه مفاد، سود، مصارف و قروض دولت، کسر بودجه، تجارت خارجی و به صورت عموم شامل مجموعه سیاست‌های مالی و پولی و رشد اقتصادی و حتی پیش‌بینی تغییر آنها در آینده است.

مهمترین موضوعات، مفاهیم و سوالات که در لابلای اقتصاد کلان قابل طرح و بحث هستند، عبارتند از:

- چه عواملی در تعیین سطح تولید و اشتغال در جامعه مؤثر اند و باعث نوسان آنها می‌شوند؟
- چه عواملی در تعیین سطح عمومی قیمت‌ها مؤثر اند و باعث نوسان آنها می‌شوند؟ تورم و رکود چگونه به وجود می‌آیند؟
- چه عواملی در تعیین سطح متوسط اندازه دستمزد در جامعه مؤثر اند؟
- چگونه می‌توان آثار مصرف، سرمایه‌گذاری، مصارف دولت و تجارت بین‌المللی بر سطح کلی تولید و اشتغال و قیمت‌های داخلی و رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار داد؟
- چه عواملی و چگونه کل تولید جامعه را میان مصرف و پس‌انداز تقسیم می‌کنند و این امر بر تولید، اشتغال و قیمت‌ها چه تأثیری برجا می‌گذارند؟
- چه عواملی باعث رشد مداوم در بخش‌های مختلف اقتصادی می‌شوند؟

باید تذکر داد که در بخش اقتصاد کلان، پروسه‌های اقتصادی مانند مصرف، تولید، سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، مصارف دولتی و در آمد، همه در مجموع مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اهداف اساسی اقتصاد کلان در گذشته و در شرایط فعلی با آنکه تفاوت‌های عمده‌ای را به ویژه از نظر سیاست‌گذاری‌ها و مداخله دولت‌ها در امور اقتصادی داشته است، اما کلید آنها در جوامع چندان تغییری نهموده است. مهمترین اهداف اقتصاد کلان دستیابی و یا نزدیک شدن به موارد ذیل است:

– اشتغال کامل: وضعیتی که در آن بیکاری غیرارادی وجود نداشته باشد و یا حداقل قابل قبول باشد. (افرادی که بدون میل واراده شان بیکار می‌شوند با آنکه آماده به کار هستند، که در صورت بیکار شدن افراد، بیمه‌های مربوطه مکلف اند برای شان معاش ماهانه بپردازد).

– ثبات قیمت‌ها: یعنی سیاست‌مداران اقتصادی با سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم خود سعی کنند با اقدامات مناسب طوری عمل کنند که قیمت‌ها (قیمت کالاها، خدمات، عوامل تولید و غیره) نوسانات زیادی نداشته باشند.

– توزیع عادلانه درآمد در جامعه: دسترسی همه افراد کشور به امکانات موجود، بدون تبعیض و تمایز باشد، به طوری که فاصله میان گروه‌های متفاوت با درآمد مختلف در کشور کم شود و یا حداقل، زیاده‌تر نشود.

– رشد و توسعه اقتصادی داومدار: که همانا هدف نهایی مادی و معنوی همه اقتصادهای جهان است.

اقتصاد کلان به بررسی مسایل اقتصادی در سطح کلان ملی یک کشور می‌پردازد. ساحه یا محدوده بررسی اقتصاد جهانی را اقتصاد بین‌الملل به عهده دارد. مسایلی از قبیل ثبات اقتصادی، توازن تجارت خارجی، رشد اقتصادی، اشتغال، تورم، مصارف و درآمدهای دولت، رکود اقتصادی، بحران اقتصادی، بیکاری، و توسعه اقتصادی در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فقر و تبعیض به دلیل بررسی در سطح خانوار از مباحث اقتصاد خرد می باشد.

اقتصاد در مجموع متشکل از چهار سکتور اقتصادی است.

– سکتور اولیه (پریمیر) که بخش مواد غذایی، زراعت و معادن را در بر می گیرد.

– سکتور دومی (سیکوندر) مربوط بخش صنایع است.

– سکتور خدمات تجارتي

– سکتور خدمات غیر تجارتي.

سکتور اقتصادی عبارت از یک قسمت اقتصاد که از تمام شرکتها یا کمپنیهای که در یک ساحه یا کتگوری معین تولیدات و خدمات فعال می باشند. طور مثال: صنایع، ساختمان، هتل داری و یا رستورانها و غیره و غیره..

باید تذکر داد که سکتورها از نظر وظایف و فعالیتهای شان نیز به کمپنیها و دستگاهها تقسیم بندی می گردد.

سکتور اولیه یا پریمیر عبارت از سکتوری است که مواد و موادخام را تهیه نموده و بعداً بالای این مواد در سکتور بعدی یعنی سیکوندر کار صورت می گیرد.

سکتور اولیه متشکل از سکتورهای بخصوص تحت خود است.

طور مثال: زراعت، شکار، ماهیگیری، و منابع زیرزمینی که به اشکال مختلف موجود است و بالای آن کار صورت گرفته و بعداً جهت استفاده قرار می گیرد.

سکتور صنایع و یا سکتور سیکوندر آن سکتور اقتصادی است که در اثر فعالیت شرکتها، موادخام که مربوط سکتور پریمیر می باشد درین سکتور بالای آنها کار صورت گرفته و آنها را تغییر شکل می دهند که بالآخره کالای

تولید شده این سکتور توسط سکتورهای بعدی یعنی سکتور سومی و چهارمی بالای مستهلکین بفروش می‌رسد.

در علم اقتصاد اشکال مختلف سیستم‌های اقتصادی ارائه گردیده است که این اشکال نظر به سهم دولت در اقتصاد هر کشور متفاوت است. مثلاً:

- اقتصاد بازار آزاد که آغازگر این شکل اقتصاد، انقلاب صنعتی بود.
- اقتصاد پلانگذاری شده که نقش دولت در آن اساسی بوده و دولت با ارائه پلانهای مربوطه اش رهبری اقتصادی را در دست می‌گیرد که نحوه تولید و توزیع کالاها و خدمات و نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی بیان کننده یک نظام اقتصادی است.
- اقتصاد مختلط که تقسیم منابع و فعالیت‌ها میان بخش دولتی و بخش خصوصی بر مبنای مؤثریت و اثربخشی صورت می‌گیرد.

در جهان امروز انواع نظام‌های اقتصادی وجود دارند، که با توجه به نقش دولت و اهمیت آن در اقتصاد از یکدیگر تفاوت دارند که از جمله می‌توان به اقتصاد برنامه‌ریزی یا پلان شده اشاره کرد. در چنین اقتصادی نقش دولت عبارت از یک جریان دخالت دائمی و نظم یافته با اهدافی از قبل تعیین شده است.

در اقتصاد پلانگذاری شده، حکومت مرکزی یا کمیته پلانگذاری، برنامه مشخص ارائه می‌کند که کدام کالاها و خدمات به چه مقدار در مدت معین تولید شوند، همچنین قواعدی برای توزیع کالاها و خدمات تولید شده تنظیم می‌نماید.

معمولاً در چنین اقتصاد، دولت مالک عمده محسوب شده و مالکیت خصوصی در ابعاد کوچکی وجود خواهد داشت.

سازمان برنامه‌ریزی یا کمیته پلانگذاری نه تنها نوع کالا و مقدار آن را برای تولید تعیین می‌کند، بلکه پلان نحوه تولید و چگونگی توزیع آنرا نیز به عهده

می گیرد.

باید تذکر داد که در یک اقتصاد متمرکز پلان شده نیز مردم تا حدودی دارای آزادی‌های اقتصادی هستند، بعضی از کالاها به قیمت‌های معینی که به وسیله دولت تعیین شده است به فروش می‌رسند و مردم اختیار خرید چنین کالاهای را به مقدار دلخواه دارند.

بعضاً مردم به علت تقاضای بیشتر نسبت به عرضه کالاها در قیمت معین برای خریداری کالا مجبور به ایجاد صف می‌شوند. بعضی اوقات کالا تماماً به فروش نمی‌رسد. این علائم برای تنظیم برنامه بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرند، هر چند مشخص نیست که مقادیر جدید محصولات نیز در مقابل تقاضای بیشتر یا کمتر قرار نخواهند گرفت.

برنامه‌ریزی اقتصادی یا اقتصاد پلانگذاری شده، فرآیندی است که طی آن به صورت آگاهانه و ارادی برای حصول به اهداف مشخص اقتصادی مانند ایجاد تغییرات مطلوب در بخش‌های کلان اقتصادی مانند تولید ناخالص ملی، مصرف، پس انداز، سرمایه‌گذاری و... تصمیم‌گیری می‌شود.

به عبارت دیگر، هر برنامه اقتصادی در واقع مجموعه‌ای از عملیات اقتصادی را در بر می‌گیرد که به طور متمرکز، آنها را هماهنگ و در جهت دستیابی به اهداف مشخص اقتصادی جامعه، هدایت می‌کند.

اقتصاد پلانگذاری شده همواره با واژه‌های مثل سوسیالیسم، کمونیسم و توسعه اقتصادی همراه بوده است. بعضی‌ها هر نوع دخالت دولت را برنامه‌ریزی اقتصادی نامیده‌اند، در صورتی که دولت می‌تواند بدون برنامه‌ریزی اقتصادی در فعالیت‌های اقتصادی نقش مؤثری ایفاء کند. برخی‌ها از برنامه‌ریزی‌های اقتصادی، منحیث مدیریت بهتر تقاضای کل و یا اعمال بهتر سیاست‌های پولی و مالی یاد می‌کنند.

بعضی از طرفداران برنامه ریزی، آن را راه و روش بهتر و بهتر برای نیل به اهداف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی یا حتی نظامی می‌خوانند.

برنامه اقتصادی از نظر مدت اجرای آن، به سه نوع کوتاه مدت، میان مدت و طویل‌المدت مدت تقسیم می‌شود.

پلانهای کوتاه مدت:

این نوع پلانه معمولاً تفصیلی و اجرائی هستند و طول مدت آنها تا يك سال است. این پلانگذاریها اکثراً به مقصد حل مشکلات کوتاه مدت صورت می‌گیرد.

پلانهای میان مدت:

مدت زمان این پلانه عموماً با طول عمر پروژههای اقتصادی سنجیده می‌شود تا بتوان نتایج کار را بررسی کرد، از این سبب زمان این نوع پلانه معمولاً بین سه تا هفت سال است. این نوع برنامه‌ها در حقیقت به مثابه پل ارتباطی میان پلانههای کوتاه مدت و طویل‌المدت عمل می‌کند.

پلانهای طویل‌المدت:

در پلانههای طویل‌المدت اهداف طولانی مطرح است. یعنی اهدافی در نظر گرفته می‌شود که برای دستیابی به آنها حداقل از ۱۵ یا ۲۰ یا حتی ۲۵ سال وقت نیاز است. يك برنامه طویل‌المدت لزوماً در تمام مدت اجرای آن نمایانگر يك برنامه خاص اقتصادی نیست. به عبارتی دیگر برنامه طویل‌المدت بیشتر چشم انداز است تا يك برنامه اجرائی.

اقتصاد بازار آزاد در نقطه مقابل اقتصاد پلانگذاری شده قرار دارد. درین نوع اقتصاد افراد و مؤسسات بر اساس منافع شخصی خود حرکت می‌کنند، بدون آنکه دولت دخالتی در فعالیتهای اقتصادی آنها داشته باشد.

در این اقتصاد قیمت‌ها توسط عرضه و تقاضا و عوامل بازار تعیین می‌شود. به همین دلیل تولیدکننده‌گان برای ارتقای کیفیت محصولات شان، و بالا رفتن قدرت رقابت آنها در بازار تلاش می‌کنند و همین مسأله به بهبود کیفی محصولات و کاهش قیمت آنها کمک می‌کند.



اقتصاد آزاد یعنی اقتصادی که دولت در تولید، فروش، توزیع و دیگر بخش‌ها هیچ نقشی نداشته باشد و عوامل بازار یعنی فروشندگان و خریداران بر آن نظارت داشته باشند.

بازار بدون هر گونه دخالتی از خارج از بازار عمل می‌کند. مجموع تصمیم‌گیران در حقیقت نتایج اساسی اقتصاد را تعیین می‌کنند.

مرکز و سازمانی که موضوع اساسی اقتصاد آزاد می‌باشد، «بازار» است، بازار عبارت از محل است که در آنجا تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان به مبادله کالاها و خدمات مشغول هستند. تعامل تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان در بازار تعیین‌کننده مقدار و قیمت کالا است.

نظام تبادل بازار می‌تواند خیلی ساده و یا پیچیده باشد، امروز مبادله وسیع و سریع کالاها و خدمات به مصرف‌کننده‌تر شدن می‌کانیسم بازار تمام شده است. بعضی از بازارها، ساده و بعضی دیگر پیچیده است، در هر بازار وجود خریدار و فروشنده یا تقاضاکننده و عرضه‌کننده ضروری است.

رفتار خریداران و فروشندگان در نظام اقتصاد آزاد تعیین می‌کند که چه چیزی، به چه مقدار و اندازه و چگونه تولید شود و چه کسی آن را دریافت کند. سودی را جمع‌آوری کند. در این بازار سود بردن به این معنی است که کالا و یا خدمات به قیمتی بیشتر از مصارف تولید آن به فروش برسد. حال کاملاً روشن است که اگر کسی وجود نداشته باشد که کالای تولید شده را خریداری نماید سودی هم وجود نخواهد داشت.

در اقتصاد آزاد، مالکیت خصوصی مسلط و نهاد بازار، هماهنگ‌کننده فعالیت‌های اقتصادی است. در اقتصاد پلاننگذاری شده، مالکیت خصوصی نفی و مالکیت اجتماعی جای‌گزین آن می‌شود. اقتصادی که در آن هم برنامه‌ریزی مرکزی و هم شیوه‌های تولید و توزیع بازار وجود دارد، اقتصاد مختلط نامیده می‌شود.

میان این دو حالت، سیستم اقتصادی مختلط وجود دارد که در آن، مالکیت خصوصی در کنار مالکیت دولتی قرار دارد و در آن مؤسسات دولتی و مؤسسات اقتصادی خصوصی فعال هستند. در نظام اقتصادی مختلط هماهنگی فعالیت‌های اقتصادی بر اساس نهاد بازار و نهاد دولت صورت می‌گیرد.

به طور خلاصه، ارتباط میان دولت و بخش خصوصی را می‌توان به پنج مدل بیان کرد:

۱. اقتصاد آزاد: با اختیارات حداقل دولت و اختیارات و قدرت حداکثری بخش خصوصی.
۲. اقتصاد مختلط: تقسیم منابع و فعالیت‌ها میان بخش دولتی و بخش خصوصی بر مبنای مؤثریت و اثربخشی.
۳. مدل مشارکتی: مذاکره و گفت و گو بین دولت و بخش خصوصی که این گفت‌وگوها از طریق نهادها و مؤسسات متفاوت دولتی و خصوصی شکل می‌گیرد.
۴. مدل برتری سیاست عمومی: دولت تنها ارائه دهنده سیاست و قدرت سیاسیات که از طریق این سیاست‌ها و نهادهای مربوط بر فعالیت‌های بخش خصوصی سایه می‌افکند و به آنها جهت می‌دهد.
۵. مدل برنامه‌ریزی مرکزی: با اختیارات حداکثر دولت و اختیارات و قدرت حداقل بخش خصوصی.

هر يك از پنج مدل ذکر شده محدودیت‌ها و مزایای خود را دارند و انتخاب آنها بستگی به ترکیب اجتماعی هر جامعه دارد. مثلاً در آمریکا و کشورهای اروپایی و اسکاندیناوی عمدتاً سه مدل اول و در کشورهای آسیایی مدل چهارم تجربه شده‌اند. همچنین امکان دارد که در يك کشور هم‌زمان بیش از يك مدل به کار گرفته شوند.

هالند، ۱۴ اکتوبر ۲۰۱۷

منابع

- 
- ۱ آدام اسمیت Adam Smith (۵ جون ۱۷۲۳ - ۱۷ جولای ۱۷۹۰)
- ۲ جان باتیست Jean-Baptiste Colbert (زاده ۲۹ اگست ۱۶۱۹ - درگذشت ۶ سپتمبر ۱۶۸۳)
- ۳ جان استوارت میل John Stuart Mill (زاده ۲۰ می ۱۸۰۶ - درگذشت ۸ می ۱۸۷۳)

## مبادی علم اقتصاد

اصطلاح اقتصاد سیاسی برای بار نخست توسط اقتصاددان فرانسوی بنام آنتون مان کرتین در اثرش تحت عنوان رسالهٔ راجع به اقتصاد سیاسی که در سال ۱۶۱۵ عیسوی نشر شده بکار رفت. کلمه اقتصاد سیاسی یونانی بوده و از سه قسمت ذیل: پویسه (نظام یا جامعه)، ایکاس (خانه)، نامس (قانون) مشتق گردیده است.

اقتصاد سیاسی با مناسبات اجتماعی در جریان تولید نعمات مادی میان اشخاص سر و کار دارد. اقتصاد سیاسی به ما می‌آموزاند که چگونه یک دوره تاریخی به دوره تاریخی دیگر تبدیل می‌شود.

\*\*\*

اقتصاد سیاسی علمی است که مناسبات تولیدی یا نظام اجتماعی تولید را می‌آموزاند. ماهیت و میکانیزم اقتصاد سیاسی همچنین قانون اقتصادی که تولید، توزیع، تبادل و مصرف نعمات مادی را در ادوار مختلف جامعه انسانی اداره می‌کنند بما می‌آموزاند. در تعیین نمودن محتوا و میتود اقتصاد سیاسی نمایندگان طبقه کارگر و سرمایه دار در موقف های مختلف طبقاتی قرار می‌گیرند.

اقتصاددانان بورژوازی می‌کوشند اثبات نمایند که در علم اقتصاد سیاسی، ثروت، اقتصاد و دیگر جهات تکنیکی تولیدی باید بدون مناسبات تولیدی قوانین اقتصادی در نظر گرفته شود. عدهٔ از اقتصاددانان بورژوازی تأکید می‌نمایند که اقتصاد سیاسی علمی است در باره ثروت، که این نظریه توسط آدم سمیت پیشنهاد شده است. تعریف فوق‌الذکر از نظر پایه میتودولوژی آن سازگار نیست. زیرا ثروت که مجموع اشیاء است، موضوع اقتصاد سیاسی شده نمی‌تواند. اقتصاد سیاسی مناسبات میان افراد و طبقات را که در تولید، توزیع، تبادل و مصرف اشیاء ظهور می‌کند مورد

مطالعه قرار می‌دهد. هدف اقتصاددانان بورژوازی از پیشنهاد نظریه فوق‌الذکر پنهان نمودن مناسبات اقتصادی و تضادهای جامعه سرمایه‌داری است. آنها از این طریق سعی می‌دارند تا مشخصات تاریخی نظام سرمایه‌داری را پنهان سازند.

اقتصاددانان بورژوازی می‌کوشند که اساس عینی برای تفکیک طبقات متخاصم در جامعه سرمایه‌داری و ناگزیری انتقال بشریت از نظام سرمایه‌داری به سوسیالیزم را انکار نمایند. نمایندگان اقتصاد سیاسی عامیانه موضوع اقتصاد سیاسی را تولید نامیده و مناسبات تولیدی را انکار می‌کنند.

اندیشه غیرعلمی راجع به موضوع اقتصاد سیاسی بوسیله، و. ای. لینن هم مورد انتقاد قرار گرفته است. او مینویسد (که اقتصاد سیاسی اصلاً با تولید نه بلکه با مناسبات اجتماعی افراد در تولید با نظام اجتماعی تولیدی سر و کار دارد.)

اقتصاد سیاسی علم تاریخی است که مناسبات تولیدی را در مراحل مختلف تاریخ بشری، پیدایش، تکامل و عوض شدن آن توسط مناسبات پیش‌قدم تحلیل می‌نمایند.

اولاً اقتصاد سیاسی بمتابه علم در باره مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بوجود آمد که آن را اقتصاد سیاسی به معنی محدود مینامند. اقتصاد سیاسی به معنی وسیع آن علمی است در باره قوانین اداره، تولید و تبادل نعمات مادی در جامعه انسانی<sup>۱</sup>.

در جریان تحلیل مناسبات تولیدی و قوانین تکامل مناسبات تولیدی از نظر اقتصاد سیاسی ناگزیر با منافع گروپ‌های اجتماعی و طبقات بر می‌خوریم. بنابر این در جامعه که طبقات متخاصم وجود دارد موجودیت اقتصاد سیاسی واحدی که مورد قبول همه طبقات باشد امکان پذیر نیست؛ زیرا اقتصاد سیاسی علم طبقاتی جانبدار می‌باشد که منافع طبقه معینی را دفاع می‌کند.

در دوران سرمایه‌داری سه شکل اقتصاد سیاسی بوجود آمد:

۱. اقتصاد سیاسی بورژوازی
۲. اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی
۳. اقتصاد سیاسی پرولتاریا (طبقه کارگر).

پیدایش اشکال مختلف اقتصاد سیاسی مسأله مناسبات عینی و تحلیل علمی حوادث و پروسه‌های اقتصادی را بمیان می‌آورد. علمی بودن اقتصاد سیاسی وابسته به آنست که منافع کدام طبقه را دفاع می‌کند. آیا منافع طبقه پیشرو که به تکامل جامعه علاقمند است و یا طبقه‌ای که با نگهداشتن مناسبات تولیدی عقب‌مانده علاقه دارند.

باید متذکر شد که آن اقتصاد سیاسی حقیقتاً علمی و عینی شده می‌تواند که نظریات و دیدگاه‌های آن باعث تکامل جامعه گردد.

اقتصاد سیاسی بورژوازی که در اول بنام اقتصاد سیاسی کلاسیک مشهور بود؛ در دوره مبارزه سرمایه‌داری علیه فیودالیزم بوجود آمد و درین مرحله تا اندازه‌ی به تحلیل علمی و عینی مسایل اقتصادی پرداخت. بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی کلاسیک اقتصاددان انگلیسی ویلم پیتی بود.

در نیمه دوم قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ آنرا آدام سمیت و دوید ریکاردو به بلندترین سطح تکامل رسانیدند. ولی محدودیت طبقاتی این متفکران به آنها امکان نداد که در تحقیقات شان تا آخر بر پایه‌های علم و عینیت تکیه نمایند. آنها ادعا می‌کردند که نظام سرمایه‌داری ابدی است. همین ادعا بود که آنها را از حقیقت علمی دور ساخت و زمینه را برای پیدایش اقتصاد سیاسی عامیانه مهیا نمود. اقتصاد سیاسی بورژوازی عامیانه حمایه نمودن نظام سرمایه‌داری را وظیفه مقدس خود می‌شمرد. راجع به این موضوع کارل مارکس بیان می‌دارد: «دیگر سخن برسر این نبود که کدام عقیده در ست است، بلکه مورد بحث این بود که کدام عقیده مفید یا مضریر حال سرمایه است...»<sup>۲</sup>

نظریه دیگری که در علم اقتصاد در آغاز قرن ۱۹ بمیان آمد اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی بود. عقاید این نظریه پیشنهاد شده از بسیاری جهات ارتجاعی می باشد. گر چه نماینده گان اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی بعضی از جهات سرمایه داری را مورد انتقاد قرار داده ولی نظریات جدیدی که راه تعلیمات اقتصاد سیاسی را بسوی تکامل سوق دهد و باعث تکامل جامعه گردد توسط آنها پیشنهاد نشده است. آنها تولید طبیعی و تولید کالایی ساده را والا می پنداشتند و بعضاً نظریات خیالی نیز توسط آنها پیشنهاد شده است.

پیدایش اقتصاد سیاسی پرولتری در اواسط قرن ۱۹ که اصلاً تقاضای شرایط اجتماعی - اقتصادی آن زمان بود صورت گرفت، نیرومند شدن طبقه کارگر و توسعه مبارزه آنها علیه بورژوازی باعث شد که مهمترین ادعای علم اقتصاد سیاسی بورژوازی راجع به ابدیت نظام سرمایه داری علماً رد گردد و ضرورت عینی بوجود آوردن جهان بینی علمی پرولتاریا ناگزیر گردید. بنیان گذار این جهان بینی علمی کارل مارکس<sup>۳</sup> و فردریش انگلس<sup>۴</sup> می باشند. تعلیمات اقتصادی که توسط ک. مارکس و ف. انگلس بنیان گذاری و پیشنهاد شده است اقتصاد سیاسی پرولتری است.

پرولتاریا طبقه است که با پیشرفت جامعه علاقه دارد. ایدیولوژی آنها نیز ضرورت چنین پیشرفت را نشان می دهد. پس گفته می توانیم که درین جمله تنها اقتصاد سیاسی پرولتاری دارای روش علمی می باشد.

جانبدار بودن اقتصاد سیاسی پرولتری درین نهفته است که در کنار کشف مشخصات عینی قوانین اقتصادی جامعه مبارزه انقلابی طبقه پرولتاریا را علیه سرمایه داری به اثبات رسانیده و ناگزیری بنیاد جامعه سوسیالیستی را نشان می دهد.

اقتصاد سیاسی پرولتری عینی است زیرا اقتصاد سیاسی حقایق اجتماعی - اقتصادی و قانونمندی تکامل جامعه را انعکاس می دهد.

اقتصاد سیاسی پرولتری مشخصات طبقاتی و جانبدارانه خود را پنهان

نمی‌کند بلکه آشکارا موقف طبقه کارگر را حمایه و دفاع می‌نماید. طبقه‌ که ضرورت عینی نابود ساختن نظام سرمایه‌داری را درک کرده است و مبارزه تمام زحمتکشان را علیه سرمایه‌داری رهبری می‌نماید.

اقتصاد سیاسی پرولتری از ین نقطه نظر علمی است که راه انسانیت به سوی فردای روشن و آزاد از استثمار فرد از فرد را نشان می‌دهد.

ک. مارکس در نتیجه تحلیل قوانین اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌داری به اثبات رسانید که این نظام محکوم به نابودی است و جای آنرا ناگزیر باید یک سیستم پیش‌قدم یعنی سوسیالیزم بگیرد.

تعلیماتی را که کارل مارکس و فردریش انگلس در بخش طبیعت، جامعه و تفکر عرضه کرده اند بنام مارکسیسم یاد می‌شود. که نظریه انقلابی پرولتاریا است.

تعلیمات مارکس و انگلس به مثابه ادامه مستقیم سه جریان اساسی و غائیوی است که در قرن ۱۹ بوجود آمد. آنها عبارتند از:

۱. فلسفه کلاسیک آلمانی
۲. اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیسی
۳. سوسیالیزم خیالی فرانسوی.

ادامه نظریات مارکسیسم از طرف و. ای. لینن<sup>۵</sup> نیز تعقیب شده است. قسمت‌های ترکیبی مارکسیسم عبارت اند از: فلسفه علمی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی.

و. ای. لینن خاطر نشان می‌سازد که تعلیمات اقتصادی مارکس مضمون اساسی مارکسیسم است. اثر عمده مارکس که در آن قوانین پیدایش تکامل و زوال شیوه تولید سرمایه‌داری تحلیل شده است و پیروزی طبقه کارگر را به اثبات می‌رساند بنام (سرمایه یا کاپیتال) یاد می‌شود. تا زمان ک. مارکس متفکری وجود نداشت که خصوصیات استثمار سرمایه‌داری و تصاحب ارزش اضافی را به این اندازه صریح و علمی نشان دهد.



کشفیات بزرگ مارکس راجع به درک ماتریالیستی تاریخ جامعه و نظریه ارزش اضافی باعث تحولات انقلابی در علم اقتصاد سیاسی گردید.

و. ای. لینن نظریه ارزش اضافی را تهداب آموزش اقتصادی مارکس نامیده است.

تعلیمات مارکسیستی دورنمای رقت با سرمایه‌داری را واضح ساخته، تکامل آینده جامعه بشری بسوی سوسیالیزم را اساس گذاشته است. مارکس همچنان خصوصیات جامعه را از نگاه علمی پیشگویی نموده است. وی اظهار نموده که بعد از جامعه سرمایه‌داری، مالکیت اجتماعی تسلط پیدا می‌کند و استثمار فرد توسط فرد از بین می‌رود. تولید و توزیع بطور منظم به نفع تمام مردم جامعه صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup>

ادامه دهنده آموزش مارکس و انگلس در قرن بیست و. ای. لینن بوده و وی در آثار خود نه تنها نظریات مارکسیستی را حفظ نموده بلکه آنرا در شرایط جدید تاریخی تکامل داده است. ما استعداد و نوآوری لینن را در تعلیمات وی راجع به امپریالیزم مشاهده کرده می‌توانیم. اثر (امپریالیزم بمثابه عالیترین مرحله سرمایه‌داری) وی ادامه منطقی کتاب (سرمایه) مارکس می‌باشد. لینن با در نظرداشت کشف قانون رشد غیرمتوازن سرمایه‌داری در مرحله امپریالیزم تعلیمات جدید را راجع به امکان انقلاب پرولتری بوجود آورد.

و. ای. لینن تعلیمات خود را در عمل پیاده نمود. بهترین مثال آن پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر است که صفحه جدید تاریخ بشری را وانمود می‌سازد. همچنین بهترین طرق بنیاد جامعه سوسیالیستی توسط او نشان داده شده و به اساس آن سیستم سوسیالیستی جهانی پیروز و با یک تکیه گاه صلح جهانی مبدل گردید گرچه در اثر خیانت‌ها، کمپ سوسیالیستی از بین رفت ولی با آنهم در شرایط معاصر تکامل اقتصاد سیاسی توسط احزاب مترقی و کارگری جهان خلاقانه مطالعه می‌شود. چون در اسناد و مدارک این احزاب تحلیل علمی مبارزه زحمتکشانش صورت گرفته به این اساس تعلیمات

انقلابی پرولتاریا روز بروز غنی تر ساخته می‌شود. حقیقت جهان امروزی بار دیگر ثابت می‌سازد که رهایی زحمتکشان از استثمار و فقر تنها از طریق مبارزه انقلابی امکان پذیر است.

اقتصاد سیاسی سلاح ایدئولوژیکی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان است. در مبارزه برای آزاد شدن از نظام سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری، تمام بشریت ترقی‌خواه از آن استفاده می‌کنند. آموزش این علم به زحمتکشان امکان می‌دهد تا ماهیت قوانین اقتصادی کاپیتالیسم و علل واقعی آنرا درک نمایند. علم اقتصاد سیاسی پرولتاری به طبقه زحمتکش می‌آموزاند که یگانه راه آزاد شدن از همه انواع استثمار مبارزه انقلابی است.<sup>۷</sup>

اقتصاد سیاسی بورژوازی زمان ما ادعا می‌کند که سرمایه‌داری معاصر از سرمایه‌داری زمان ک. مارکس متفاوت است و گو یا آموزش مارکسیستی راجع به کاپیتالیسم کهنه شده است. ولی تاریخ جهان معاصر به اثبات رسانیده است که نظام سرمایه‌داری به هر نام که یاد گردد به اساس همان قوانین اقتصادی که توسط مارکس کشف شده، رشد می‌نماید.

اقتصاد سیاسی می‌آموزاند که در صورت ریشه‌کن ساختن مناسبات تولیدی کهنه و پیاده نمودن تحولات دموکراتیک شرایط برای ساختمان جامعه مبنی بر عدالت اجتماعی امکان پذیر می‌گردد.

علوم بصورت عموم دارای قانونمندی‌های مربوطه خود است که اقتصاد سیاسی نیز مانند علوم دیگر دارای قانونمندی مربوط بخودش می‌باشد.

علت تکامل جامعه انسانی را نباید در مغز انسانها بلکه در تولید مادی جستجو نمود. بدین اساس موقف اساسی را در تاریخ، اشخاص دیگرنه، بلکه زحمتکشان و مؤل‌دین نعمات مادی ایفاء می‌نمایند لذا از همه اولتر باید بدانیم که تولید مادی چیست؟

تولید پروسه کار است که میان انسانها و طبیعت بوجود می‌آید، صرف نظر از ترکیب اجتماعی آن تولید متشکل از سه عنصر است:

۱. کار
۲. موضوع کار
۳. وسایل کار

فعالیت هدفمند انسان که بمنظور دگرگون ساختن اشیاء طبیعت و به مقصد رفع نیازمندی‌های انسانها انجام داده می‌شود؛ کارنامیده می‌شود. درین زمینه مارکس در اثر مشهورش (کاپیتال) می‌نویسد: (در مرحله نخست کار عبارت از پروسه‌ای است میان انسان و طبیعت، پروسه‌ای که انسان بوسیله‌ی فعالیت خویش در تبادل مواد بین خود و طبیعت قرار گرفته، آنرا منظم می‌کند و تحت نظارت می‌گیرد)<sup>۸</sup>.

کار دارای است که تنها به انسان ارتباط می‌گیرد. لیکن بعضاً حرکات حیوانات و حشرات با کار انسان شباهت دارد. مثلاً زنبور با فعالیت معمار یا حرکت عنکبوت با فعالیت یک نساج شباهت دارد این هماهنگی ظاهری است که دلایل ذیل این نظریه را به اثبات می‌رساند:

— حرکت حیوانات مطابق گزینه صورت می‌گیرد در حالی که کار انسان با اجرای هدف قبلی تعیین شده و آگاهانه صورت می‌گیرد.

— حرکت حیوانات تحت تأثیر طبیعت قرار گرفته به نسبت غیر فعال بودن خود را با طبیعت مطابقت می‌دهند در حالی که کار انسانها با تولید وسایل کار شروع می‌شود. انسان با کار خود طبیعت را تحت تأثیر قرار داده و آنرا تغییر می‌دهد و در جریان این پروسه نیروی کار و دانش انسان تکامل می‌یابد.

اهمیت بزرگ کار را فریدر یک انگلس در اثر "دیالکتیک طبیعت"<sup>۹</sup> چنین بیان می‌دارد: «کار اولین شرط تمام حیات انسان می‌باشد و آنهم به چنین درجه گفته می‌توانیم که کار خود انسان را بوجود آورده است.»

مجموع وسایل کار و موضوع کار، وسایل تولید نامیده می‌شود.

تولید همیشه شکل اجتماعی داشته و با داشتن خصلت اجتماعی خود مرکب از دو جز می‌باشد.

- وحدت وسایل تولید و افراد که (دارای تجربه و مسلک تولید اند) نیروی مؤلده نامیده می‌شود. باید متذکر شد که افراد عنصر اساسی نیروهای مؤلده اند.
- افراد در جریان تولید ناگزیر اند تا روابط را با طبیعت تأمین نمایند. مناسبات و روابط معینی که میان اشخاص در جریان تولید بوجود می‌آید و بر اراده آنها وابسته نیست مناسبات تولیدی نام دارد.

مناسبات تولیدی شکل اجتماعی تولید است. اساس مناسبات تولیدی را مناسبات مالکیت تشکیل می‌دهند. شکل معین تاریخی تصاحب بر نعمات مادی و قبل از همه بر وسایل تولید را مالکیت مینامند.

قبل از آنکه نعمات مادی توسط اشخاص مورد استفاده قرار گیرد اولاً توسط آنها باید تصاحب گردد. پس گفته می‌توانیم که بدون تصاحب نعمات مادی تولید صورت نمی‌گیرد.

مناسبات مالکیت همیشه رابطه‌ای است با اشیاء. لیکن این نوع مناسبات در خود روابط بین افراد را انعکاس می‌دهد. بنابر این مناسبات مالکیت اصلاً مناسبات میان افراد است که با نقاب روابط با اشیاء پوشانیده شده است. بدینوسیله مناسبات مالکیت مناسبات عینی، مادی و هم مناسبات اقتصادی است که میان اشخاص در جریان تولید وجود دارد. مناسبات مالکیت از نظر شکل مختلف است بصورت عموم دو نوع مالکیت وجود دارد.

- مالکیت اجتماعی
- مالکیت خصوصی

مناسبات اقتصادی صرف با مناسبات اجتماعی که مستقیماً در پروسه تولید وجود دارد، محدود و منحصر شده نمی‌تواند بلکه مناسبات که در جریان توزیع، تبادل و مصرف عرض اندام می‌کند و قسمت مناسبات تولیدی را تشکیل می‌دهد نیز در بر دارد. در سیستم مناسبات تولیدی موقف

عمده را مناسبات مستقیم تولید اشغال می‌نماید. و همین مناسبات است که خصوصیات دیگر مناسبات اقتصادی را تعیین می‌نماید. سیستم مناسبات تولید میان خود در وحدت و ارتباط ناگسستی بوده و بالای همدیگر تأثیر می‌اندازد. عامل که این وحدت را ناگزیر می‌گرداند مناسبات مالکیت بر وسایل تولید است.

مناسبات مالکیت بر وسایل تولید تمام سیستم مناسبات را در بخش تولید، توزیع، تبادل و مصرف تعیین می‌کند. نقش عمده را در رشد و تکامل مناسبات تولیدی رشد نیروهای مؤلده دارد. وحدت نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی را شیوه تولید گویند.

کارل مارکس تاریخ جوامع بشری را به پنج (فارمیون اجتماعی — اقتصادی) شیوه تولید تقسیم نموده است:

۱. کمون اولیه
۲. شیوه تولید بردگی
۳. شیوه تولید فئودالی
۴. شیوه تولید سرمایه داری
۵. شیوه تولید سوسیالیستی و کمونیستی.

هالنند، ۱۴ اکتوبر ۲۰۱۷

- 
- <sup>۱</sup> اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، دوکتور کوچی بای شکوروف
- <sup>۲</sup> کارل مارکس، کاپیتال جلد اول، چاپ حزب توده ایران سال ۱۳۵۲، صفحه ۱۵۶
- <sup>۳</sup> کارل هاینریش مارکس (آلمانی: Karl Heinrich Marx)، (۵ می ۱۸۱۸ - ۱۴ مارچ ۱۸۸۳)
- <sup>۴</sup> فریدریش انگلس (به آلمانی: Friedrich Engels) (۲۸ نومبر ۱۸۲۰ - ۵ اگست ۱۸۹۵)
- <sup>۵</sup> ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (Vladimir Ilyich Lenin) معروف به لنین (۲۲ اپریل ۱۸۷۰ - ۲۱ جنوری ۱۹۲۴)
- <sup>۶</sup> اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری - دوکتور کوچی بای شکوروف
- <sup>۷</sup> اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری. دوکتور کوچی بای شکوروف
- <sup>۸</sup> کاپیتال. جلد اول، صفحه ۱۸۸
- <sup>۹</sup> کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات جلد ۲۰، صفحه ۴۸۶

## معرفی اقتصاددان پیشتاز مکتب کلاسیک آدام سمیت و تیوری های مهم وی در علم اقتصاد

آدام سمیت در سال ۱۷۲۳ در اسکاتلند تولد گردیده، فیلسوف اخلاق‌گرای اسکاتلندی از دوران های روشنگری اسکاتلند است وی منحیث پیش‌گام در اقتصاد سیاسی و «پدر علم اقتصاد مدرن» یاد می‌شود. وی همچنان از متفکرین اصلی نظام سرمایداری مدرن به شمار می‌رود. سمیت ایده‌های خود را در مورد اقتصاد در کتاب ثروت ملل خود به تفصیل شرح داده است. این نخستین کتاب مدرن علم اقتصاد و شهکار آدام سمیت محسوب می‌شود.

مهمترین اثر وی به ارتباط علم اقتصاد، تحقیق در باره طبیعت و علل ثروت ملل است که به طور خلاصه ثروت ملل نیز خوانده می‌شود. این کتاب که در سال ۱۷۷۶ میلادی نوشته شده در مورد توسعه اقتصادی نیز مطالبی را در بر دارد. هر چند وی یک تئوری رشد اقتصادی کامل و اصولی ارائه ننموده ولی اقتصاددانان مکتب کلاسیک در سال‌های بعد با استفاده از نوشته‌های وی تئوری رشد اقتصادی موسوم به سمیت را تنظیم نمودند.

در این کتاب، اقتصاد را به صفت یک رشته مستقل مورد تحلیل قرار داده است. کتاب ثروت ملل بیانگر فکر بالغ سمیت بوده و کار او تلاش جامعی در تحلیل کارکرد یک اقتصاد سرمایه‌داری می‌باشد. این کتاب بیانگری از برخورد با پرسش‌های مربوط به ارزش و توزیع است و در واقع یک مکتب متمایز اقتصاد سیاسی کلاسیک را پایه‌گذاری کرده است. در کتاب ثروت ملل، آدام سمیت ساحه اقتصاد را آنقدر گسترش می‌دهد که بخش‌های دیگر مانند علوم سیاسی و حتی انسان‌شناسی را نیز در بر بگیرد. کتاب ثروت ملل از پنج جلد تشکیل شده و فقط دو جلد اول این کتاب به طور

واقعی الهام بخش نسل‌های بعدی است. در این دو جلد وی علت بنیادی ثروت ملل را معرفی می‌کند و تفاوت اساسی میان قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها را توضیح می‌دهد. اما جلدهای سوم تا پنجم موضوعاتی را شامل می‌شود که فرد انتظار ندارد آنها را در یک کتاب اقتصادی بیابد.

تصویری که سمیت از جهان اقتصادی ارائه می‌دهد، نظری جامع، ساده، زیبا و دلپذیر است.

نظریه "دستان نامربی" آدام سمیت، اساس و بنیان اندیشه‌های اقتصادی او را که در کتاب بی نظیرش «ثروت ملل» تجلی یافته، شکل می‌دهد. افکاری که برای اولین بار با دید تحلیلی، منسجم و منظم به مباحث اقتصاد، آنرا بصورت یک علم تدوین کرد و با بنیان‌گذاری آنچه امروز، اقتصاد کلاسیک نامیده می‌شود، لقب پدر علم اقتصاد را برای صاحب این افکار به ارمغان آورد.

نظریه دستان نامربی آدام سمیت، به احتمال زیاد از نظریه فلسفه اخلاق، فرانسس هاچسن از دنیای اخلاق به دنیای اقتصاد آمده است، سمیت چنین تحلیل می‌کند که برای تنظیم قیمت کالاها، مقدار و نحوه تولیدات، لازم نیست متوسل به دولت یا مسئولین شد که آنها تعیین کنند، چه چیزی بایست تولید شود؟ چگونه و با چه قیمتی؟ بلکه این نظم بازار آزاد است که با سیستم مبادله یا تجارت آزاد و با انگیزه‌های خودخواهانه و سودجویانه‌های تک تک افراد جامعه طوری تنظیم می‌شود که در نهایت بهترین پاسخ برای این سوال‌ها را یافته و تأمین‌کننده نفع همگانی می‌شود. آدام سمیت این قابلیت بازار آزاد را دستان نامربی بازار نامید.

آدام سمیت به نظریات قوانین طبیعی در امور اقتصادی معتقد بود. او بدین باور بود که هر فردی در جامعه می‌تواند بهترین قاضی در مورد منافع شخصی خود باشد، بنابراین تیوری، بایست هر فرد جامعه را تشویق نمود تا بخاطر کسب منافع خود بکوشد. چون هر فرد بهترین قضاوت‌کننده در مورد منافع خودش است، بنابراین این جامعه نیز در بهترین مسیر افتاده و



بهترین شکل بندی روابط اقتصادی نصیب چنین جامعه‌ای خواهد شد. به عقیده وی هر فرد به وسیله یک دست نامرئی که راهنمای مکانیسم بازار است هدایت می‌شود: «این حس نوع پرستی نیست که نانوا را مجبور می‌سازد که نان تولید کند، بلکه خدمت به منافع شخصی خودش است که او را مجبور می‌دارد تا نان بپزد و بفروشد.»

از آنجا که هر فرد اگر آزاد گذاشته شود سعی می‌کند حد اکثر ثروت را کسب کند، بنابراین تمام افراد اگر آزاد گذاشته شوند، در مجموع ثروت اجتماع را به حد اکثر خواهند رسانید. آدام سمیت طبیعتاً مخالف هر نوع دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی بود. او پشتیبان سرسخت سیاست تجارت آزاد در سطح بین‌المللی و داخلی و طرفدار سیاست آزاد کامل اقتصادی برای تمام مردم جامعه بود. دست نامرئی به طور خودکار از طریق اعمال مکانیسم رقابت کامل، ثروت ملت را نیز به حد اکثر خواهد رسانید.

نقطه آغازین تئوری رشد اقتصادی آدام سمیت، تقسیم کار است. تقسیم کار به بهترین وجه سبب بهبود نیروی کار می‌شود. وی معتقد بود که این قدرت بهره‌وری نیروی کار است که:

۱. باعث افزایش مهارت هر کارگر خواهد شد.
۲. سبب افزایش اندازه پس‌انداز برای تولید بیشتر کالاها خواهد بود.
۳. سبب ابداع تعداد زیادی ماشین آلات برای صرفه‌جویی در استفاده از نیروی کار خواهد شد. آخرین مورد بازدهی نه از نیروی کار بلکه از سرمایه سرچشمه می‌گیرد.

با تقسیم کار و متخصص شدن نیروی انسانی، بهره‌وری بالا رفته و درآمد واقعی هم افزایش می‌یابد. با افزایش درآمد، سود زیاد شده و پس‌انداز و سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد، که خود، باعث پیشرفت در شیوه فنی تولید خواهد شد. که این حادثه خود باعث کاهش مصارف شده و سطح سود را افزایش می‌دهد. افزایش سود نیز پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بیشتر را ممکن می‌سازد. از طرف دیگر، با از دیاد سرمایه‌گذاری، تقاضا به نیروی کار شدت

می‌پذیرد و هرگاه عرضه نیروی کار ثابت باشد، دستمزد واقعی بالا رفته و در حدی بالاتر از سطح معیشتی دستمزد قرار می‌گیرد. به مرور زمان، جمعیت رشد می‌کند و عرضه نیروی کار را بالا می‌برد و دستمزد واقعی را به اندازه قبلی، یعنی حد معیشتی، کاهش می‌دهد. با افزایش عرضه نیروی کار سطح سود دوباره بالا رفته و بر مقدار پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌افزاید. هرگاه میزان پیشرفت فنی در حد افزایش سرمایه‌گذاری‌ها و در نتیجه، تقاضای نیروی کار از رشد جمعیت و عرضه آن بیشتر گردد، سطح دستمزد روند صعودی خواهد داشت و در هر مرحله، به علت رابطه‌ی مستقیم میان انباشت سرمایه، بهره‌وری کار و میزان تولیدات واقعی، می‌توان بیان داشت که رشد تولید سرانه از مصرف سرانه بیشتر است. از این سبب اقتصاد سمیت دارای رشد ثابت و منظمی خواهد بود.<sup>۱</sup>

به اساس نظریه سمیت رشد اقتصادی تا زمانی ادامه خواهد یافت که انباشت سرمایه بوجود آمده و باعث پیشرفت تکنولوژی گردد، که در این میان وجود رقابت و تجارت آزاد، این فرآیند را تشدید می‌نماید.

آدام سمیت عملکرد قوانین طبیعی را مهم‌ترین وسیله تحقق رشد و توسعه اقتصادی می‌دانست. او معتقد بود که در امور اقتصادی نظریه قوانین طبیعی حاکم است و چنین استدلال می‌کرد: هرگاه هر فرد آزاد گذاشته شود، سعی خواهد نمود که حد اکثر ثروت (نفع) را کسب نماید، بنابر این اگر تمام افراد آزاد گذاشته شوند، در مجموع باعث افزایش ثروت در اجتماع خواهند شد. لذا او مخالف هر نوع دخالت دولت در اقتصاد بود و اعتقاد داشت که دست نامرئی به طور خودکار از طریق اعمال مکانیسم رقابت کامل ثروت ملل را نیز افزایش خواهد داد و در نتیجه باعث رشد و توسعه اقتصادی خواهد شد.

"دست‌های نامرئی" آدام سمیت را می‌توان به طور ساده نیروهای دانست که عرضه و تقاضا را در بازار شکل می‌دهند. قوانین طبیعی به این صورت عمل می‌کند که هر فردی بر اساس طبیعت خود برای جلب بیشتر منافع ممکن اش فعالیت می‌کند. انسان به طور طبیعی به دنبال مبادله و تجارت

است و این امر مستلزم تقسیم کار می‌گردد. باید توجه داشت که از نظر سمیت نفع شخصی، نیاز به مبادله و تقسیم کار نیز از جمله قوانین طبیعی هستند. از طرفی دیگر انسان ذاتاً آینده‌نگر و محتاط است، بنابر این قسمتی از عاید خود را پس‌انداز می‌کند که در نتیجه باعث انباشت سرمایه می‌گردد.

خلاصه تئوری رشد سمیت را می‌توان در سه اصل، تقسیم کار، انباشت سرمایه و تجارت (مبادله) بررسی نمود. البته سمیت از نقش نیروی انسانی نیز غافل نمانده و به آن نیز پرداخته است:

تقسیم کار به وجه بهتر سبب بهبود کمیت و کیفیت تولید نیروی کار می‌شود. تقسیم کار یعنی تولید هر کالا را به مراحل، تقسیم و هر مرحله را به یک فرد بسپاریم. سمیت برای توضیح مفهوم تقسیم کار مثال کارگاه سنجاق‌سازی را در نظر می‌گیرد. وی تولید سنجاق را به ۱۸ مرحله تقسیم می‌کند.

اگر یک کارگر به تنهایی تمام پروسه تولید را انجام دهد به مشکل می‌تواند روز ۱۲ عدد سنجاق تولید کند و با تلاش فراوان ناممکن است ۲۰ سنجاق در روز تولید کند. مشاهده می‌شود که هر مرحله از کار می‌تواند توسط یک کارگر انجام شود، در این صورت ۱۸ کارگر بیش از ۱۸ برابر یک کارگر در روز می‌توانند سنجاق تولید نمایند. سمیت می‌گوید در صورت تقسیم کار، هر کارگر می‌تواند روزی ۴۸۰۰ سنجاق تولید نماید، در صورتی که قبل از تقسیم کار هر کارگر نمی‌توانست حتی ۲۰ سنجاق در روز تولید نماید. این، نتیجه تقسیم کار و تخصصی شدن فعالیت‌های مختلف است. تقسیم کار بدون افزایش تعداد کارگران از سه طریق تولید را افزایش می‌دهد:

- افزایش مهارت هر کارگر
- صرفه‌جویی وقت کارگر که به طور معمول با انجام فعالیت‌های مختلف صرف می‌گردد.

- اختراع ماشین‌ها و روش‌های جدید تولید که هر کارگر را قادر می‌سازد تا به اندازه چندین نفر کار انجام دهد.

آخرین مورد افزایش بازدهی نه از نیروی کار بلکه از سرمایه سرچشمه می‌گیرد. این تکنولوژی و پیشرفت‌های فنی است که سبب تقسیم کار بر اساس تخصص‌ها و گسترش بازارها می‌شود.

تقسیم کار با کاهش مصارف تولید (بدون افزایش عوامل تولید) ثمربخشی تولید را چند برابر می‌کند و باعث انباشت سرمایه می‌شود. به وسیله تقسیم کار، هر فردی می‌تواند مقدار زیادی از کارهای خود را که فرصت یا توان انجام آن را ندارد به دیگران واگذار نماید و تمام وقت خود را متمرکز کاری که توان و تخصص آن را دارد نماید. در این صورت سودمندی تمام افراد جامعه افزایش می‌یابد. طور مثال یک نویسنده می‌تواند متنی را که خود تهیه کرده برای تایپ به یک تایپیست واگذار کرده و وقت خود را صرف نوشتن کتاب یا مقالات بیشتر نماید. به این ترتیب حجم مبادلات در جامعه افزایش می‌یابد و شغل جدید در جامعه ایجاد می‌شود.<sup>۲</sup>

در برخی از صنایع و بخش‌های اقتصادی برخلاف صنعت سنجاق‌سازی امکان تقسیم کار وجود ندارد. مثلاً در بخش کشاورزی امکان تقسیم مراحل تولید به اجزای بسیار کوچک وجود ندارد به همین دلیل افزایش بازدهی نیروی کار در بخش کشاورزی نسبت به صنعت کمتر است. به همین جهت انتخاب صنعت منحنی محور رشد و توسعه ضروری است.

میان تقسیم کار و مبادله یک رابطه متقابل وجود دارد. انجام مبادله نیاز به تقسیم کار دارد و تقسیم کار موجب انجام مبادله می‌گردد. اضافه تولید که از اثر تقسیم کار بدست می‌آید، بایست به تقاضاکننده‌گانی که به آن کالا نیاز دارند، برسد لذا با تقسیم کار در جامعه حجم مبادلات افزایش می‌یابد و جامعه تجاری می‌شود.

از سوی دیگر تقسیم کار رابطه مستقیم با وسعت بازار دارد. اگر در یک جامعه بازار بسیار کوچک باشد، افراد انگیزه برای تخصص پیدا کردن، و

صرف تمام وقت خود در یک شغل خاص، پیدا نمی‌کنند زیرا تقاضا برای کار تمام وقت آنها، در یک رشته خاص وجود ندارد. لذا نیروی کار مجبور می‌شود بخش زیادی از نیازهای متنوع خویش را با صرف وقت زیاد برطرف نماید و وقت اندکی را برای ایجاد مازاد تولید صرف نماید؛ لذا در این شرایط تقسیم کار محدود می‌شود. برعکس اگر بازار وسعت پیدا کند و تقاضا برای کارهای تخصصی جذاب تر باشد آن وقت افراد، تمام وقت خود را صرف کار خاصی می‌کنند و تقسیم کار گسترش می‌یابد.

آدام سمیت مانند اکثر اقتصاددانان جدید، از تمرکز سرمایه به مثابه شرط لازم برای توسعه اقتصادی یاد می‌کند. لذا حل مشکل رشد و توسعه اقتصادی تا حدود زیادی بستگی به توانایی مردم، به پس‌انداز بیشتر و سرمایه‌گذاری‌های بیشتر دارد. سمیت معتقد است به علت ویژگی نفع شخصی که به طور طبیعی در انسانها وجود دارد هر فردی به علت آینده‌نگری و محتاط بودن مقداری از درآمد خود را پس‌انداز می‌کند، این پس‌اندازها در دوره بعد سرمایه‌گذاری می‌شود و در نتیجه آن افزایش سرمایه‌گذاری باعث انباشت سرمایه و تولید بیشتری می‌شود. بنابر این رشد و توسعه اقتصادی بستگی به سطح پس‌اندازها دارد.

در صورت تقسیم کار و ایجاد تولید اضافی، درآمد هر فرد از حداقل معیشت زندگی بیشتر می‌شود و فرد بخشی از درآمد خود را پس‌انداز می‌کند و این پس‌اندازها تبدیل به سرمایه‌گذاری جدید و انباشت سرمایه می‌شود. سمیت فقط سرمایه داران و زمین‌داران را قادر به پس‌انداز و انباشت سرمایه می‌داند. زیرا کارگران در سطح حداقل معیشت زندگی، دستمزد دریافت می‌کنند و فقط می‌توانند خود را زنده نگاه‌دارند و به آن اندازه مصرف کنند که روز بعد بایست سر کار خود حاضر شوند (تا زنده بمانند). به همین جهت به نظر سمیت دو طبقه سرمایه‌دار و زمین‌دار یا فیودال از عوامل مؤثر توسعه اقتصادی هستند.

باید توجه داشت که انباشت سرمایه یکی از شرایط بوجود آمدن تقسیم کار است. در جوامع قدیمی و عقب‌مانده انگیزه‌ای برای انباشت سرمایه وجود

ندارد بنابراین این تقسیم کار هم توسعه نمی‌یابد. هر چه جامعه پیشرفت نماید ضرورت انباشت سرمایه افزایش می‌یابد و انباشت سرمایه بیشتر نیروی کار را به نسبت بیشتری تقسیم می‌کند و شاخه‌های بیشتر علوم و فنون مختلف ایجاد می‌شود. هر ماشین بخشی از تولید یک کالا را برعهده می‌گیرد بنابراین این خط تولید ایجاد می‌شود و هر کارگر فقط یک کار خاص را انجام می‌دهد.

آدام سمیت تأکید می‌کند که تمرکز سرمایه قبل از شروع روند تقسیم کار صورت گیرد. سمیت از تمرکز سرمایه به مثابه شرط لازم برای توسعه اقتصادی یاد می‌کند. بنابراین حل مشکل توسعه اقتصادی تا حد زیادی بستگی به توانایی‌های مردم، به پس‌انداز بیشتر و سرمایه‌گذاری‌های بیشتر در یک کشور دارد. به عقیده وی حجم سرمایه‌گذاری از طریق حجم پس‌انداز تعیین می‌شود و تمام پس‌اندازها نیز سرمایه‌گذاری می‌شوند. وی معتقد است، زمانی اقتصاد در تعادل است که اندازه پس‌اندازها برابر با سرمایه‌گذاری‌ها باشد.<sup>۲</sup>

به عقیده سمیت اگر مقدار دستمزدها هر زمانی از حداقل سطح زندگی بیشتر شود، عرضه نیروی کار زیاد شده و به حداقل معاش خواهد رسید. در چنین شرایطی تغییر استاندارد زندگی به ویژه، کاهش سطح زندگی برای برخی از کارگران مشکلاتی ایجاد خواهد نمود، لذا از مصرف خود نمی‌کاهند بلکه یا پس‌انداز منفی کرده و از مایه (جیب) خواهند خورد و یا از مصارف غیر ضروری جلوگیری خواهند کرد، بدین صورت از مواردی مانند از دواج و یا داشتن فرزند صرف نظر خواهند کرد. اگر سطح دستمزدها از سطح حداقل معاش کمتر باشد، عرضه نیروی کار کاهش یافته و در نتیجه ثابت بودن و یا افزایش تقاضا برای نیروی کار، دستمزدها افزایش می‌یابد تا به نقطه تعادل یا سطح حداقل معاش برسد. بنابراین آدام سمیت معتقد است: «تحت شرایط رکود، سطح دستمزدها آنقدر کاهش می‌یابد تا به سطح حداقل معاش برسد و در زمان رونق اقتصادی آنقدر کاهش می‌یابد

تا مجدداً به حالت تعادل برسد. میزان افزایش سطح دستمزدها محدود و بستگی به نرخ تمرکز سرمایه و نرخ رشد جمعیت دارد.<sup>۴</sup>

به عقیده آدام سمیت کشاورزان، تولیدکننده‌گان و تجار عوامل اصلی پیشرفت اقتصادی هستند. این تجارت آزاد، با آزادی مالکیت و رقابت است که کشاورزان، تولیدکننده‌گان و تجار را مجبور می‌دارد تا بازارها را گسترش دهند، که این نیز به نوبه خود توسعه اقتصادی را ممکن می‌سازد. وظایف این سه عامل رشد با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند.

برای آدام سمیت توسعه بخش کشاورزی افزایش فعالیت‌های ساختمانی و تجارت را به دنبال خواهد آورد. وقتی که بازار تولید کشاورزی در نتیجه توسعه اقتصادی ایجاد گردد، تقاضا برای خدمات تجاری و گسترش فعالیت‌های صنعتی خواهد شد. از طرف دیگر توسعه بخش تجارت و صنعت خود باعث رشد تولید کشاورزی می‌شود، چون دهقانان از روش‌های نوین تولید در کشاورزی استفاده می‌کنند. بنابر این تمرکز سرمایه و توسعه به دلیل تشکیل اقشار تاجر، کشاورز و تولیدکننده است.<sup>۵</sup>

با در نظر داشتن عوامل سیاسی، نهادی و طبیعی در اندیشه آدام سمیت تعریف روند یا مسیر حرکت اقتصادی را با این طرح آغاز می‌کند که «یک گروه اجتماعی (که آنرا ملت می‌نامید) اندازه مشخصی از رشد اقتصادی را تجربه می‌کند که از طریق افزایش در حجم پس اندازها اندازه گیری می‌شود. این خود سبب گسترش بازارها می‌شود که خود، تقسیم نیروی کار را افزایش می‌دهد و در نهایت بازدهی نیز افزایش خواهد یافت ... در این تئوری اقتصاد ملی مانند یک درخت رشد می‌کند. بدون تردید این پروسه در مقابل تهدیدات عوامل خارجی آسیب پذیر است، البته این عوامل غیراقتصادی هستند، ... ولی روند رشد کماکان بصورت آرام و مداوم حرکت خود را ادامه می‌دهد. مسیر حرکت اقتصادی در شرایط گوناگون قرار گرفته و مسیر رشد خود را کماکان ادامه می‌دهد. نحوه عمل یکایک افراد، مجموعه عمل جامعه را می‌سازد، عمل هر فرد مانند یک سلول از درخت رشد است.» به نظر او تمام این شرایط تنها در موقعیت ترقی و پیشرونده به وقوع می‌پیوندد که

یک موقعیت مناسب و آماده برای پیشرفت در تمام زمینه‌های موجود در بازار است.»

همانطور که آدام سمیت یادآوری می‌کند موقعیت یا مرحله پیشرونده و مترقی دائمی نیست. مرحله پیشرونده با ظهور مرحله رکود پایان می‌یابد. توقف رشد اقتصادی تنها به دلیل کمبود منابع طبیعی است. در شرایط رونق اقتصادی یا دوران مرحله پیشرونده رقابت برای اشتغال، دستمزدها را حتی از سطح حداقل معیشت نیز کمتر می‌کند و رقابت میان تجار سبب کاهش سودها به پائین‌ترین سطح خواهد شد. در این حالت تمرکز سرمایه و رشد جمعیت متوقف شده و سوددهی به حداقل خود می‌رسد. به عقیده آدام سمیت موقعیت بیحرکت و ساکن بسیار کسل‌کننده است و زندگی را بدون ذوق و هیجان می‌سازد.

آدام سمیت معتقد است که تنها آن عده از جوامع رشد اقتصادی خواهند داشت که شرایط اقتصاد آزاد را بپذیرند. وی برای ملل عقب‌مانده تنها یک راه برای رشد و توسعه اقتصادی پیشنهاد می‌کند و آن تجارت آزاد با مناطق پیشرفته‌تر است.

هر چند آدام سمیت در این مورد زیاد ننوشته، ولی پیروان نوین وی و سایر اقتصاددانان پایه‌گذار مکتب کلاسیک معتقد اند که هر کشوری قادر است که در تولید یک یا چند کالا در سطح بین‌المللی از نظر مصرف برتری نسبی پیدا کند. در نتیجه آنها می‌توانند همچنان برتری خود را حفظ کرده و از طریق تبادله آن با سایر کالاها و خدمات مورد نیاز خود، به آن دسته از کالاها و خدمات دست یابند که برای رشد اقتصادی ضروری است.

تئوری آدام سمیت در مورد توسعه اقتصادی بیان می‌دارد که چگونه رشد اقتصادی صورت می‌گیرد و چه عوامل و سیاست‌های آن را ترغیب و تشویق می‌کند. با این همه، تیوری سمیت دارای نقاط ضعف زیادی نیز است:



تئوری سمیت بر اساس شرایط سیاسی — اجتماعی حاکم در انگلستان و برخی نقاط دیگر اروپا بناء یافته است. او معتقد به انعطاف ناپذیر بودن تقسیم جامعه میان سرمایه داران و کارگران است. در حالی که طبقه متوسط نقش مهم و ارزنده در جوامع مدرن دارد. بنابر این، این تئوری از نقش طبقه متوسط که در توسعه اقتصادی نقش مهمی دارد بی خبر است.

۶

بر اساس نوشته‌های آدام سمیت، تئوری وی در مجموع در مورد رشد اقتصادی بر اساس این پیش فرض غیر واقعی است که شرایط رقابت کامل بر اقتصاد ملی حاکم است. سیاست آزادی مطلق کسب و کار و رقابت آزاد را نمی‌توان در هیچ اقتصاد یافت. از طرف دیگر با توجه به پیدایش انحصارات، محدودیت‌های بر فعالیت آزاد اقتصادی ایجاد شده است. همین طوری که چنین محدودیت‌های بر سر راه تجارت بین‌المللی نیز به وجود آمده است.

بر اساس تئوری آدام سمیت تنها سرمایه داران، زمین‌داران و سود خواران می‌توانند پس‌انداز کنند. این بیانگر یک جانبه بودن تجزیه و تحلیل وی در مورد پس‌انداز است. در حالی که در جوامع مدرن پس‌انداز کننده‌گان، سرمایه داران نیستند، بلکه مالکین درآمد اند.<sup>۷</sup>

— آدام سمیت نقش قوه ابتکار در توسعه اقتصادی را نادیده می‌گیرد. این مسأله شدیداً تئوری وی را در زمینه رشد و توسعه اقتصادی آسیب‌پذیر کرده است. در حقیقت یکی از عوامل مؤثر در توسعه اقتصادی وجود قوه خلاقیت و ابتکار است.

— سمیت معتقد بود که یکی از ثمرات اقتصاد باز سرمایه داری، ایجاد شرایط راکد یا بی‌حرکت اقتصادی است. به عقیده وی پیشرفت وجود دارد، اما به صورت آرام، یک پارچه و منظم مانند رشد یک درخت. در حالی که چنین تفسیری در مورد توسعه اقتصادی قابل قبول نیست، چون توسعه از طریق اعلام آمادگی آغاز می‌شود و یک‌پارچه و آرام نیست.

به عقیده جان هیکس (اقتصاددان انگلیسی) مدل سمیت هر چند که مانند یک مدل رشد اقتصادی است ولی به مثابه یک مدل امروزی نیست زیرا سیستم وی، تسلسل اتصال را رعایت نمی‌کند. بنابراین نه یک مدل پویا بلکه یک مدل راکد و بی‌حرکت رشد اقتصادی است.

هالند، ۵ نوامبر ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> کتاب «آدم سمیت»، نوشته د. د رافائل. ترجمه عبدالله کوثری - انتشارات طرح نو: ۱۳۸۷

<sup>۲</sup> История на икономическите учения , Жак Натан, Кирил Й. Григоров, София, ۱۹۴۷

<sup>۳</sup> История на икономическите учения , Жак Натан, Кирил Й. Григоров, София, ۱۹۴۷

<sup>۴</sup> " История на икономическите учения , Жак Натан, Кирил Й. Григоров, София, ۱۹۴۷

<sup>۵</sup> История на икономическите учения, Кирил Й. Григоров, София, ۱۹۸۲

<sup>۶</sup> История на икономическите учения, Кирил Й. Григоров, София, ۱۹۸۲

<sup>۷</sup> کتاب «آدم سمیت»، نوشته د. د رافائل. ترجمه عبدالله کوثری - انتشارات طرح نو: ۱۳۸۷

## معرفی تیورینسن، فیلسوف و اقتصاددان بزرگ قرن نوزدهم، کارل مارکس

پنجم ماه می ۲۰۱۸ مصادف بود با دو صدمین سالروز تولد کارل مارکس، تیورینسن، فیلسوف و اقتصاددان بزرگ قرن نوزدهم.

کارل هاینریش مارکس در پنجم ماه می ۱۸۱۸ در راین لند پروس تریر در غرب آلمان به دنیا آمد. او دومین طفل هاینریش مارکس و هنریت پرسبورگ بود. مادر و پدر، هر دو یهودی بودند. پدرش حقوقدان بود که به خاطر مسایل حرفه‌ای یک سال پیش از تولد کارل مارکس، به مذهب پروتستانهای عیسوی در آمده بود. مارکس در محیط طبقه متوسط و یا شیوه تربیت لیبرالی، رشد یافت. تا سه سال قبل از تولدش، تریر در دست فرانسوی‌ها بود، و اندیشه‌های جمهوری طلبانه، نوآرانه و متأثر از روشنگری، و حتی عقاید رادیکال سیاسی آنجا رواج داشت.

پدر مارکس نیز با این لیبرالیسم همراه بود، وطن‌پرست شیفته ولتر بود، با وجود اینکه گرایش‌های از محافظ کاری در نامه‌های او به چشم می خورد، او آرزو داشت پسرش در رشته حقوق تحصیل کند و مسلک او را ادامه دهد، اما کارل جوان شیفته فلسفه بود. مارکس در فضای فرهنگی که آثار کانت، گوته، روسو، و نیز ادبیات رمانتیک در آن رواج داشت، تحصیل کرد. دوست خانوادگی آنها بارون فون وستفالن که هواخواه سوسیالیست‌های آرمان شهری بود، تأثیر زیادی بر او گذاشت کارل مارکس پس از سپری نمودن دوره متوسط مکتب، نخست در سال ۱۸۳۵ در دانشگاه بن، ثبت نام نمود، اما سال بعد به برلین رفت تا رشته حقوق را ادامه دهد. او آنجا با وجود نارضایتی پدرش، رشته فلسفه را انتخاب و تحصیل خود را تا اخذ درجه دوکتورا در سال ۱۸۴۱ ادامه داد.

موضوع رساله پایان‌نامه او بحران اندیشه فلسفه پس از ارسطو، و بطور خاص تفاوت بینش ماتریالیستی دمکریتوس با بینش ماتریالیستی اپیکور در مورد طبیعت، بود.

کارل مارکس متفکری انقلابی، فیلسوف، اقتصاددان و جامعه‌شناس بود. معروف‌ترین آثار او «مانیفست حزب کمونیست» و جلد اول کتاب «سرمایه» در فهرست "حافظه تاریخی بشریت" یونسکو ثبت شدند.

در ۱۷ سالگی، کارل مارکس در دانشگاه بن در رشته حقوق ثبت نام کرد. او از محصلین زیاد سخت کوش نبود، از گردهم‌آیی‌های دوستانه و نوشیدن مشروبات لذت می‌برد. پدر او در نهایت او را به دانشگاه برلین که شرایطی سختگیرتر داشت منتقل کرد. در طی مدت حضور وی در دانشگاه، مارکس بطور شگفت‌انگیز جذب ایده‌ها و فلسفه‌های رادیکال شد. طی مدتی او با گروهی که به نام هگل‌های جوان یاد می‌شدند و مخالف ایده‌های هگل بودند ارتباط برقرار کرد. از این گروه به طور خاص با برونو بوئر، مؤسس هس، و آرنولد روگه دوستی نزدیکی ایجاد کرد. هگلی‌های جوان لیبرال‌های نواندیشی بودند که دیدگاهی نقادانه در مورد عیسویت داشتند و مارکس نیز با آنها همراه بود.<sup>۱</sup>

کارل مارکس در سال ۱۸۳۵، مخفیانه با یینی دختر بارون نامزد شد. در ۱۹ جون ۱۸۴۳ با یینی فون وست فالن که دختر تحصیل کرده یک بارون پروسی بود از دواج کرد. به اساس اسناد موجودی که در مورد زندگی خانوادگی مارکس به قلم نزدیکترین دوستان و آشنایان او و یینی نوشته شده است، آنها زندگی عاشقانه را سپری کرده بودند. آنها صاحب شش طفل شدند که از جمله صرف سه دختر زنده ماندند. زیرا در نیمه اول دهه ۱۸۵۰ که خانواده مارکس در آپارتمان کوچک که محلهٔ مزدحوم و فقیر بود، زندگی می‌کردند. در این محل امراض ساری چون وبا بیداد می‌کرد. این زمان، سخت‌ترین دوران زندگی مارکس بود. سه طفل مارکس در این سال‌ها فوت کردند، منابع درآمد او، پول اندک از بابت مقاله‌هایش بود و کمک مالی

انگلس مصارف خانواده پر جمعیت او را کفایت نمی‌کرد و همیشه قرضدار بود.

بعد از مدتی کوتاه، بخاطر فرار از سانسور عقاید دولت پروس که بطور فزاینده به سرکوب آشوبگران جناح چپ پرداخته بود، به پاریس نقل مکان نمود.

در نخستین ماه‌های اقامت‌اش در فرانسه، مارکس پیشگفتاری به «درآمدی به نقد فلسفه حق هگل» را نوشت، و این تنها بخش انتقاد او به هگل است که در همان زمان منتشر شد. این متن که از نظر سبک و روش بیان بسیار زیبا است، یکی از مهم‌ترین نوشته‌های سیاسی مارکس است، و در آن برای اولین بار از پرولتاریا و انقلاب کارگری بیان گردیده است.

مارکس در سپتامبر ۱۸۴۴ با فریدریش انگلس، مرد جوان آلمانی که دو سال از او جوان‌تر بود، در پاریس آشنا شد. انگلس که در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۰ در بارمن پادشاهی پروس دنیا آمده بود، فرزند سرمایه‌داری بود که در مانچستر انگلستان کارخانه پارچه بافی داشت. انگلس دوش بدوش مارکس، برای پایه‌گذاری تئوری علمی سوسیالیسم، تدوین برنامه مبارزات کارگران اروپایی و ایجاد حزب کارگر، پیگیرانه شرکت کرد.

از آغاز جوانی علاقمند اشتراک‌فعالانه در پیکار علیه وضع موجود بود. در سال ۱۸۴۱ زمان مکلفیت سربازی، در اوقات فراغت در جلسات سخنرانی دانشگاه‌ها حضور می‌یافت و با افکار نو آشنا می‌شد. در همین سال‌ها، انگلس هم‌مانند مارکس به جناح چپ پیروان هگل پیوست و بدنبال آن، در سن ۲۲ سالگی اولین اثر انتقادی خود تحت عنوان «شلینگ و اشراق» را نوشت و طی آن از نتیجه‌گیری‌های محافظه‌کارانه و نیز تناقضات مربوط به دیالکتیک غبرمادی فریدریش انتقاد کرد. لذا به خواست پدرش، انگلس عازم انگلستان شد، این امر سبب شد که او با وضع پرولتاریای انگلستان آشنا و نسبت به آن حساس شود.

یک سال بعد، انگلس کتابی منتشر کرد که وضعیت طبقه کارگر انگلستان را بیان نموده و یکی از مهم‌ترین اسنادی، در باره پرولتاریا انگلستان بشمار می‌رود. مارکس به مطالعه جدی اقتصاد سیاسی پرداخت. دوستی آنان از ۱۸۴۴ آغاز و تا وفات مارکس یعنی بمدت ۴۰ سال ادامه یافت.

انگلس در سال ۱۸۴۴ کتاب معروف «شرایط طبقه کارگر در انگلستان» را نوشت. این کتاب به مارکس در ایجاد ایده انقلاب کارگری (انقلاب پرولتری) کمک نمود. این امر باعث ایجاد اولین اثر مارکس بنام «کمونیسم اقتصادی و دست نوشته‌های فلسفی» در سال ۱۸۴۴ شد. با نوشتن این کتاب، مارکس امید داشت که کمونیسم را به شکل یک نیروی اخلاقی خوب برای غلبه بر از خود بیگانگی نیروی کار در نظام سرمایه‌داری نشان دهد.

پس از انقلابات سال ۱۸۴۸ در اروپا، مارکس به طور فزاینده خود را تحت سوءظن مقامات فرانسوی و بلژیکی می‌دید، به همین خاطر به لندن مهاجرت کرده و کار خود را از آنجا ادامه داد.

مارکس بیشتر مصروف جنبش کمونیستی رو به رشد در لندن بود. در اولین کنگره بین‌المللی که به دنبال بحث و استدلال در برابر جناح هرج و مرج طلب به رهبری می‌خائیل باکونین بود، نفوذ زیادی پیدا کرد.

رویداد مهم دیگر، قیام کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ بود، با وجودی که پس از دو ماه به شکست انجامید، مارکس از این قیام با شور و شوق به شیوه آغاز کار برای انقلاب‌های کمونیستی آینده پشتیبانی کرد.

مارکس و انگلس نظریات مادی خود را بر اساس منطق هگل تشریح و بیان کردند و از همین جا بود که ماتریالیسم دیالکتیک بوجود آمد.<sup>۲</sup>

ماتریالیسم دیالکتیک ترکیبی از فلسفه مادی قرن ۱۸ و منطق هگل است که مارکس و انگلس این دورا به یکدیگر مرتبط کردند. واژه ماتریالیسم برای دو واژه ماده‌باوری و مادی‌گرایی بطور مشترک استفاده می‌شود، با این وجود میان دو واژه تفاوت فاحشی وجود دارد:

ماده باوری: به فردی گفته می‌شود که بر این باور است که هرآنچه در هستی وجود دارد ماده یا انرژی است و همه اشیا از ماده تشکیل شده‌اند و همه پدیده‌ها از جمله آگاهی نتیجه تعاملات مادی است. به عبارت دیگر ماده تنها "شی" است و "واقعیت" عملاً همان کیفیت‌های در حال رخ دادن ماده و انرژی است.

مادی‌گرا: به فردی گفته می‌شود که رسیدن به آسایش جسمانی را بالاترین ارزش می‌داند. چنین افرادی پیوسته به دنبال داشتن رفاه بیشتر و کالاهای بیشتر (خانه، موتر و غیره) هستند و چیزی بیشتر از این‌ها را نمی‌بینند و یا نمی‌خواهد.

اکثراً عمدی یا غیرعمدی این دو واژه با یکدیگر اشتباه گرفته می‌شوند. مثلاً گفته می‌شود «کسانی که جهان را چیزی جز ماده نمی‌دانند، پیوسته به دنبال مادیات‌اند»

بر اساس نظریه تاریخی مارکس باید نیروی اصلی در تحول تاریخی را به تغییرات در نیروهای تولیدی بدهیم. نیروهای تولیدی را به شکل ساده می‌توان شامل وسایل تولید و نیروهای مولده دانست. تحولات این نیروهای تولیدی منجر به دگرگونی در شکل بندی‌های گسترده در ساحات سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دین و به صورت عموم در تمام شئون زندگی اجتماعی گفته می‌شود.

به اساس این تقسیم بندی، نیروهای تولیدی را "زیربنای پایه" و متباقی را "روبنا" مینامند. در یک نظریه، رابطه زیربنا و روبنا را از نوع جبریت یا دترمینیستی دانسته و برای روبنا نقش کاملاً تابع (جانشین) قائل می‌شود. نظریه دوم مایل است که در عین حفظ اولویت و نقش و اهمیت زیربنا، برای روبنا نیز به مناسبت استقلال نسبی یا گاه تأثیرگذاری بر زیربنا اهمیت قائل شود.

مارکس بیشتر وقت خود را در کتابخانه در انگلستان صرف تحقیق در اقتصاد سیاسی می‌کرد. این امر به ژرف‌ترین (مکمل‌ترین) کتاب وی به نام

«داس کاپیتال Das Kapital» یا «سرمایه» که یک بررسی جامع و کامل از جامعه و اقتصاد سرمایه‌داری بود، انجامید.

«یک کالا در نگاه اول، چیزی بسیار بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. ولی تجزیه و تحلیل آن نشان می‌دهد که در حقیقت، آن چیزی بسیار عجیب و غریب است که دارای پیچیدگی‌های فراوان متافیزیکی و مطلوبیت‌های نهایت زیاد است.»

مارکس همچنین به دنبال بررسی تمام جوانب زندگی از نقطه نظر تجزیه و تحلیل مارکسیستی جدید خود بود. طور مثال، او تلاش می‌ورزید، نشان دهد که دین صرفاً ابزاری در دست جامعه سرمایه برای نگهداشتن کارگران مزدور است.

مهمترین آثار مارکس عبارتند از :

- مانیفست حزب کمونیست (۱۸۴۸)
- سرمایه (کاپیتال)،
- گروندیسه، مبانی نقد اقتصاد
- گامی در نقد فلسفه حق هگل
- دست نوشته‌های فلسفه ۱۸۴۴
- در باره تکامل مادی تاریخ (دو رساله، ۲۸ نامه)
- صورت‌بندی‌های اقتصادی پیش از سرمایه داری
- لودویک فایرباخ و ایدئولوژی آلمانی
- رساله اختلاف بین فلسفه طبیعت دموکریتی و اپیکور.
- هجدهم برومر لوئی بناپارت
- نبردهای طبقاتی در فرانسه
- جنگ‌های داخلی در فرانسه ۱۸۷۱
- سانسور و آزادی مطبوعات،
- فقر فلسفه



«مانیفست حزب کمونیست» در واقع اثر مشترک کارل مارکس و فریدریش انگلس است.

او در «مانیفست حزب کمونیست» گفته بود: «در اروپا شبی در جولان است، شبی کمونیسم». شاید دیگر آن شبی آرام گرفته باشد، اما امروز بی‌تردید شبی دیگر همچنان در جولان است: «شبی مارکسیسم»

بسیاری از تحلیل‌گران، مارکس را تحلیل‌گر ژرف‌بین نظام‌های طبقاتی می‌شناسند، او ساختارهای مبتنی بر استثمار و بی‌عدالتی را زیر نقد بیرحمانه گرفت و راه‌هایی توده‌های ستمدیده را نشان داد.

با این که فریدریش هگل، با نفوذترین فیلسوف آلمان، در ۱۸۳۱ در گذشته بود، زمانی که یک دهه بعد کارل مارکس برای تحصیل فلسفه به برلین رفت، فضای دانشگاه همچنان زیر نفوذ دستگاه فلسفی هگل بود. مارکس نیز مانند اکثر محصلین به پیروان فلسفه او پیوست، اما چندی نگذشت که به نقد بیرحمانه نظریات استاد بزرگ دست زد.

بعد از مرگ هگل، پیروان او به دو جناح راست و چپ تقسیم شدند. جناح راست به الگوی ذهنی هگل با تمام الزامات سیاسی و اجتماعی آن که محور و مقصود آن پشتیبانی از پادشاهی پروس بود، وفادار ماندند؛ اما طرفداران جناح چپ که خواهان تحول دموکراتیک کشور بودند، به استنتاجات سیاسی و اجتماعی اندیشه هگل پشت کردند.

مارکس، همچون هگل‌گرایان چپ، منطق یا روش دیالکتیکی هگل را پذیرفت اما در برابر ایدئالیسم یا درون‌مایه فلسفی او راه انتقادی در پیش گرفت. او گفت هستی به درستی طبق روندی دیالکتیکی پیش می‌رود، اما نیروی محرک آن، برخلاف تصور هگل، ایده یا روح نیست، بلکه ماده است. ماده‌ای که خود زاینده روح است و در روندی تکاملی آن را پدیدار و متحول می‌کند. بدین سان او گوناگونی ایده یا روح را تابعی از تکامل ماده دید و این دیدگاه ضدهگلی را به اشکال گوناگون بیان کرد. از جمله نوشت: «برخلاف فلسفه آلمان که مقصد آن از آسمان به زمین است، باید از زمین

به آسمان برویم. افکار و تصورات و گفته‌ها و امیال انسانها نیست که بر زندگی واقعی آنها اثر می‌گذارد، در ست برعکس، این کارها و فعالیت‌های عینی و شرایط زندگی واقعی انسان است که به افکار و دیدگاه او شکل می‌بخشد.»

مارکس و همکار نزدیکش فریدریش انگلس دستاورد خود را در «ایدئولوژی آلمانی» چنین فرمول بندی کردند: «فلسفه ایدئالیستی هگل چون پیکری بود که به شکل سرچپه بر سر خود ایستاده بود، ما آن را روی پا قرار دادیم، یعنی آن را به وضع در ست و طبیعی برگرداندیم.»

مارکس با مطالعات مستمر تاریخی دریافت که همه جوامع بشری شکل‌بندی‌ها یا فورماسیون‌های اجتماعی معینی را پشت سر گذاشته‌اند که بستری مناسب برای کار و فعالیت انسانها فراهم ساخته‌اند. این فورماسیون‌ها که به دورآنها تاریخی ویژه‌ای مانند برده‌داری و فئودالیسم شکل می‌دهند، همیشه سطح تکامل اقتصادی و فنی نیروهای مؤلد هر جامعه را بازتاب می‌دهند.

مارکس، به تاسی از دیالکتیک هگل، هر مرحله از تکامل اجتماعی را حاوی تضادی می‌بیند که پیوسته حادث می‌شود و عامل واقعی تحول و تکامل آن است. از مقطعی که روابط تولیدی در تضاد کامل با امکانات مادی تولید قرار گیرد و پیشرفت آن را مانع شود، کل زندگی اقتصادی در بحران فرو می‌رود و زمینه برای بروز التهاب‌های اجتماعی مهیا می‌گردد. مارکس که خود در زمان نهایت پرآشوب می‌زیست، بر آن بود که میکانیسم طغیانهای اجتماعی را کشف کند. او پی برد، افرادی که در مجموع روابط تولیدی، به خاطر تقسیم غیرعادلانه ثروت، در موقعیتی پائین‌تر قرار می‌گیرند طبعاً از نظام مسلط ناخرسند هستند، در نتیجه، مشترکاً با هم یک "طبقه" می‌سازند و ناچار با ساختارهای غیرعادلانه مبارزه می‌کنند.

در همان بندهای نخستین "مانیفست" اعلام می‌شود: «تاریخ تمام جوامع بشری تا روزگار ما تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است.» اما طبق نظریه مارکس

تا زمانی که شرایط مادی یا مناسبات تولیدی فراهم نباشد، طبقه فرودست در مبارزه با ساختارهای ستمگرانه هیچ شانس برای پیروزی ندارد، به همین دلیل نظام‌های مبتنی بر ستم طبقاتی، با وجود مبارزات سرسختانه طبقات ستمکش، قرن‌ها دوام داشته‌اند. پیروزی تنها زمانی میسر است که نیروهای مولد بر اثر حد اکثر رشد، دیگر با مناسبات موجود هم آهنگ نباشند، یا به عبارتی دیگر در شرایطی که روابط تولیدی در تضاد کامل با نیروهای مؤلده عمل کند، کل زندگی اقتصادی با بحران فراگیر روبرو می‌شود، و این همان موقعیت مناسب است که طبقه بالنده می‌تواند با مبارزه متحد خود نظام را براندازد و بر پایه منافع خود نظامی جدید برقرار سازند.

از نظر مارکس رشته خیزش‌ها و انقلابات که سرانجام فئودالیسم را به زانو در آوردند به این علت بود که نیروهای تولیدی به چنان سطحی رسیده بودند که دیگر با مناسبات مسلط در نظام زمین‌داری همساز نبودند و زمان آن فرا رسیده بود که بورژوازی نظام سرمایه‌داری را بر جامعه مسلط کند. این تحول اغلب با یک انقلاب قهرآمیز انجام می‌گیرد. از اینجا بود که مارکس انقلاب را "لوکوموتیو" یا نیروی محرکه جامعه و مانند مادر می‌دانست که از بطن جامعه کهنه یک جامعه تازه به دنیا می‌آورد.

نظام سرمایه‌داری که به ستم فئودالی پایان داد، نتوانست به بهره‌کشی انسان از انسان پایان دهد، بلکه نوع تازه‌ای از ستم طبقاتی را به جای آن نشانده که حتی شدیدتر بود.

سرمایه‌داری بنظر مارکس از پویایی شگفت‌انگیزی برخوردار است. این نظام با چیره ساختن ارزش‌ها و ساختارهای تازه و به ویژه با انقلاب صنعتی، نیروهای تولیدی را به شکلی بی‌سابقه رشد داد و جامعه را به سطح بالایی از تولید ثروت و فراوانی فرآورده‌های مادی رسانید، اما این پیشرفت، رفاه و بهروزی همگانی را به همراه نداشت زیرا شیوه توزیع آن سخت نابرابر بود. به نظر مارکس در سرمایه‌داری، تضادهای طبقاتی به شکلی تازه رشد

می‌کنند و دو طبقه اصلی جامعه، استثمارگران و استثمارشونده‌گان را به شکلی آشتی‌ناپذیر در برابر هم قرار می‌دهند: اقلیت سرمایه‌دار، صاحبان سرمایه و امکانات تولیدی، در برابر اکثریت وسیع کارگرانی قرار می‌گیرند که صاحب چیزی نیستند، جز زور بازو یا نیروی کار خود.

طوری که مارکس بیان می‌دارد، سرمایه‌داری در بطن خود حامل تضادهای است که هستی آن را تهدید می‌کنند و سرانجام، مثل فرماسیون‌های قبلی به نابودی می‌انجامند. مهمترین تضاد عبارتست از تضاد کار و سرمایه، زیرا کار خصلتی اجتماعی دارد، در حالی که سرمایه فردی و انحصاری است. لشکر کارگران نیروی خود را در وحدت و یگانگی می‌یابند در حالی که مالکان وسایل تولید به رقابت و خصومت گرایش دارند.

مارکس بیست سال آخر عمر خود را کاملاً صرف تألیف کتاب بزرگ خود به نام «سرمایه» کرد تا در آن ناپایداری نظام سرمایه‌داری را نشان دهد و چند اصل بنیادی را به اثبات برساند: طور مثال

— سرمایه به تولید کالایی گرایش دارد، یعنی فعالیت اقتصادی آن معطوف به تولید کالاهای قابل فروش است، در این فرایند نه به نیاز مصرف‌کنندگان توجه می‌شود و نه به تقاضای واقعی بازار. در همین جا مارکس از وابستگی شدید کالا (فتیشیسم) یاد می‌کند که با حرصی جنون‌آمیز، هرچیزی (از جمله دانش و اطلاعات) را به کالا تبدیل می‌کند. در کارخانه، کالاهای تولید می‌شود که ضروری نیستند اما سودآور هستند و بازارها از کالاهای انباشته می‌شوند، که سودآور هستند اما خریدار ندارند. سرمایه‌داری، مردم که قرار است این کالاها را بخرند را به فقر و فاقه می‌اندازد.

— سرمایه با دینامیسم نامفهوم و سرسام‌آور مدام در رشد و افزایش است و هرگز نمی‌تواند در جای متوقف شود، سرمایه مرز و ملیت نمی‌شناسد و مدام در پی تصاحب موادخام بیشتر و تصرف بازارهای بزرگتر است.

— سرمایه‌داری بدون بهره‌کشی از کار زحمتکش‌شان، داستانی دروغ است. موجودیت و انباشت سرمایه بر پایه ارزش اضافی است، یعنی ارزشی که با

نیروی کار کارگر پدید آمده اما هم از دستمزد او بیشتر است و هم از ارزش حقیقی کالای تولیدی. سرمایداری بخاطر کسب بیشتر مفاد، دستمزد را پائین نگه داشته و حتی از کار ارزان اطفال هم دریغ نمی‌ورزند.

— سرمایه‌داری با بحران‌های دورانی همراه است، زیرا پایه‌های مادی این نظام همیشه در تضاد اند.

اما تضاد اصلی سرمایداری، فقر و بدبختی روزافزون طبقه کارگر است. نظام برای باز تولید نیروی کار باید معاش کارگران را تأمین کند، اما این امر با سودجویی او مغایرت دارد، در نتیجه با وجود افزایش عمومی ثروت، کارگران را هرچه بیشتر به فقر و بدبختی سوق می‌دهد.

کار و فعالیت اجتماعی یعنی همان عاملی که در سرآغازی پروژه فلسفی مارکس، انگیزه و اساس زندگی شناخته شده بود، به خاطر شرایط نامساعد به امری عذاب دهنده تبدیل می‌شود. انسان علاقمند به کار، به خاطر تقسیم کار نادرست، از حاصل کار خود بیگانه می‌شود و از آن احساس انزجار می‌کند، زیرا کار تولیدی را مطابق میل، خواست و علاقه اش انتخاب نکرده، بلکه از روی مجبوریت نیروی کار خود را به فروش می‌رساند.

مارکس بر این عقیده است که سرمایداری ابدی نبوده و مانند نظام‌های ظالمانه دیگر رو به زوال می‌رود و خود «گورکنان خود را می‌آفریند» که همانا طبقه کارگران آگاه و متشکل (پرولتاریا) هستند. نباید از یاد برد که در دوران مارکس در سراسر اروپا جنبش‌های وسیع انقلابی شکل می‌گرفت که کارگران در آنها نقش ارزنده داشتند. مارکس عقیده داشت که با پیشرفت سرمایداری، تیره‌روزی طبقه کارگر افزایش می‌یابد که هم‌زمان، آگاهی اجتماعی و سیاسی و روحیه مبارزه و تشکل در این طبقه بالا می‌رود. او خود با فعالیت در انترناسیونال کارگری در راه آگاهی و اتحاد طبقه کارگر تلاش کرد.

مارکس یک انقلاب اجتماعی فراگیر و قهرآمیز را عام‌ترین شکل فروپاشی حکومت سرمایه می‌دید و مؤده می‌داد که این بار زوال نظام اجتماعی، نه به

یک نظم طبقاتی دیگر بلکه به زوال کامل طبقات می‌انجامد. به عبارت دیگر پرولتاریا به همراه خود تمام جامعه را آزاد می‌کند، و راه را برای آینده تابناک هموار می‌سازد. او رهایی طبقه کارگر از قید سرمایه‌داری را شرط اساسی رهایی کامل جامعه از هر نوع اسارت می‌دانست.

تاریخ پنجم ماه می ۲۰۱۸، دو صدمین سالروز تولد این فیلسوف قرن نوزدهم با مراسم خاص تجلیل گردید. در این روز از مجسمه ۴/۴ متری مارکس، به وزن ۲/۳ تن، در میدانی در نزدیکی "پورتا نیگرا" پرده برداری گردید، و این هدیه از سوی جمهوری خلق چین وارد شهر تری‌یر شد.

این مجسمه بوسیله هنرمند چینی "وایشان وو" ساخته شده است که کارل مارکس را در حال تفکر و با یک بالاپوش دراز نمایش می‌دهد.

مرگ همسر محبوب وی یفی، در سال ۱۸۸۱ ضربه نهایت بزرگ بر مارکس وارد نمود که به بسیار زودی، سلامتی مارکس رو به وخامت گرائیده و وی از اثر برونشیت و التهاب شش در سال ۱۸۸۳ درگذشت. او در قبرستان گیت لندن به خاک سپرده شد.

بعد از گذشت بیشتر از یک و نیم قرن، آثار مارکس هنوز هم، الهام‌بخش مخالفین سیستم بازار آزاد و طرفداران سوسیالیسم است.

هالند، ۱۲ می ۲۰۱۸

منابع

---

<sup>۱</sup> . کارل مارکس. بیوگرافیا، Издательство политической литературы, ۱۹۸۹

<sup>۲</sup> کارل مارکس. بیوگرافیا، Издательство политической литературы, ۱۹۸۹

## چرا رشد اقتصادی ضروری است؟

رشد اقتصادی یکی از مشخصات سیستماتیک زندگی امروزی در دنیا بشمار می‌رود. رشد اقتصادی، افزایش طول‌المدت ظرفیت تولید به منظور افزایش عرضه کل، جهت تأمین نیازهای اجتماع است. در واقع رشد اقتصادی هر کشور، بیان‌گر رشد مداوم تولید است که در اغلب موارد، با افزایش جمعیت و یا معمولاً با تغییرات زیربنایی همراه است.

جهت واضح ساختن این پدیده به قرون اولیه که در آن زمان رشد اقتصادی موجود نبود و یا به عبارتی دیگر رشد اقتصادی بالای صفر قرار داشت، برمی‌گردیم. رفاه و آسایش درین دوره (سال‌های بین ۵۰۰ الی ۱۵۰۰ میلادی) همیشه در یک سطح قرار داشته تولیدات در تمام این دوره به یک سطح و اندازه بود. در حقیقت تولیدات مطابق به اندازه نیازمندی‌ها در جامعه صورت می‌گرفت، تولیدات و نیازمندی‌ها سال به سال تخمین و تعیین می‌شد، رفاه و آسایش، امراض، مرگ و میر بیشتر با نوسان اقلیم و وضع هوا بستگی داشت.

مؤرخین، دوران مرکانتالیسم را به‌عنوان سرآغاز دوران نوین ارتباط کشورهای اروپای غربی با دنیای جدید مینامند. این ارتباط، باعث شد تا دانش بشری بطور گسترده رشد کند. در این زمان هدف اصلی مطالعات اولیه اقتصاد، «رشد» به معنی تولید رو به افزایش ثروت ملی بوده است. با آنهم در این دوران هیچ‌گونه نظریه پردازی صورت نگرفت. آدام اسمیت که گاهی پدر علم اقتصاد خوانده می‌شود، کتاب خود را در سال ۱۷۷۶ "ماهیت و علل ثروت ملت‌ها" عنوان کرد، تا علت آهنگ متفاوت پیشرفت در کشورها را مورد بررسی قرار دهد. مسائل رشد در اقتصاد کلان (مکرو ایکانومی) مشغله عمده اقتصاددانان کلاسیک در قرون ۱۸ و ۱۹ بوده است.<sup>۱</sup>

لازم به تذکر می‌دانم که رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی از هم تفاوت دارند. جهت روشنی بیشتر، با توضیحات مختصر آنرا بیان می‌دارم.

توسعه اقتصادی مفهوم گسترده‌تر نسبت به رشد اقتصادی دارد. توسعه اقتصادی، حاوی تغییرات کیفی در خواسته‌های اقتصادی، نوع تولید، انگیزه‌ها و سازماندهی تولید است. اکثر عوامل تعیین کننده رشد اقتصادی (مثل تکنولوژی و تغییرات زیربنایی)، در توسعه اقتصادی می‌گنجد. لذا در حقیقت توسعه اقتصادی شامل رشد و عدم رشد اقتصادی است.

به‌طور خلاصه تفاوت رشد و توسعه اقتصادی را می‌توان چنین بیان نمود:

- توسعه اقتصادی عام‌تر از رشد اقتصادی است،
- رشد اقتصادی صرف یک پدیده کمی است، ولی توسعه اقتصادی پدیده‌ای مرکب از جهات کمی و کیفی (مثل تغییرات بنیانهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، علمی و فرهنگی) است،
- رشد اقتصادی بدون توسعه اقتصادی کاملاً میسر است، ولی تصور توسعه اقتصادی بدون رشد اقتصادی دشوار است،
- وجود رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه واقعی جامعه، شرط اساسی توسعه اقتصادی است،
- توسعه اقتصادی مرحله پیشرفته‌تری از رشد اقتصادی است، که معرف دگرگونی‌های پیگیر و همه‌جانبه در ترکیب تولید و تخصیص منابع در بخش‌های مختلف اقتصادی کشور است،
- توسعه اقتصادی، تنها یک تحول اقتصادی نبوده، بلکه همراه هماهنگ با سایر تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است.

با این که بسیاری از کشورهای پیشرفته و در حال رشد، دارای رشد مثبت بوده‌اند، ولی فقر و نابرابری به جز در موارد استثنائی افزایش یافته است. بدون شک، رشد شرط لازم کاهش فقر و نابرابری است ولی شرط کافی نیست. زیرا چگونگی توزیع منافع حاصل شده از رشد نیز مهم است. وجود مالی ربحوی (تمویل بازار سرمایه بوسیله اوراق بهادار) و بازارهای نیروی



کار مبتنی بر دستمزد ثابت، در نظام‌های اقتصادی موجود، موجب تمرکز منافع رشد در دست سرمایه‌گذاران و کارفرمایان و توزیع غیرعادلانه درآمد در جامعه می‌شود. در حقیقت وجود این بازارها موجب می‌شود که نظام اقتصادی، رشد را همراه با نابرابری و فقرافزایش دهد.

در عصر حاضر، کره زمین به یک مارکیت اقتصادی مبدل گردیده است. در تمام نقاط جهان افراد در جستجوی بهترساختن شرایط زندگی، رشد اقتصاد و بدست آوردن مفاد بیشتر با ایده‌ها و نظریات بهتر از قبل در تلاش اند. همه کشورهای از راه‌های مختلف‌النوع بمنظور رشد اقتصادی شان می‌کوشند. آن عده کشورها که سیستم بازار آزاد را پیش گرفته اند با استفاده از طرق مختلف در صدد اند تا اقتصاد شان رشد نموده و مفاد بیشتر بدست آورند و بخش اعظم جهان را از نظر اقتصادی و سیاسی تحت سلطه شان داشته باشند. درین کشورها افراد جامعه بخاطر رشد، بلند رفتن سطح زندگی اتباع و رشد اقتصادی تلاش می‌نمایند. تمام افراد جامعه در تلاش اند تا عایدات بیشتر داشته باشند و سطح زندگی آنها بلند رود و دسترسی به حد اعظم نیازمندی‌های زندگی داشته باشند. (طور مثال: در کشورهای پیشرفته داشتن موتر شخصی یکی از ضروریات اولیه است. در حالی که در کشورهای کمتر رشد یافته و یا از نظر اقتصادی عقب مانده، داشتن موتر یکی از علایم زندگی لوکس است. ) درین جوامع افراد بخاطر بلند بردن سطح زندگی شان در تلاش اند که این عمل آنها نقش قابل ملاحظه بالای رشد اقتصادی کشور مربوطه دارد. در حقیقت اقتصاد هر کشور بستگی به سعی و تلاش افراد آن جامعه دارد. درین جوامع افراد بخاطر اینکه بهترین‌ها را در زندگی روزمره داشته باشند، می‌کوشند، به اندازه کافی پس‌انداز نمایند، کار دلخواه شان را داشته باشند، اوقات کافی برای فراغت و امکانات برای تفریح و هواخوری داشته باشند. این خواست‌های افراد، عرصه‌های مختلف را در بر گرفته و بخاطر برآورده شدن این نیازمندی افراد، آنها با افراد دیگر در ارتباط می‌شوند. طور مثال با مؤلد غرض بدست آوردن اقلام مصرفی، بخاطر بدست آوردن خدمات، در ساحه کار با کار فرما و یا همکاران. بهر حالت این ارتباطات و تماس‌ها به

اساس ارزش اقلام و خدمات در بازار تبادل می‌گردد. کارگر یک ساعت از وقت خود را صرف انجام کاری می‌نماید و در مقابل ارزش کار انجام شده اش مزد بدست می‌آورد با مزد کارش نیازمندی‌هایش را خریداری می‌نمایند.

اما سوال خلق می‌گردد که چرا این امر باعث رشد اقتصادی می‌گردد؟

خصلتی که انسانها دارند، تقاضای شان همیشه در حال رشد است. چون هر قدر نیازمندی افراد برآورده گردد آنها بر آن اکتفا ننموده و تقاضای شان هم بیشتر می‌گردد. به همین دلیل افراد می‌کوشند تا در آمدشان را با انجام کار بیشتر که در نهایت باعث درآمد بیشتر برای شان می‌گردد، بالا ببرند.

از جانب دیگر مؤلدين هم در تلاش اند تا در وقت کمتر با مصارف کمتر، کالای را تولید کنند که درین حالت مفاد بیشتر حاصل می‌نمایند. به منظور این کار افراد در صدد نوآوری‌ها در جوامع می‌گردند که با این نوآوری‌ها می‌توانند در زمان کمتر با مصارف ناچیز کالاهای بیشتر تولید کنند. این پروسه در نهایت باعث رشد اقتصادی در کشور می‌گردد. پس دیده می‌شود که رشد اقتصادی ارتباط مستقیم با برآورده ساختن بیشتر نیازمندی‌های انسانها در جامعه دارد. از همین سبب تلاش بعمل می‌آید که تولیدات و خدمات در جوامع مطابق به نیاز و تقاضا باشد. به عبارتی دیگر بین عرضه و تقاضا توازن موجود باشد هرگاه این توازن برهم خورد، بحران‌های اقتصادی را باعث می‌گردد.

در فوق تذکر داده شد که هر قدر نیاز و تقاضا برای اموال در جامعه بیشتر گردد، این پروسه رشد اقتصاد کشور را سریعتر می‌گرداند زیرا نیاز و تقاضا باعث بلند رفتن سطح تولیدات در کشور می‌گردد، قسمی که دیده می‌شود اینگونه برتری در جوامع اولیه وجود نداشت زیرا تولیدات سال به سال به اندازه و سطح معین بوده تا نیاز افراد برآورده شود.

سوال خلق می‌گردد: هرگاه همه نیازمندی‌های افراد یک جامعه بصورت کل برآورده گردد، آیا اقتصاد کشور رشد نموده است؟

همچنان اینهمه نیاز و تقاضای بیشتر افراد در جوامع چگونه پدید می‌آید؟  
آیا در جوامع اولیه افراد اینگونه تقاضاها را نداشتند؟

طوری که توضیح گردید در قدم اول بلندرفتن سطح نیاز و یا بیشترشدن تقاضای افراد در یک جامعه، شرایط را برای رشد اقتصادی مهیا می‌سازد. اما باید تذکر داد که صرف این پروسه باعث رشد اقتصاد در جامعه نگردیده بلکه تمدن، تکنالوژی و تخنیک هم نقش بسزا در رشد اقتصاد دارد. تخنیک و تکنالوژی باعث بهترشدن کیفیت و بلند رفتن کمیت در تولیدات می‌گردد. زیرا این مسأله رابطه اجتناب ناپذیر در رشد اقتصاد دارد.

طور مثال: یکی از مؤلدين به کمک وسایل مدرن و تخنیک عالی با نوآوری‌های چشم گیر قیمت تمام شد اموال تولیدی اش را تنزیل می‌دهد وی می‌تواند با استفاده از تخنیک مدرن سطح تولیدات اش را بلند ببرد در حالی که مؤلد دومی بخاطر تولید عین جنس (تولید بدون استفاده از تخنیک مدرن)، جنس را با قیمت بیشتر و مصارف بلندتر تولید می‌کند که در نهایت وی متضرر شده و نمی‌تواند با مؤلد اولی رقابت کند. در نتیجه ورشکست می‌گردد.

استفاده از تخنیک و تکنالوژی جدید در تولیدات رابطه مستقیم بالای رشد اقتصاد کشورها دارد. این روش در کشورهای سرمایه‌داری (بازار آزاد) به شکل دینامیکی موجود بوده و مؤلدين بخاطر تولیدات بیشتر و با کیفیت با نوآوری از شیوه تخنیک و تکنالوژی جدید استفاده نموده سطح تولیدات شان را بلند می‌برند که این پروسه خودبخود باعث رشد اقتصاد در آن کشورها می‌گردد.

سوال خلق می‌گردد، اقتصاد رشد یافته چگونه یک اقتصاد است؟

اقتصاد رشد یافته عبارت از اقتصادی است که شکل رقابتی داشته، زمینه کسب و کار در آن بیشتر بوده، صادرات شکل وسیع داشته و مزد کارگران افزایش می‌یابد. برعلاوه سعی و تلاش لازم بخاطر رشد بیشتر صورت گیرد.

که در نتیجه اقتصاد رشد نموده و سطح نیازمندی افراد در جامعه بلند می‌رود.

هرگاه اقتصاد کوچک گردد، مؤلدين و شرکت‌ها کمتر مفاد نموده که در نتیجه عواید دولت هم کاهش می‌یابد. این امر باعث آن می‌گردد که دولت مصارف ضروری (معاشات کارمندان، کمک‌های ضروری و لازمی دولتی و سوبسیدی‌ها) را پرداخته نتواند. در نتیجه بیکاری افزایش یافته و دولت بخاطر اینکه مصارف ضروری را بپردازد، قرضه تقاضا می‌کند که اینگونه قروض سودگران هم در قبال دارد. این عمل باعث عقب روی یا کوچک شدن اقتصاد کشور می‌گردد.

با رشد اقتصاد پروسه تولید سهل‌تر به جلو می‌رود صرف مشکل اساسی سرمایه‌گذاری، مسأله شناسایی سکتور پربارتر که مفاد بیشتری وارد می‌کند، می‌باشد. با یک اقتصاد رشد یافته همه مسایل سهل‌تر و خوبتر پیش می‌رود. اما با آنهم یک سلسله مسایل دیگر موجود اند که دولت از آن متضرر می‌گردد. طور مثال: افزایش قیمت منابع زیرزمینی، افزایش بیش از حد مزد که بعضاً لزوم مداخله دولت ضرورت می‌گردد. در اثر رشد اقتصاد، کشور ثروتمند می‌گردد.

پس بدین نتیجه می‌رسیم که از کوچک شدن اقتصاد و یا از رکود اقتصادی باید جلوگیری به عمل آید زیرا در اثر کوچک شدن و یا رکود اقتصادی مردم و دولت ثروت شان را از دست داده و بالاخره این امر باعث ورشکست شدن مؤلدين و شرکت‌ها می‌گردد.

طوری که دیده می‌شود، در حال حاضر کشورهای زیادی در جهان با نامنی و جنگ دست و گریبان اند، که این امرهم تأثیرات ناگوار بالای اقتصاد در قبال دارد.

تا حال راجع به رشد اقتصادی و تا حدودی مزایای آن توضیحات ارائه گردید. اما قابل تذکر است که تلاش بیش از حد بخاطر رشد هم می‌تواند اقتصاد یک کشور را به پرابلم و مشکل مواجه ساخته و آنرا متأثر سازد.

کشورهای بزرگ صنعتی اکثراً در تلاش اند تا از توسعه اقتصادی و رشد اقتصادی هرچه بیشتر مستفید باشند اما نباید فراموش نمائیم که درین کشورها هر چند سال (طور اوسط هر ده سال یکبار) سبب پرابلم‌های جدی اقتصادی می‌گردند که یکی از این پرابلم‌ها بروز بحران‌های اقتصادی است. بحران‌های اقتصادی اشکال مختلف و عوامل متعدد دارند

وضع اقتصادی دنیا در شرایط فعلی چگونه است؟

بحران اقتصادی اضافه تولید: از اثر بوجود آمدن «اضافه تولید» یعنی پرشدن بازار از کالاهای که مشتری ندارد. وقتی در بازار مشتری (خریدار) نباشد و کالاها فروش نگردد طبعاً تولیدات کالاها نیز کاهش یافته و یا متوقف می‌گردد که این امر باعث تعطیل کارخانه‌ها و بیکاری وسیع و میلیونی کارگران می‌شود. این عمل به نوبه خود فروش کالاها را بازمه دشوارتر ساخته و بر عمق بحران می‌افزاید. سیستم اعتباری سرمایه‌داری از کار باز می‌ماند، قرضداران توان پرداخت قرض شان را در سر مؤعد از دست می‌دهند. ارزش سهام شرکت‌ها در بازار تنزل می‌کند، مؤسسات سرمایه‌داری یکی پس از دیگری ورشکست می‌شوند و اقتصاد به رکود مواجه می‌گردد.

لذا به تعریف رکود اقتصادی در چارچوب دور اقتصادی، دوره‌ای را گویند که اقتصاد حالت انقباضی به خود می‌گیرد و کوچک می‌شود. به عبارت دیگر رشد اقتصادی در این دوره منفی است. این مدت معمولاً دو دوره ۳ ماهه پی در پی تعریف (تکرار) می‌شود. تعریف کلی‌تری که از رکود اقتصادی ارائه می‌شود عبارت است از پائین آمدن قابل توجه فعالیت‌ها در کل اقتصاد که حداقل چند ماه به طول انجامد. اثرات رکود اقتصادی معمولاً به حدی است که در بخش‌های مختلف اقتصاد از قبیل رشد تولید ناخالص داخلی، اشتغال، درآمدهای واقعی، تولید صنعتی و قیمت‌های عمده و خرده فروشی قابل مشاهده است. رکود اقتصادی به علت پائین آمدن تقاضا به وجود می‌آید

هالند، ۲۶ مارچ ۲۰۱۷

---

<sup>۱</sup> История на икономическите учения , Жак Натан, Кирил Й. Григоров, София, ۱۹۴۷

## وضع اقتصادی دنیا و آخرین بحران اقتصادی پولی — مالی

مطالعات، تجزیه و تحلیل اقتصاددانان در رابطه با بیش از ۴۰۰ بحران اقتصادی مختلف در جهان بر این عقیده نائل گردیدند که هر بحرانی بالاخره مبعادی دارد و زمان بازگشت دوره رونق در هر بحرانی چندان دور نیست. بدین اساس عده‌ای از اقتصاددانان طول دوران هر بحران را تا دو سال می‌دانند و معتقدند که بعد از آن علائم دوران رونق مشخص می‌شود.

در حقیقت مطالعه و بررسی بحران‌های مختلف دنیا نشان می‌دهد که همه آنها در عملکرد یک سان اند و بحران‌ها، ناشی از یک نابسامانی ساختاری بین عملکرد بخش پولی و بخش واقعی اقتصاد است. یعنی از یک نابسامانی در بخش مربوطه آغاز و در هنگام ورود به بخش مالی اوج گرفته و گسترده‌تر می‌گردد.

بحران پولی و مالی که در سال ۲۰۰۸ آغاز گردید ضربه عظیم بر اقتصاد کشورهای سراسر جهان وارد نمود. در اثر وقوع این بحران وضع اقتصادی جهان روز بروز به وخامت گرائید و هیچ کشوری در دنیا نبود که از تأثیرات ناگوار آن بی‌بهره بوده باشد. این بحران باعث سقوط و ورشکست شدن هزاران شرکت و واحدهای اقتصادی در سطح جهان گردید؛ حتی تهدید ورشکست شدن بعضی کشورها را هم باخود داشت. تعداد بیکاران در سطح دنیا به اوج قابل ملاحظه رسید که رشد اقتصاد را مختل نمود.

وقوع بحران مالی سال ۲۰۰۸، همان طوری که اولین بحران نیست، آخرین بحران هم نخواهد بود. این بحران باعث شوک اقتصادی در جهان گردید. زمانی که به تاریخ اقتصاد دنیا می‌نگریم، بحران‌های مالی همیشه مخرب و سرایت‌کننده (ساری) هستند و می‌توانند بربنیاد اقتصاد صدمه زده و

اقتصاد را به نابودی سوق دهند. اما نباید فراموش کرد که ریشه تمام آنها سیاست‌های ناپایدار و غیرمسئولانه کشورهای بزرگ سرمایه‌داری است.

بحران‌های اقتصادی بصورت عموم به دو دسته تقسیم می‌گردند، بحران بازار پول یا مالی و بحران‌های بازار سرمایه:

مهمترین بحران بازار پول بحران مالی فراگیر است. در این نوع بحران، شرکت‌های فعال در اقتصاد و نهادهای مالی به صورت گسترده قرارداد شکنی می‌کنند و قروض شان را به وقت و زمان معین شده نپرداخته که این امر اقتصاد را به رکود مواجه می‌سازد و بازار کالاهای با دوام رو به رکود می‌رود و در نتیجه سطح سود بانکی به شدت افزایش می‌یابد.

در این شرایط حتی تلاش برای کاهش این بحران بی‌نتیجه می‌شود، بانک‌ها احساس می‌کنند که منابع (پول) به اندازه کافی ندارند و در نهایت مشکلی که بوجود می‌آید این است که بانک‌های کشور، توان قرض دادن و اعطای تسهیلات را از دست می‌دهند.

نقطه اوج این بحران‌ها زمانی ظاهر می‌گردد که قروض بموقع پرداخت نشده، در بلندترین سطح می‌رسد و ضایعات بحران معمولاً به یک دوره زمان طولانی‌تر از پنج سال کشانیده شود. مثال بحران مالی ۲۰۰۸ — ۲۰۱۵.

بحران دیگر، بحران پولی است که ارزش پول مختل گردیده و در مدت زمانی کوتاه بیش از ۳۰ فیصد نوسان در ارزش پول بوجود می‌آید. ۲۰۸ مورد از این نوع بحران در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ الی ۲۰۰۷ وجود داشته است.

پس دیده می‌شود که بحران‌های بازار پول که اتفاقاً بحران کنونی بازارهای مالی جهان هم تا حدی در اثر بحران پول بوده، مسأله جدیدی نیست.



مگر با در نظر داشت ساختار این بحران‌ها باید گفت هر چه ترکیب این بحران‌ها بیشتر باشد قدرت و شدت آنها بیشتر خواهد بود و وقتی بحران به بازارهای مالی و سرمایه‌کشانیده می‌شود وضع وخیم‌تر می‌گردد.

باید تذکر داد که علت اساسی بحران مالی سال ۲۰۰۸ این بود که در سال ۲۰۰۰ شرکت‌های اینترنتی امریکا دامنگیر بحران گردیدند، در نتیجه، وضعیتی به وجود آمد که اقتصاد امریکا منحنی یک اقتصاد بزرگ سرمایه‌داری نیاز به گردش تولید پیدا کرد. در این میان راه حل پیشنهادی دولت امریکا این بود که اجازه دهد تا منابع مالی وارد سیستم شود و مردم قرض بگیرند. اما تعهدی و تضمینی وجود نداشت. این گردش با شعار «بخر تا امریکا بچرخد» در واقع یک روند حرکتی در بخش اقتصاد به وجود آورد و در آن رونق ایجاد کرد. اما مردم در حالی قرض می‌گرفتند که نمی‌دانستند قدرت پرداخت دوباره آن را دارند یا خیر؟ چنین سیستمی نمی‌توانست باقی بماند زیرا از نظر اقتصادی و چارچوب کلان یک سیستم ناقص محسوب می‌شود. با گذشت زمان بسیاری از قرض‌گیرندگان نتوانستند که اقساط قروض خویش را پردازند و اعتبار جدید نیز ارائه نمی‌شد. این بود نقطه آغاز بحران پولی — مالی سال ۲۰۰۸.<sup>۱</sup>

با بمیان آمدن این اختلال در ابتداء یکی دو بانک سرمایه‌گذاری علامت دادند که دیگر توان ایستادگی بیشتر را ندارند و چون بانک‌های قوی و مجرب سیستم بودند شوکی به وجود آمد و در نتیجه دولت امریکا ۷۰۰ میلیارد دالر وارد سیستم کرد تا بتواند سرمایه بانک‌ها را پوشش دهد.

اما قبل از آنکه این پول وارد سیستم شود، بحران به اروپا کشانیده شد و بانک‌های اروپا هم دچار بحران شدند. در نهایت تمام بازارهای که به بازار اروپا و امریکا متصل بودند متأثر شده و بحران گسترده ترشد. در این بانک‌ها چند گروه ذینفع از قبیل افرادی که پول شان را در بانک‌ها پس‌انداز نموده بودند، سهامداران و کارمندان بانک‌ها متضرر شدند، در میان این سه گروه بیش از همه سهامداران بودند که از این بحران مالی ضربه خوردند.

این وضعیت باعث کاهش مصرف کل در امریکا، اروپا، آسیا و حتی کشورهای حوزه خلیج فارس و امریکای لاتین گردیده و در نهایت موجب کاهش تقاضای کل و در نتیجه تولید شد. با کاهش تولید در کشورهای مختلف به خصوص کشورهای صنعتی قسمت بزرگی از تقاضا برای نفت از بازارهای بین‌المللی نیز کاهش یافت که این حالت بالای قیمت نفت هم تأثیر سوء بجا گذاشت بر علاوه این شرایط باعث گردید تا بیکاری و فقر در جهان افزایش یافته و بازارهای مالی و بورس‌ها نیز در سراسر جهان تحت تأثیر قرار گیرند.

این بحران که در بخش مالی امریکا، اروپا و برخی کشورهای دیگر پدید آمده بود پس از مدتی به بخش واقعی اقتصاد منتقل شد و باعث گردید تا ثروت افراد در این مناطق کاهش یابد و میزان مصرف روند نزولی خود را آغاز کند.

وضع پیش‌آمده برای بانک‌های رهنی امریکا به بخش‌های دیگر اقتصاد امریکا از جمله شرکت‌های بیمه که سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی در آن سرمایه‌گذاری کرده بودند منتقل شد و همچنین کارخانجات تولید موتر نیز تحت تأثیر این بحران قرار گرفتند. آهسته آهسته بحران به شرکت‌ها، کارخانجات بزرگ و کشورهای دیگر جهان از اروپا تا آسیا گسترش یافت.

از آغاز بحران اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری در تلاش شدند تا از این مصیبت اقتصادی هرچه زودتر بدر آیند. در کشورهای بزرگ صنعتی، ضربه اساسی بحران، بالای آن‌ده از اتباع که حد متوسط سطح زندگی را دارند وارد گردید. قدرت خرید این گروه از افراد در بیشتری از کشورهای صنعتی بی‌نهایت سقوط نمود در کشورهای صنعتی بیشتر اتباع شامل این گروه اند که این امر خود تأثیر منفی بالای رشد اقتصادی کشورهای مربوطه بجا می‌گذارد.

در مورد راه حل پایان این بحران نیاز به سیاست‌های ساختاری وجود دارد. چنانچه رئیس بانک جهانی در یک اظهار نظر مسئول اصلی بحران اخیر را سیاست‌های اقتصادی امریکا معرفی کرده است. وزیر اقتصاد آلمان

نیز معتقد است که امریکا رهبری بازار سرمایه را در جهان از دست داده است.

نشانه‌های مثبت در اقتصاد آلمان به ویژه در ماه‌های اخیر سال ۲۰۱۵ ناشی از ورود ده‌ها هزار پناهنده به این کشوری باشد. در این مقطع زمانی جهت رسیدگی به پناهنده‌گان و تأمین نیازمندی‌های آنها، دولت آلمان مصارف زیادی انجام داده که این امر موجب تحرک جدی در مصرف و مبادله شد. هرگونه تحول در افزایش مصرف، کمکی است به رشد اقتصادی. اداره فدرال احصائیه آلمان اظهار می‌دارد که بر همین اساس سرمایه‌گذاری‌های مثبتی صورت گرفت.

با اساس گذارش اداره احصائیه آلمان تولید ناخالص داخلی این کشور در فاصله ماه‌های اکتبر تا دسامبر ۲۰۱۵ رشد معادل ۰/۳ فیصد نسبت به ربع قبلی داشت. رشد اقتصاد آلمان منحیث بزرگترین کشور اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۵ معادل ۱۷ فیصد را نشان داد، رقم قابل توجه که در ۴ سال گذشته بی‌سابقه بوده است.

به صورت عموم رشد اقتصادی منطقه یورو در مسیر بهتری نسبت به اقتصاد امریکا قرار دارد. تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سه ماه اخیر سال ۲۰۱۵، معادل ۰/۲ فیصد بود.

در حالی که تغییرات در حوزه یورو متوازن نبوده به طور مثال رشد اقتصادی یونان در فصل اخیر سال ۲۰۱۵ معادل ۰/۶ فیصد کاهش داشت. در مقابل، اقتصاد اسپانیا ۰/۸ فیصد رشد کرد و فرانسه منحیث دومین کشور اتحادیه اروپا، رشد معادل ۰/۲ فیصد داشت.<sup>۲</sup>

آلمان در سال ۲۰۱۵ ریکارد تازه‌ای در بخش تجارت خود به ثبت رساند. این کشور در سال ۲۰۱۵ بیش از یک بیلیون و ۱۹۶ میلیارد یورو کالا به کشورهای جهان صادر کرده است. این رقم، نسبت به سال ۲۰۱۴ افزایشی ۶،۴ فیصد را نشان می‌دهد. این افزایش زمینه ریکارد شکنی آن را در سال ۲۰۱۶ نیز فراهم ساخت.

برعلاوه واردات کالا به این کشور بالغ بر ۹۴۸ میلیارد یورو بوده که در مقایسه با سال ۲۰۱۴ از افزایش ۴،۲ فیصد را نشان می‌دهد. حجم معاملات خارجی آلمان در ماه دسامبر ۲۰۱۵ به تناسب همین ماه در سال قبل اندکی کاهش یافته است.

کارشناسان معتقدند که دلیل کاهش سطح تقاضای خرید کالاهای آلمانی توسط کشورهای اروپایی که به حوزه یورو تعلق ندارند، عبارتند از:

— افزایش شمار پناهنده گان در آلمان،

— اجرای کنترل سرحدات برخلاف مواد قرارداد شنگن.

یوهانس مایر، یکی از کارشناسان بانک بایرن در این رابطه می‌گوید: «این آمار نشان می‌دهد که اجرای قرارداد شنگن در اروپا تأثیر تعیین کننده‌ای بر اقتصاد آلمان دارد.»<sup>۲</sup>

با در نظر داشت ارقام دست داشته باید تذکر داد که وضع اقتصادی در قوی‌ترین اقتصاد حوزه یورو، چندان رو به راه نیست.

به اساس اظهارات یکی از کارمندان عالی رتبه بانک آی ان جی آقای برژسکی، صنایع آلمان تا کنون بحران‌های متعددی مانند کاهش رونق اقتصادی در چین و سایر کشورهای در حال رشد، بحران یورو و تنش‌های سیاسی در مناطق ناآرام جهان را بدون آن که تأثیری تعیین کننده بر روند تولیدات گذاشته باشد، از سرگذرانده است «ولی اکنون به نظر می‌رسد که صنایع آلمان برای مقابله با دو بحران کاهش قیمت نفت و بطی شدن جریان رشد اقتصادی در امریکا از توانمندی کافی برخوردار نیست.»

در نتیجه خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا در ۲۳ جون ۲۰۱۶، ارزش پوند سقوط کرده و به پائین‌ترین سطح خود بعد از ۱۹۸۵ رسید. هم‌زمان شاخص‌های بازارهای مالی کشورهای اروپایی تقریباً ۱۰ فیصد کاهش یافت. ناظران از سقوط شاخص‌های بورس اروپا پس از همه‌پرسی انگلستان منحیث یکی از بزرگ‌ترین شوک‌های اقتصادی یاد نمودند.

در میان کشورهای نوظهور اقتصادی، اقتصاد چین با توجه به رشد بسیار سریع و متوازن خود، نقش مهمی در عرصه جهانی کسب کرده است. طور مثال می‌توان به حجم عظیم سرمایه‌گذاری‌های چین اشاره نمود. چین در سال ۲۰۱۶ بیشترین سرمایه‌گذاری در اقتصاد تاجکستان را نموده است، برعلاوه سرمایه‌گذاری‌های چین در سال‌های اخیر بیش از دو برابر حجم سرمایه‌گذاری در اقتصاد جاپان و ۱۸ فیصد کل سرمایه‌گذاری در اقتصاد جهان را احتوا می‌کند. از مجموع این حجم سرمایه‌گذاری، ۳۰ فیصد در بخش صنایع و ۲۷ فیصد در بخش زیربنایی سرمایه‌گذاری شده است.<sup>۴</sup>

بر اساس گزارش وال ستریت ژورنال، کشور چین ارقام تولید ناخالص داخلی خویش را در سه ماه دوم سال ۲۰۱۶ منتشر نموده که تصویری از وضعیت اقتصادی این کشور را بیان می‌دارد. چین برای اطمینان آزادانه پروسه رشد اقتصادی و دستیابی به رشد اقتصادی ۶/۵ تا ۷ فیصد در سال ۲۰۱۶، تدابیر محرک مالی را گسترش داده است. سطح رشد اقتصادی سه ماهه اول چین کمترین سطح رشد اقتصادی از زمان بحران مالی جهانی بوده است.

سوال مهم این است که منابع مالی (تمویل) این حجم عظیم سرمایه‌گذاری چگونه تأمین شده است؟

روند سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی در چین نشان می‌دهد که چین همچنان نقش پیشرو (دومین کشور بزرگ اقتصادی در سطح جهان) خود را در اقتصاد جهانی تداوم خواهد بخشید و به صفت یک بازیگر اصلی به نقش خود ادامه خواهد داد.

قابل تذکر است که بعد از یک دهه رشد ناشی از صادرات و سرمایه‌گذاری، اقتصاد چین در حال بطی شدن است. تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۱۶ کمتر از ۷ فیصد رشد کرده است. چین شاهد نوسان بزرگی در بازار اسهام خود در سال ۲۰۱۵ بود. پول چین (ین) با سقوط ارزش مواجه

شد، صادرات و واردات کاهش یافته و قروض غیراجرایی این کشور نیز در حال افزایش است.

آیا دوره بهبود در اقتصاد کشورهای توسعه یافته آغاز شده است؟ در صورت آغاز دوره بهبود، اقتصاد جهان با چه سرعت و قدرتی دوره بهبود را طی می‌کند و سطح موفقیت اقتصاد جهانی در بازگشت و تثبیت رشد اقتصادی به چه اندازه خواهد بود؟

اقتصاد جهان از ختم سال ۲۰۱۵ به مرحله رونق اقتصادی آغاز نموده است اما نباید تأثیرات جنگ‌های موجود و بمیان آوردن هرج و مرج و ناامنی در تعدادی از کشورها که در حقیقت جنگ سرمایه میان کشورهای بزرگ سرمایه داری، [که یکی از خصلت های عمده این کشورها بوده تا مناطق و سرزمین های جهان را بمنظور توسعه اقتصادی میان هم تقسیم نمایند] چیزی دیگری بوده نمی‌تواند. درین جنگ قربانی اصلی آن بجز از کشورهای عقب نگه‌داشته شده و مردم این کشورها کسی دیگری نخواهد بود برعلاوه نباید فراموش کرد که این پدیده‌ها بر رشد اقتصادی تأثیر سوء داشته و بر اقتصاد جهان تأثیر منفی بجا می‌گذارد.

همچنان رشد بیش از حد اقتصاد چین در دهه گذشته و افزایش قروض این کشور جهت سرمایه‌گذاری‌های مختلف بازهم تهدیدی برای اقتصاد جهان خواهد بود زیرا امکان زیاد می‌رود که جهان بار دیگر به یک بحران اقتصادی مواجه گردد که این بحران از کشور چین آغاز و بعداً دامنگیر کشورهای دیگر خواهد گردد.

جهان در سال ۲۰۱۶ وقایع مختلفی را پشت سر گذاشت که سیاست و اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد. از جمله مهم‌ترین این رویدادها می‌توان به برگزایی رفراندوم در مورد خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، نتیجه غیرمنتظره انتخابات در ایالات متحده آمریکا و به قدرت رسیدن آقای دونالد ترامپ در این کشور و همچنین خیزش موج ناسیونالیسم افراطی در کشورهای مختلف اروپا از جمله ایتالیا و فرانسه اشاره کرد که انتظار می‌رود پی‌آمدهای

آنها در سال ۲۰۱۷ اتفاق بیفتند. پیش‌بینی می‌شود این تغییرات در سال ۲۰۱۷ بر اقتصاد جهانی اثرگذاری قابل توجهی داشته باشند.

به گزارش اقتصادنیوز، سیاست‌های آقای ترامپ چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی بیشترین تأثیرات را در اقتصاد جهان در سال ۲۰۱۷ و بعد از آن خواهد داشت و برخی تصامیم در این کشور همانند افزایش نرخ بهره توسط بانک مرکزی در ادامه سال و پر قدرت‌تر شدن دالر به دلایلی از جمله سیاست‌های آقای ترامپ در زمینه افزایش مخارج زیرساخت‌ها در امریکا، بر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی بسیاری از کشورهای دیگر مؤثر خواهند بود و بازارهای سرمایه را نیز دستخوش تغییرات و تحولات خواهند کرد. افزایش تورم در ایالات متحده امریکا یکی از مواردی است که می‌تواند وضعیت اقتصاد جهان را تا حدودی تغییر دهد. احتمالاتی مبنی بر قوت یا تضعیف بیشتر اتحادیه اروپا به دلیل انتخابات پیش‌رو نیز یکی دیگر از مواردی است که می‌تواند بر رشد اقتصادی و نرخ اسعار در کشورهای مختلف تأثیرگذار باشد. برای سال ۲۰۱۷ پیش‌بینی‌های مبنی بر اینکه وضعیت جهان تا پایان این سال به چه صورت خواهد بود، ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به احتمال بهبود نسبی رشد اقتصاد جهانی نسبت به سال ۲۰۱۶ اشاره کرد که البته این رشد کمتر از حد متوسط رشد طولی‌المدت سال‌های قبلی خواهد بود. تجارت نیز رونق بیشتری خواهد گرفت، اما رشد آن نیز چندان چشمگیر نخواهد بود. علاوه بر این، اقتصادهای نوظهور با شرایط متفاوتی روبرو خواهند بود و وضعیت کشورهای مانند برزیل و روسیه می‌تواند بهبود پیدا کند. این در حالی است که پیش‌بینی می‌شود وضعیت کشوری مانند چین بدتر شود.

ارزش یوان (واحد پول چین) در سال ۲۰۱۶ کاهش یافت. طبق پیش‌بینی‌های موجود در سال ۲۰۱۷ ارزش پول چین (یوان) به نحوی ثابت و پایدار خواهد بود و کاهش ارزش آن در مقابل دالر در سال آینده تنها به‌طور معتدلی صورت خواهد گرفت.

« اقتصاد کشورهای پیشرفته در سال‌های اخیر شاهد بلند رفتن ناچیزی دستمزد برای کارگران بوده‌اند، اما طبق تحقیقات آکسفورد، این امر در سال آینده ادامه پیدا نمی‌کند و بیانگر این است، شرایطی که افزایش دستمزد را متوقف می‌کرد، در حال نابودی و از بین رفتن است. «بعضی از عواملی که رشد دستمزد را به تأخیر انداخته‌اند از جمله تغییر در ساختار نیروی کار به خصوص با ورود قدرتمند کارگران کم‌درآمد به بازار کار شروع به از بین رفتن می‌کند و معیارهای بازدهی بازار کار به طور قابل توجهی در کشورهای ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و آلمان افزایش خواهند یافت (اما این پروسه در جاپان کمتر خواهد بود) و حاکی از این است که فشاری برای بالا رفتن دستمزدها پدیدار خواهد شد.»

طبق پیش‌بینی‌های موجود ارزش یورو با دالر تا ختم سال ۲۰۱۷ به سطح جدیدی می‌رسند.

در تعیین نرخ یورو و دالر دو عامل عمده نقش دارد: سیاست‌های اروپا و قدرت دالر در نتیجه افزایش نرخ سود بانک مرکزی، به گفته این سازمان، «افزایش تفاوت نرخ سود میان منطقه اروپا و ایالات متحده آمریکا برای نخستین بار از سال ۲۰۰۲، نرخ یورو به دالر را به پایین‌ترین سطح در اخیر سال ۲۰۱۷ خواهد رساند.»

«انتظار می‌رود که رشد اقتصادی انگلستان در سال ۲۰۱۷ یعنی بعد از خروج وی از اتحادیه اروپا، با افزایش همراه خواهد بود. همچنین پوند استرلینگ در سال ۲۰۱۷ برخلاف افزایش نسبی در تفاوت نرخ سود ایالات متحده آمریکا، در انگلستان افزایش خواهد یافت.»

بازارهای نوظهور در جهان غیرقابل پیش‌بینی باقی می‌مانند. تصویر بازارهای نوظهور تا حدودی سردرگم‌کننده خواهد بود. بطور خلاصه روسیه و برازیل وضعیتی خوب داشته و چین وضعیتی نامناسب خواهد داشت. «در سال ۲۰۱۷ نرخ رشد کل بازارهای نوظهور بهبود یافته و از ۳۴ فیصد به ۱۴ فیصد می‌رسد اما عملکرد آن بین کشورهای مختلف، متفاوت است. انتظار



می‌رود رشد چین بازهم بطی‌تر خواهد شد، اما رشد بازارهای نوظهور دیگر مانند برزیل و روسیه که در حال خروج از رکود هستند، بهبود می‌یابد.»

رشد تجارت کالاها در جهان در سال آینده بهبود خواهد یافت و به ۲/۷ فیصد خواهد رسید که ناشی از تقاضای واردات بیشتر در ایالات متحده امریکا و نیز در روسیه، برزیل و هند است اما باید متذکر شد که این رشد به مقایسه سال‌های گذشته بی‌نهایت ناچیز است. (در حالی که این کشورها در سال ۲۰۱۶ با مشکلات در این ساحه مواجه بودند).

در سال ۲۰۱۷ رشد تولید ناخالص داخلی جهانی اندکی بهبود خواهد یافت. عوامل که در مقیاس وسیع به عقب نگهداشتن اقتصاد جهانی ادامه می‌دهند، اما در سال ۲۰۱۷ اقتصاد اندک اندک شروع به بهبود خواهد کرد. بنابر پیشبینی‌های موجود انتظار می‌رود که رشد اقتصاد در جهان در سال ۲۰۱۷ تنها به میزانی نسبی بهبود یابد. با وجود این تغییر، این رقم کمتر از حد متوسط رشد در ۳۰ سال گذشته خواهد بود که ۲/۸ فیصد بوده است.<sup>۵</sup> هنوز هم بحث در مورد تورم در امریکا ادامه خواهد داشت

هر آنچه در سال آینده در اقتصاد جهانی اتفاق می‌افتد متأثر از اتفاقات ایالات متحده امریکا خواهد بود. اثر کامل سیاست‌های توری تحت دولت آقای دونالد ترامپ احتمالاً تا سال ۲۰۱۸ در بخش حقیقی اقتصاد دیده نمی‌شود. با وجود این، انتظار می‌رود، رشد اقتصادی ایالات متحده امریکا در سال ۲۰۱۷ تقویت یابد و بازار مالی این کشور توسعه پیدا کند تا حدی که سیاست مالی احتمالی و اثرات رشد سیاست‌های ترامپ امکان آن را به وجود آورند، اثر عمده‌ای بر چشم‌انداز اقتصاد جهانی خواهد گذاشت.

به اساس چشم‌انداز در اقتصاد کشورهای پررشد جهانی، از دیدگاه اکونومیست، ۱۰ کشوری که در ردیف نخست در جهان، امسال بیشترین رشد اقتصادی را تجربه خواهند کرد به ترتیب عبارتند از کشورهای: یمن، میانمار، ساحل عاج، منگولیا، لائوس، گانا، هند، کامبوجیا، بوتان و جیبوتی که در جای اول تا دهم قرار گرفته‌اند و دامنه رشد اقتصادی آنها از ۸/۶ تا

۹ فیصد در سال جاری بوده است. نکته جالب توجه این است که بیشتر این کشورها در جنوب شرق آسیا یا قاره افریقا موقعیت دارند و یمن جنگ‌زده بیشترین رشد را تجربه خواهد کرد، با وجود از بین رفتن زیربناها و احتمال صلح درین کشور، این رشد اقتصادی توجیه شده است. در میان اقتصادهای مهم جهان، تنها هند است که با تعقیب اصلاحات طرفدار بازار در این فهرست نیز همچون سال گذشته دیده می‌شود، هرچند در فهرست سال گذشته اکونومیست کشورهای فقیرتر و اقتصادهای کوچکتری مانند میانمار، ساحل‌عاج، لائوس، کامبوجیا و بوتان در شمار ۱۰ اقتصاد پر رشد جهان وجود داشتند که رشد مستمر خود را در سال جاری نیز ادامه داده‌اند.

میانمار به دلیل اصلاحات ناشی از باز شدن فضای سیاسی و اقتصادی که در نتیجه آشتی میان مسئولین مدنی و مقامات نظامی این کشور شکل گرفت، به این جایگاه رسیده است در حالی که ثبات سیاسی در ساحل‌عاج عامل اساسی در تشویق سرمایه‌گذاران خارجی بوده است. شاید تا حدودی عجیب باشد که در این فهرست به منگولیا بر بخوریم، اما این کشور به علت افزایش قیمت صادرات مواد معدنی خود چنین رشدی را تجربه می‌کند و همانند لائوس از سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌های زیربنایی به این رشد دست می‌یابد. جیبوتی نیز به دلیل بازسازی زیربنای خود از جمله یک بندر و دو میدان هوایی غنا به دلیل گسترش پروژه‌های سرمایه‌گذاری خود بخصوص در تولید نفت و کامبوجیا نیز به دلایل ترکیبی از پروژه‌های سرمایه‌گذاری و افزایش صادرات این کشور در این فهرست قرار گرفته‌اند. بوتان نیز به دلیل ستایش‌های مؤلف برق خود پیش‌بینی می‌شود به این رشد دست یابد.

در سال ۲۰۱۶ به اساس پیش‌بینی‌های اکونومیست به ترتیب کشورهای لائوس و ترکمنستان با رشد اقتصادی ۸ فیصدی در صدر قرار داشتند و تخمین زده می‌شد بعد از این دو کشور به ترتیب کامبوجیا و سیرالئون با ۵/۷ فیصد، موزامبیک با ۳/۷ فیصد، میانمار با رشد ۲/۷ فیصد، بوتان،

جمهوری دموکراتیک کانگو و هندوستان با  $1/7$  فیصد و در نهایت ساحل عاج با  $0/7$  فیصد در جاهای سوم تا دهم قرار بگیرند.<sup>۶</sup>

در گزارش اکونومیست در سال ۲۰۱۷، بیشترین سطح رشد برآورد شده در میان مناطق مختلف جهان، با  $2/5$  فیصد به آسیا (به استثنای کشورهای جاپان، استرالیا و نیوزیلند) اختصاص دارد و در جایگاه دوم نیز مشترکاً استرالیا و افریقای جنوب صحرا هر یک با  $3$  فیصد قرار گرفته‌اند. شرق میانه و شمال افریقا مطابق پیشبینی‌ها  $8/2$  فیصد رشد خواهند کرد و رشد اقتصادی امریکای شمالی  $3/2$  فیصد پیشبینی شده است. در جاهای بعدی نیز به ترتیب، اروپای شرقی با  $9/1$  فیصد، امریکای لاتین با  $7/1$  فیصد، اروپای غربی با  $1/1$  فیصد و در انتها نیز جاپان با رشد تنها  $4$  فیصد قرار دارند. این در حالی است که در گزارش سال ۲۰۱۶ اکونومیست، سطح رشد اقتصادی در آسیا (به استثنای کشورهای جاپان، استرالیا و نیوزیلند)  $2/5$  فیصد بود، سپس افریقای جنوب صحرا با  $6/3$  فیصد بیشترین رشد را داشت و پس از آن نیز به ترتیب مناطق شرق میانه و شمال افریقا با  $2/3$  فیصد، استرالیا با  $6/2$  فیصد، امریکای شمالی با  $5/2$  فیصد، اروپای غربی با  $8/1$  فیصد و امریکای لاتین با  $3/1$  فیصد قرار داشتند. در اخیر نیز اروپای شرقی با پیش‌بینی رشد  $2/1$  فیصدی قرار داشت.<sup>۷</sup>

طوری که از پیشگویی‌های اقتصادی و گذشت سه ماه اول سال هویدا است، سال ۲۰۱۷ سالی خوب اقتصادی برای جهان پیش‌بینی گردیده است اما نه یک سال نهایت خوب، به هر حالت سال آسان و تاپ نخواهد بود زیرا کشورهای بزرگ صنعتی بزرگترین و طولانی‌ترین بحران اقتصادی را پشت سر گذاشته‌اند در قدم نخست باید تا حدودی این همه عقب ماندن را که از اثر بحران‌های مالی و پولی درین چند سال اخیر، به اقتصاد کشورهای بزرگ صنعتی ضربه وارد نموده، دوباره باید ترمیم و جبران نمود. در کنار این کار پس مشکل، تا حدودی تردیدهای هم بخاطر آغاز رشد دوباره اقتصاد این کشورها موجود است که این تردیدها رابطه نزدیک با انتخاب آقای دونالد ترامپ، انتخابات در کشورهای اروپایی چون، فرانسه،

آلمان و ایتالیا هم دارد. چون احتمال برنده شدن احزابی که علیه ادامه موجودیت شان در اتحادیه اروپا اند، در انتخابات امسال می‌رود.

- اما سوال اساسی این جاست که آقای ترامپ به ارتباط موضوعات اقتصادی چه نوع سیاستی دقیق را پیش خواهد گرفت؟

- پی‌آمدهای خروج انگلستان از اتحادیه اروپا بر جهان چگونه خواهد بود؟

- جنگ خانمان‌سوزی که در شرق میانه (مخصوصاً در سوریه و عراق) جریان دارد، چه عواقب بر اقتصاد جهان بجا خواهد گذاشت؟

طوری که دیده می‌شود تمام کشورهای صنعتی از آغاز سال ۲۰۱۷ با در نظر داشت ضربات که از اثر بحران اقتصادی مالی متحمل شده اند، پلانه‌های تکمیلی و مبرم اقتصادی را روی دست گرفته اند، تا خلای که در اقتصاد این کشورها درین چند سال ایجاد گردیده است برطرف نمایند.

طور مثال در رابطه با سیستم مالیاتی، سن تقاعد و غیره. بهر حال سال ۲۰۱۷ به هیچ صورت سال بسیار خوب اقتصادی نخواهد بود بلکه سال بهتر نسبت به هفت سال گذشته خواهد بود. زیرا درین چند سال گذشته در کشورهای صنعتی بزرگ اقتصاد چندان رشد قابل ملاحظه نکرده است، قیمت منازل به شکل نهایت سرسام‌آور سقوط نمود، تعداد زیاد شرکت‌ها بنابر وضع ناهنجار اقتصادی ورشکست گردیدند، اعتماد مستهلکین روز بروز کمتر گردید حتی به پائین‌ترین سطح خود سقوط نمود. طور مثال در اسپانیا.

\*\*\*

در حقیقت از آغاز سال ۲۰۱۶ اقتصاد دنیا به صورت بطی بعد از پشت سرگذاشتن بحران طولانی، مالی — پولی به رشد دوباره آغاز نموده است این رشد در سال ۲۰۱۷ انتظار می‌رود که قابل ملاحظه باشد، مگر با وجود آنهم تردیدها و عدم اطمینان هم موجود است. طور مثال:

سیاست دقیق اقتصادی آقای ترامپ هنوز کاملاً واضح نیست. به همین ترتیب سوال طرح می‌گردد که با روی دست گرفتن سیاست اقتصادی آقای دونالد ترامپ منحنی قوی‌ترین کشور اقتصادی جهان، سرنوشت دنیا بکدام جهت سوق داده خواهد شد.

گر چه با اساس ارقام نشر شده IMF<sup>۸</sup> اقتصاد جهان در سال‌های ۲۰۱۷ — ۲۰۱۸ طور اوسط ۳/۵ یعنی ۳/۱ فیصد بیشتر از سال قبل رشد خواهد نمود مگر با آنهم اطمینان موجود نیست، زیرا به اساس ارائه پلان قبلی آقای ترامپ در نظر است که اقتصاد این کشور در مدت زمان کوتاه بخاطر رشد بیشتر و سریعتر تلاش نموده و تدابیر مشخص طرح و تطبیق نماید. هرگاه این پلان واقعاً تطبیق گردد، باید به جهت دیگر مسأله نیز توجه گردد زیرا درین صورت کاستی‌ها و عدم اطمینان بودجوی بیشتر این کشور را تهدید خواهد نمود که درین صورت بازهم باعث متأثر شدن وضع اقتصادی جهان می‌گردد. ارزش دالر بلند خواهد رفت، رشد بیشتر و سریع در مدت کوتاه باعث فشار مالی و یا تمویل مالی دولت خواهد گردید.

بخاطر رشد بهتر اقتصاد یک کشور، لازم است تا کمتر پس انداز، و بیشتر سرمایه‌گذاری در ساحات مختلف اقتصادی گردد.

طوری که از برنامه‌های موجود آقای دونالد ترامپ برمی‌آید و هرگاه این برنامه‌ها بدون کدام تصحیح عملی گردد، اقتصاد امریکا به رشد نهایت سریع نایل خواهد گردید که این سرعت در رشد اقتصاد هم توأم با ضررها خواهد بود زیرا رشد سریع اقتصاد امریکا باعث برهم خوردن توازن رشد اقتصادی در جهان و کشورهای اقتصادی بزرگ خواهد شد که به همین منظور کشورهای جهان نیز جهت دفاع از اقتصاد کشور شان تدابیر لازم اتخاذ خواهند نمود.

اما باید تذکر داد که چگونگی و مشخصات دقیق تدابیر جهت رشد اقتصاد امریکا کاملاً واضح نیست که بصورت دقیق نتیجه‌گیری صورت گیرد.

رشد اقتصادی کشورهای اروپایی به اساس گزارش IMF به ۱،۶ فیصد در

سال ۲۰۱۷ پیشبینی شده که درین جمع آلمان در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸، ۱،۵ فیصد رشد خواهد داشت.

بهر حالت رشد سریع اقتصاد امریکا، تأثیرات سوء بالای رشد اقتصادی جهان بجا خواهد گذاشت.

هالند، ۱۷ اپریل ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> پژوهشکده تحقیقات راهبردی، بحران اقتصاد جهانی وتأثیر آن بر اقتصاد، ۱۳۹۵

<sup>۲</sup> دویچه وله فارسی، ۱۲ فبروری ۲۰۱۶

<sup>۳</sup> دویچه وله فارسی، ۹ فبروری ۲۰۱۶

<sup>۴</sup> روزنامه دنیای اقتصاد، ۲۴ دلو ۱۳۹۸

<sup>۵</sup> روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳ جدی ۱۳۹۵

<sup>۶</sup> روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۵ سنبله ۱۳۹۴

<sup>۷</sup> خبرگزاری تابناک، رشد اقتصادی کشورهای جهان، ۱۸ دلو ۱۳۹۶

<sup>۸</sup> صندوق بین‌المللی پول International Monetary Fund

## معضله نوسان در قیمت نفت

سال ۲۰۱۶ در حالی به پایان رسید که خالی از لحظات پر از استرس و التهاب در بازارهای مالی و اقتصادی جهان نبوده و رویدادهای غیرمنتظره برای سرمایه‌گذاران را به همراه داشت.

با آغاز سال ۲۰۱۷ تأثیر بعضی از این رویدادها بر بازارها و اقتصادهای جهان همچنان ادامه یافت، معضله نوسان در قیمت نفت یکی از مهمترین رویدادهای اقتصادی بود و تعداد زیادی از کشورهای جهان بخاطر جستجوی راه حل آن از سال ۲۰۱۶ در تلاش بودند. با آنکه ربع اول سال ۲۰۱۷ سپری گردید ولی این رویداد مهم بازهم سرخط اخبار بود لذا می‌خواهم بصورت فشرده به بررسی این رویداد مهم و مبرم جهانی بپردازم.

اما قبل از اینکه به توضیحات درین رابطه بپردازم، جهت روشنی بیشتر موضوع بصورت فشرده راجع به دو اصطلاح مهم علم اقتصاد (عرضه و تقاضا) که درین مبحث نقش آن نهایت مهم است، می‌پردازم.

عرضه و تقاضا دو واژه مهم علم اقتصاد اند که اقتصاد را می‌چرخانند و باعث بوجود آوردن بازار می‌گردند. در هر بازار مؤلدين و مستهلكين ظاهر می‌گردند.

خریداران در بازار سطح تقاضا و فروشندگان سطح عرضه را معین می‌نمایند. در شرایط فعلی دنیا که بازار بصورت عموم شکل رقابتی دارد، تعداد بی‌شماری از فروشندگان و خریداران حضور دارند که می‌توانند تولیدات و یا کالاهای همدیگر را خریده و یا آنرا بفروش برسانند. فروشندگان از موجودیت خریداران بی‌شمار آگاه است و به همین ترتیب خریداران هم می‌دانند که از فروشندگان زیاد می‌توانند کالای مورد نیاز شان را خریداری نمایند. برعلاوه فروشندگان هم می‌دانند در بازار فروشندگان متعدد حضور

دارند و در تلاش اند کالای را که مشابه کالای آنها است، بفروشند. قیمت و کیفیت کالاها از روی رفتار فروشندگان و خریداران تعیین می‌گردد. اینگونه بازارها دارای دو مشخصه عمده اند:

اول: کالای عرضه شده در بازار باید یکسان باشند،

دوم: خریداران و فروشندگان به حدی زیاد اند که به تنهایی در تعیین قیمت کالاها در بازار اثرگذار نیستند.

تقاضا عبارت از حجم کالا و جنسیاست که خریداران خرید آنرا طلب می‌کنند. هرگاه قیمت‌ها افزایش یابد، تقاضا کاهش می‌یابد در حالی که با نزول قیمت‌ها تقاضا و یا طلب برای خریداری افزایش می‌یابد. عوامل که بالای تقاضا اثرگذار اند، عبارتند از:

- قیمت‌ها،
- درآمد و
- قدرت خرید مستهلکین.

در رابطه با انکشافات بازار نفت در دنیا، معضله نوسان در قیمت نفت که یکی از مهمترین رویدادهای اقتصادی است تغییرات فاحش در رابطه با عرضه و تقاضای نفت بروز نموده است، که فکر می‌کنم خالی از دلچسپی نخواهد بود اگر یک نگاه اجمالی برآن بیاندازیم.

تجارب نشان داده است که هرگاه عرضه نفت توقف یابد باعث افزایش ناگهانی قیمت آن گردیده که این خود ویران شدن اقتصاد را در قبال دارد. طور مثال توقف عرضه نفت در سال ۱۹۷۳ توسط عربستان سعودی که باعث اولین بحران نفتی گردید. و یا بعد از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ که باعث بحران دوم نفتی گردید. در دوران جنگ ایران و عراق هم قیمت نفت به اوج خود رسید که ارزش هر بیرل نفت به ۱۲۶ دالر رسید.

بحران پولی — مالی سال ۲۰۰۸ بالای تمام عرصه‌های عمده اقتصادی بخصوص ارزش نفت در سطح جهان تأثیر ناگوار بجا گذاشت.



اگر ما کمی به عقب بنگریم، وسیع شدن دامنه بحران مالی — پولی از یک جهت و ادامه جنگ‌های خانمان‌سوز در کشورهای شرق میانه از سوی دیگر، باعث بروز بحران نفت گردید. عوامل نامبرده و همچنان تولیدات بیش از حد نفت توسط کشورهای مختلف مؤلد نفت بخصوص امریکا و عربستان سعودی باعث سقوط قیمت نفت گردید.

در سال ۲۰۱۵ عربستان سعودی با تمام نیرو به استخراج نفت آغاز نمود. با این عمل شاید عربستان سعودی به این عقیده بود که آنها با استخراج بیشتر نفت می‌توانند، که تولیدکنندگان پر مصرف را از این صنعت خارج کنند. طور مثال بعضی شرکت‌های نفتی امریکا استخراج نفت را از ۵ میلیون بیرل در روز در سال ۲۰۰۸ به بیشتر از ۹ میلیون بیرل درین سال رسانید. برعلاوه لغو تحریم اقتصادی ایران هم مسأله بود که عربستان سعودی خود را باید آماده آن می‌ساخت، زیرا نظر به ارقام دست داشته ایران هم ظرفیت تولید ۳ تا ۴ میلیون بیرل را در روز دارا است. از همین سبب ایران یکی از رقبای بزرگ عربستان سعودی خواهد بود. با آنهم مؤلدین نفت عربستان از خود مقاومت نشان دادند.

کمپنی نفت شیل هم تولیدات شان را افزایش داده و آنها بدین عقیده بودند که هرگاه تولید نفت را در حال حاضر متوقف سازند، سودی را که آنها بدست باید بیاورند نصیب مؤلدین دیگر می‌گردد. آنها تا زمانی که قیمت، مصارف روزانه را پوشش می‌کند، به تولید نفت ادامه می‌دهند. اما سقوط قیمت نفت وضع شرکت نفتی شیل را در امریکا چنان خساره‌مند ساخت که مفسرین اقتصادی، وضع شیل را در سال ۲۰۱۵ به فیل زخمی که توانمندی راه رفتن را ندارد، تشبیه نموده بودند. درین زمان قیمت پائین نفت تأثیر منفی بالای اموال با ارزش در امریکا نیز بجا گذاشت.

به اساس پیش‌بینی‌های آن وقت فکر می‌شد سطح ذخیره نفت کشورهای ثروتمند به همین شکل افزایش خواهد یافت هرگاه تقاضای چین و کشورهای آسیائی خلاف انتظارات بطلی‌تر گردد با آنهم قیمت نفت بالا نخواهد رفت. چنانچه نشریه اکونومیست که تجربه کافی درین ساحه دارد

قیمت هر بیرل نفت را به ۵ دالر پیشبینی نموده و اظهارداشت که الی سال ۲۰۱۷ قیمت نفت افزایش نخواهد یافت. برعلاوه بعضی اقتصاددانان هم قیمت هر بیرل نفت خام را به ۱۰ دالر پیش‌بینی نموده بودند.

شاید بعضی‌ها به این عقیده بوده باشند که کاهش قیمت نفت، اقتصاد واردکنندگان از اروپا تا جنوب آسیا را رونق خواهد بخشید در حالی که ارزش واردات نفت حوزه یورو در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، باعث کاهش ۲ فیصد تولید ناخالص داخلی آنها گردید.

برعکس هندوستان به سریع‌ترین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل گردید. کاهش قیمت نفت موج بزرگ نگرانی‌ها را هم بوجود آورد زیرا خطر اینکه مصیبت درآمدها در مناطق چون وینزویلا و کشورهای خلیج فارس منجر به بروز ناآرامی‌ها گردد و رقابت شدید را در شرق میانه باعث گردد، وجود داشت. کاهش قیمت نفت تأثیر بالای محیط زیست هم دارد زیرا با ارزان شدن نفت، قیمت جهانی گاز طبیعی هم کاهش می‌یابد و تقاضا بخاطر استفاده ذغال سنگ که برای آلوده ساختن محیط زیست تأثیر فراوان دارد هم کم می‌گردد.

باید تذکر داد که در گذشته‌ها کاهش نفت باعث رشد اقتصاد می‌گردید زیرا مستهلکین نسبت به مولدین از هر دالری که در جیب داشتن بیشتر مصرف می‌کردند در حالی که در حال حاضر کاهش قیمت نفت بیشتر نگران کننده است چون از یک جانب مستهلکین پس‌انداز می‌کنند و از جانب دیگر مؤلدین نفت هم بخاطر آمادگی روزهای دشوار آینده پس‌انداز می‌کنند چون هنگامی که قیمت نفت بالا باشد مصارف آنها هم بیشتر است. زیرا این عمل آنها از مصارف بلند می‌کاهد. طور مثال: روسیه بمنظور صرفه‌جویی ۱۰ فیصد از مصارف دولت را کاهش داد. همچنان عربستان سعودی بخاطر مقابله با کسر بودجه آن کشور، از مصارف خویش کاست.

از جانب دیگر نفت ارزان، بر تقاضا هم آسیب می‌رساند. زمانی که قیمت نفت خام بیشتر از ۱۰۰ دالر در هر بیرل بود، مصارف برای اکتشاف در

نقاط دور افتاده جهان، چون آرکتیک، افریقای غربی و یا اعماق آب‌های برازیل معقول بنظر می‌رسید، هر قدر قیمت‌ها کاهش یافت به همان اندازه سرمایه‌گذاری نیز کاهش یافت. پروژه‌های بزرگ به ارزش ۲۸۰ میلیارد دلار متوقف شد. در امریکا سرمایه‌گذاری در صنعت نفت حتی تا نصف کاهش یافت. در برازیل در اثر پائین آمدن قیمت نفت، آسیب بزرگ بر شرکت دولتی پتروبراس این کشور وارد گردید که موجب اختلافات در سطح رهبری کشور هم گردید زیرا فکر می‌شد که درین ساحه سوء استفاده‌های مالی صورت گرفته است. در اثر کاهش قیمت نفت، سرمایه‌گذاری هم متضرر خواهد شد چون این پروسه به شکل سریع در حال روی دادن است. در شرایط فعلی که رشد اقتصاد بطی پیش می‌رود، اگر قیمت نفت باز هم کاهش یابد، احتمال دارد که باعث ورشکستگی دولت‌ها گردد.

قابل تذکر است که بخش اعظم قروض ۶۵۰ میلیارد دلاری بازارهای نو ظهور از سال ۲۰۰۷، ارتباط مستقیم به بخش‌های نفت و کالا دارد، زیرا نفت در مشکلات بازارهای نو ظهور نقش کلیدی را ایفاء می‌کند.

در کشورهای ثروتمند نیز مقامات بانک‌های مرکزی نگران بودند که تورم پائین ناشی از قیمت پائین نفت، سود بانکی را هم بلند خواهد برد.

با کاهش قیمت نفت، چین و هندوستان برندگان بزرگ اند اما عربستان سعودی و ویزویلا منحصی کشورهای وابسته به نفت ضرورت به اصلاحات کافی دارند. همچنین نفت ارزان به واردکنندگان چون کوریا جنوبی این شانس را می‌دهد که از سهم کمک‌های مالی حکومت (سوبسیدی) در بخش انرژی بکاهند. و یا تورم را افزایش دهند و با افزایش مالیات از کسر بودجه خود بکاهند.

این شوک نفت زمانی روی می‌دهد که اقتصاد جهان هنوز هم با تأثیرات بحران اقتصادی سال‌های اخیر در مقابله است، شاید بعضی‌ها بدین عقیده باشند که دیگر هیچ زمانی بهتر برای رونق اقتصادی وجود ندارد و دور از تصور نیست که اقتصاد جهان از سوی هیولای نفت به خاک

کشیده شود.

با کاهش قیمت نفت در جهان، سطح عرضه بلند رفته که در حقیقت این پروسه باید باعث رشد اقتصاد گردد. از این رشد نه تنها شرکت‌ها بهره‌مند می‌گردند بلکه مستهلکین خصوصی نیز مستفید می‌گردند زیرا با کاهش قیمت نفت، مصارف شرکت‌ها پائین می‌آید که مصارف کم، باعث مفاد بیشتر می‌گردد. در ضمن کاهش قیمت نفت بالای قیمت انرژی و متباقی مواد سوخت (گاز طبیعی و ذغال سنگ) هم تأثیر مثبت دارد. کاهش قیمت نفت باعث بلند رفتن درآمد و قوه خرید افراد هم می‌گردد.

از قیمت پائین نفت کشورهای آسیایی بخصوص چین بهره برداری شایانی نموده است که اقتصاد این کشور در حال حاضر پیشرفت سریع و چشمگیر نموده اما برعکس امریکا و کشورهای اروپایی از این پروسه بهره کافی نبرده اند. به هرحالت کشورهای بزرگ سرمایه‌داری هم از خاموشی درین ساحه کنار آمده و اقداماتی روی دست گرفتند.

کشورهای عضو اوپک بخاطر جلوگیری از سقوط بیشتر قیمت نفت بدین نتیجه رسیدند تا تولیدات نفت را کاهش دهند زیرا در سال ۲۰۱۵ قیمت نفت بی‌نهایت سقوط نمود که از سال ۲۰۰۵ بدینسو بی‌سابقه بود. چنانچه در ماه دسامبر ۲۰۱۵ قیمت نفت خام هر بیرل به ۲۷ دلار رسید. در حالی که در سال‌های قبلی قیمت هر بیرل نفت خام به بیشتر از ۱۱۰ دلار رسیده بود. به همین منظور صادرات نفت خام ۱/۷ فیصد بیشتر گردید یعنی تنها کمپنی اوپک روزانه ۲۳/۶ میلیون بیرل صادر می‌نمود با کاهش تولیدات نفت خام، تقاضای کشورها به نفت بیشتر گردید که این کمبودی و یا بلند رفتن تقاضا بر نفت باعث گردید که کشورهای مؤلد نفت ۹۹/۶ میلیارد دلار مفاد بیشتر نمایند. کاهش عرضه نفت در سال ۲۰۱۶ از سال ۱۹۹۸ بدینسو بی‌سابقه بود.

هرگاه قیمت نفت بخاطر فراوانی عرضه باعث رکود شود، نتیجه خوبی بر اقتصاد جهان خواهد داشت. چنانچه در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶

قیمت‌های نفت تا ۷۵ فیصد کاهش یافت که در نتیجه ارزش یک بیرل از ۱۱۰ دالر به کمتر از ۲۷ دالر رسید. اما منافع این کاهش قیمت‌ها کمتر بوده است. با آنکه مستهلکین از نزول قیمت نفت بهره خوب بردند اما مؤلدین متضرر شدند که این حالت تأثیر بالای بازارهای مالی نموده و باعث کاهش اعتماد مستهلکین گردیده است. ارزان شدن نفت، بازارها را چنان دچار مصیبت کرد که نمی‌توان از منافع و رشد اقتصاد بصورت واضح صحبت نمود.

سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در ماه نوامبر ۲۰۱۶ برای اولین بار بعد از سال ۲۰۰۸، تصمیم به کاهش تولید نفت خود گرفت. این توافق کاهش تولید نفت که اندکی بعد، از سوی کشورهای تولیدکننده نفت که عضو اوپک هم نبودند، مثلاً (روسیه) دنبال شد، و با بلند رفتن قیمت‌های نفت کمک کرد. قیمت نفت خام امریکا پس از اعلام این تصمیم بیشتر از ۵ فیصد افزایش یافت. هرچند این توافق موجب تقویت چشم‌انداز صنعت انرژی جهان و رشد اقتصادی کشورهای تولیدکننده نفت در جهان می‌شود، اما برای مصرف‌کنندگان به معنای افزایش قیمت‌ها خواهد بود. کاهش قیمت نفت طی ۳ سال گذشته یعنی از ۲۰۱۵ الی ۲۰۱۷ باعث شده تا کشورهای مانند برازیل و ونزوئلا با رکود شدید اقتصادی مواجه شوند. حتی عربستان هم ناگزیر به کاهش مصارف خود شد.

قیمت نفت به خاطر توافق تولیدکنندگان عضو و غیرعضو "سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)" توانست بیشترین فیصدی رشد سالانه را، از سال ۲۰۰۹، ثبت کند.

در ۳۰ نوامبر ۲۰۱۶ اعضاء اوپک برای کاهش تولید نفت به میزان ۱/۲ میلیون بیرل نفت در روز توافق کردند. در این میان، نکته قابل توجه، به توافق افزایش تولید نفت ایران است. اوپک پذیرفت که ایران تولید خود را به ۳/۹ میلیون بیرل در روز برساند. همچنین کشورهای غیرعضو نیز پذیرفتند که تولید شان را ۵۵۸ هزار بیرل در روز کاهش دهند.<sup>۱</sup>

با افزایش انتظارات برای کاهش تولید نفت خام، قیمت نفت توانست دوباره افزایش چشمگیری پیدا کند و دوباره به بالای ۵۰ دلار برگردد. شاید این قیمت برای نفت که زمانی بالای ۱۰۰ دلار معامله می‌شد، قیمت بسیار بلندی نباشد، اما همین افزایش قیمت باعث امیدواری تولید کنندگان نفت به بهبود شرایط اقتصادی کشورشان شده و به نوعی می‌توان گفت تعادل را به بازار برگردانید.

نفت خام بزرگترین رشد سالانه قیمت از سال ۲۰۰۹ را پشت سر گذاشته است و بازاری خواهد بود که در سال ۲۰۱۷ به دقت نظاره خواهد شد. قیمت نفت پس از اینکه در ابتدای سال ۲۰۱۶ با سقوط چشمگیری روبرو شد، در طول سال حرکت محتاط‌انهای داشت، اما از اواسط نوامبر تا پایان سال روند صعودی در پیش گرفت و از اواسط نوامبر به بالاترین رکورد سال صعود کرد.

در اواخر نوامبر، کشورهای عضو و غیرعضو اوپک برای کاهش ۱/۸ میلیون بیرل در روز از تولیدشان به توافق رسیدند و زمان اجرای این توافق، اول جنوری ۲۰۱۷ تعیین شد که این کاهش را به رویداد مهم شماره یک سال ۲۰۱۷ تبدیل کرد.<sup>۲</sup>

به همین ترتیب نشست کشورهای عضو اوپک در ۲۱ و ۲۲ جنوری سال ۲۰۱۷ سومین رویداد مهم سال را رقم زد. این نشست، نخستین دیدار کمیته نظارت بر رعایت توافق کاهش تولید نفت متشکل از کشورهای عضو و غیرعضو اوپک در وینا بود. این کشورها به توافق رسیدند تا تولیدات شان را کاهش و یا حتی توقف دهند که با تطبیق این عمل بتوانند قیمت نفت خام را دوباره افزایش دهند. منظور از این تصمیم اینست تا کمبودی شدید به نفت احساس گردد تا در اثر کاهش تولیدات نفت خام، قیمت نفت مطابق خواست آنها افزایش یابد.

این توافق به رعایت ۱۰۰ فیصدی سهمیه تولید از سوی کشورهای مشارکت کننده متکی است، از یورو کمیته نظارت برای رسیدگی به هرگونه

تخلف و رفع مشکلاتی که ممکن است به سرعت ایجاد شوند، تشکیل شد. با توجه به سابقه تاریخی اعضای اوپک در نقض سهمیه تولید، این نشست از اهمیت خاص برخوردار است زیرا توافق، کاهش تولید را ممکن است تحکیم بخشد تا لحن قاطعانه‌ای در ادامه سال داشته باشد.

پیش‌بینی می‌گردد که در آینده تقاضا به نفت، بخصوص در مربوطات کشورهای آسیایی (چین و هندوستان) نهایت بلند خواهد شد که به اساس پیش‌بینی IEA<sup>۳</sup> در سال ۲۰۱۷، از هر ده بیرل نفت خام که تولید می‌گردد هفت بیرل آن ضروریات کشورهای آسیایی خواهد بود به همین اساس گفته می‌شود که قیمت نفت بعد از سال ۲۰۲۰ فوق‌العاده بلند خواهد رفت زیرا درین اواخر به اساس موجودیت پائین قیمت نفت کمپنی‌ها کمتر درین ساحه سرمایه‌گذاری نموده اند که این امر باعث افزایش تقاضا گردیده در حالی که سطح عرضه تنزیل می‌نماید.

کمپنی مؤلد نفت چین (سینوپک) با موجودیت کاهش قیمت نفت در نیمه سال ۲۰۱۶ مفاد کمتر حاصل نمود در حالی که بعداً کاهش تولیدات، مفاد آن تا ۴۴ فیصد افزایش یافت که ارزش آن تقریباً ۶/۳ میلیارد یورو بود. این مفاد ناشی از کاهش تولیدات نفت خام و بلند رفتن قیمت نفت است.

توازن بین عرضه و تقاضای نفت بعد از مدت طولانی دوباره ایجاد گردید اما امکان می‌رود که تولیدات بیشتر نفت خام در امریکا و تقاضای پائین به نفت در سطح دنیا دوباره باعث برهم خوردن این توازن گردد در حالی که توازن عرضه و تقاضا در ربع اول سال ۲۰۱۷ چه در میان کشورهای عضو اوپک و چه کشورهای غیرعضو در نظر گرفته شده است. کشورهای عضو اوپک به همین منظور در اخیر ماه می ۲۰۱۷ بازم تشکیل جلسه داده و آنها امکاناتی را مهیا ساختند تا کاهش تولیدات نفت را برای شش ماه آینده هم حفظ نمایند.

طوری که ذکر گردید، اگر عرضه نفت توقف یابد باعث افزایش ناگهانی

قیمت آن می‌گردد که این خود ویران شدن اقتصاد را در قبال دارد. دو مسئله عمده را که نقش ارزنده در بلند بردن قیمت نفت ایفاء خواهد کرد، نباید فراموش نمود.

۱. ناامنی‌ها در اکثر نقاط جهان بخصوص شرق میانه، طور مثال، بعد از ترور قاسم سلیمانی توسط ایالات متحده امریکا و حمله راکتی ایران به قرارگاه‌های نظامی امریکا، قیمت نفت دفعتهً ۵ فیصد بلند رفته، یعنی یک بیبرل آن به ۷۰ دالر رسید.
۲. کاهش سرمایه‌گذاری‌های امریکا در استخراج نفت ایالات متحده امریکا، توقف در حفر و جستجوی چاه‌های جدید نفت.

هالند، ۲۳ اپریل ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> دویچه وله، اوپک و بازارهای جهانی نفت، ۲۰ دسمبر ۲۰۱۶  
<sup>۲</sup> خبرگزاری دانشجو یان ایران «ایسنا»، آخرین میزان مجموع تولید نفت اوپک اعلام شد، ۱۶ جدی ۱۳۹۶

<sup>۳</sup> IEA – International Energy Agency



## معرفی و اهداف سازمان اوپک

بتاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۰ میلادی کشورهای صادرکننده نفت جهت محافظت از منافع شان اقدام به تأسیس یک سازمان واحد موافقت کردند که «اوپک»<sup>۱</sup> نامیده شد. این توافق در پایان مذاکرات نمایندگان این کشورها در بغداد حاصل شد.

سازمان کشورهای صادرکننده نفت یا اوپک، یک کارتل بین‌المللی نفتی است که توسط کشورهای عربستان سعودی، عراق، کویت، ایران و ویزوئلا ایجاد گردید. سازمان اوپک با هدف افزایش قیمت جهانی نفت و تشکیل یک بلاک، در برابر شرکت‌های بین‌المللی نفتی آغاز به کار کرد و طی سال‌های ۱۹۶۲ الی ۱۹۷۵ میلادی کشورهای دیگری بزرگ تولید کننده نفت مثل، قطر، امارات متحده عربی، اندونزی، لیبیا، نایجریا، الجزایر، اکوادور، آنگولا و کانگو نیز به آن ملحق شدند. با افزایش تعداد اعضا، سهم اوپک در بازار جهانی نفت در دهه ۷۰ میلادی تا ۷۰ فیصد افزایش یافت. اوپک همچنین نقش برانزنده در کنترل سطح عرضه جهانی نفت و قیمت آن بدست آورد.

از زمان تأسیس این سازمان در سال ۱۹۶۰ میلادی مقر بین‌المللی آن در ژنو بود ولی بعداً در سال ۱۹۶۵ مقر آن به شهر وینا در کشور اتریش انتقال نمود.

هدف اصلی این سازمان، مطابق اساسنامه آن، هماهنگی و یکپارچه گی سیاست‌های نفت کشورهای عضو و تعیین بهترین راه برای تأمین منافع جمعی یا فردی آنها، طراحی شیوه‌های مناسب جهت تضمین ثبات قیمت نفت در بازار نفت بین‌المللی به منظور از بین بردن نوسانات مضر و غیرضروری، توجه لازم به کشورهای تولیدکننده نفت و بخصوص ضرورت

فراهم کردن درآمد ثابت برای کشورهای تولیدکننده نفت، تأمین نفت کشورهای مصرف‌کننده به صورت کارآمد و پرمفاد و نتیجه مناسب و منصفانه برای آنها که در صنعت نفت سرمایه‌گذاری می‌نمایند، بود.

طی سال‌های اخیر تعداد کشورهای صادرکننده نفت که عضو این سازمان نیستند نیز رو به افزایش بوده و اوپک ناگزیرگردید که بخاطر حفظ قیمت نفت خام با آنها که در رأس شان روسیه قرار دارد، کنار آید. با وجود اینکه سران بعضی از کشورهای عضو سازمان اوپک وابستگی‌های خارجی دارند و با سایر اعضای این سازمان هماهنگی کامل ندارند، با آنها این سازمان بخاطر دفاع از سیاست استثماری شرکت‌های بزرگ نفتی، مشهور به «هفت خواهران یعنی کارتل که از اواسط دهه ۴۰ الی اواخر دهه ۷۰ قرن بیست، صنعت نفت جهان را، تحت تسلط خود داشت» به پیشنهاد ونزوئلا در سال ۱۹۶۰ طی جلسه‌ای در بغداد با حضور نمایندگان کشورهای ایران، عربستان سعودی، ویزوئلا، کویت و عراق ایجاد شد. زیرا شرکت‌های بزرگ نفتی هفت خواهران، بنابر در اختیار داشتن تکنالوژی تولید نفت و تسلط بر شبکه حمل و نقل نفت خام، از افزایش قیمت نفت جلوگیری می‌کردند و ارزش آنها به صورت مصنوعی در بازار پائین نگه می‌داشتند.

سازمان اوپک در دهه اول ایجادش در تداوم بقایش کوشید و در دهه دوم تلاش در تأثیرگذاری بر بازار نفت و اعاده حقوق کشورهای تولیدکننده نمود. فعلاً اوپک با وحدت نظر اعضایش، توانسته است تأثیرات مثبت در امر جلوگیری از سقوط ناگهانی و یا افزایش بی حد قیمت نفت داشته باشد.

طوری که ذکر گردید، اگر عرضه نفت توقف یابد باعث افزایش ناگهانی قیمت آن می‌گردد که این خود ویران شدن اقتصاد را در قبال دارد.

نفت خام یا طلای سیاه، از سال ۱۹۵۰ میلادی در جوامع پیشرفته بخصوص در عرصه صنایع و حمل و نقل به یکی از مهم‌ترین مواد لازم و

ضروری تبدیل شده است. عرضه و تقاضا تأثیر مستقیم بالای قیمت نفت خام دارد. اما چیزی که برای خریداران و فروشندگان اهمیت دارد، فاکتورهای اندک که بر عرضه و تقاضا تأثیر می‌گذارند.

کشورهای که دارای ذخایر و صادرات نفت بیشتر هستند، تأثیر بیشتر بر قیمت نفت می‌گذارند. بزرگترین کشورهای تولیدکننده نفت، با گنجایش بیشتری تولیدات روزانه، عربستان سعودی، روسیه، ایالات متحده آمریکا، چین، عراق، کویت، کانادا، وینزویلا، مکزیکو و غیره کشورها هستند و بیشترین ذخایر نفت را کشورهای وینزویلا، عربستان سعودی، کانادا، ایران، عراق، کویت، ابوظبی، روسیه و لیبیا دارند.

تحریم‌های که بر صادرات نفت کشورها وضع می‌گردد، تأثیر مستقیم بر قیمت نفت جهانی دارند. بر علاوه اعضاء سازمان اوپک می‌کوشند تا با کنترل نمودن عرضه نفت، قیمت آنرا بالا نگه‌دارند، لذا این سازمان تأثیر بیشتر و مهم‌تر بر قیمت جهانی نفت دارد.

تقریباً ۷۵ فیصد مجموع ذخایر نفت جهان و ۵۰ فیصد تولید نفت تمام دنیا در اختیار اعضاء سازمان اوپک قرار دارد. با هر جلسه‌ای سازمان اوپک، اگر سیگنالی از اتحاد کارتل‌های نفتی بخاطر محدود کردن عرضه آن دریافت شود، قیمت نفت افزایش می‌یابد. ولی اگر خبری مبنی بر تخطی یکی از اعضاء از تولید مقدار نفت تعیین شده در قرارداد منتشر شود، قیمت نفت کاهش می‌یابد.

به‌صورت عموم قیمت نفت تقریباً ۶۰ فیصد ارتباط به قیمت انس طلا دارد. هر جنگ، نا آرامی سیاسی و اجتماعی قیمت نفت را افزایش می‌دهد و از جانب دیگر رشد اقتصادی جهان بخصوص رشد اقتصادی در آمریکا، سبب کاهش قیمت نفت می‌گردد.

ارزش نفت اکثراً به دالر معامله می‌شود، کاهش ارزش دالر باعث افزایش قیمت نفت می‌گردد. همچنان جنگ‌ها و ناآرامی‌ها در ناحیه خلیج فارس، مثل بهار عربی و جنگ داخلی یمن هم باعث افزایش قیمت نفت می‌شود.

طور مثال زمانی که دو پالایشگاه نفتی شرکت ملی نفت عربستان سعودی (آرامکو) توسط طیارات بدون سرنشین حوثی‌های یمن مورد حمله قرار گرفت و دچار آتش سوزی شد. گر چه به اساس اظهارات یک مقام عربستان سعودی با آنکه آتش‌سوزی‌ها چند ساعت بعد از حمله خاموش شدند، ولی این تأسیسات تا زمان انجام ترمیم دوباره مسدود گردیدند. تولید نفت عربستان سعودی که تقریباً ۵ فیصد از نفت جهانی را تأمین می‌نماید و به ۵ میلیون بیرل نفت در روز می‌رسد، با این تعطیلی، تولید نفت در عربستان را تقریباً به نصف رسانید و بی‌ثباتی در بازارهای مالی جهانی ایجاد نموده و باعث افزایش قیمت نفت گردید.

طوری که تحلیل‌گران بین‌المللی پیش‌بینی نموده بودند که بازارهای بین‌المللی طی روزهای آینده، به حملات طیارات بدون سرنشین یا پهپادی اخیر، به تأسیسات نفتی عربستان واکنش نشان خواهد داد و باعث رشد فزاینده قیمت نفت خواهد شد، واقعاً قیمت جهانی نفت در آغاز مبادلات روز بعد از حملات، با رشد فزاینده ۱۱ فیصدی مواجه شد.

آژانس بین‌المللی انرژی، طی گزارش نفتی سال ۲۰۱۹ خود که شامل تحلیل بازار جهانی نفت است، اعلام نموده که تقاضای جهانی برای خرید نفت در مرحله زمانی بین ۲۰۱۹ الی ۲۰۲۴ میلادی به ۷/۱ میلیون بیرل در روز افزایش خواهد یافت. به نظر شرکت نفت و گاز بریتانیایی «بی‌پی BP» ایالات متحده امریکا برای پنجمین سال متوالی، عمده‌ترین تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت در سراسر جهان می‌باشد.

یکصد و هفتاد و هفتمین اجلاس کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) با اشتراک وزرای نیرو و نفت ۱۴ کشور عضو این سازمان در وینا پایتخت اتریش برگزار گردید. کشورهای عضو اوپک با تعدادی از متحدین این سازمان از جمله کشور روسیه که به "اوپک پلاس" معروف شده‌اند، به توافق رسیدند که سطح تولید نفت خود را با ۵۰۰ هزار بیرل در روز کاهش دهند. این کاهش تولید، از نخستین روز سال ۲۰۲۰ میلادی آغاز شد.

درین اواخر در بازارهای جهانی، قدرت و نفوذ سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، بنابر عدم موفقیت آنها در کاهش سطح عرضه نفت و همچنان ترک بعضی از اعضای این سازمان، کاهش یافته، به شکلی که برخی از کارشناسان فکر می کنند که این سازمان در آینده امکان دارد لغو گردد.

چنانچه طی ۳ سال اخیر سازمان اوپک موفق نشد با کاهش میزان عرضه، قیمت جهانی نفت را کاهش دهد. از جانب دیگر کشور قطر نیز امسال عضویت در این سازمان را ترک گفت و اکوادور هم خواستار خروج از این سازمان در سال آینده شده است.

سهم ۱۴ کشور عضو اوپک در بازارهای جهانی، با خروج اندونزی، قطر و اکوادور از سازمان اوپک، عدم صادرات کافی نفت توسط ایران بنابر اعمال تحریمها توسط ایالات متحده امریکا، سیر نزولی تولید نفت خام وینزویلا و توافق کاهش تولید نفت با روسیه، باعث کاهش تولید نفت این سازمان تا ۲۹ فیصد شده است.

اکوادور که در سال ۱۹۷۳ عضویت سازمان اوپک را حاصل نموده بود، بخاطر افزایش تولید بیشتر نفت در سال ۱۹۹۲ این سازمان را ترک نمود. این کشور در سال ۲۰۰۷ مجدداً عضویت اوپک را بدست آورد، اما فعلاً نظر به تصامیم اخیر اوپک با توجه به زیانهای اقتصادی وارد شده به این کشور، اعلام نمود که از اول جنوری سال ۲۰۲۰ این سازمان را دوباره ترک خواهد کرد.

قطر نیز که توسط عربستان سعودی و متحدانش در شرق میانه، به اتهام حمایت از ایران به انزوا کشانیده شده بعد از ۵۸ سال عضویت، سازمان اوپک را ترک کرد.

در اثر اعمال تحریمهای امریکا ایران نمی تواند بقدر کافی به صادرات نفت خود پردازد و از جانب دیگر عربستان سعودی که رقیب وی در شرق میانه است، ایران را در سازمان اوپک منزوی نموده است.

وینزوئلا هم که بزرگترین ذخایر نفت جهان را دارا است، بخاطر بحران اقتصادی سطح تولید نفت خام خود را کاهش داده و پروسه تولید نفت در لیبیا نیز به علت جنگ داخلی درین کشور بعضاً به وقفه مواجه می‌گردد.

اندونزی که از جمله ۲۰ اقتصاد بزرگ جهان بشمار می‌رود و در سال ۱۹۶۲ میلادی به سازمان اوپک پیوست، با آغاز صادرات نفت در سال ۲۰۰۸ از آن جدا شد، اما در سال ۲۰۱۶ عضویت سازمان اوپک را مجدداً حاصل نمود ولی یازده ماه بعد به علت توافق قطع تولید میان اوپک و روسیه خواستار تعلیق عضویت خود درین سازمان گردید.

یکی از دلایل عمده کاهش سهم اوپک در بازارهای جهانی، افزایش سطح تولید نفت رستی امریکا از طریق تکنالوژی کاوش افقی و شکاف هیدرولیک است. در حقیقت افزایش تولید نفت خام در امریکا، در اثر استفاده از تکنالوژی مدرن در تولید نفت خام سبک محبوس در سنگ‌ها است که به نفت خام سنگ رستی نیز شهرت دارد.

ایالات متحده امریکا منحیث بزرگترین تولید کننده نفت خام در جهان طی ده سال اخیر با پشت‌سر گذاشتن کمپنی‌های بزرگ نفتی چون عربستان سعودی و روسیه، ۱۳ فیصد از سهم بازار جهانی را به خود اختصاص داده است. در حالی که رقم مذکور ۱۰ سال قبل صرف ۶ فیصد بود.

علت دیگر کاهش سهم سازمان اوپک در تولید نفت، جبران کاهش تولید نفت خام از سوی عربستان سعودی به اساس توافق انجام شده میان کشورهای غیرعضو سازمان به رهبری روسیه با سازمان اوپک می‌باشد.

هالند ۲۱ جنوری ۲۰۲۰

منابع

---

سازمان کشورهای Organization of the Petroleum Exporting Countries<sup>۱</sup>:  
صادرکننده نفت

## سقوط قیمت نفت، جهان را به کدام جهت سوق خواهد داد؟

سال‌ها قبل استخراج نفت شیل آمریکا نهایت افزایش یافت و باعث سقوط قیمت نفت در جهان گردید. در آن زمان سازمان اوپک نمی‌توانست به تنهایی از سقوط قیمت نفت جلوگیری کند و از تولیدات خود بکاهد، لذا با روسیه و سایر کشورهای خارج از اوپک وارد مذاکره شد تا سایر کشورهای که درآمدشان به صادرات نفت بستگی دارد نیز تولیدشان را کاهش دهند و به این ترتیب از سقوط بیش از حد قیمت نفت جلوگیری نمایند. در ماه نوامبر سال ۲۰۱۴ نمایندگان کشورهای روسیه، عربستان و ونزوئلا در شهر ویانا ملاقات نمودند ولی به کدام توافق نرسیدند. قیمت یک بیرل نفت در آن زمان ۱۱۴ دلار بود، ولی بعد از سپری شدن چند ماه قیمت‌ها سقوط نموده حتی در سال ۲۰۱۵، قیمت هر بیرل نفت ۳۰ الی ۴۰ دلار کاهش یافت. مذاکرات کشورهای نفتی اوپک و غیر اوپک دو سال طول کشید تا اینکه به یک توافق برسند و از آغاز سال ۲۰۱۷ تصمیم گرفتند تا تولیداتشان را کاهش دهند.

کارتل نفتی اوپک طی سال‌های اخیر بیشتر مصروف کنترل قیمت‌ها در بازار بوده، نه افزایش سهم خود در بازار. این تغییر سیاست در عملکرد اوپک، سبب شکل‌گیری اوپک پلاس شد.

مشورت سیاست‌گذاری مشترک ۱۰ کشور تولیدکننده نفت که عضو سازمان اوپک نیستند، در کنار ۱۳ عضو اوپک، به اوپک پلاس شهرت یافته تا با حجم تولید و عرضه خود، بازار را تنظیم کنند.

البته این ائتلاف تنها بخاطر کاهش تولید، شکل نگرفته بلکه در واقع هدف آن اتخاذ سیاست مشترک جهت تنظیم بازار است، طور مثال در سال

۲۰۱۸ تصمیم گرفته شد تا از بلند رفتن قیمت نفت از فی بیرل ۷۵ دالر، با افزایش سطح تولید، جلوگیری شود و مانع تأثیر منفی قیمت‌های بلند بر تقاضا گردد.

کشورهای اوپک و غیر اوپک (اوپک+) برای سه سال با هماهنگی همدیگر تولیدات نفت شان را کاهش دادند. این وضع تا اجلاس ماه مارچ ۲۰۲۰ ادامه یافت. درین زمان از پیدایش بیماری کووید — ۱۹ دو ماه گذشته بود و تعدادی از کشورها اقدامات چون قرنطین، کنترل حمل و نقل و قطع پروازها، محدود شدن فعالیت‌های تجاری، مسدود نمودن مغازه‌ها، شرکت‌ها و کارخانه‌ها را به تدریج اعمال می‌کردند که باعث کاهش مصرف نفت در دنیا شد. کشورهای تولیدکننده نفت متوجه شدند که تولیدات شان را بایست کاهش دهند ولی در آن جلسه توافقی صورت نگرفت و کشورها هرکدام می‌خو استند مستقلانه در ارتباط تولید نفت شان تصمیم‌گیری نمایند. طور مثال عربستان تصمیم گرفت که تولیدات خود را افزایش دهد تا با فروش بیشترنفت، کاهش درآمد خود را جبران نماید. که این عمل برای جبران سقوط قیمت نفت اشتباه بزرگ بود.

تصمیم عربستان سعودی و روسیه دو تولیدکننده اصلی اوپک پلاس، در وضع نامطلوب بازار قبل از توافق انجام شده اخیر باعث گردید که ۱۲ سناتور کنگره ایالات متحده امریکا طی نامه از ولیعهد عربستان سعودی تقاضا نمایند تا منحصیث عامل و تضمین‌کننده ثبات بازار، نقش ایفاء کند. عمل که از ایجاد سازمان اوپک تا امروز بی‌سابقه است. اصلاً اینکه روزی سناتورهای امریکایی از یک عضو این سازمان تقاضای نجات بازار نفت را نمایند، قابل تصور نبود.

در نتیجه اقدامات اخیر عربستان سعودی و حمایت امارات متحده عربی از آن که منجر به کاهش چشمگیر قیمت نفت در جهان شد، عربستان و امریکا به احتمال زیاد به سوی یک جنگ وسیع کشانیده خواهند شد. زیرا از رفتارهای گستاخانه و غیرمسئولانه عربستان سعودی و اعلام حمایت امارات از جنگ نفتی عربستان و روسیه در افزایش تولید نفت، امریکا



خشمگین شده است. چنانچه «کیفن کرامر» سناتور ایالت «داکوتای شمالی» امریکا اظهار داشت: «سعودی‌ها بیش از یک ماه درگیر یک جنگ علیه تولیدکنندگان نفت امریکایی بودند و همهٔ اینها در حالی است که ما با تمام نیرو از آنها حمایت می‌کردیم، این روش در ست، برای تعامل میان دوستان با یکدیگر نیست و اقدامات آنها غیر قابل توجیه بود و هرگز فراموش نخواهد شد، گام بعدی عربستان مشخص می‌کند که آیا مشارکت استراتژیک ریاض و واشنگتن قابل ترمیم و نجات یافتن است یا خیر».

بالآخره بتاريخ ۱۲ اپریل سال ۲۰۲۰ به اساس توافق میان اعضاء سازمان کشورهای صادرکننده نفت و تولیدکنندگان خارج از اوپک، تصمیم برآن شد که تولید نفت تقریباً ۱۰ میلیون بیرل در روز کاهش یابد تا از وقوع یک بحران آبی جلوگیری به عمل آید. در جلسه کشورهای جی ۲۰ هم این توافق بررسی شد و آقای دونالد ترامپ متعهد شد که حتماً از این توافق پیروی نموده و نفت را برای ذخایر استراتژیکی کشورش خریداری نماید. البته باید تذکر داد که در تمامی این کشورها برعلاوهٔ شرکت‌های ملی و دولتی نفت، بخش‌های خصوصی تولیدکنندهٔ نفت نیز وجود دارند که آنها تمایلی به کاهش تولیدات شان ندارند، ولی هرگاه قیمت نفت سقوط کند به نفع تمام تولیدکنندگان و صادرکنندگان است که تولیدات شان را کاهش دهند.

قیمت نفت با وجود توافق میان عربستان، روسیه و ایالات متحده امریکا در مورد کاهش تولید آن به پائین‌ترین سطح خود در ۲۱ سال گذشته رسید. هر قدر که شیوع ویروس کرونا در جهان بیشتر می‌گردد، قیمت طلای سیاه هم سقوط می‌نماید. بتاريخ ۲۰ اپریل ۲۰۲۰ یک بیرل نفت خام برنت (۱۵۹ لیتر) تقریباً به ۲۷ دالر و نفت خام "وست تگزاس اینترمدیت" در بازار بورس ۱۴ دالر و ۸۴ سنت معامله شد.<sup>۲</sup>

کاهش قیمت طلای سیاه علل متعدد دارد مثلاً:

– جنگ نفتی عربستان و روسیه در مورد مقدار تولید نفت،

- پرشدن ذخایر نفتی چین و امریکا،
- ولی عمده ترین دلیل سقوط قیمت نفت، بطی شدن پروسه رشد اقتصاد در جهان است.

از آنجائی که قیمت نفت خام وست تگزاس تقریباً ۷۰ فیصد و نفت خام جهانی برنت ۶۸ فیصد در مقایسه با اوایل سال ۲۰۲۰، سقوط کرد، جهت کنترل سقوط قیمت نفت، کشورهای عضو سازمان اوپک، روسیه و امریکا مجبور به یک توافق شدند. با آنهم بحران اقتصادی ناشی از شیوع ویروس کرونا و کاهش تقاضا به نفت، قیمت آنرا به پائین ترین سطح طی دو دهه اخیر رسانید.

با وجود کاهش روزافزون قیمت نفت، کارشناسان امور نفتی امیدوار اند وضع اقتصادی در جهان تا اخیر سال ۲۰۲۰ میلادی بهبود یافته و تقاضا برای نفت دوباره افزایش یابد.

در حقیقت اقدامات عربستان ضربه کوبنده به صنعت نفت شل امریکا که باعث ایجاد تقریباً ۱۰ میلیون شغل می باشد وارد نموده، بدون در نظر گرفتن تشویب و نگرانی های امریکا درین راستا و هم اینکه جهان در اثر شیوع ویروس کرونا دچار یک بحران جدی اقتصادی خواهد شد، صرف در جهت تحقق منافع خود عمل می نماید.

در شرایط کاهش تقاضا و سقوط قیمت نفت و بحران اقتصاد جهانی، نقش و اهمیت سهم بازار افزایش می یابد، لذا احتمال دارد عربستان سعودی مجبور شود پروژه های بزرگ خود مثل «نئوم» (جزیره رؤیایی محمد بن سلمان در بحیره احمر) را کاهش دهد و برعوايد و بخش های که ایجادکننده فرصت های شغلی اند، متمرکز شود.

بعضی از اقتصاددانان معتقد اند که عربستان و سایر تولیدکنندگان نفت با پیشبرد توسعه صنایع پل استیک و صنعت کیمیاوی جهت ایجاد امکانات شغلی و بازار محلی و منطقوی پتروشیمی تلاش خواهند کرد.

روزنامه‌های فرانسوی در ارتباط سقوط قیمت جهانی نفت نگاشته اند، گرچه عربستان سعودی با استفاده از شرایط ناگوار شیوع ویروس کرونا توانست در جنگ نفتی با روسیه پیروز شود، ولی در آینده احتمال دارد این جنگ با داشتن عواقب بزرگ سیاسی به ضرر این کشور تمام شود.

با وجود پیروزی عربستان سعودی در جنگ نفتی و توافق تاریخی، کاهش تولید نفت با اوپک پلاس، قیمت نفت خام که از شیوع ویروس کرونا هم متأثر شده بود، شدیداً سقوط نموده و معاملات نفت خام آمریکا برای نخستین بار بتاريخ ۲۲ اپریل ۲۰۲۰ به زیر صفر کاهش یافت که افزایش عرضه، منجر به بحرانی شدن وضعیت قیمت نفت گردید. گرچه طی روزهای بعدی بازار نفت آمریکا توانست تا حدودی از سرحد قرمز خارج شود ولی سقوط قیمت نفت آمریکا ضربه شدیدی به صنعت انرژی این کشور وارد نمود که احتمالاً تأثیرات آن سال‌های متمادی ادامه خواهد داشت. سقوط قیمت نفت، تولیدکنندگان را به پرتگاه ورشکستگی سوق خواهد داد و پی‌آمدهای وسیع، از کاهش درآمد در اقتصادهای متکی به انرژی گرفته تا بحران جهانی اقتصاد و تأخیر در طرح‌های جدید اکتشافات نفت داشته باشد.

سقوط قیمت نفت به پایین‌ترین سطح، طی چند سال اخیر باعث شد تا روسیه و سایر تولیدکنندگان نفت دور میز مذاکره نشسته و به کاهش تولید نفت، به تقریباً ۱۰ میلیون بیرل در روز توافق نمایند. عده‌ای از کارشناسان امور معتقدند که توافق اوپک پلاس ضعیف بوده، و خطراتی در آن وجود دارد. این توافق دیرتر صورت گرفته و این احتمال هم موجود است که عربستان کنترل روند آینده بازار را از دست دهد.

زیان اقتصادی در کشورهای عربی خلیج فارس بخصوص عربستان سعودی که بزرگترین تولیدکننده نفت در سطح جهان است، محسوس خواهد بود. عربستان که تولیدکننده یک پنجم حصه نفت جهان بوده و بخش اعظم درآمد آن وابسته به عواید حاصل شده از فروش نفت است، در اثر سقوط قیمت نفت بزرگترین ضربه را متقبل خواهد شد. این امر

می‌تواند اصلاحات اقتصادی محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی را که تلاش دارد این کشور را از وابستگی به نفت آزاد نماید، نقش برآب سازد.

ویروس کرونا از اوایل ماه مارچ ۲۰۲۰، تقاضا به نفت را در سراسر جهان ۳۰ فیصد کاهش داد و این کاهش تقاضا هفته‌ها ادامه داشت اما عرضه جهانی نفت تغییری ننمود. در حقیقت زمانی که تقاضا و مصرف نفت جهان دفعتهاً و طی مدت چند هفته به طور سرسام آور کاهش می‌یابد، واضح است که قیمت نفت نیز سقوط می‌کند. پس عامل اصلی سقوط قیمت نفت بخاطر کاهش تقاضا است. قرارداد اخیر اوپک و سایر تولیدکنندگان بزرگ نفت دنیا برای کاهش عرضه نفت هم نمی‌تواند با سرعت و به اندازه کافی نفت را از بازارها خارج نماید. میلیون‌ها بیرل نفت در بازار موجود است که نیازی به آنها وجود ندارد.

سقوط تقاضا به نفت در اثر شیوع ویروس کرونا، رشد اقتصاد امریکا را احتمال دارد بطی‌تر سازد. محدودیت‌های مسافرتی و قرنطین گسترده شهرها بخاطر جلوگیری از شیوع ویروس کرونا طوری که قبلاً هم بیان نمودم، سبب کاهش ۳۰ فیصدی تقاضا برای نفت شد. همچنان این وضعیت باعث گردیده تا تولیدکنندگان نفت برای یافتن مخازن ذخیره نفت به مشکل مواجه شده و جهت عرضه نفت شان حتی به مشتریان پول پرداخت نمایند.

به اساس گزارش تاریخ ۲۲ اپریل سال ۲۰۲۰ رویترز، تاجران از بازارهای نفت فرار نمودند که در نتیجه قیمت نفت برای اولین بار به حد منفی رسید. شیوع ویروس کرونا تقاضای نفت را در جهان کاهش داده و امکانات بیشتر برای ذخیره نمودن نفت اضافی در امریکا هم وجود ندارد. کاشینگ اوکلاهاما شهر کوچکی که کمتر از ۱۰ هزار نفر جمعیت دارد محل اصلی برای ذخیره نفت در امریکا بوده و تقریباً ۷۰ فیصد پر شده است و به گفته تاجران این ذخایر تا دو هفته دیگر کاملاً پرخواهد شد.

موضوع مهم قابل یادآوری، خرید و فروش نفت در بازار بورس‌ها است؟

زیرا غیر از خرید و فروش فیزیکی نفت، تعداد زیادی افراد پیش از پیش، مصروف خرید و فروش نفت در بازار سهام هستند و در حقیقت این معاملات کاغذی دوشادوش خرید و فروش واقعی نفت در جهان انجام می‌یابد که این امر بیشتر باعث نوسان قیمت‌ها می‌گردد. زیرا این افراد در بازار نفت با خرید و فروش کاغذی سرمایه‌گذاری می‌نمایند. زمانی که قیمت نفت از ۶۵ دلار به ۳۰ دلار سقوط کرد، واضح است که خرید و فروش کاغذی بیشتر نقش خود را ظاهر ساخته و باعث افزایش نوسانات هم می‌گردد. در حقیقت قیمت نفت واقعی منفی نمی‌گردد، یعنی بدین معنی نیست که کسی به شما بخاطر خرید یک بیرل نفت پول بدهد تا آنرا بدست آورید. این موضوع صرف در تئوری است ولی در عمل طور دیگری است. یگانه کاری که افراد مشغول در بازار بورس انجام می‌دهند، پیش خرید نفت و فروش دوباره آن، هر روز یا در فاصله چند ساعت می‌باشد. طور مثال نفتی که باید در ماه می، تحویل داده شود، به خرید و فروش آن از چند ماه قبل آغاز نموده و این عمل را بایست در مدت معین انجام دهند در غیر آن دیگر قادر به فروش آن نیستند.

سرمایه‌گذاران نفت، قراردادهای ماه می را در آخرین روز مهلت آن، با نوسانات فروختند. اول قیمت این نفت به منفی ۴۰ دلار رسید. با توقف تجارت، قیمت نفت در پایان روز منفی ۳۷/۶۳ دلار در هر بیرل گردید یعنی ۳۰۵ فیصد کاهش، معادل ۵۵/۹۰ دلار در هر بیرل.<sup>۳</sup>

نفت وست تگزاس اینترمدییت که در بازار نفت برای ماه می قبل از قبل فروخته می‌شد، بتاريخ نهایی فروش آن نزدیکتر می‌شد. از آنجائی که این نوع نفت دسترسی محدود به سواحل داشته، ظرفیت و امکانات ذخیره آن کمتر و بازاری برای فروش موجود نبود، تجار هم آرزو نداشتند تا این نفت را خریداری نمایند. آنها بیشتر مصروف خرید و فروش غیرفیزیکی نفت بودند.

اگر تجار اقدام به اخذ این نفت می‌کردند، این عمل برای آنها اصلاً سودمند نبود، زیرا در بازار واقعی نفت، قیمت‌ها پایین بوده، مصارف حمل و نقل و

نگهداری هم بلند بود. طور مثال خریدار برای هر بレル نفت باید در حدود ۳۰ دالر مصرف می‌کرد تا آنرا شاید بتواند به قیمت پایین‌تر بفروشد، لذا خریداران ترجیح می‌دادند حتی مبلغی هم پرداخت کنند ولی این نفت را اخذ نمایند که این امر بتاريخ ۲۲ اپریل ۲۰۲۰ میلادی باعث بروز شوک نفتی شد.

به گفته مقامات امریکایی فعلاً این کشور تقریباً ۱۶۰ میلیون بئرل نفت در مخازن روی آب و نفتکش‌ها دارد و هنوز هم می‌تواند در حدود ۱۱۲ تا ۱۲۰ میلیون بئرل نفت دیگر را در کشتی‌ها ذخیره کند، اما مسأله عمده این است که مصارف نگهداری آنها در کشتی‌ها بسیار بلند است. اگر وضع تقاضا به همین شکل ادامه یابد، احتمال دارد تعداد زیادی از عرضه‌کنندگان مثل کشورهای امریکای شمالی از بازار خارج شوند زیرا تولید نفت، برای آنها دیگر سود اقتصادی ندارد.<sup>۴</sup>

در مورد اینکه، آیا در شرایط کنونی که قیمت نفت در حال سقوط است، کشورهای اوپک+ به توافقات جدیدی بایست اقدام ورزند؟ و یا با در نظر داشت اینکه در رسیدن به توافقات قبلی در مورد کاهش تولید نفت دشواری‌های جدی وجود داشت آیا آنها مجبور به اتخاذ اقدامات سخت‌گیرانه‌تری خواهند شد؟

به نظر رئیس جمهور امریکا آقای دونالد ترامپ، روسیه و عربستان سعودی می‌توانند تولید نفت را بازهم بطور طبیعی کاهش دهند. دیمیتری پسکوف سخنگوی رئیس جمهور روسیه، بتاريخ ۲۴ می ۲۰۲۰ در پاسخ به پرسش خبرنگاران در این مورد بیان داشت که هنوز زود است در باره کاهش احتمالی تولید نفت روسیه، فراتر از تعهدات فعلی اوپک پلاس صحبت کنیم، لازم است تا تاریخ اول ماه می منتظر بمانیم تا توافق نامه آغاز شود و نتایج اولیه آن مورد ارزیابی قرار بگیرد.

در گفتگوی تلفونی که بتاريخ ۱۲ اپریل ۲۰۲۰ میان آقایان ولادیمیر پوتین، دونالد ترامپ و سلمان بن عبدالعزیز، صورت گرفت. رهبران این سه کشور

از توافق که توسط اوپک + در ارتباط به محدودیت داوطلبانه مرحله به مرحله تولید نفت، جهت تثبیت بازارهای جهانی و اطمینان از پایداری بازارهای جهانی صورت گرفت، حمایت کردند.

آقای ترامپ در عکس العمل به این توافق در توئیتر خود نوشت که این امر به حفظ صدها هزار شغل مربوط به بخش های انرژی در ایالات متحده امریکا کمک خواهد کرد. این یک توافق عالی برای همه است. برای آقایان ولادمیر پوتین رئیس جمهور روسیه و ملک سلمان پادشاه عربستان تبریک می گویم.

به اساس این توافق کشورهای عضو و غیرعضو اوپک در مرحله اول، کاهش تولید روزانه تقریباً ۱۰ میلیون بیرل را از اول ماه می سال ۲۰۲۰ میلادی برای مدت دو ماه الی ۳۰ جون سال جاری پذیرفتند. در مرحله دوم که ۶ ماه دیگر را در بر خواهد گرفت، یعنی از اول جولای الی ۳۱ دسامبر سال ۲۰۲۰ به کاهش عرضه روزانه هشت میلیون بیرل و در نهایت در مرحله سوم که از اول جنوری ۲۰۲۱ الی ۳۰ اپریل ۲۰۲۲ ادامه خواهد یافت به کاهش عرضه روزانه ۶ میلیون بیرل نفت اقدام خواهند نمود و بعد از آن اوپک پلاس این پروسه را مجدداً مورد بررسی قرار خواهد داد.

قابل تذکر است که مکسیکو با این توافق مخالفت کرده بود زیرا عربستان از مکسیکو تقاضا می نمود تا تولیدات نفت خامش را روزانه به ۳۵۰ هزار بیرل کاهش دهد ولی این کشور تنها با کاهش یکصد هزار بیرل تولید خود پافشاری می نمود. بالاخره با میانجیگری آقای دونالد ترامپ فیصله به عمل آمد تا غرض جلب نظر عربستان و مکسیکو امریکا بخشی از این کاهش تولید را بر عهده بگیرد.

همچنان پیش بینی می شود امریکا، کانادا، ناروی و برازیل که از تولیدکنندگان عمده خارج از اوپک پلاس اند نیز روزانه پنج میلیون بیرل از تولید نفت خام خود بکاهند.

این کاهش تولید نفت، در حقیقت دوچند مقداری است که در زمان بحران مالی سال ۲۰۰۹، اوپک از تولیدات خود کاسته بود که این سطح کاهش

تولید، در تاریخ سازمان اوپک بی سابقه است و اگر شرایط نورمال می بود، امکان داشت بازارها به شوک مواجه شوند و این خود بیانگر تأثیر شدید و گسترده شیوع ویروس کرونا بر اقتصاد جهانی است.

به نظر تحلیل گران گلدمن ساکس، حداقل ۱۹ میلیارد بیرل نفت روزانه در ربع دوم سال جاری از عرضه باید کاسته شود تا شرایط دوباره تغییر یابد.

توافق منعقد شده میان ۲۳ کشور، از جمله ده کشور اعضاء سازمان اوپک، یعنی الجزایر، آنگولا، کانگو، گینیا، استوانیا، گابن، عراق، کویت، نایجریا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی و ۱۰ کشور تولیدکننده نفت مثل روسیه، مکزیکو، جمهوری آذربایجان، بحرین، سودان، سودان جنوبی، مالزی و عمان به رهبری روسیه که عضو سازمان اوپک نیستند، انجام شد. سه کشور ایران، ونزوئلا و لیبیا از توافق کاهش تولید مستثنی هستند.

قرار بررسی ها، با وجود توافق کاهش تولید نفت، بازهم در حدود ۱۵ تا ۳۰ میلیون بیرل نفت در روز بیشتر از تقاضا به آن به بازار عرضه می گردد. تا زمانی که ختم بحران کرونا مشخص نگردد، سطح تقاضا برای خرید نفت را نیز نمی توان حدس زد. در اثر شیوع ویروس کرونا و بروز اختلافات در ارتباط با کاهش تولید نفت میان عربستان سعودی و روسیه، قیمت نفت خام طی سه ماه از ۷۰ دالر به ۳۰ دالر در هر بیرل سقوط کرد.

رئیس آژانس بین المللی انرژی، در یک مصاحبه با بی بی سی فارسی بیان داشت که ۶۰ فیصد محصولات نفتی، در صنعت حمل و نقل مصرف می شود و فعلاً بیشتر از ۴ میلیارد نفر در جهان در قرنطین بسر می برند و اکثریت سفرهای هوایی و زمینی متوقف شده اند. لذا کاهش ۲۰ فیصدی نفت توسط تولیدکنندگان، تعادل در بازار را ایجاد نمی کند. وی معتقد است بحران جهانی نفت تا زمانی که بحران شیوع ویروس کرونا ادامه داشته باشد پابرجاست و سه ماه آینده، دوران سرنوشت ساز در آینده صنعت انرژی است.

سقوط شدید قیمت نفت برای هیچ یک از تولیدکنندگان نفت، حتی برای



عربستان سعودی که مصارف تولید نفت در آنجا نهایت پائین است، هم خوش آیند نیست. همچنان کشورهای مانند ایران و عراق که در شرایط ناگوار اقتصادی بسر می‌برند، بیشترین صدمه را خواهند دید. طور مثال، عراق که ۹۰ فیصد عواید آن از طریق فروش نفت تأمین می‌شود، در اثر سقوط شدید قیمت نفت، امکانات پرداخت حقوق کارمندان دولت، رسیدگی لازم به امور آموزشی و کمک به بخش صحت عامه، آنهم در هنگام بحران بیماری کووید — ۱۹ را ندارد.

ده سال قبل، ایالات متحده آمریکا، بعد از عربستان سعودی و روسیه سومین تولیدکننده نفت در جهان بود. فعلاً، آمریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت در جهان محسوب می‌گردد و این مقام را از اثر افزایش تولیدات نفت و گاز شیل کمایی کرده است. تولیدکنندگان شیل با استفاده از تکنالوژی مدرن توانستند مصارف تولید شان را کاهش دهند، که در نتیجه تولید نفت شیل آمریکا، طی سال‌های اخیر به ۱۳ میلیون بیرل در روز رسید و سرازیر شدن نفت آمریکا به بازارهای جهانی، سطح عرضه نفت را متلاطم نمود.

گر چه اوپک و کشورهای هم‌پیمانانش برای حفظ قیمت نفت طی دو سال اخیر، معیاری برای سطح تولید نفت، تعیین نمودند، اما هر قدری که مداخله اوپک در بازار زیاد شد، به همان اندازه فرصت بیشتر برای تولیدکنندگان شیل میسر شد. کارشناسان بازار انرژی، تأثیر شرایط فعلی را بر تولید شیل تحلیل و ارزیابی نموده اند و همه به این عقیده اند که اوپک و هم‌پیمانانش روی بازار دیگر نمی‌توانند تأثیرات عمده بجا بگذارند و تولیدکنندگان شیل را از رقابت حذف نمایند.

رئیس آژانس بین‌المللی انرژی، معتقد است که شیوع ویروس کرونا و کاهش سرسام آور قیمت نفت، باعث غیراقتصادی ساختن تولیدات شیل خواهد شد و احتمال دارد که تعداد زیادی از تولیدکنندگان شیل ورشکست شوند. ولی همین که قیمت هر بیرل نفت از ۴۰ دالر تجاوز کند، تولیدکنندگان نفت شیل آمریکا و کانادا دوباره به صحنه رقابت باز خواهند گشت و مانند

گذشته بازهم رقیب بزرگ عربستان و روسیه خواهند بود زیرا بانک‌های امریکایی و کانادایی این شرکت‌ها را نمی‌گذارند، ورشکست شوند.

زمانی که وضع موجود ناشی از بیماری کووید ۱۹ بهبود یابد، کارخانه‌ها و شرکت‌ها دوباره کارشان را آغاز نمایند و حمل و نقل از سرگرفته شود، درین صورت تقاضا برای نفت افزایش یافته و بازارها هم به شرایط عادی باز خواهند گشت، لذا کشورهای اوپک و غیراوپک تا آن زمان، حتی بعد از این توافق، دیگر قادر به انجام کاری نیستند.

هالند، ۲۹ اپریل ۲۰۲۰

منابع

- 
- ۱ گروه ۲۰ (به انگلیسی: G-۲۰) یا گروه بیست اقتصاد بزرگ گروهی متشکل از وزرای اقتصاد (دارائی) و مسولان بانک‌های مرکزی بیست اقتصاد برتر دنیا است. ویکپی‌دیا
  - ۲ خبرآنلاین، ماه اپریل در بازار نفت چه گذشت، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹
  - ۳ خبرگزاری تسنیم، قیمت جهانی نفت امروز، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۹
  - ۴ اقتصاد آنلاین، ۳ حمل ۱۳۹۹

## معرفی مختصر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، کمک‌های بلاعوض این بانک به کشورما

بانک جهانی<sup>۱</sup> برای حمایت از توسعه و از بین بردن فقر در افغانستان، ۵۲۰ میلیون دالر کمک بلاعوض را اعلان کرد.

به اساس گزارش مؤرخ ۱۴ جون ۲۰۱۷ بانک جهانی، قرار است این پول برای رسیدگی به نیازمندی‌های عودت‌کنندگان و بیجاشده‌گان داخلی، افزایش فرصت‌های شغلی برای افراد نیازمند کار، تقویت برنامه‌های توسعه‌ی در پنج شهر بزرگ، توسعه شبکه برق رسانی، بهبود مصئونیت غذایی و راه‌سازی روستاها، به مصرف برسد.

شو بهم چوهدری رئیس دفتر بانک جهانی برای افغانستان گفته که با وجود دستاوردهای امیدوارکننده افغانستان در بخش اصلاحات در نهادها و ادارات، جمع‌آوری عواید، ارائه خدمات اساسی صحی، تعلیم تربیه و راه‌سازی روستایی، هنوز هم تلاش بیشتر برای بهبود رشد اقتصادی، رفاه و آینده بهتر نیاز دارد.

درین گزارش بانک جهانی ذکر گردیده که خروج نیروهای بین‌المللی و نابسامانی وضعیت سیاسی باعث شده است که رشد اقتصادی افغانستان بطی شود. همچنین افزایش تهدیدهای امنیتی و بیجاشده‌گان داخلی فشارها را بالای بودجه دولت افغانستان افزایش داده است.

بانک جهانی اظهار می‌دارد که عمده‌ترین هدف از این بسته کمک مالی، حمایت از تلاش‌های افغانستان در بخش‌های کلیدی است تا محرکه‌های توسعه‌ی برای ارائه خدمات تقویت شود. از مجموع ۵۲۰ میلیون دالر کمک بلاعوض بانک جهانی، ۲۰۵/۴۵ میلیون دالر آن به برنامه «قرارداد شهروندی» کمک شده است تا برای راه‌اندازی برنامه‌های انکشافی در

معرفی مختصر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، کمک‌های بلاعوض این بانک به کشورها

مناطق که بیجا شده‌گان داخلی و مهاجرین عودت‌کننده هستند، استفاده شود.

۱۰۰ میلیون دالر برای تقویت فرصت‌های اقتصادی و سکتور خصوصی، ۲۰ میلیون دالر هم برای تقویت ارائه خدمات شهری برای مرکز پنج شهر کشور اختصاص داده شده است. ۶۰ میلیون دالر به پروژه برق رسانی ولایت هرات و ۲۹/۴۵ میلیون دالر به پروژه استراتژیک ذخایر غله و ۱۰۵ میلیون دالر هم به برنامه ملی راه‌سازی، اختصاص داده شده است.<sup>۲</sup>

بانک جهانی یکی از عمده‌ترین کمک‌کننده‌گان اقتصادی افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱ بوده است. این بانک بسیاری از پروژه‌های توسعه‌ی و زیربنایی را تمویل مالی کرده است.

با سرازیر شدن بازهم پول هنگفت به کشور ما، سوالاتی در ذهنم خطور کرد که:

- آیا این پول واقعاً بخاطر بازسازی کشور استفاده خواهد گردید و مانند دیگر مساعدت‌ها حیف و میل نخواهد شد و راهی بانک‌های خارج نخواهد گردید؟
- هرگاه این نهادها و یا کشورها کمک می‌کنند در مقابل از کشور ما چه می‌خواهند؟ و از ما چه توقع خواهند داشت؟

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دو نهاد مهم مالی بین‌المللی اند، که بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد گردیدند و کمک‌های این نهادها به طور بالقوه می‌تواند تأمین‌کننده نیازهای مالی دولت‌ها باشد.

هدف اصلی ایجاد بانک جهانی بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ دوم جهانی در اروپا بود. هم‌اکنون هدف اصلی بانک کمک به گسترش زیربنای اقتصادی کشورهای در حال توسعه از قبیل احداث جاده‌ها، بنادر و امثال آن است. بانک از این طریق در نظر دارد به بسط و گسترش رشد اقتصادی در کشورهای عضو کمک نماید.

بعد از جنگ جهانی دوم بود که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول منحیث بخشی از نظام موسوم به سیستم برتن وودز (در سال ۱۹۴۴ کنفرانس تاریخی در برتن وودز، واقع در نیوهامپشایر به اشتراک امریکا، انگلستان و ۴۲ کشور دیگر گردهم جمع شدند تا در باره نظام پولی بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم تصمیم‌گیری کنند.) ایجاد شدند. هر دوی این نهادهای مالی با بهره‌گیری از پول پرداخت شده کشورهای عضو، سرمایه‌ای در اختیار دارند که در دسترس اعضاء قرار می‌گیرد. بزرگترین تفاوت این دو نهاد در هدفی است که قروض شان دنبال می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول زمانی قرض می‌دهد که کشورها با مشکل تراز پرداخت‌ها روبرو هستند. قروض کوتاه مدت است و به ارزی است که کشور مربوطه برای تنظیم ارز خود و یا نظام پولی اش نیاز دارد. یکی از شروط دریافت این نوع قرضه آنست که کشور مربوطه سیاست‌های را پیگیرد که مانع بر ایجاد بحران مالی در آن کشور باشد. در مقابل، قروض بانک جهانی طویل‌المدت تر است و به منظور پیگیری پروژه‌های خاص توسعه ارائه می‌شود. کشورهای عضو بانک جهانی معمولاً عضو صندوق بین‌المللی پول هم هستند. در واقع عضویت در بانک جهانی یکی از پیش شرط‌های عضویت در صندوق بین‌المللی پول است. در عمل، بیشتر کشورها به طور هم‌زمان به این دو نهاد می‌پیوندند.

بانک جهانی نهاد مالی بین‌المللی است، که بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد گردید و کمک‌های این نهاد تأمین‌کننده نیازهای مالی دولت‌ها می‌تواند، باشد.

هدف اصلی ایجاد بانک جهانی بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ دوم جهانی در اروپا بود. که بعداً اهداف این نهاد تغییر نموده و فعلاً هدف اصلی آن کمک به گسترش زیربنای اقتصادی کشورهای در حال توسعه مثل احداث جاده‌ها، بنادر و امثال آن است. بانک از این طریق در نظر دارد به بسط و گسترش رشد اقتصادی در کشورهای عضو کمک نماید.

بعد از جنگ جهانی دوم، بانک جهانی منحیث بخشی از نظام موسوم به سیستم برتن وودز ایجاد گردید. این نهاد مالی با بهره‌گیری از پول پرداخت شده کشورهای عضو، سرمایه‌ای در اختیار دارد که در دسترس اعضاء قرار می‌دهد. قروض بانک جهانی برای کشورها طویل‌المدت بوده و از طریق انجام سرمایه‌گذاری‌های لازم، به منظور پیگیری پروژه‌های خاص توسعه، سطح بازدهی در این کشورها را افزایش می‌دهد.

زمانی که این نهاد می‌خواهد به کشوری قرضه اعطا نماید قبل از قبل وضعیت اقتصادی آن کشور، شیوه پرداخت‌ها، برنامه‌های توسعه‌ی و سیاست سرمایه‌گذاری کشور مذکور را مورد بررسی قرار می‌دهد. علاوه بر آن پروژه‌ها نیز دقیقاً مورد بررسی متخصصین بانک قرار می‌گیرد. سپس جزئیات اعطای قرضه در «موافقت‌نامه قرضه» درج می‌گردد. همچنان بانک اقدام به ارائه کمک‌های فنی از قبیل طرح برنامه‌ها در سطوح مختلف، تحلیل وضعیت اقتصادی، شیوه‌های پیشبرد و تسریع سطح رشد را نیز انجام می‌دهد.

یک توافقنامه قرضه شامل شرایط و مقررات است که بایست هر دو جانب آنرا انجام و عملی نمایند.

قرض دهنده مطابق توافقنامه مقدار معین پول در زمان معین بدسترس قرض گیرنده قرار می‌دهد. در توافقنامه قرضه معمولاً نکات عمده و شرایط ارائه قرضه چون (معیاد قرضه، سطح سود، طرز و زمان پرداخت، ضمانت و غیره) مشخص می‌گردد.

این ریسک هم وجود دارد که قرض گیرنده، به تعهد خود مطابق قرارداد عمل نکند. در اینصورت قرض‌دهنده، بادر نظرداشت تضمین‌های تعیین شده در قرارداد، اقدام می‌نماید.

بانک معمولاً برای تعیین طرح‌ها و مشخص نمودن اولویت‌های سرمایه‌گذاری، هیأتی را به کشور مورد نظر اعزام می‌کند تا با مقامات ذیصلاح طرح‌های پیشنهادی و اولویت‌دار کشور را مورد بررسی قرار دهد.

در مرحله بعدی، گزارشی توسط بانک جهانی تحت عنوان شیوه همکاری با کشور مربوطه که شامل پروژه‌های مورد توافق طرفین است، تهیه می‌گردد. که بعد از تصویب هیأت مدیره بانک جهانی، سند مذکور، مبنای همکاری بعدی بانک جهانی و کشور مربوطه را تشکیل می‌دهد. بعداً تیمی از متخصصین، پروژه‌ها را یکبار از نظر مالی، فنی، مدیریتی و اقتصادی کنترل و بررسی می‌نمایند. بعد از آنکه کشور قرض گیرنده و بانک جهانی در باره تمام جزئیات طرح شده به توافق رسیدند، مذاکرات قرضه با حضور مقامات کشور قرض گیرنده و بانک جهانی غرض توافق نهایی، به اساس یک سند، صورت می‌گیرد. سپس پیشنهاد اعطای قرضه با گزارش کامل در باره وضع اقتصادی کشور قرض گیرنده، شرح فنی طرح پیشنهادی و جهات حقوقی قرارداد قرضه، برای تصویب، به هیأت مدیره ارائه می‌شود. بعد از تصویب توافق اعطای قرضه، تضمین قرضه از هیأت دولت مربوطه اخذ، سپس نماینده دولت موافقتنامه قرضه را امضاء می‌کند و پروژه مورد نظر قابل اجراء می‌گردد. در جریان اجرای پروژه منظم‌گزارش از پیشرفت آن توسط بانک تهیه گردیده و مطابق پیشرفت عملی پروژه، مبلغ قرضه، مرحله به مرحله در حساب که توسط کشور مورد نظر به همین منظور افتتاح شده ارسال می‌گردد.

برای دریافت قرضه از بانک جهانی، معمولاً یک تا دو سال وقت جهت شناسایی و آماده‌سازی هر پروژه ضرورت است.

قدرت یک کشور در این دو نهاد بستگی به میزان پولی دارد که آن کشور به این دو نهاد پرداخت می‌کند. در واقع در این زمینه حق‌العضویت که پرداخت می‌شود و سهمیه هر کشور امری تعیین کننده است. در زمان تشکیل این دو نهاد قرار بر این بود که حق‌العضویت و یا سهمیه یک کشور بر اساس ثروت نسبی آن کشور تعیین شود. این امر از طرق مختلف از جمله تولید ناخالص داخلی و سطح پرداخت های کشور سنجیده می‌شود. در ضمن باید همراه با تغییر وضعیت نسبی اقتصادی یک کشور، قدرت رای آن کشور نیز تغییر کند. در آغاز تشکیل این دو نهاد، سهمیه امریکا و

اروپا نسبت به دیگر کشورها بیشتر بود. با توجه به این عدم توازن و نیز به علت کندی اصلاحات در این دو نهاد، تعدادی از کشورها اعتراض نمودند که به طور عادلانه سهم در اختیار ندارد و تأثیر لازم را در سیاست‌گذاری‌های این دو نهاد نمی‌توانند داشته باشند.

در این دو نهاد، قدرت تصمیم‌گیری میان مجموعهٔ قانون‌گذاران، که متشکل از تمام اعضاء است، و یک کمیتهٔ اجرایی کوچک تقسیم شده است. کمیتهٔ اجراییه صندوق بین‌المللی پول ۲۴ عضو دارد. این اعضاء شامل پنج کشور اصلی صاحب سهم در صندوق و ۱۹ عضو دیگر است که به نیابت از دیگر کشورهای عضو رأی می‌دهند. در بانک جهانی، کمیتهٔ اجراییه ۲۵ عضو دارد که متشکل از هشت کشور اصلی صاحب سهم است و بقیهٔ کرسی‌ها بر اساس تقسیمات منطوقی به کشورها واگذار می‌شود. در هر دو نهاد، قدرت رأی بر اساس سهمیه کشور صاحب رأی تعیین می‌شود. برای تصویب یک رأی به ۸۵ فیصد آراء موافق نیاز است.

بانک با منابعی که در اختیار دارد از طریق انجام سرمایه‌گذاری‌های لازم در کشورهای در حال توسعه در صدد افزایش سطح بازدهی در این کشورها و بالاخره افزایش سطح رفاه مردم می‌باشد.

باید تذکر داد که ارتباط با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول خالی از چالش نیست. منتقدان اظهار می‌دارند این دو نهاد به شدت تحت تأثیر کشورهای بزرگ غربی هستند. بانک جهانی هم یکی از همین نهادهای وابسته به کشورهای بزرگ سرمایه‌داری است که برای عملی نمودن اهداف آنها عمل می‌نمایند.

بانک جهانی بزرگ‌ترین نهاد اقتصادی فعال در توسعه و عمران است و سالانه بیش از ۵۰ میلیارد دالر به تقریباً ۱۰۰ کشور جهان پول قرض می‌دهد. انگلستان اصلی‌ترین تأمین‌کننده کمک‌های مالی این نهاد عظیم اقتصادی است. با این حال سیاست‌های این بانک به دلیل آنکه تحت نفوذ کشورهای ثروتمند و صنعتی است به طور گسترده مورد انتقاد قرار دارد.



معرفی مختصر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، کمک‌های بلاعوض این بانک به کشورها

این نهاد در ضمن با پیشرفت‌های اقتصادی که کشورهای عضو از زمان تأسیس این دو نهاد طی کرده اند نیز همراه نشده است.

هرگاه با دید مثبت بنگریم، باید به تلاش‌های اصلاحی اخیر نیز توجه نمائیم. از جمله مسائل مطرح در این زمینه، رابطه سهمیه یک کشور با قدرت سیاسی آن کشور است.

صندوق بین‌المللی پول یکی از نهادهای جهانی که در سال ۱۹۴۵ در واشنگتن تأسیس شد، می‌باشد این نهاد توسط ۱۸۵ تن اداره می‌شود و با نظارت به نرخ تبدیل ارز و شیوه پرداخت‌ها بر سیستم مالی جهانی در مواقع نیاز به کشورهای تقاضاکننده قرض، کمک نقدی و تخصصی می‌دهد.

طرح اولیه ایجاد صندوق بین‌المللی پول توسط ۴۵ کشور مطرح گردیده و هدف آن جلوگیری از تکرار سیاست‌های اقتصادی که به رکود اقتصادی منجر می‌شد بوده و اساس آن بر چارچوب همکاری اقتصادی کشورها بنا یافته است.

هرگاه به برنامه و سیاست این نهاد و وقایع اخیر اقتصادی در جهان مثلاً بحران پولی — مالی ۲۰۰۸ در سطح جهان دقت نمائیم کم و بیش در تردید قرار می‌گیریم زیرا هدف اصلی و کمک‌های آن بخاطر جلوگیری از بحران‌های اقتصادی کشورها است در حالی که بحران پولی — مالی اخیر از کشوری که یکی از اساسگذاران این نهاد است، آغاز گردید.

با در نظر داشت شرایطی که فعلاً کشور ما قرار دارد، جایگاه ما را در سیستم مالی بین‌المللی تقویت خواهد کرد و امکان دسترسی ما به منابع بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را افزایش خواهد داد. هرگاه در افغانستان از این منابع مالی بصورت منطقی و دقیق در بازسازی کشور و سرمایه‌گذاری در سکتورهای پربار استفاده گردد، اینگونه کمک‌ها چنانسی خوبی را جهت بازسازی و رشد اقتصادی کشور ما خواهد داشت. منابع این نهادها به تلاش‌ها برای حل مشکلات اقتصادی کشور کمک می‌کند و امکان بازگشت پروسه رشد و توسعه را فراهم می‌نماید. منتقدان نهادهای مالی بین‌المللی

معرفی مختصر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، کمک‌های بلاعوض این بانک به کشورها

به درستی از تبعیض‌های بالقوه این نهادها انتقاد کرده اند. اما به جای تمرکز بر این مسائل جانبی، باید از فرصت‌ها بهره برداری کرد و در تلاش‌های جاری برای اصلاح این نهادها شرکت جست. حضور پررنگ ما در فعالیت‌های این نهادها پیام مثبتی به سرمایه‌گذاران و شرکای تجاری بالقوه ما خواهد داد. با چنین رویکردی ما باید عملاً ثابت نمائیم که با جدیت خواهان گذار از این حالت رقت بار کشور بسوی رشد و ترقی کشور ما هستیم. هم اکنون روند اصلاحات در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در جهت پررنگ تر شدن حضور اقتصادهای نوظهور در این نهاد است. ما نیز می‌توانیم در عوض مقاومت، با این روند همراهی کنیم تا حضور کارآمدتر در صحنه بین‌الملل داشته باشیم.

هالند، ۱ جولای ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> World Bank

<sup>۲</sup> رادیوی زمانه، کمک بلاعوض ۵۲۰ میلیون داری بانک جهانی به افغانستان، ۱۴ جون ۲۰۱۷

## تاریخچه، ساختار و چگونگی فعالیت‌های سازمان تجارت جهانی

در جریان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۱، منشور اتلانتیک، که در برگرفته قواعدی چون، خودمختاری دولت‌ها، برابری دسترسی به مواد اولیه، آزادی دریاها و خلع سلاح بود، میان دولت‌های بزرگ به امضاء رسید.

در سند امضاء شده، به همکاری میان ملل آزاد جهان و ایجاد یک سیستم تجارت بین‌المللی تأکید به عمل آمد، زیرا بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای درگیر جنگ، با اقتصاد فروریخته و ناتوان مواجه شدند. لذا این کشورها جهت بهبود اوضاع اقتصادی و رهایی از این وضعیت، به ایجاد یک سیستم تجارت جهانی مبتنی بر عدم تبعیض و مبادله آزاد کالا و خدمات نیاز داشتند. در سال ۱۹۴۵، به همین منظور امریکا جهت بهبود نظام اقتصادی بین‌المللی، گسترش اشتغال و تجارت در سطح بین‌المللی را پیشنهاد نموده و شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، طی دو کنفرانس جداگانه، این پیشنهاد را مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

طی یک کنفرانس، در سال ۱۹۴۷، طرح سازمان تجارت جهانی مطرح گردید ولی به علت مخالفت تعدادی از کشورهای توسعه نیافته و همچنین امریکا که پیوستن به سازمان تجارت بین‌المللی را در مجامع قانونی خود نتوانست تصویب نماید، با شکست مواجه شد. در کنفرانس دیگری که در مورد مسائل گمرکی بود، فیصله به عمل آمد، تا وقتی که سازمان تجارت جهانی ایجاد نشده، موافقت‌نامه‌ای تحت عنوان تعرفه و تجارت یا گت<sup>۱</sup> که صرف در مورد تجارت کالا، نه تجارت خدمات بود و در حقیقت یک نوع پیش نویس برای سازمان تجارت جهانی بشمار می‌رفت، بعد از امضای ۲۳ کشور مهم جهان، تصویب و در سال ۱۹۴۸، مرعی الاجراء قرار گرفت.

ازینکه سازمان تجارت بین‌المللی، در آن زمان ایجاد شده نتوانست، کشورها تلاش ورزیدند تا اهداف این سازمان را از طریق موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گت) تعقیب نمایند.

گت اهداف متعددی جهت تضمین امنیت تجاری داشت، مثلاً:

- کاهش محصولات گمرکی و سایر موانع تجاری،
- حذف تبعیض در مبادلات تجاری، تضمین اشتغال کامل، توسعه استفاده از منابع جهانی، تشویق تولید و آزادی تجاری.
- اصل عدم تبعیض در روابط تجاری، (بدین معنی که هرگاه یکی از دولت‌های عضو از شرایط مساعدی در رابطه با عوارض گمرکی وارداتی و صادراتی برخوردار گردید، از این شرایط سایر دولت‌های عضو نیز مستفید گردند.)
- استفاده از حقوق گمرکی منحصراً وسیله‌ای برای حمایت از صنایع داخلی،
- شیوه‌های مشوره دهی و حل‌وفصل اختلافات، و امثال اینها از اهداف گت بود.

گت در مجموع هشت دور مذاکره نمود که اکثراً بر کاهش تعرفه تمرکز داشت و بالآخره در آخرین دور مذاکرات گت، کشورها موفق به تأسیس سازمان تجارت جهانی شدند. این موافقتنامه بعدها در اول جنوری ۱۹۹۴ به اساس موافقتنامه مراکش به سازمان تجارت جهانی<sup>۲</sup> تبدیل گردید.

سازمان تجارت جهانی یا (WTO) یکی از عمده‌ترین سازمانهای است که در تجارت بین‌المللی نقش ارزنده ایفاء می‌کند.

بعد از ختم جنگ جهانی دوم، جهت جلوگیری از خشونت و ترمیم خرابی‌های جنگ، کشورهای عمده تجاری توافق به گسترش تجارت نمودند. برای تحقق این هدف چند سازمان بین‌المللی را ایجاد کردند. این سازمانها عبارت بودند از: بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت بین‌المللی.

همین که بعد از تقریباً ۵۰ سال فعالیت گت، سازمان تجارت جهانی ایجاد گردید، تمام وظایف اداری و تشکیلاتی گت به این سازمان محول شده و موافقتنامه‌های عمومی تعرفه و تجارت گت، جز موافقتنامه‌های ضروری سازمان تجارت جهانی گردید.

سازمان تجارت جهانی بیش از ۱۶۴ عضو اصلی و ۲۳ عضو ناظر داشته و برخی از کشورها هنوز درخواستی برای عضویت ارائه نکرده اند.

مقررات سازمان تجارت جهانی در موافقتنامه‌های آن درج است. این اصول شامل، تضمین آزادی تجاری بین اعضاء است که به اساس این اصل، با آزادی تجاری در مجموع منافع بیشتری برای کشورها بوجود می‌آید به همین منظور سازمان تجارت جهانی تمام موانع تجاری را، به استثنای تعرفه ممنوع کرده و تمام اعضاء مکلف به رعایت آن می‌باشند.

اصل دیگر، کاهش تعرفه‌های گمرکی می‌باشد، کشورها مکلف به کاهش تعرفه‌های شان هستند. اعمال تعرفه برای اعضاء کاملاً ممنوع نیست. از همین سبب کشورها علاوه بر تعیین سطح تعرفه، می‌توانند با کشورهای دیگر جهت کاهش تعرفه‌ها مذاکرات چند جانبه انجام دهند. و با این شیوه کشورهای تولید کننده یک کالا، با وارد کنندگان آن توافق نمایند تا به صورت متقابل تعرفه‌های همدیگر را کاهش دهند.

لغو تبعیض‌های تجاری هم یکی از اصول سازمان تجارت جهانی است که این تبعیض‌ها می‌توانند در دو مورد باشند،

— نوع اول تبعیض در مورد کالاهای وارداتی از کشورهای مختلف است. بر اساس موافقتنامه‌های مختلف، تعرفه و تجارت، تجارت خدمات و حقوق مالکیت فکری، شیوه برخورد کشورهای عضو با محصولات مشابه وارداتی برای همه کشورهای عضو باید یکنوع باشد.

— نوع دوم تبعیض در ارتباط به کالاهای وارداتی و تولید داخلی است.

شفافیت بخشیدن به مقررات تجاری نیز از اصول این سازمان شمرده می‌شود، بدین معنی که تمام قوانین و مقررات حاکم در کشور عضو که به هر شکلی بر فروش محصولات، توزیع، حمل و نقل، بیمه، ذخیره، مونتاژ، و غیره مؤثر هستند، باید واضحاً به نشر برسند. بر علاوه اعضاء مکلف اند یک کاپی از قوانین و مقررات داخلی شان را به سازمان تجارت جهانی بسپارند.

همچنان توسعه و اصلاحات اقتصادی هم یکی دیگر از اصول سازمان تجارت جهانی محسوب می‌گردد. از آنجائی که اکثرأ اعضای سازمان تجارت جهانی را کشورهای در حال توسعه تشکیل می‌دهند، سازمان به این کشورها و به خصوص کشورهای کمتر توسعه یافته اجازه داده تا طی یک مدت زمان مشخص به اصلاحات اقتصادی اقدام نمایند و کشورهای توسعه یافته، بایست بازارهای شان را برای تولیدات کشورهای کمتر توسعه یافته باز نموده و به آنها کمک‌های فنی ارائه نمایند.

بر اساس نتایج دور هشتم مذاکرات گت که در کشور اروگوای برگزار شده بود، همه کشورهای عضو بایست تمام موافقت‌نامه‌ها را بجز موافقت‌نامه‌های مربوط به تجارت طیارات غیرنظامی، خریدهای دولتی، تجارت لبنیات و گوشت گاو را می‌پذیرفتند. مهم‌ترین موافقت‌نامه‌های بنیادی سازمان تجارت جهانی،

- موافقت‌نامه تاسیس سازمان تجارت جهانی
- موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت
- موافقت‌نامه عمومی مربوط به تجارت خدمات
- موافقت‌نامه مربوط به قواعد و رویه‌های حاکم بر حل اختلافات
- موافقت‌نامه حقوق مالکیت فکری به ارتباط تجارت
- موافقت‌نامه تدابیر سرمایه‌گذاری در ارتباط با تجارت
- موافقت‌نامه ضد دامپینگ
- موافقت‌نامه مربوط به سوبسیدی و اقدامات جبرانی، هستند.

مراحل عضویت در سازمان تجارت جهانی طوریست که، کشورها برای کسب عضویت درین سازمان، در قدم نخست باید تمام موافقت‌نامه‌های چندجانبه سازمان را بپذیرند زیرا این موافقت‌نامه‌ها برای کشورهای عضو حیثیت قانون اساسی را دارا بوده و مکلف است تا تمامی قوانین شان را مطابق به آن تدوین نمایند. این امر به ثبات اقتصادی کشورها کمک می‌نماید.

بعداً کشور متقاضی، رسماً تقاضای عضویت خود را با دلایل تقاضا برای عضویت و پیشرفت‌های داخلی در کشور خود برای تطبیق با قوانین سازمان تجارت جهانی، به مسئول سازمان تحویل می‌دهد.

مسئول سازمان این تقاضا را در شورای عمومی مطرح و شورای عمومی که متشکل از نمایندگان تمام اعضاء سازمان است، در صورتی که کشور تقاضاکننده، واجد شرایط عضویت شناخته شود با بررسی تقاضا در تیم، موافقت می‌کند و تقاضای کشور مذکور تأیید می‌گردد.

برای بررسی تقاضای پیوستن یک کشور به سازمان تجارت جهانی، یک تیم ویژه برای آن کشور ایجاد می‌گردد. اعضاء این تیم شامل دو دسته از کشورها می‌باشند

— نمایندگان کشورهای عمده تجاری

— کشورهای ذینفع در پیوستن کشور متقاضی به سازمان تجارت جهانی.

وظیفه این تیم، رسیدگی تقاضا به عضویت، پیشبرد مذاکرات به ارتباط پیوستن و تهیه پروتوکل آن، بررسی سیاست‌ها و عملکرد اقتصادی آن کشور می‌باشد.

در این مرحله کشور متقاضی باید معلومات مفصل در مورد تدابیر و سیاست‌های تجارت خارجی خود به تیم ارائه نماید. معلومات ارائه شده باید راجع به چگونگی تعرفه‌های گمرکی، مقررات صادرات و واردات، سیاست اسعاری، مقررات مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی، مقررات

مربوط به حمایت از حقوق مالکیت معنوی، اقدامات انجام شده برای آزادسازی اقتصادی و غیره باشد. تیم بعد از دریافت یادداشت کشور متقاضی، آنرا بدسترس سایر اعضاء سازمان قرار می‌دهد. سوالات احتمالی اعضاء بعد از جمع بندی، در اختیار کشور متقاضی الحاق قرار می‌گیرد تا به صورت کتبی به این سوالات پاسخ ارائه نماید.

تیم به منظور بررسی و تحلیل موضوعات مطرح شده در یادداشت و جواب سوالات احتمالی اعضاء، تشکیل جلسه داده، مشکلات و معضلات مربوط به پیوستن کشور را به سازمان، مطرح و برای حل آنها تلاش می‌نماید.

پذیرش عضویت کشور متقاضی، باید در کنفرانس وزیران مطرح شده و حداقل دو سوم اعضاء با پذیرش عضو جدید موافقت نمایند. در نهایت برای عضویت و پیوستن یک کشور به سازمان تجارت جهانی، باید یک پروتوکل با تأیید و موافقه کشور متقاضی تنظیم شود.

هالند، ۲۹ نوامبر ۲۰۱۹

منابع

---

<sup>۱</sup> موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (General Agreement on Tariffs and Trade) یا به اختصار گات (GATT)  
<sup>۲</sup> سازمان تجارت جهانی (World Trade Organization) WTO



## معرفی و ایجاد سازمان همکاری پنج کشور اقتصاد نوظهور (بریکس):

جهان در شرایط فعلی دچار آشفتگی‌های زیادی است، جهانی که از سی سال بدینسو دیگر قابل شناخت نیست. جنگ سود و سرمایه میان تعدادی از سرمایه‌داران بزرگ که بیش از هشتاد و پنج فیصد از تولیدات را در دست دارند، موجود است. آنها تصمیم گیرنده گان سرنوشت مردم (بخصوص کشورهای رو به توسعه) اند. کی‌ها باید گرسنگی بکشند و تاراج شوند و کی‌ها در فقر، جنگ و بی‌عدالتی زیست نمایند و بالاخره بمیرند، همه و همه از جانب چند کشور و یا کمپنی بزرگ در سطح جهان تعیین می‌گردد.

جهت مبارزه با این وضع و بیرون رفت از وضع فعلی جهان چشم امید به سازمانی که بنام بریکس (BRICS)<sup>۱</sup> از جانب پنج کشور اقتصادی نوظهور جهان ایجاد گردیده می‌باشد.

توافق پنج اقتصاد نوظهور بزرگ، یعنی چین، روسیه، برزیل، هند و افریقای جنوبی (بریکس)، برای تأسیس یک بانک توسعه‌ی مشترک، که قبل از همه برای افزایش مشارکت‌های اقتصادی کشورهای عضو است، در حقیقت یک هشدار برای نظم حال حاضر تجارت جهانی است که قدرت اصلی مالی و بانکی آن در دست امریکا و متحدان اصلی‌اش از جمله اروپا یا به عبارتی دیگر کشورهای صنعتی بزرگ است، می‌باشد.

سوال طرح می‌گردد، این نظم تجارت جهانی فعلی چیست؟ و چرا پنج اقتصاد نوظهور دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که به جای همراهی با اقتصادهای بزرگ غربی بخصوص امریکا، باید بطور مستقل دور هم جمع شوند و سازمانهای موازی با آنها ایجاد کنند؟

جهت پی بردن به ریشه‌های تجارت جهانی فعلی، باید کم و بیش تاریخ اقتصادی حداقل ۶۰ سال اخیر، مورد مطالعه قرار بگیرد و اقتصاد امریکا و دلارها که نقش بزرگ و رهبری کننده در اقتصاد جهان اخذ نموده است بدانیم. در حقیقت، در دو مقطع زمانی امریکا توانست جایگاه خود را در اقتصاد و تجارت جهانی مستحکم سازد.

نخست در کنفرانس برتون وودز<sup>۲</sup> پس از جنگ جهانی دوم.

کشورهای اروپایی در جنگ جهانی دوم آنقدر آسیب دیده بودند که دیگر توان مالی، اقتصادی و اجتماعی برای تداوم ریاست اقتصادی خود در جهان را نداشتند. در حالی که در آن زمان امریکا یگانه کشوری بود که به دلیل دور بودن جغرافیایی از جنگ جهانی دوم، آسیب کمتر دیده بود و چشم همه به اقتصاد این کشور و دلار این کشور بود تا از ویرانه‌های جنگ، رونق اقتصادی بوجود آورد. همین اتفاق تاریخی در برتون وودز وسیله‌ای شد که دالر توانست خود را در آن منحصیث پول برتر ذخیره به جهان ثابت کند. علاوه بر این در کنفرانس برتون وودز، سازمانهای چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز ایجاد شدند که با توجه به زمان تأسیس این نهادها، بطور طبیعی قدرت اصلی این مؤسسات نیز در دست امریکا و کشورهای اروپای غربی قرارداشت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، جهان به دو قطب شرق و غرب تقسیم شد که این تقسیم مانع گسترش تجارت جهانی به شیوه‌ای که امروز شاهد آن هستیم، شد. در این زمان به جای شرکت‌های جهانی، شرکت‌های چندملیتی شکل گرفتند. کمپنی‌ها و یا شرکت‌های که به یک کشور خاص متعلق بود، اما سرمایه‌گذاران و سهامدارانی از کشورهای مختلف داشتند که در کشورهای مختلف فعالیت می‌کردند. در این زمان هنوز شرکت‌ها نقش عمده داشتند و افرادی که صاحب ثروت بی‌نهایت زیاد بودند، حرفی برای گفتن در عرصه جهانی نداشتند یا نقش آنها بسیار محدود بود. این شیوه تا سقوط کمپ سوسیالیستی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه

یافت. در حقیقت، رویداد تاریخی دوم که جایگاه امریکا و متحدان غربی اش را در اقتصاد مستحکمتر ساخت، فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بود.

با پایان جنگ سرد، فضای حاکم بر تجارت، ترکیب بیش از پیش کشورها در پروسه جهانی سازی بود. پروسه ای که مبتنی بر رابطه برد — برد شکل گرفت. شعار بزرگ جهانی سازی این بود که شرکت ها و سرمایه ها سرحد ندارند و هر کشور و حتی شخصی نظر به ثروت و توانایی خود می تواند بر پیشرفت اقتصاد دیگری اثر بگذارد. در همین زمان یک شرکت می توانست سهامدار عمده امریکایی داشته باشد؛ اما در لوکزامبورگ ثبت شده باشد، دفتر اداری اش در سوئیس باشد و کارخانهاش در چین. همه این مرزها در هم ریخته شدند فقط برای اینکه تجارت بهره ورتر شود. بسیاری از شرکت های معروف بین المللی که در واقع امریکایی یا جاپانی بوده اند، به این شکل در مرزها پراکنده شده اند، بطوری که دیگر نمی توان آنها را امریکایی یا جاپانی دانست بخاطری که عملیات آنها در نقاط مختلف جهان پخش شده است.

درین زمان است که نوآوری های مالی و ظهور سرمایداران بزرگ (ابرثروتمندها) طوری در کشورها و بیرون از مرز به شیوه های مختلف مؤسسات مالی و یا شکل فوندهای مالی عرض اندام می کنند که به مثابه شرکت های ابر قدرت مالی در درون کشورها و بین مرزها فعالیت می کردند و البته این موارد مثال های کوچکی بود که در دنیای مالی و بانکداری دنیا رخ داده بود. آنقدر تجارت و صنعت مالی جهان در هم شد که به ندرت می توانست پی برد که فعلاً چه کسی، چقدر به دیگری وابسته است. به نظر می رسید از شرق آسیا تا امریکا همه به هم به شکلی از اشکال وابسته شده اند.

این حالت تا سال ۲۰۰۷ به اوج خود رسید، اما بعد از آن آهسته آهسته با بروز علایم بحران مالی در بازار املاک امریکا و بسیاری از کشورهای دیگر و اوج گرفتن این بحران در سال ۲۰۰۸، این شادی ادامه نیافت. در حقیقت زلزله مالی در امریکا، تبدیل به سونامی در اقتصاد دنیا شد و نشان داد که تا

چه اندازه دنیای تجارت و روابط آن پیچیده و باهم تنیده شده است تا آنجا که این رابطه برد — برد می‌تواند باخت — باخت نیز باشد و حتی باخت در آن برای بعضی بازیگران خرد که برد چندانی در گذشته نداشته‌اند، بیشتر و دردناک‌تر باشد. بحران مالی سال ۲۰۰۸ نشان داد که اقتصادها باید از جهانی شدن و درهم‌آمیخته شدن لجام گسیخته خودداری کنند و در عوض دوباره تا حد معقولی به سمت روابط منطقی، دو یا چندجانبه رویآورند تا درگیر اشتباهات گذشته نشوند.

ایده شکل‌گیری گروهی به نام بریک، در سال ۲۰۰۱ توسط مؤسسه سرمایه‌گذاری گلدمن ساکس، به منظور پیش‌بینی وضعیت اقتصادی جهان و قدرت‌های برتر آن در نیم قرن آینده مطرح گردید. جیم اونیل اولین بار نام مخفف این گروه را در سرخط یک روزنامه اقتصادی به کار برد. در ۶۱-مین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد وزرای امور خارجه کشورهای برازیل، روسیه، هند و چین گفتگوهای مقدماتی را آغاز کردند. بعد از این اجلاس، رهبران ارشد بریک، در ۴ نشست دیپلماتیک دیگر (یکاترینبورگ، ساوئوپائولو، جاپان و لندن) به منظور محکم ساختن پایه‌های شکل‌گیری این گروه شرکت کردند.<sup>۳</sup>

اولین اجلاسیه گروه بریک در ۱۶ جون ۲۰۰۹ در یکاترینبورگ روسیه با حضور لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا، دمی‌تری مدودف، منموهن سینگ و هو جینتاو من‌چیث نمایندگان کشورهای برازیل، روسیه، هند و چین برگزار گردید. در این اجلاس کشورهای عضو بریک بر موضوعاتی چون روش‌های بهبود وضعیت اقتصادی و اصلاح نظام مالی جهان متمرکز گردیدند. همچنین این کشورها به ارتباط برقراری روابط پولی و تجاری نزدیک با یکدیگر و ایفاء نقش مؤثر و بیشتر در امور اقتصادی جهان به بحث و تبادل نظر پرداختند.

افریقای جنوبی تلاش‌های فراوانی در سال ۲۰۱۰ میلادی به منظور عضویت در گروه بریک از خود نشان داد. وزرای امور خارجه کشورهای عضو در نشست که در ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۰ در نیویورک برگزار گردید، با

عضویت افریقای جنوبی موافقت کردند. عنوان بریک پس از پیوستن افریقای جنوبی به بریکس تغییر نام یافت. اولین بار آقای جیکوب زوما رئیس جمهور افریقای جنوبی، در ۱۴ اپریل ۲۰۱۱ در سومین اجلاس سازمان بریکس، منیچت نماینده این کشور شرکت کرد.

به دنبال نشست یکاترینبورگ، رهبران کشورهای بریکس هشدار دادند که باید در نظام مالی جهان اصلاحاتی صورت بگیرد تا بتواند به یک نظام کارا، مطمئن و باثبات تبدیل شود. هر چند این کشورها منتقدین سلطه دالر امریکایی در نظام رایج اسعاری نیستند (در حالی که که قبلاً روسیه به همین ارتباط انتقاد کرده بود) اما در این نشست نگرانی خود را نسبت به کاهش ارزش دالر ابراز کردند.

در ۲۱ مارچ ۲۰۱۱ چهارمین اجلاسیه گروه بریکس در دهلی نو برگزار گردید. افزایش مبادلات تجارتي با یکدیگر، همکاری اسعاری (مالی)، کاهش به اروپا و ایالات متحده امریکا و طرح تأسیس بانک توسعه جنوب — جنوب از موضوعات مطرح شده در این اجلاسیه بود.<sup>۴</sup>

نام بریکس (BRICS) از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو این گروه که شامل برازیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی است، تشکیل شد. سازمان بریکس، پنج قدرت اقتصادی نوظهور جهان را از سه قاره در حال توسعه با یکدیگر مرتبط می سازد تا ائتلافی را تشکیل دهند که در کمتر از ۱۰ سال به یکی از قطبها و قدرت های اقتصادی جهان تبدیل شوند. وجه تمایز کشورهای بریکس، رشد پرشتاب اقتصاد آنها و نفوذ در امور جهانی است، نیمی از جمعیت جهان و ۲۸ فیصد از ظرفیت های اقتصاد جهانی را در اختیار دارند. بریکس امروز به عقیده اعضا آن، حامی کشورهای در حال توسعه و برقرار کننده تعادل و عدالت اقتصادی در جهان تحت سیطره نظام پولی و بانکی غربی است.

اعضا گروه بریکس در مجموع به استثنای روسیه از جمله کشورهای در حال توسعه یا اقتصادهای در حال ظهور هستند این کشورها با رشد سریع

و فراگیر و نفوذ تأثیرگذار بر امور جهانی و منطقوی از دیگر کشورها متمایز می‌شوند. در سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص داخلی این کشورها، ۱۳/۶ تریلیون دلار امریکایی بود. رئیس‌جمهور چین معتقد است که گروه کشورهای عضو بریکس، حامی و ارتقا دهنده وضعیت کشورهای در حال رشد و نیروی برای حفظ صلح جهان خواهد بود.

در میان اعضاء بریکس هند با رشد اقتصادی چشمگیر می‌درخشد. در حالی که چین مدت‌هاست از ایده اولیه تشکیل بریکس دور شده است زیرا که تلاش دارد با برنامه‌های بخصوص خودش از جمله "ابتکار کمربند و جاده" یا راه (ابریشم) پیش‌قدم باشد و نقش اش را بیشتر گسترش دهد.

رشد سریع اقتصادی چین که دو سوم تولید ناخالص این گروه را تشکیل می‌دهد، از آن سرعت قبلی اش دور شده و سطح رشد دو برابر، حالا فقط یادی از گذشته است. در سال ۲۰۱۶ تولید ناخالص داخلی چین ۶/۷ فیصد بود، در حالی که پیش‌بینی می‌شد که تا سال ۲۰۱۸ این کشور فقط شش فیصد در این عرصه رشد خواهد داشت.

با این " کاهش کنترل شده توسط دولت"، چین می‌خواهد اقتصادش را تنظیم مجدد نموده و به جای صادرات و تولید محصولات ارزان قیمت به تقاضا و خدمات داخلی تمرکز کند.

این عمل امکان دارد که برای چین یک مانور و خطرناک باشد. علاوه بر ظرفیت شناخته شده چین در صنایع سنگین، رونق املاک و مستغلات بسیار متغیر بوده و به خاطر قروض بسیار بزرگ شرکت‌های بزرگ، ذخایر مالی خارجی در چین به سرعت در حال کاهش است.

به نظر می‌رسد که روسیه حتی در وضعیتی مبهم‌تر قرار دارد. کاهش قیمت نفت و تحریم‌های وضع شده از سوی غرب به اقتصاد این کشور شدیداً ضربه زده است. ارزش روبل کاهش یافته و فشار به خاطر تورم داخلی افزایش یافته است.

وضع برازیل به مراتب بدتر است. هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی، این کشور که چشم امید امریکای لاتین بود، حالا دولتی درگیر بحران دارد. قیمت پائین نفت، باعث بروز بحران اقتصادی شده، مصرف برازیلی ها کم و بیکاری شان بیشتر شده است. کاملاً برخلاف بحران سیاسی فعلی، دولت برازیل با مشکلات مالی زیادی روبرو بوده، چنانکه تمام دنیا در آخرین مسابقات جام جهانی ۲۰۱۴ فوتبال شاهد این وضع بودند.

عضو افریقایی این اتحاد نیز از لحاظ اقتصادی در تلاش است تا رشد اقتصادی این کشور را که در پنج سال گذشته به میزان قابل توجهی کاهش یافته، بهبود بخشد. عدم تعادل تجارتي تا حد زیادی در آن بالا بوده و قروض دولت به سطح بحرانی رسیده است. شرایط اقتصادی ضعیف است و عدم اطمینان سیاسی در حکومت بسیار بالا می باشد. این وضع سرمایه گذاران خارجی را تهدید می کند، کسانی را که افریقای جنوبی به سختی به آنان نیازمند است.

هند هنوز هم یک منبع امید در بریکس می باشد. اقتصاد این کشور به وضوح در حال افزایش است. صندوق بین المللی پول (IMF) پیش بینی کرده بود که رشد اقتصادی این کشور سال ۲۰۱۷ هم ۷/۶ فیصد را نشان خواهد داد.

هند برای سرمایه گذاران خارجی بیشتر از پیش جذابتر می شود. بخصوص به علت اینکه بخش های قبلاً بسته در این کشور به صورت فزاینده ای برای سرمایه گذاری مستقیم خارجی ها باز شده اند.

در عین حال انتظار می رود که موانع بروکراسی در هند آهسته آهسته کم شوند، در حالی که مقررات ملی متعددی در ۲۹ ایالت این کشور وجود دارند ولی در هماهنگی باهم قرار دارند. همه اینها امید زیادی نسبت به هند به ارمغان می آورد. به هر حال هند هنوز هم با چالش های زیادی روبروست. حداقل دو سوم از جمعیت هند از رونق تازه به میان آمده این کشور بی بهره مانده اند. در مقایسه با دهه ۷۰ تقریباً ۸۰۰ میلیون هندی که در مناطق

روستایی زندگی می‌کنند، در حال حاضر غذای کمتری برای خوردن دارند. این یک وضع نامناسب، مخصوصاً برای یک عضو گروه بریکس است.

سوال خلق می‌شود که:

- ائتلاف اقتصادهای نوظهور موسوم به «بریکس» چگونه می‌تواند چالشی برای اقتصاد جهانی متکی به امریکا باشد؟

- بریکس در اقتصاد امروز جهان چه جایگاهی دارد؟

در زیربنای اقتصاد بین‌الملل تحولات قابل توجهی در حال شکل‌گیری و رخ دادن است و شاخصه‌های هژمونی یا ابر قدرتی امریکا، دست‌کم در حوزه اقتصاد، از سوی قدرت‌های نوظهور اقتصادی بیش از هر زمان دیگری به چالش کشیده می‌شود. چین از یک سو بانک توسعه زیربنایی را با سرمایه اولیه ۱۰۰ میلیارد دلاری راه‌اندازی می‌کند و از سوی دیگر در قالب بریکس با همکاری روسیه و دیگر قدرت‌های نوظهور، افتتاح صندوق ذخیره یا صندوق پولی بریکس را با ۱۰۰ میلیارد دالر سرمایه تصویب می‌کنند.

در بخش انرژی نیز اتفاق مهمی رخ می‌دهد. روسیه که با تحریم‌های اقتصادی غرب بعد از بحران اوکراین مواجه است و طبیعتاً این تحریم‌ها بدون مشکل نبوده است، طرح انتقال گاز به چین از مسیر شرقی را تصویب کرده است و کانال مالی بین دو کشور برای تبادلات اسعار دو کشور راه‌اندازی شده است. حالا صدای زنگ فروپاشی نظام اقتصادی مبتنی بر پیمان برتون وودز و بعد از آن صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بهتر شنیده می‌شود.

اعلامیه اجلاس سران کشورهای برازیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی موسوم به گروه بریکس در باره مبارزه با گروه‌های که در پاکستان پایگاه دارند، برای دولت افغانستان از اهمیت ویژه برخوردار است. این اجلاس، بتاريخ ۱۳ سنبله ۱۳۹۶ هجری شمسی در شهر شیامین چین برگزار شد.<sup>۵</sup>



با اعلام استراتژی جدید امریکا برای افغانستان و اینکه پایگاه ها و مراکز اصلی رهبران گروه‌های شورشی همانند طالبان در پاکستان قرار دارد. رهبران پنج کشور در حال توسعه جهان برای اولین بار وجود گروه‌های "تروریستی" مقیم پاکستان را به عنوان نگرانی امنیتی منطقه اعلام کردند. هند از این دستاورد استقبال کرده و آنرا قدم مهم برای مبارزه با "تروریسم" خوانده است.

چین از متحدان استراتژیک پاکستان که همواره از این کشور حمایت کرده، نیز از این تصمیم استقبال کرده است. گنگ شوانگ، سخنگوی وزارت خارجه چین گفته که جهت‌گیری چین در مبارزه بین‌المللی علیه تروریسم "محکم و استوار" است. بریکس را کابل دستاورد دیگری می‌داند.

چندی قبل استراتژی امریکا در باره افغانستان اعلام شد. چین به بخشی این استراتژی که از وجود "پناهگاه‌های امن تروریستی" انتقاد می‌کند، واکنش منفی نشان داد و گفته بود که پاکستان خط مقدم جبهه مبارزه با تروریسم است و قربانی‌های بزرگی در این راستا داده است.

در اعلامیه نهایی اجلاس بریکس آمده است که گروه‌های همانند طالبان، گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش)، القاعده، جنبش اسلامی ترکستان شرقی، تحریک اسلامی از بکستان، شبکه حقانی، لشکر طیبه، جیش محمد، تحریک طالبان پاکستان و حزب التحریر عامل ناامنی در منطقه هستند.

شماری از این گروه‌ها در پاکستان حضور دارند. افغانستان بارها گفته که پاکستان "تروریسم" را به خوب و بد تقسیم کرده اکنون مقامات هند گفته اند که جهان نمی‌تواند استاندارد و شاخص‌های دوگانه برای "تروریسم" داشته باشد.

چرا روسیه و چین از این تصمیم حمایت کردند؟

سوال طرح می‌گردد که چه چیز باعث علاقمندی این کشورها بخاطر مبارزه علیه این گروه‌های تروریستی گردیده است؟

حمایت اعضاء بریکس از روند مبارزه با شورشیان مخالف دولت افغانستان و مهمتر از آن حمایت چین از روند مبارزه با گروه‌های شورشی که در خاک پاکستان موقعیت دارند، یک دستاورد بزرگ برای کشور ما تلقی می‌شود.

با توجه به مخالفت چین با استراتژی جدید امریکا اکنون این سوال مطرح است که چه چیز باعث شد که چین به مبارزه با گروه‌های که پایگاه آنان به گفته افغانستان و سایر متحدانش در پاکستان است، واکنش نشان دهد؟

چند عامل عمده برای این کار وجود دارد. چنانچه از نام کشورهای عضو بریکس پیدا است. این کشورها در پی توسعه و داشتن دستاوردهای اقتصادی هستند که بدون وجود منطقه امن دسترسی به این هدف ناممکن است.

از آنجائی که این گروه را مسایل اقتصادی گرد هم آورده است لذا برای دستیابی به این هدف باید در پیرامون این کشورها ثبات و امنیت برقرار باشد.

اشاره روشن بریکس به پاکستان و حمایت پاکستان از گروه‌های تروریستی به این دلیل است که این گروه‌ها می‌توانند اهداف اقتصادی و ثبات تجارتي را به خطراندازد و به همین دلیل برای اعضاء بریکس خطر تلقی می‌شوند و از جانب دیگر گروه‌های تروریستی اهداف فرا منطقه‌ای دارند.

چون کشورهای آسیایی مرکزی بازار بزرگ برای گروه بریکس تلقی می‌شود و برای دستیابی به بازارهای این منطقه موجودیت ثبات یک امر حیاتی است، لذا با توجه به راهکار اقتصادی بریکس، این گروه نیاز دارد تا راهبرد جدی را برای مبارزه با تروریسم روی دست گیرد.

طوری که تجارب چند ساله ثابت نموده است، هدف امریکا از این استراتژی مدیریت گروه‌های "تروریستی" است نه مبارزه با آنها، از همین

جهت چین و روسیه از استراتژی جدید امریکا برای افغانستان انتقاد نموده و نگران آن اند.

اعلامیه جدید بریکس، خوش بینی‌های را در افغانستان ایجاد کرده که شاید چین از شریک استراتژیک خود، پاکستان روگرداند. زیرا برای چین منافع اقتصادی‌اش اولویت دارد، ولی این به معنی تغییر رویکرد چین در قبال پاکستان نیست. نباید فکر کرد که چین فاصله خود با پاکستان را بیشتر خواهد کرد و این اعلامیه را نباید به معنی تغییر دیدگاه استراتژیک و راهبردی چین نسبت به پاکستان دانست.

این روند می‌تواند باعث ایجاد محدودیت‌ها و همراه با تهدیدها و مخاطراتی باشد. چین نیز نگران سرایت و گسترش تفکرات افراطی در ناحیه دورافتاده غربی سین‌کیانگ خود است.

پاکستان در واکنش به این اعلامیه گفته که خاک این کشور پناهگاه امن برای گروه‌های تروریستی نیست. خرم دستگیر، وزیر دفاع پاکستان ادعا کرده که ۴۰ فیصد خاک افغانستان پناهگاه امن برای تروریستان است.

ولی دولت افغانستان معتقد است، کشورهای که "تروریسم" دولتی را تشویق می‌کنند باید تلاش شود تا به حاشیه رانده شوند.

گسترش افراط‌گرایی چقدر جدی است؟

از جمله پنج کشور عضو بریکس فقط افریقای جنوبی و برازیل از خطر گسترش افراط‌گرایی اسلامی به دور هستند. چین، هند و روسیه بیشترین نگرانی را از این جهت دارند.

نفوذ گروه‌های "تروریستی" به یک حوزه محدود نیست و کشورهای سراسر جهان در معرض تهدید اند.

سریازگیری که توسط گروه‌های تروریستی انجام می‌شود، شامل حوزه‌ها و کشورهای مختلف می‌تواند باشد و پیامد منفی برای همه کشورها داشته

باشد.

چین از خطرات جدید در منطقه به خوبی آگاه و آنرا درک می‌کنند و از سیاست دولت افغانستان برای مبارزه با تروریسم و صلح حمایت کرده است.

طوری که از وضع موجود برمی‌آید، پیش‌بینی می‌گردد که اعضاء بریکس تصمیم متحدانه برای مبارزه با تروریسم گرفته که این تصمیم بیانگر آن است که یک اجماع جهانی دیگری در راه است.

اجماع جهانی سال ۲۰۰۱ برای نابودی طالبان و القاعده با ندانم کاری‌های روسای جمهوری پیشین امریکا بوش و اوباما، و "طالب پروری‌های" حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین افغانستان ناکام ماند.

با در نظر داشت اینکه امریکا یکی از با قدرت‌ترین کشور بزرگ اقتصادی در دنیا است، بریکس به عنوان یکی از قدرت‌های نوظهور، تجلی سیاست تجدیدنظر طلبانه نسبت به یک جانبه‌گرایی امریکا در روابط بین‌الملل خواهد بود. این گروه با تقویت قابلیت‌های اقتصادی، سیاسی و جمعیتی خود می‌تواند یکی از قطب‌های اصلی ساختار چندقطبی جهان در آینده باشد. در این میان، تلاش این گروه برای ایجاد نظام چندجانبه، شیوه معمول در نظام بین‌الملل اما بر پایه‌ی امکانات فعلی است.

پرسش اصلی این است که سیاست خارجی بریکس نسبت به شیوه یک جانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل چگونه است؟

بریکس نوع سیاست تجدیدنظر طلبانه معتدلی را در مقابل شیوه یک جانبه‌گرایی امریکا در پیش گرفته است. در آزمون این فرضیه، از ره یافت شیوه معتدل استفاده می‌شود که از رهگذر دو متغیر یعنی «اختلاف قدرت» و «اقتصادی» به این پژوهش کمک می‌کند.

رهبان کشورهای عضو گروه موسوم به «بریکس» در دومین و آخرین روز نشست خود در هند بر اتحاد بین خود تأکید کردند. نمایندگان این کشورها

موافقت کردند که برای ایجاد توازن در اقتصاد جهان روابط تجاری خود را گسترش بدهند. در این نشست رهبران بریکس با ایجاد یک سازمان اعتبارسنجی مالی موافقت کردند.

به عقیده شی جین پینگ رئیس جمهور چین: «رشد اقتصادی جهان همچنان شکننده است. تجارت جهانی و میزان سرمایه‌گذاری در حال سقوط است. قیمت کالاها افزایش پیدا کرده است و همچنان دچار نوسان است. هنوز مشکلات ریشه‌ای که می‌توانند بحران مالی جهانی دیگری را رقم بزنند حل نشده اند.»<sup>۶</sup>

پنج کشور عضو بریکس تقریباً نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و در مجموع معادل یک چهارم تولید ناخالص داخلی جهان را تأمین می‌کنند.

در حاشیه این نشست رهبران هند و روسیه قرارداد تحویل یک سیستم پیشرفته دفاع هوایی به هند را امضاء کردند. سیستم اس - ۴۰، پیشرفته‌ترین سیستم دفاعی روسیه است.

طوری که از شرایط فعلی دنیا برمی‌آید در سال ۲۰۵۰ میلادی «جمعیت کشورهای پیشرفته پیر می‌شوند و در مقابل کشورهای که از نظر ثروت در حال توسعه قرار دارند جمعیت جوانی خواهند داشت. در چنین شرایط کشورهای پیشرفته در سال ۲۰۵۰ نیازمند جمعیت کشورهای در حال توسعه خواهند بود. هند در سال ۲۰۵۰ با داشتن جمعیت زیاد به طور جدی در اقتصاد جهان شرکت کننده خواهد بود.» بر همین اساس سرمایه‌گذاری کشورهای پیشرفته در کشور هند که با توجه به نیروی انسانی خود موجب سودآوری برای سرمایه‌داران است، به عاملی مؤثر برای رشد و عامل دیگر یعنی سرمایه تبدیل خواهد شد.

برعلاوه یکی دیگر از مهمترین عوامل رشد اقتصادی هند، مصرف پائین مردم آن است زیرا با این جمعیت زیاد، اگر قرار بود هر کدام از هندی‌ها به اندازه یک امریکایی مصرف می‌کرد، باید فاتحه هند را می‌خواندیم. مصرف سرانه

انرژی در امریکا طبق آمار بانک جهانی، ۹ برابر هند، در جاپان حدود ۶ برابر و حتی در چین، کمی بیش از سه برابر هند است.

باید به این نکته توجه کرد که دوره‌های رشد و توسعه اقتصادی به جای اینکه سیر خطی و طولانی داشته باشند، بیشتر به صورت سیکی است که اغلب دارای دوره‌های اوج تا نشیب حدوداً سه تا پنج سال بوده و شامل رشد، رکود و سپس دوره احیاء و آغاز رشد مجدد است. کمتر کشوری بویژه در بین کشورهای در حال توسعه توانسته است با اتخاذ سیاست‌های معقول، دوران رشد خود را طولانی یا تداوم بخشد و دوره‌های رکود را تجربه نکند یا کوتاه نماید. دولت‌ها نیز همچون افراد عادی در دوران رشد، رفاه و توسعه خود گمان می‌کنند که دوران خوشی همواره تداوم خواهد یافت در حالی که در عمل اینگونه نیست. کشورها اغلب در دوران خوشی به فکر بعد از آن نیستند و معمولاً در دوران سختی و فشار سیاست‌های سنجیده تر و معقول تر و در دوران رشد و رفاه به نسبت سیاست‌های کمتر سنجیده اتخاذ می‌کنند طوری که وزیر اقتصاد اندونزی بیان نموده، "روزگار بد باعث سیاست‌های خوب و روزگار خوب باعث سیاست‌های بد می‌شود". به نظر می‌رسد که این موضوع بالای برازیل هم صدق می‌کند و دولت این کشور نتوانسته است از فرصت فراهم شده در دهه گذشته برای رفع مشکلات ساختاری و تضمین تداوم روند رشد و سروسامان دادن به اقتصاد استفاده مطلوبی ببرد.

از همان ابتداء راه حل بحران مالی در همکاری گسترده کشورهای دنیا دیده شد. راه حل‌های از جمله گروه ۲۰ و افزایش قدرت رأی کشورهای مثل چین در صندوق بین‌المللی پول، اگر چه به نوعی تقسیم قدرت غرب و در رأس همه امریکا با دیگر کشورهای نوظهور اقتصادی برای حل بحران مالی بود، اما نشان داد که تسلط غرب بر این سازمانها برای دهه‌ها، به آسانی و به سرعت کاهش نخواهد یافت. این اتفاقات در مجموع یکی از دلایل عمده چرخش نگرش اقتصادهای نوظهور به سمت روابط میان هم، به جای تکیه به سازمانهای قدیمی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

شد، اما اگر چه بحران مالی جهانی آغازگر تجدید نظر سیاست‌های جهانی‌سازی کشورهای مثل برازیل، روسیه و چین و دیگر کشورها بوده است، اما در ایجاد تأسیس بانک توسعه‌ای مشترک، اتفاقات دیگری نیز دخیل بوده‌اند.

مهم‌ترین این اتفاقات، تحریم‌های ایران و سپس روسیه بوده است. چین و دیگر کشورها نیز ممکن است که به دلایل مختلف خود را در موقعیت مشابهی تصور کنند. اما شکل و نوع این تحریم‌ها یک نتیجه‌جدی برای جهان داشت.

نتیجه‌مهم تحریم‌های ایران این بود که نشان داد در حقیقت جهانی‌سازی، همانقدر که دسترسی کشورها را به هم آسان نموده، به همان اندازه هم برخورد با کشورهای غیردوست را آسان می‌سازد و پیام این اتفاق آن است که آنچه بر روسیه و ایران اعمال شده است، مدلی است که در آینده می‌تواند علیه هر کشوری که منافعش در تضاد با امریکا و اروپا است، به کار رود.

هالند، ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> BRICS (Brazil, Russia, India, China, and South Africa)

<sup>۲</sup> Bretton Woods

<sup>۳</sup> همشهری اقتصاد، ۲۷ جدی ۱۳۹۳

<sup>۴</sup> فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۲ دسامبر ۲۰۱۵

<sup>۵</sup> آریانا نیوز، نشست وزرای امور خارجه کشورهای عضو گروه بریکس، ۲۴ جوزا ۱۳۹۶

<sup>۶</sup> ایرو نیوز، تأکید رهبران «بریکس» بر اتحاد اعضا در زمینه تجارت، ۱۶ اکتوبر ۲۰۱۶

## راه ابریشم، راه مهم تجارتي که قاره های آسیا، اروپا و افریقا را بهم وصل می کند

در زندگی انسانها و ملت‌ها، رو یاهای وجود دارند که هیچگاه به واقعیت نمی پیوندند، اما بعضی اوقات و آنهم بسیار به ندرت برخی از این رو یاهو لباس واقعیت به تن می کنند. از جمله این رو یاهای نادر می توان به طرح راه ابریشم اشاره کرد که با خواست کشور چین و با صرف صدها میلیارد دالر سرمایه گذاری در حال به واقعیت پیوستن و احیای دوباره است. راه ابریشم که یکی از نمادهای بسیار بزرگ تجارت جهان از گذشته های بسیار دور بوده و مسیر آن در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی قرار داشت، دوباره متولد می شود.

در ابتداء این مسیر به دو راه شمالی و جنوبی تقسیم می شد. مسیر شمالی که امروز بنام «راه ابریشم» یاد می شود از قسمت توان هوانگ (شهر شیان) آغاز می شد و پس از گذشتن از ایالات مختلف در چین و پیش از رسیدن به دشت بزرگ مرکزی چین به سه راه مختلف تقسیم می شد که دو راه آنها از شمال بیابان و یکی از جنوب آن عبور می کرد.

مسیر جنوبی یک مسیر ثابت بود و با گذشتن از مرزهای چین، این مسیر وارد قرقیزستان می شد که نخستین منزل آن اورکند و سپس اوش از جمله کانونهای مهم تولید ابریشم بود و هم اکنون بزرگترین کارخانه ابریشم کشی و ابریشم بافی را در خود دارد. پس از آن وارد سرزمین فرغانه شده و پس از گذر از سمرقند و بخارا و جیحون به مرو و سپس سرخس کنونی می رسید.

دوره شکوفایی جاده ابریشم منحنیث مسیر حمل ابریشم چین تقریباً دو صد سال قبل و دو صد سال بعد از میلاد مسیح بود. هرچند مسیر تجارتي



شرق به غرب به اشکال مختلف از قبل و بعد از این دوره نیز فعال بوده است.

پژوهش های باستان شناسی در مسیر جاده ابریشم به شکل جدی از قرن نوزدهم به کمک اروپایی ها آغاز شده، گنجینه از این اشیاء باستانی اکنون در موزیم هرمیتاژ سانت پترزبورگ نگاهداری می شود.

جاده ابریشم یا راه ابریشم شبکه راه های به هم پیوسته و با اهداف تجارت در آسیا بوده که شرق باختر و جنوب آسیا را به هم و به شمال افریقا و شرق اروپا پیوند می داد، مسیری که تا قرن پانزدهم میلادی بمدت ۱۷۰۰ سال، بزرگ ترین شبکه تجارتي دنیا محسوب می شد.

جغرافیه دان آلمانی فردیناند ریختوفن در سال ۱۸۷۷ میلادی نام راه ابریشم را برای این مسیر انتخاب نمود. وی به سبب حمل ابریشم چین از این راه به کشورهای مدیترانه و مناطق مختلف دیگر بین راه، این نام را برگزید.

در ۱۶ می ۲۰۱۷ طی مراسمی با حضور رهبران ۳۰ کشور جهان در چین، جاده ابریشم جدید افتتاح شد تا راه را برای پیشرفت هرچه بیشتر اقتصادی مهیا و هموارتر سازد. جاده ابریشم جدید امکاناتی تازه در اختیار کشورهای قرار می دهد که در مسیر آن قرار دارند تا تجارت خود را در آسیا، اروپا و افریقا بیش از گذشته توسعه دهند.

شی جین پینگ، رئیس جمهور چین در این باره بیان داشت: «در دوره ای که کشورها وابسته به یکدیگراند و تهدیدها بی وقفه در جهان ادامه دارد. هیچ کشوری به تنهایی ظرفیت و توان رویارویی با مشکلات جهانی را ندارد.»

جاده ابریشم جدید — که بنام رسمی "یک کمربند اقتصادی، یک راه" یاد می گردد از ابتکارات رئیس جمهور چین است و یکی از بزرگترین پروژه های چین در قرن معاصر بشمار می رود.

رئیس جمهور چین تاریخ ۱۴ می ۲۰۱۷ چارچوب برنامه "جاده ابریشم نوین" را در حضور رهبران کشورهای جهان اعلام و وعده نمود که برای احیای و اعمار جاده ابریشم قدیم ۱۲۴ میلیارد دلار سرمایه گذاری کند.

هدف از این برنامه ایجاد یک منطقه اقتصادی یکپارچه و هماهنگ در مسیر کشورهای جاده ابریشم قدیم است اما به آن محدود نمی شود و به کشورهای جنوب شرقی و جنوب آسیا از جمله پاکستان گسترش خواهد یافت.

چین برای احیای جاده ابریشم، به اعمار جاده تاریخی که، در گذشته شرق و غرب را به هم وصل می کرد، وعده داد. پیش بینی می گردد که مصارف آن تقریباً هزار و سیصد میلیارد دلار باشد. جاده که شامل اعمار یک خط آهن جدید از چین تا انگلستان بوده و چین متعهد شده تا مصارف آنرا تأمین کند.<sup>۱</sup>

این طرح بزرگ، ۶۸ کشور را در بر می گیرد. این کشورها ۴/۴ میلیارد نفر جمعیت دارند و تولید ناخالص ملی آنها بیش از ۴۰ فیصد کل تولید ناخالص جهان است. چین برای ایجاد این بازار اقتصادی سه میلیارد نفری، از سال ۲۰۱۳ قراردادهای با بیست کشور و دهها نهاد بین المللی امضاء نموده است.

با اجرای این طرح، روابط تجارتي و اقتصادی چین با کشورهای آسیایی، اروپایی و افریقایی گسترش خواهد یافت. به همین منظور، رئیس جمهور چین در مراسم افتتاحیه اجلاس دو روزه رهبران دنیا در پیکن وعده داد که میلیاردها دلار برای بازسازی بنادر، جاده ها و خطوط آهن در کشورهای "جاده ابریشم نوین" سرمایه گذاری کند، از جمله نه میلیارد دلار به عنوان کمک اقتصادی به کشورهای در حال توسعه و نهادهای که در مسیر "جاده ابریشم نوین" قرار دارند.

وی تجارت را "موتور اصلی توسعه اقتصادی" خوانده و وعده "مقررات عادلانه، معقول و شفاف در تجارت و سرمایه گذاری بین المللی" داد.

در ضمن رئیس جمهور چین به دیپلمات های خارجی اطمینان داد که هدف این طرح گسترش نفوذ چین در عرصه بین المللی نیست. وی گفت: «با پیشبرد این برنامه، ما رویکرد قدیمی بازی بین دشمنان را دنبال نخواهیم کرد. بلکه مدل تازه ای از همکاری و نفع دو جانبه را ایجاد خواهیم کرد که در نهایت به رشد اقتصاد در دنیا منجر خواهد شد.»

وی افزود «گشایش و باز شدن به سوی جهان به منزله پیشرفت است، در حالی که انزوا ما را به عقب برمی گرداند. گشایش، همانند تلاش خستگی ناپذیر پروانه ای است که از پیله خود رهایی می یابد. بدون تردید، این فرآیند، با رنج و درد همراه است. اما این رنج، زندگی تازه ای را به ارمغان می آورد.»

وی اظهار داشت طرح ایجاد راه ابریشم جدید به روی همه کشورها باز است. این طرح به ما اجازه می دهد که در راه رشد و توسعه متوازن اقتصادی در آینده گام برداریم. ما در کنار هم باید محیطی را ایجاد کنیم که بازگشایی را تسهیل و تشویق کند. بازگشایی، ما را به سوی یک نظام شفاف و درست در تجارت جهانی و شفافیت در سرمایه گذاری راهنمایی می کند.

در این راه، ما آماده ایم که کشورهای دیگر را در تجربیات خود شریک نماییم. ما به هیچوجه قصد نداریم که در امور کشورهای دیگر دخالت کرده و مدل اجتماعی و توسعه خود را به این کشورها صادر کنیم. ما هیچگاه خواست خود را به هیچ کشوری تحمیل نخواهیم کرد. آنچه ما بدان امید بسته ایم، ایجاد یک مدل جدید همکاری برد — برد میان کشورها است. امید ما، ایجاد خانواده بزرگی است که همزیستی و هماهنگی بین اعضا آن برقرار باشد.»

طرح راه ابریشم جدید، در واقع از سال ۲۰۱۳ با ایجاد ارتباط ریلی میان چین و اروپا آغاز گردیده است.

این طرح شامل سه راه است. راه آهن، راه جاده ای و راه دریایی.

احداث راه خط آهن که هم اکنون مراحل آخر خود را طی می کند از منطقه "ژیجانگ" واقع در شرق چین آغاز و تا شهر لندن در انگلستان ادامه می یابد.

مسیر این خط آهن از کشورهای قزاقستان، روسیه بیلا روس، پولند، آلمان و فرانسه عبور می کند.

مسیر جاده ای باداشتن چند خط و یا سرک موتر رو، از مرکز چین آغاز شده، از کشورهای قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ایران و ترکیه عبور نموده و به راه های اروپایی وصل می گردد.

راه دریایی، از بندر شانگهای چین آغاز و ارتباط میان این شهر و دیگر شهرهای بندری چین را به سنگاپور، اندونزی، سریلانکا و سپس به کشورهای افریقایی کنیا و نایروبی پیوند می دهد. این راه دریایی در ادامه از دریای سرخ و کانال سوئز کشتی های باربری را به دریای مدیترانه و بنادر یونان و شهر ونیز و سپس به بنادر فرانسه و هالند می رساند. راه دریایی بازگشت نیز عین مسیر را از اروپا تا چین طی می کند. کشورهای این مسیر اکثراً عضو بانک سرمایه گذاری زیرساخت های آسیا است که به ابتکار چین تأسیس شده است. در حقیقت هر سه راه، چین را به اروپا وصل می سازد.

مصارف حمل کالا با خط آهن کمتر از مصرف حمل آن با کشتی و هم زمان رسیدن آن به مقصد، کوتاه تر است در حالی که مصارف حمل هوایی کالا که در فاصله زمانی کوتاهی به مقصد می رسد، به مراتب بیشتر است به این ترتیب، ارتباط ریلی از لحاظ مصرف و زمان حمل، میان حمل دریایی و هوایی قرار دارد و امکان دیگری را در اختیار صادرکننده گان چینی و اروپایی قرار می دهد.

طرح راه ابریشم جدید افزون بر انتقادهای که از سوی غرب بر آن می شود، برای چند کشور بزرگ آسیایی از جمله هند و جاپان مشکلات را ایجاد می کند.

عدۀ از اقتصاددانان، با توجه به ابعاد بسیار بزرگ این طرح که سرمایه گذاری لازم آن به چندین هزار میلیارد دالر می رسد، مشکلات را برای آینده این طرح پیش بینی می کنند.

تعدادی به مشکلات امنیتی گذرگاه ها در طول راه ابریشم اشاره می کنند. گذرگاه آسیای میانه به بندر گوادر پاکستان از جمله این گذرگاه ها است. تعدادی هم در این طرح، خواست بسیار شدید هژمونیک چین را می بینند.

با اینکه آقای دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا بارها از لزوم بازنگری در روابط اقتصادی امریکا و چین صحبت نموده ولی مشاور کاخ سفید از طرح چین استقبال کرد و اظهار داشته که شرکت های امریکایی مایلند در اجرای این پروژه همکاری کنند.

در اجلاس دو روزه، میان رهبران ۳۰ کشور دنیا می توان از حضور ولادیمیر پوتین و رجب طیب اردوغان رؤسای جمهور روسیه و ترکیه، وزیر اقتصاد ایران، صدراعظم کشورهای اسپانیا، ایتالیا، یونان و هنگری نیز اشاره کرد. منشی سازمان ملل متحد، رئیس بانک جهانی و همچنین رئیس صندوق بین المللی پول هم از مهمانان این اجلاس بودند.

مقامات هند و ایران برای توسعه بنادر جنوبی ایران بویژه چابهار توافقاتی به امضاء رسانند، گر چه تحریم های شدید اقتصادی علیه ایران پیشبرد این همکاری ها را با مشکلات مواجه کرده است.

حضور گسترده چین در بازار اقتصاد پاکستان و ایجاد این مسیر مواصلاتی، در عمل برای ایران که دارای روابط خوبی با هر دو کشور پاکستان و چین است نیز می تواند سودآور باشد.

ایجاد امنیت در منطقه بلوچستان پاکستان به تأمین امنیت در منطقه مرزی دو کشور کمک خواهد کرد و ایران نیز از این مسیر تازه به بازارهای پاکستان، چین و آسیای میانه دسترسی بیشتری خواهد داشت. اما عملی

شدن چنین طرحی را در آینده نزدیک با مشکلات مواجه می بینند اما با آنهم ایران اعلام داشته تمام توان خود را برای اجرای بهتر این طرح به کار ببرد.

معاون وزارت فواید عامه افغانستان می گوید که مراحل تدارکاتی احداث جاده که افغانستان را به چین وصل می کند در سال جاری خورشیدی آغاز خواهد شد.

این جاده که بخشی از پروژه "راه ابریشم جدید" است، از ولایت بدخشان در شمال شرق افغانستان می گذرد و با عبور از دره واخان، افغانستان را به چین وصل خواهد کرد.

احداث این جاده یکی از مواردی است که دو کشور در سفر تاریخی جوزا سال ۱۳۹۷ محمد اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان به چین، روی آن توافق کردند. به همین منظور قرار شد به زودی هیأتی از کشور چین برای نهایی کردن مراحل ساخت این پروژه به افغانستان سفر کند.

همچنان رئیس جمهور چین در سفر اخیرش به پاکستان، قرارداد احداث خط آهنی به طول سه هزار کیلومتر میان دو کشور را امضاء کرده است.

این خط آهن از خاک افغانستان نخواهد گذشت اما مقامات وزارت فواید عامه افغانستان می گوید که وصل شدن کشورهای اطراف افغانستان به یکدیگر بدون عبور از این کشور دشوار و پرمصرف خواهد بود.

به گفته آقای وحید معین وزارت فواید عامه افغانستان با توجه به موقعیت جغرافیایی خاص افغانستان، کشورما می تواند پل ارتباطی کشورهای آسیایی و سازمانهای همکاری اقتصادی منقطه باشد.

اما رئیس روابط بین الملل اتاق تجارت افغانستان می گوید که استفاده از این ظرفیت افغانستان با وجود "سیستم حمل و نقل بدوی موجود در این کشور"، ممکن نیست.<sup>۲</sup>

به گفته او، افغانستان باید روی احداث میدآنهای هوایی با استاندارد جهانی که ظرفیت لازم برای فرود طیارات بزرگ را داشته باشد، سرمایه گذاری کند. با آنکه افغانستان کشوری محاط به خشکه و متکی به حمل و نقل زمینی و هوایی است اما در این دو عرصه پیشرفت قابل ملاحظه ای نداشته است.

انرژی یکی از مهمترین موضوعات مورد توجه در این پروژه است. ترکیه به دلیل احداث خط لوله "تاناب" و نیز خط لوله گاز "جریان ترک" از موقعیت بزرگی در منطقه برخوردار بوده و تبدیل به یک بازار مهم انرژی در میان آسیا و اروپا شده است. ترکیه می تواند با تأمین جریان انرژی از سمت شرق به غرب، نقشی مهم در جاده مدرن ابریشم بازی کند.

در روزهای ۱۴ و ۱۵ ماه می ۲۰۱۷ در پیکن میان ترکیه و چین منیث دومین اقتصاد بزرگ جهان، سه توافقنامه امضاء شد و به این ترتیب در روابط دو کشور صفحه ای جدید باز گردید.

سیاست گذاران چینی با توجه به نقشی که در ساخت جاده ابریشم قدیم داشتند مالکیت تاریخی جاده ابریشم را برای خود محفوظ می دارند.

پروژه های جاده ابریشم توسط بانک های دولتی چین و یک مجموعه از صندوق های چند جانبه و دولتی، مثل صندوق جاده ابریشم، بانک توسعه زیرساخت آسیایی و بانک توسعه بریکس تأمین خواهد شد. بانک های سیاسی دولتی چین نقش مهمی در تأمین بودجه پروژه های جاده ابریشم ایفاء خواهند کرد. در اپریل ۲۰۱۵، گزارش ها، حاکی از آن بود که پیکن تمایل دارد تا ذخایر قابل توجهی از مبادله خارجی را برای تزریق حداقل ۶۲ میلیارد دالر سرمایه در دو بانک برای حمایت از جاده ابریشم بپذیرد.

پیکن علاقمند است از بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی که اخیراً تأسیس شده است به عنوان وسیله مهم تأمین مالی پروژه های یک کمربند و یک جاده استفاده کند. بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی با سرمایه

۱۰۰ میلیارد دلاری یک مؤسسه چند جانبه ای است که بیش از ۵۷ کشور در آن با نام «اعضاء مؤسس» ثبت نام کرده اند.

همچنین نمایندگان دولت های در حال توسعه، علاوه بر تأسیس بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی، تأسیس بانک توسعه نوین را در نشست سران بریکس در جولای ۲۰۱۴ هم اعلام کردند.<sup>۲</sup>

بانک توسعه نوین با سرمایه اولیه ۵۰ میلیارد دلاری ثبت شد و در نظر است تا سرمایه آنرا به ۱۰۰ میلیارد دالر افزایش دهند. پیکن به طور آشکار بانک توسعه نوین را به عنوان مکانیسم مالی مهم برای پروژه های مرتبط با جاده ابریشم در نظر می گیرد. در نهایت، چین به سازمان همکاری شانگهای فشار آورده است تا یک مؤسسه مالی که یک جریان پولی اضافی برای پروژه های جاده ابریشم را فراهم خواهد کرد، تأسیس کند. روسیه از لحاظ تاریخی بیش از پتانسیل بانک توسعه سازمان همکاری شانگهای از افزایش نفوذ چین در آسیای مرکزی نگران است، اما به نظر می رسد این نظر در حال تغییر است.

در مارچ ۲۰۱۵، منشی سازمان همکاری شانگهای بیان داشت که این سازمان استراتژی های توسعه خود را با استراتژی جاده ابریشم چین ترکیب خواهد کرد و همه اعضا دعوت خواهند شد تا در این ابتکار مشارکت کنند. چهار ماه بعد، شی جینگ پینگ و ولادیمیر پوتین موافقت کردند تا برای ادغام کمربند اقتصادی جاده ابریشم با اتحادیه اقتصادی اورآسیا با استفاده از سازمان شانگهای به عنوان یک سطح هماهنگ اقداماتی انجام دهند. به نظر می رسد پیکن به سازمان شانگهای بصفه یک مکانیسم اصلی برای حمایت منطقی برای ابتکارهای منحصی سازمانی که به دنبال ایفاء نقش بزرگتر در امور جهانی است، نگاه می کند.

خط آهن چابهار — سرخس، که جنوب شرق ایران را از بندر چابهار به سرخس در شمال شرق در مرز ترکمنستان، آسیای مرکزی را به بحر هند متصل می کند. در میانه این راه، راه آهن خواف — هرات، افغانستان را از



نزدیکترین فاصله ریلی به بحرهند متصل می کند. هندوستان به عنوان شریک استراتژیک افغانستان و خود افغانستان بر روی این پروژه فعال هستند و علاقمند به احداث این گذرگاه هستند که می تواند مسیر جنوبی جاده ابریشم به بحر نیز باشد.

مهم ترین گذرگاه حمل و نقل بین المللی که در زمینه ترانزیت کالا بین کشورهای آسیایی و اروپایی تاکنون بوجود آمده، گذرگاه شمال — جنوب است. این گذرگاه ارتباط ترانزیتی کشورهای شمال اروپا، اسکانندیناوی و روسیه را از طریق ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس، حوزه بحرهند و جنوب شرقی آسیا برقرار می سازد. این گذرگاه حمل و نقل، که بخش مهمی از آن از خاک ایران می گذرد، در حال حاضر یکی از کوتاه ترین، کم مصرف ترین و سریعترین مسیر ترانزیت کالا بین آسیا و اروپا به شمار می رود.

پیکن مکرراً تأکید می کند که ابتکار جاده ابریشم بر اساس برد — برد طراحی شده و در راستای توسعه دامنه نفوذ چین نیستند، بسیاری از همسایگان چین به این مسأله بدبین هستند.

اگر چه روسیه موافقت ضمنی خود را با طرح جاده ابریشم چین اعلام داشته است و چین نیز بخشی از این جاده را به دلیل کسب رضایت روسیه به سمت این کشور منحرف نموده، لیکن روسیه تلاش دارد تا با ارائه و تقویت طرح «اتحادیه اقتصادی اورسیا» به نوعی نفوذ و تأثیرگذاری چین بر آسیای مرکزی و قفقاز را محدود و مهار نماید. پس از مخالفت با ابتکار چین در مورد ایجاد یک منطقه آزاد تجارت میان اعضاء سازمان همکاری شانگهای، روسیه تلاش نمود تا اتحادیه اورآسیایی خود را با همکاری قزاقستان و بلاروس ایجاد نماید.

یکی از اهداف مهم روسیه از این طرح استفاده از اهرم انرژی و مواد معدنی این اتحادیه منحیث ابزاری برای ساخت یک بلاک قدرتمند در اطراف روسیه و توانمند نمودن کشورهای عضو اتحادیه برای ارائه رفتارهای توازن بخش، هم در برابر قدرت های غربی و هم چین است.

در فبروری ۲۰۱۴، ولادیمیر پوتین و شی جینگ پینگ در باره ساختن جاده ابریشم جدید، همچنین اتصال به راه آهن ترانس — اورآسیای روسیه به توافق رسیدند. سیاست روسیه در جهت این ابتکار به روابطش با اتحادیه اروپا و دورنمای پروژه های یکپارچگی اش در اورآسیا بستگی دارد. طور مثال: تمرکز مجدد بر پروژه اتحادیه اقتصادی اورآسیا می تواند نتیجه تحولات در اوکراین باشد.

برخلاف روسیه که مناسبات مصلحتی با چین را دنبال می کند، امریکایی ها هم نسبت به طرح جاده ابریشم و هم نسبت به بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی با رویکرد رقابتی و حتی تهدید آمیز می نگرند. به همین دلیل این کشور تلاش نموده است تا متناسب با اهداف و نیت خود، طرح جاده ابریشم را مورد ملاحظه قرار دهد. این ابتکار در سال ۲۰۱۱، زمانی که هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت امریکا احیای جاده ابریشم قدیم را یک شبکه بین المللی و ارتباطات اقتصادی و ترانزیت نامید، مطرح شد.

پیش بینی می شد طرح جاده ابریشم از افغانستان بعد از خروج نیروهای امریکایی از این کشور در سال ۲۰۱۴ مورد حمایت فراوانی قرار خواهد گرفت. اما طوری که دیده می شود امریکا از افغانستان اصلاً شور نخورد.

خط لوله ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، هند (تاپی) یکی از بخش های مورد نظر استراتژی جاده ابریشم جدید ایالات متحده است که تلاش دارد تا گذرگاز ترکمنستان را از طریق افغانستان و پاکستان به هند وصل نماید.

آغاز به کار این خط لوله در دسامبر سال ۲۰۱۵ در اثنای برگزاری جشن های بیستمین سال اعلام بی طرفی ترکمنستان، طی مراسمی در شهر مرو ترکمنستان با حضور رؤسای جمهور افغانستان و ترکمنستان، صدراعظم پاکستان و معاون نخست وزیر هند رسماً افتتاح شد.

در نشست توکیو در باره جاده ابریشم در سال ۲۰۱۲، معاون وزیر خارجه وقت امریکا گفت: «در حال حاضر جاده ابریشم جدید ساخته شده است». برق از بکستان و ترکمنستان، انرژی مورد نیاز اقتصادهای کوچک

و ساختمانهای دولتي در افغانستان را تأمین می کنند، ارتباطات خط آهن میان قزاقستان، ترکمنستان و افغانستان ساخته شده اند و خط آهن جدید از مرز ازبکستان به شهر مزارشريف کامل شده است. به صورت عموم، ایالات متحده امریکا تقریباً ۴۰ پروژه زیربنایی را که بخش های مهمی از ابتکار جاده ابریشم را پوشش می دهند، شناسایی کرده است.<sup>۴</sup>

هندوستان منحيث یکی از رقبای منطقوی چین نسبت به طرح جاده ابریشم دریایی چین، نظر بدبینانه داشته و تلاش نموده است تا با ارائه طرح مائوسام، طرح جاده ابریشم دریایی چین را به مشکل مواجه سازد.

در حالی که هندوستان هم دومین سهامدار بزرگ در بانک توسعه زیرساخت آسیایی و نیز شریک چین در بانک توسعه نوین بریکس است، بیانیه های جدی صادر نموده که یک کمربند و یک جاده را به صفت تلاش چندجانبه حقیقی نمی شناسد. با توجه به این واقعیت که کمربند اقتصادی جاده ابریشم چین که از منطقه گیلگیت پاکستان می گذرد و قبل از ۱۹۴۷ این منطقه تحت حاکمیت مهاراجای کشمیر قرار داشت و هندوستان آنرا منطقه ای محل مناقشه می داند، نگرانی های هند را چند برابر ساخته است. دهلی به دنبال همکاری با جاده ابریشم ایالات متحده امریکا است که گذرگاه های اقتصادی شمال — جنوب را بنیاد می نهد و دستیابی هندوستان به منابع و بازارهای آسیای مرکزی را افزایش می دهد.

با وجود عدم تمایل هند به پیوستن به طرح جاده ابریشم دریایی، دو کشور چین و هند در ساخت گذرگاه اقتصادی بنگلادش، چین، هند، میانمار که از طرح اقدام منتشر شده توسط چین است، در حال همکاری می باشند.

آقای شی جینگ پینگ همچنین همکاری بیشتر با هندوستان را در چهارچوب یک کمربند و یک جاده طی جلسه اش با نخست وزیر هند آقای مودی پیش از اجلاس ۲۰۱۵ سازمان شانگهای مطرح نمود. هندوستان امکان ندارد که از همکاری ویژه و نزدیک با چین استقبال کند، به دلیل

نگرانی از اینکه ابتکار عمل خودش تحت سایه چهارچوب گسترده تر پیکن قرار بگیرد.

کشورهای عربی نیز به علت مخالفت با سوریه تمایلی به حضور در آن نخواهند داشت. این تنها چین است که سرمایه های هنگفت دارد و نیازمند جای در بیرون از مرزهای خود برای سرمایه گذاری است تا بیش از ۳۰۰۰ میلیارد دلار ذخایر اسعاری خود را به تولید و ثروت تبدیل کند. سوریه و عراق هدف مهمی برای سرمایه گذاری چین است که دسترسی به انرژی و بازار کالاهای خود را در تجارت دو جانبه تأمین می کند. آسیای مرکزی (قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان)، ایران، عراق نیازمندی های انرژی چین را تا دهه ها می توانند تأمین کنند. اینجا بازار بزرگ برای کالاهای چینی وجود دارد. ترکیه از نظر تأمین نیروی انسانی و خدمات مهندسی همراه با ایران در زمینه صادرات خدمات مهندسی و سرمایه چین می تواند جاده ابریشم قبلی را به واقعیت نزدیک سازد.

چین در نظر دارد به تنهایی در ۹۰۰ پروژه بیش از ۸۰۰ میلیارد یورو سرمایه گذاری کند و جاده ابریشم جدید راهی برای تضمین دستیابی این کشور به بازارهای اصلی مواد اولیه و تولیدات نهایی است.

جاده ابریشم مورد نظر چین که شرق آسیا را به آسیای مرکزی، آسیای مرکزی را به غرب آسیا و غرب آسیا را به اروپا متصل می سازد و در نهایت، سه قاره آسیا، اروپا و افریقا را به هم پیوند می دهد. همگرایی فرامنطقوی با اروپا را نیز رقم خواهد زد.

کاملاً واضح است در صورت تحقق پروژه جاده ابریشم مدرن، اقتصاد جهان از پویایی بیشتری برخوردار خواهد گردید و به این صورت راه تاریخی جاده ابریشم در سایه تجارت میان کشورهای هم مسیر، مجدداً احیاء خواهد شد و جریان اقتصادی نوینی را در میان شرق و غرب جهان برآورد خواهد انداخت.

هالند، ۱۰ نوامبر ۲۰۱۷

## منابع

- 
- <sup>۱</sup> پی پی سی فارسی، چین ۱۲۴ میلیارد دالر در "جاده ابریشم نوین" سرمایه گذاری می کند، ۱۴ می ۲۰۱۷
- <sup>۲</sup> خبرگزاری جمهور، احداث جاده ابریشم جدید، امسال آغاز می شود، ۲ ثور ۱۳۹۴
- <sup>۳</sup> خبرگزاری مشرق، بانک "سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی" منافع چه کشورهایی را تهدید می کند؟، ۲۵ فروردین ۱۳۹۴
- <sup>۴</sup> د افغانستان اسلامي جمهوریت، گذارش مکمل ششمین کنفرانس همکاری های اقتصادی منطقه بیبرای افغانستان (رکا-۶)، ۳-۴ سپتمبر ۲۰۱۵

## پول چیست؟، عواملی که در تعیین ارزش پول نقش دارند!

تحلیل جریان انکشاف تبادله و اشکال ارزش این امکان را می‌دهد تا ماهیت علمی پول درک شود. علت پیدایش پول تشدید تضادهای تولید کالایی است. پول کالای است که از حلقه میلیون‌ها کالای دیگر جدا شده است. پول به مثابه کالا دارای دو خصوصیت عمده است:

– ارزش (ارزش تبادلی)

– ارزش مصرفی.

پول محصول کار است بنابراین ارزش دارد. ارزش مصرفی پول عبارت از آن است که به صفت افاده‌کننده ارزش کالاهای دیگر خدمت می‌کند. پس ارزش مصرفی پول — طلا دو قسم است.

یکی از آن، شی بودن طلا است و دیگر اینکه به مثابه معادل کالا خدمت می‌نماید که آن ارزش مصرفی اجتماعی است.

با پیدایش پول بعضی مشکلاتی که در دایره تبادله وجود داشت از بین می‌رود. از جانب دیگر باعث تشدید و تعمیق تضادهای تولید کالایی هم گردید. در مرحله معین تاریخی مرحله که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مسلط است پول به وسیله استثمار مبدل می‌شود.

تاجران و سودخوران پول اندوخته خود را جهت تابع ساختن مؤلدين کوچک و غصب قسمت زیادی محصول کار آنها مورد استفاده قرار می‌دهند. پول در جامعه سرمایه‌داری بحیث وسیله استثمار به حد اعلی رسیده، به سرمایه مبدل می‌گردد. پول طبعاً سرمایه نیست، زمانی به سرمایه مبدل می‌گردد که به مقصد استثمار انسان از انسان از آن استفاده شود. ماهیت پول بیشتر در وظایف آن آشکار می‌گردد.

پول پنج وظیفه را اجراء می‌نماید:

۱. معیار اندازه‌گیری ارزش
۲. وسیله معاملات
۳. وسیله انباشت
۴. وسیله پرداخت (ادای قروض)
۵. پول بین‌المللی (پول جهانی).

کالا شی است که برای تبادله تولید می‌شود لیکن پیش از اینکه در جریان تبادله داخل شود ارزش آن اندازه می‌شود. این کار توسط پول انجام می‌یابد و برای اجرای این وظیفه پول نقد ضروری نیست. پول این وظیفه را بطور ایدیال اجراء می‌کند. صاحب کالا بر محصولات خود قیمت گذاشته و ارزش آنرا با پول (طلا) افاده می‌کند. یعنی ارزش کالا با مقدار معین طلا افاده می‌گردد.<sup>۱</sup>

طور مثال یک جوهره بوت مساوی (۱۰) گرام طلا. درین مثال ارزش یک جوهره بوت با (۱۰) گرام طلا افاده شده و قیمت یک جوهره بوت نشان دهنده آنست که ارزش بوت مساوی به ارزش مقدار معین طلا است. پس تغییرات قیمت کالا مربوط به ارزش پول و تغییرات آن است. اگر ارزش طلا بلند برود آنگاه قیمت کالاها پائین می‌رود و برعکس پائین رفتن ارزش طلا باعث بلند شدن قیمت کالاها می‌گردد.

در اوایل قرن ۱۸ سالانه ۱۳ الی ۱۵ تن طلا در جهان تولید می‌شد. در سال‌های ۱۸۵۱ الی ۱۸۵۵ تولید طلا به ۲۰۰ تن رسید. در قرن ۲۰ در یک سال (۱۳۰۰) تن طلا در جهان تولید می‌شد که ازین مقدار (۷۰ الی ۷۵) فیصد آنرا جمهوری افریقای جنوبی و ۱۱ فیصد آنرا کانادا تولید می‌کرد.

ارزش و قیمت کالا در صورت مساوی بودن عرضه و تقاضا با هم یکسان می‌شود ولی اگر عرضه و تقاضا با هم مساوی نباشد در آن صورت تفاوت میان ارزش و قیمت کالا ناگزیر می‌شود. پس قیمت کالا مربوط به ارزش کالا، ارزش پول (طلا) و تناسب عرضه و تقاضا است و قیمت کالا در مقدار

معینی طلا افاده می‌شود و این مقدار طلا به نسبت یک رقم نبودن ارزش آن در کشورهای مختلف گوناگون است. به همین ترتیب واحد پول در کشورهای مختلف یکسان نیست. وزن مقدار طلا که درین و یا آن کشور به صفت واحد پولی قبول شده و به واحدها تقسیم شده بنام جدول قیمت یاد می‌شود. در ایالات متحده امریکا واحد پول دالر است. تا سال ۱۹۳۳ یک دالر نشان‌دهنده (۱،۵) گرام طلا بود. فعلاً دالر امریکایی نشان‌دهنده (۱/۲۵۶) انس طلا است. واحد پولی افغانستان افغانی بوده و نشان‌دهنده هر انس طلا خالص ۲۵۰۰ افغانی می‌باشد.

پول به مثابه معیار ارزش، ارزش کالا را اندازه‌گیری می‌کند زیرا درین حالت نشان‌دهنده کار اجتماعی است. ولی به صفت جدول قیمت پول، وزن قبول شده مقدار معین طلا است که برای اندازه‌گیری حجم آن بکار می‌رود و به مثابه معیار ارزش پول خودبخود عمل می‌کند. لیکن بمثابه جدول قیمت توسط قانون معین می‌شود. تغییر در ارزش طلا باعث تغییر در قیمت کالا می‌گردد. ولی جدول قیمت بی‌تغییر می‌باشد.

اگر جدول قیمت تغییر نماید ولی ارزش کالا و طلا تغییر نیابد آن وقت ناگزیر قیمت کالا تغییر می‌خورد زیرا که درین وقت واحد پولی مقدار دیگر کار اجتماعی را نشان می‌دهد.

تبادلۀ کالا که بواسطه پول انجام می‌یابد معاملات کالایی نامیده می‌شود.

خدمت کردن پول به صفت وسیله تبادلۀ نشان‌دهنده بغرنج شدن روابط تولید میان مؤلّدين است. در تبادلۀ ساده حادثه فروش و خرید در یک زمان و در یک محل صورت می‌گیرد. در شرایط معاملات کالایی، مؤلّد می‌تواند بعد از فروختن کالا، کالای دیگری را بخرد و یا اینکه در یک بازار دیگر بعد از مدتی کالای مورد نیاز خود را بخرد. پس شده می‌تواند که پروسه فروختن و خریدن از هم جدا باشد. در چنین شرایط تعدادی از مؤلّدين نمی‌تواند کالای خود را بفروشند در همین جا ما فرا رسیدن امکانات بحران اقتصادی اضافه تولید را مشاهده می‌کنیم لیکن در تولید کالایی ساده این



امکان به واقعیت تبدیل نمی‌شود زیرا تقسیم اجتماعی کار در همچو حالت چندان رشد نکرده و دایره بازار نیز محدود می‌باشد. علاوه‌تاً خصلت اجتماعی تولید نیز چندان زیاد نیست.

در ابتداء پول بحیث وسیله معاملات بشکل خشت‌های فلزی طلا عرض اندام نمود اما مشکلات که در جریان این کار وجود داشت (وزن کردن طلا، معین ساختن کیفیت آن، توزیع آن و غیره) باعث گردید تا دولت بمقصد رفع این مشکلات سکه زدن پول را عملی سازد.

پول در جریان اجرای وظیفه منحیث وسیله تبادل، تنها لحظه در پروسه تبادل کالاها اشتراک می‌کند. بنابراین امکانات عوض نمودن پول‌های حقیقی با نماینده آن (پول فلزی یا پول کاغذی) ممکن می‌گردد.

پول در صورتی وسیله جمع کردن ثروت می‌شود که از پروسه معاملات خارج شود. این حادثه وقتی صورت می‌گیرد که حجم تولید کم شود. این حادثه باعث کم شدن مقدار معین پول در معاملات می‌گردد. پول‌های اضافی دایره معاملات را ترک می‌نماید و به خزانه تبدیل می‌شود. این وظیفه را پول فلزی طلائی (سکه زده شده) و اشیاء قیمت بها اجراء می‌کند.

پول نسبت به کالای دیگر نشان دهنده ثروت اجتماعی است. پول را به هر حجمی که اشخاص خواسته باشند نگاه می‌کنند. در هر وقت می‌توانند به عوض آن کالای مورد ضرورت خود را بخرند. جریان خودبخودی بازار از مؤلدين، مهیا ساختن ذخیره معین پول را تقاضا می‌کند زیرا امکان دارد شرایطی فرا رسد که تا زمان فروش کالای تولید شده، مؤلد باید کالای دیگری را بخرد و در چنین حالت از پول ذخیره شده استفاده صورت می‌گیرد.

انکشاف مناسبات کالایی — پولی باعث نیرومند شدن قدرت پول می‌شود. اشخاصی پیدا می‌شوند که هدف و مرام تمام عمر خود را در جمع کردن پول می‌بینند. چنین حرص بخصوص در جوامع سرمایه‌داری بطور روز افزون بملاحظه می‌رسد.

پول به مثابه وسیله پرداخت قرضه، وقتی این وظیفه را اجراء می‌کند که کالا به کرایت فروخته شود. چنین حالت بیشتر در صورت عدم موافقت دوره تولید و معاملات، خصوصاً در تولید موسمی و تبادل به میان می‌آید. مثال عمده چنین یک حالت، اقتصاد زراعتی می‌باشد. وظیفه پول بمتابه وسیله پرداخت منعکس کننده انکشاف روابط تولیدی و تجارنی مؤلدين است که این وظیفه پول منحصر به دایره معاملات کالایی نمی‌باشد.

پول وظیفه چهارم خود را به شکل قرضه دادن در پرداخت مالیات، پرداخت اجاره، مزد کار و غیره اجراء می‌کند. استفاده از پول به مثابه وسیله پرداخت عمومی در نتیجه انکشاف سیستم کرایتی زیادتیر می‌شود که آنرا در پیدایش پول کرایت مشاهده می‌کنیم. خرید و فروش، قرضه و قرض دادن پول باعث پیدایش ویکسل (اوراق قرضه) می‌گردد. ویکسل سندی است که در آن عهده داری قرضدار در باره حجم قرضه و معیار ادای قرضه ثبت شده است. شخصی که ویکسل در دست دارد می‌تواند آنرا برای خرید کالای دیگر مورد استفاده قرار دهد.

انکشاف مناسبات قرضوی باعث پیدایش ویکسل بانک گردید که به عوض ویکسل‌های خصوصی مورد استفاده قرار گرفت. به همین ترتیب بانکوت به اساس وظیفه پول بمتابه وسیله پرداخت قرضه بوجود آمد. انکشاف مناسبات کرایتی باعث می‌شود تا مقدار پول در پروسه معاملات روزمره و موجوده کمتر گردد. لیکن وظیفه پول بمتابه وسایل پرداخت تضادهای تولید معاملات کالایی را عمیق‌تر می‌سازد و امکانات بوجود آمدن بحران اقتصادی و مفلس شدن مؤلدين را بیشتر می‌نماید. اگر قرضدار در مدت معین قرض خود را پرداخت ننماید پس فردی که در انتظار مبلغ قرضه می‌باشد، نمی‌تواند از شخص سوم کالا بخرد و حلقه‌های زنجیری اقتصادی که مؤلدين را با هم پیوند داده است بطنی شده و منجر به مفلس شدن تعداد زیادی از مؤلدين کالا می‌شود.

وظیفه پنجم پول به مثابه پول بین‌المللی است و برای اجراء این وظیفه، پول کاغذی بکار نمی‌آید بلکه این وظیفه را تنها پول حقیقی یعنی طلا اجراء

می‌کند. ک. مارکس مینویسد: برای اجرای وظیفه پول، بمتابه پول جهانی، پول، لباس ملی خود را از تن دور می‌نماید.

پول جهانی سه وظیفه را اجراء می‌نماید:

- پول جهانی وسیله عمومی پرداخت است. اگر در تجارت خارجی کشور واردات نسبت به صادرات بیشتر باشد آنگاه از طلا به مثابه وسیله پرداخت در کسر واردات و صادرات استفاده می‌شود.
- از پول جهانی به وسیله تجارت بین‌المللی استفاده می‌شود. این وظیفه در صورتی منفعت دارد که کشورهای مختلف از خارج کالا بخرند.
- پول جهانی نشان‌دهنده ثروت اجتماعی است. ما این وظیفه را حین انتقال امانت سرمایه از یک کشور به کشور دیگری در پول جهانی مشاهده کرده می‌توانیم.

در تحلیل وظیفه دوم پول یعنی پول بمتابه وسیله معاملات واضح شد که در جریان مبادله سکه‌های طلائی سائیده شده، از مقدار معین وزن شان کاسته می‌شود، ولی بازم سکه‌های سائیده شده موافق همان وزن که درین سکه‌ها ثبت شده است در جریان مبادله خدمت می‌کند و این حالت امکان می‌دهد که پول طلائی با نماینده آن با پول کاغذی عوض شود. پول کاغذی ارزش ندارد و تنها نماینده و یا اعتبار پول حقیقی است. پول کاغذی توسط دولت در معاملات جاری گردیده تنها در داخل کشور عمل می‌کند.

پول کاغذی فقط در صورت وظیفه پول حقیقی را اجراء کرده می‌تواند که پول کاغذی یا مقدار پول برای معاملات ضروری موافقت نماید. در صورت عدم موافقت مقدار پول کاغذی با خواسته‌های حقیقی بازار یعنی مقدار طلا که هر واحد آن پول کاغذی را افاده می‌کند و ارزش در هر واحد پولی تثبیت شده با هم موافقت نمی‌کند. مثلاً اگر نسبت به تقاضای حقیقی بازار برای سکه‌های طلائی پول کاغذی دو مراتب بیشتر در بازار موجود باشد در آنصورت هر واحد پول کاغذی نصف سکه طلائی را افاده می‌کند.

و در نتیجه قیمت کالاها بلند می‌رود. اکثراً دولت‌های سرمایه‌داری بزرگ به مقصد پوشانیدن مصارف نظامی شان مقدار زیادی پول کاغذی را داخل دایره معاملات می‌نمایند که این امر باعث توسعه پروسه انفلاسیون و پائین شدن سطح زندگی زحمتکشان می‌گردد.

دلیل این که ما پول می‌خواهیم این است که می‌دانیم افراد دیگر هم خواهان آن هستند بنابراین می‌توانیم پول خود را به دیگران بدهیم و در مقابل از آنها کالاها و خدمات مورد نیاز خود را دریافت کنیم. آنها هم می‌توانند از آن پول برای خرید کالاها و خدماتی که می‌خواهند استفاده کنند.

در نهایت آنچه که در اقتصاد مهم است محصولات و خدمات است و پول راهی است که با آن می‌توانیم کالاها و خدماتی مورد نیاز خویش را دریافت کنیم.

در آینده نزدیک احتمال دارد که جایگزینی برای پول پیدا شود. حتی اگر تصمیم گرفته شود اسعار دیگری جایگزین اسعار فعلی موجود شود، در یک دوره زمانی معین، فرصت آن را خواهیم داشت تا پول قدیمی مان را با پول جدید تعویض کنیم. این اتفاق در اروپا، زمانی که یورو جایگزین اسعار ملی کشورهای اروپایی شدند رخ داد.

هالند، ۹ دسامبر ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایه‌داری، دوکتور کوچی بای شکوروف

## علت پائین بودن ارزش پول تعدادی از کشورها

سیستم پولی ما بر روی مجموعه‌ای از باورها به اجراء در می‌آید، این سیستم تا زمانی که به ارزش پول در آینده باور داشته باشیم کار خواهد کرد. اما چه عواملی باعث از دست دادن باور ما به این سیستم می‌گردد؟ نباید فراموش کرد که دور از امکان نیست، در آینده جایگزینی برای پول مروج فعلی پیدا شود.

چه چیزی باعث می‌گردد که پول ما در آینده نسبت به پول دیگران کم ارزش گردد؟ و یا پول ما در آینده ارزش امروز خود را نداشته باشد؟

این تورم است که باعث می‌شود تا مردم به سرعت ممکن پول شان را از دست بدهند. تورم و شیوه‌ی که شهروندان در واکنش به آن در پیش می‌گیرند بدبختی بزرگی برای اقتصاد است. مردم نمی‌خواهند پای معاملاتی را امضاء کنند که مستلزم پرداخت‌های در آینده باشد چون مطمئن نیستند وقتی پرداخت‌های شان در آینده به پایان می‌رسد ارزش پول چه قدر خواهد بود.

از همه اولتر باید دلایل ارزش داشتن پول و بیان اینکه پول در زمانهای مختلف بر چه اساسی ارزش داشته و حالا ارزش آن چگونه تعیین می‌شود و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که ارزش پول کم می‌شود را بدانیم.

پول به خودی خود ارزش ذاتی ندارد. تنها پارچه‌های از کاغذ و یا اعدادی در یک دفتر است. موثر دارای ارزش ذاتی است چراکه به ما کمک می‌کند به جایی که می‌خواهیم برویم. آب هم به خاطر موارد استفاده‌ی آن دارای ارزش ذاتی است. طور مثال اگر به اندازه کافی آب ننوشیم می‌میریم. اما همان طور که گفته شد پول دارای ارزش ذاتی نیست.

پس ارزش پول از کجا نشأت می کند؟

در گذشته پول به شکل سکه بود و بصورت عموم از فلزات گران بها مانند طلا و نقره در ست می شد. ارزش سکه‌ها تقریباً بر اساس ارزش فلزات شان تعیین می شد چرا که همیشه امکان ذوب سکه‌ها و استفاده از فلز آنها برای مقاصد دیگر وجود داشت. تا چند دهه قبل هم ارزش پول کاغذی در کشورهای مختلف بر اساس پشتوانه استاندارد طلا و یا استاندارد نقره و یا ترکیبی از این دو تعیین می شد. طور مثال هر افغانی و یا دالر معادل طلا داشت. استاندارد طلا در سال ۱۹۷۱ و به اساس نظر نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا پایان یافت.

پس سوال طرح می گردد، چگونه و بر چه اساسی یک توتۀ کاغذ به شکل نوت پنج هزار افغانی دارای ارزش است؟ پاسخ این پرسش ساده است: پول کالای با میزان عرضه محدود است و تقاضا هم برای آن وجود دارد چرا که مردم آن را می خواهند.

دلایل و عواملی که پدیده‌های اقتصادی (ارزش اسعار، تورم، سود بانکی و امثال آن) را توضیح می دهند بسیار متعدد، پیچیده و در هم تنیده هستند و در اکثر موارد، خود این پدیده‌ها علت و معلولی خویش قرار می گیرند و تغییرات شان دلایل و عوامل موثر بر آنها مجدداً تأثیر بجا می گذارد. در واقع پدیده‌های اقتصادی خودشان بر خودشان تأثیرگذار هستند.

ارزش پول ملی دو معنی دارد. یکی از نظر مسائل داخلی یعنی ارزش دارایی بانک مرکزی است (که پشتوانه پول‌های چاپ شده هم است) و دیگری از جهت ارزش و برابری با پول‌های خارجی (اسعار).

بحث‌های جاری عمدتاً از جهت دوم مطرح می شوند. واضح است که نرخ برابری پول داخلی یک کشور با اسعار خارجی، ارتباط متقابل با عرضه و تقاضای اسعار دارد. منبع اصلی فروش اسعار، صادرات کالاها و خدمات و هدف اصلی از خرید آن، واردات کالاها و خدمات است. علاوه بر صادرکننده گان و واردکننده گان، افرادی که برای حفظ ارزش دارایی‌های

شان اسعار نگه‌داری می‌کنند نیز در میان خریداران و فروشنده گان آن هستند. البته دسته دوم و سوم، فروشنده یا مشتری همیشگی در بازار اسعار نیستند، بلکه عموماً به دنبال نوسانات بازار اسعار که غالباً با برهم خوردن وضعیت عرضه و تقاضای اسعار روی می‌دهد، وارد این بازار می‌شوند.

ارزش اسعار بیان‌کننده مقدار پولی است که یک کشور، در بدل خرید یا مبادله یک واحد پول خارجی رایج، مانند دالر (یا اسعار دیگر از قبیل یورو، پوند انگلیسی، فرانک سویس و غیره) می‌پردازد. بنابر این ارزش یا ارزش پول رایج ملی (مثلاً افغانی) مقدار افغانی است که افغانستان در بدل خرید یک واحد پول رایج جهانی می‌پردازد. کاهش ارزش اسعار خارجی وقتی صورت می‌گیرد که مبالغ افغانی که بایست پرداخت شود، برای مبادله یک واحد پول جهانی کمتر از ارزش واقعی آن اسعار باشد.

با پایان جنگ جهانی دوم و کوشش جهت سروسامان دادن به نظام از هم پاشیده پولی و اقتصادی جهان، کنفرانس برتن وودز در سال ۱۹۴۸ تشکیل شد و نظام اسعاری متکی به طلا توسط کشورهای صنعتی به تصویب رسید تا بر اساس آن، ارزش پول هر کشور بر مبنای میزان ذخایر طلای موجود در آن کشور ارزیابی و مشخص گردد.

تعیین ارزش پول هر کشور بر اساس حجم ذخایر طلا، در سر و سامان دادن اوضاع بهم ریخته اقتصاد جهانی، منجمله ثبات ارزش پولی، مهار تورم، رشد و توسعه اقتصادی بر مبنای توازن تجارت خارجی مؤثر واقع گردید. نظام پولی اسعاری متکی به طلا، با عملکرد مستقلانه خود باعث توازن نسبی اقتصاد خارجی در تمام کشورهای عضو گردید.

نظام مستقلانه استاندارد طلا به این ترتیب عمل می‌نمود که بهبود تجارت خارجی و یا به عبارته دیگر اضافه صادرات یک کشور باعث واردات طلا از کشورهای دیگر به آن کشور می‌گردد. در نتیجه، ارزش پول آن کشور به علت افزایش ذخایر طلا در مقایسه با اسعار سایر کشورها بلند می‌رود. و

برعکس، اضافه واردات یک کشور باعث صادرات طلا به کشورهای دیگر و کاهش ارزش پول آن کشور می‌گردد.

به این ترتیب صادرات بیشتر باعث افزایش ارزش پول ملی و گرانتر شدن نسبی محصولات تجارتي کشورها می‌گردد. برعکس، اضافه واردات باعث کاهش پول ملی و ارزان شدن محصولات تجارتي یک کشور می‌گردد و به همین صورت به طور اتوماتیک، در دوره‌های تجارت بعدی، توازن و تعادل اقتصاد خارجی به وقوع می‌پیوندد.

نظام پولی متکی به طلا و نقاط ضعف آن به ویژه کمبود تولید و عرضه طلا در سطح جهانی در مقایسه با نیاز روزافزون به نقدینگی موجب گردید که مهمترین اسعار مروج جهان در آن دوره یعنی دالر نیز منحیث پشتوانه پول ملی هر کشور، علاوه بر موجودی طلا (با نرخ ۳۵ دالر برای هرانس طلا) مورد قبول کشورهای صنعتی پیشرفته قرار گرفت. دیری نگذشت که سیستم طلا — اسعار نیز در سال ۱۹۷۲ به علت عدم تعهد امریکا به پرداخت طلا در قبال دالر از هم پاشید و سیستم شناور اسعاری جایگزین آن گردید. (در یک سیستم شناور به ذخایر طلا و اسعار نیازی نیست. زیرا سطح مبادله خودبخود تا هنگام برابری عرضه و تقاضا تعدیل خواهد شد. سیستم پشتوانه طلا که در یک سطح بسیار بلندی قادر به ثبات ارزش پولی تمام کشورها و سیستم پشتوانه طلا — دالر که بازم به طور نسبی تا حد قابل ملاحظه قادر به کنترل تورم جهانی می‌گردید، یک باره از میان رفت و نظام اسعاری مطلقاً شناور و در ادامه در حد وسیعی نیز نظام اسعاری مدیریت شده، جایگزین آن شد. به این ترتیب، ثبات نسبی نرخ اسعار مضمحل گردید و پول کشورها در حدی که مورد قبول و اعتماد شرکای تجارتي و در نهایت با قابلیت بازپرداخت به وسیله ذخایر اسعار مروج جهان قرار می‌گرفت می‌توانست مورد داد و ستد قرار گیرد.

از خصوصیات مهم نظام پولی اسعاری شناور این بود که اختیار و مسئولیت تعیین ارزش اسعار را از سطح بین‌المللی به سطح مقامات ملی دولتی کشورها منتقل نمود. به این ترتیب، این نظام پولی توانست مشکل



کمبود نقدینگی جهانی را بر طرف و در تکامل و رشد داد و ستد و رشد اقتصاد جهانی مؤثر واقع شود. در مقابل نظام اسعاری پولی شناور و یا به عبارۀ دیگر آزادی تعیین ارزش اسعار توسط مقامات ملی هر کشور ثبات ارزش پول، توازن اقتصاد خارجی و کنترل تورم در سطح جهانی را با خطر مواجه نمود. مسأله قروض کشورهای رو به توسعه و عقب نگه داشته شده به علت عدم تعادل تجارتي، تورم و فقر در بسیاری از این کشورها را می توان تا اندازه نا شی از عدم توازن تجارتي، ناشی از نظام اسعاری "به ظاهر" شناور تلقی نمود.

تجربه دهه های گذشته در ارتباط نظام اسعاری شناور نشان داده است، کشوری که بتواند نظام اسعاری مطلقاً شناور را مدبرانه در کشور خود اعمال نماید از مزایای نظام اسعاری با پشتوانه طلا برخوردار می گردد و می تواند با کاهش و یا افزایش متعادل و بهنگام ارزش پول ملی خود موفق به ایجاد تعادل و توازن در اقتصاد خارجی خود از یکطرف و به کنترل تورم و تحقق سایر اهداف بزرگ اقتصادی از طرف دیگر گردد. در نظام های اسعاری شناور مدیریت شده، که وجه موفق در عرصه نظام پولی، اکثر کشورها را فعلاً تشکیل می دهد، عموماً بانک های مرکزی هر کشور ارزش اسعار را با تعیین دامنه ای از نوسانات ( تقریباً ۱۰ فیصد به سمت بالا و پایین ) و با ملاحظات مانند رقابت پذیری (اندازه تورم داخلی و خارجی )، تأمین رشد اقتصادی (از طریق رشد تولیدات داخلی، حمایت از صادرات و سرمایه گذاری خارجی)، تأمین ذخایر اسعاری احتیاطی و غیره مدیریت می نمایند.

قبل از اینکه بخواهیم به بررسی عوامل مؤثر بر ارزش پول ملی پردازیم باید ببینیم که چگونه تغییرات ارزش اسعار بر پروسه تجارتي ممالک مختلف اثر گذار اند. اسعاری که ارزش بیشتری دارد طبیعتاً صادرات با ارزشی را برای آن کشور، و واردات با ارزش کمتری را برای آن کشور در قبال دارد و برعکس، طور مثال واحد پول ما که افغانی است اگر بخواهیم کالای را به کشور آلمان صادر کنیم نسبت به این که بخواهیم کالای را از آن جا وارد

کنیم، بترتیب آنها پول کمتری را بایست پردازند ولی ما پول بیشتری را باید پردازیم. طوری که می‌دانید ارزش افغانی در برابر یورپی نهایت پائین است.

عوامل متعددی در تعیین ارزش پول یک کشور تأثیرگذار بوده و تمام آنها به ارتباط تجارت میان دو کشور وابسته اند. تعیین ارزش اسعار، نسبی بوده و بصورت تخمینی با ارزش پول سایر کشورها تعیین می‌گردد. عوامل اساسی تعیین کننده ارزش اسعار میان کشورها در هیچ قاعده، قانون و ترتیبی نمی‌گنجد و همچو مسائل دیگر اقتصادی همیشه در معرض بحث و مناقشه است.

از همین لحاظ فعالیت‌های مرتبط با کسب و کار به شدت کاهش می‌یابد. تورم باعث همه انواع دیگر غیرمؤثر بودن و عدم کفایت‌ها نیز می‌شود. اگر اتباع یک کشور اعتمادشان را به پول از دست دهند و اطمینان داشته باشند که پول در فعالیت‌های اقتصادی آینده ارزش کمتری خواهد داشت، دیگر سخت کار نخواهند کرد.

پول در اصل یک کالا است، لذا قوانین عرضه و تقاضا بر آن حاکم است. در اقتصاد ارزش یک کالا به وسیله عرضه و تقاضا برای کالاهای دیگر تعیین می‌شود. قیمت هر کالا مقدار پولی است که یک فرد می‌پردازد تا آن کالا را به دست بیاورد.

تورم زمانی پدید می‌آید که قیمت کالاها افزایش می‌یابند. به عبارته دیگر، زمانی که پول نسبت به کالاهای دیگر کم ارزش تر می‌شود.

این وضعیت وقتی رخ می‌دهد که:

- عرضه پول افزایش می‌یابد.
- عرضه محصولات کاهش می‌یابد.
- تقاضا برای پول کاهش می‌یابد.
- تقاضا برای سایر کالاها افزایش می‌یابد.

انفلاسیون یا تورم به زبان ساده عبارت از بلند رفتن قیمت‌های اجناس است. انفلاسیون زمانی ظاهر می‌گردد که بصورت عموم قیمت اجناس بلند برود یعنی با همان مقدار پول که قبلاً تعداد زیادی اجناس خریداری می‌گردید فعلاً با موجودیت انفلاسیون مقدار کمتری اجناس خریداری می‌توان کرد. یعنی انفلاسیون باعث می‌گردد که از ارزش پول کاسته شود. به عبارۀ دیگر تمام اجناس قیمت می‌گردد. طور مثال: اجناسی که در سال ۱۹۸۰ با ۵ دالر خریداری می‌شد در سال ۲۰۰۰ ما می‌توانستیم همان مقدار اجناس را با ۲۵ دالر خریداری کنیم، احتمال دارد، عین مقدار اجناس را در سال ۲۰۲۰ با ۵۰ دالر بدست آوریم. موجودیت تورم یا انفلاسیون باعث می‌گردد:

- افراد کمتر پس انداز کنند.
- ارزش پول کاهش یابد.
- رقابت بین‌المللی برهم بخورد.

علت اصلی تورم، افزایش عرضه پول است. تورم می‌تواند دلایل دیگری هم داشته باشد. طور مثال اگر یک حادثۀ طبیعی فروشگاه‌ها را نابود سازد اما برای بانک‌ها زیانی نرسد، انتظار می‌رود که قیمت‌ها دفعتاً افزایش یابند، زیرا که کالاها نسبت به پول کمیاب می‌شوند. البته وقوع اینگونه حوادث نادر است. در بیشتر موارد تورم زمانی ایجاد می‌شود که افزایش عرضه پول سریع‌تر از عرضه کالاها و خدمات دیگر صورت می‌گیرد.

پس در پاسخ این پرسش که چرا پول دارای ارزش است به طور خلاصه باید گفت که دلیلش این است که مردم بر این باور اند که قادر به تبادل پول با کالاها و خدمات در آینده هستند. این باور به پول تا زمانی که مردم از تورم آینده نمی‌ترسند ادامه خواهد یافت. برای جلوگیری از تورم، دولت‌ها باید به مردم اطمینان دهند که عرضه پول خیلی به سرعت افزایش نمی‌یابد.

بسیاری افراد فکر می‌نمودند که گو یا چاپ بیش از حد پول باعث تورم

می‌گردد، در حالی که بالا رفتن قیمت محصولات نسبت به درآمد مردم را تورم می‌گویند که معمولاً این امر به ضرر کارمندان و به سود سرمایداران و کارفرمایان است و باعث مفاد بیشتر کارخانه‌ها و پائین آمدن قدرت خرید اتباع می‌گردد. از نواقص این امر به ایجاد اختلاف طبقاتی و هجوم مردم برای تأسیس و ایجاد شرکت‌های بیشتر اشاره کرد.

دو عامل مهم در ایجاد تورم نقش دارد:

۱. افزایش تقاضای مردم که یکی از مهمترین دلایل آن جنگ است. که به علت افزایش سطح فروش، شرکت‌ها و کارخانه داران تصمیم به افزایش قیمت‌ها می‌گیرند. این یکی از عواملی است که به سود کارخانه داران و سرمایداران و به ضرر کارمندان و افراد جامعه است.

۲. کاهش ارزش پول به ضرر کارخانه داران است زیرا آنها بخاطر نوآوری به طلا نیاز دارند و باید پول‌های شان را به طلا تبدیل کنند که کاهش ارزش پول به ضررشان تمام شده و جهت جبران این ضرر آنها قیمت محصولات شان را بلند می‌برند.

یکی از دلایل چاپ پول کنترل بازار اسعار است. جهت ثابت نگهداشتن ارزش پول کشور، پول ملی بیشتر چاپ می‌گردد و در بازار، اسعار با قیمت ثابت باقی می‌ماند. این کار باعث ایجاد هیج یک از عوامل اول و دوم یاد شده نمی‌شود و تاثیری در تورم ندارد.

سوال طرح می‌گردد که چگونه چاپ این همه پول، تورم را بوجود نمی‌آورد؟

چاپ پول تورم را نیست بلکه اضافه کردن پول در حلقه اقتصاد، باعث تورم می‌گردد که معمولاً باعث افزایش قدرت خرید مردم و در نتیجه افزایش سطح تقاضا می‌شود. اما دولت پولی که چاپ می‌کند را به چرخه اقتصاد اضافه نمی‌کند بلکه آنرا در بازار اسعار با طلا عوض می‌کند و به خزانه باز می‌گردد.

علت پائین بودن ارزش پول تعدادی از کشورها!

یکی از مهم‌ترین دلایل کاهش ارزش پول ملی کشورها تورم محسوب می‌شود که متأسفانه در سال‌های اخیر در کشورها به شدت افزایش پیدا کرده است.

هالند، ۲۱ دسامبر ۲۰۱۷

## تورم یا انفلاسیون چیست و چگونه پدید می‌آید؟

طوری که تذکر داده شد، یکی از مهم‌ترین دلایل کاهش ارزش پول ملی کشورها تورم محسوب می‌شود که متأسفانه در سال‌های اخیر در کشورها به شدت افزایش پیدا کرده است و علل عمده آنها عبارتند از:

۱. افزایش نقدینگی یعنی پول در جیب مردم، به جای سرمایه‌گذاری در بخش تولید یا خدمات می‌باشد که این مسأله از اثر اشتباه سیستم محاسباتی و غلط بودن سیاست‌های پولی — مالی بانک مرکزی و دولت نشأت می‌کند.

۲. مشکلات اقتصادی دیگر که منجر به تورم و افزایش نقدینگی شده، اقتصاد نفتی است. قسمت اعظم اقتصاد تحت سیطره عایدات نفتی می‌باشد. طور مثال کشور ایران که ۷۰ فیصد از عایدات این کشور ناشی از درآمد محصولات نفتی است که این مسأله یک مشکل اساسی و دیرینه در اقتصاد ایران بشمار می‌رود.

همچنان عوامل بروز تورم در بعضی کشورها ناشی از:

۱. تأمین کسر بودجه از طریق استقراض دولت از بانک مرکزی و یا از طریق فروش درآمدهای اسعاری حاصل از فروش بعضی از محصولات طور مثال در کشورهای نفت خیز از فروش نفت به بانک مرکزی باعث افزایش پایه پولی و نقدینگی می‌گردد و افزایش نقدینگی در افزایش سطح عمومی قیمت‌ها ظاهر می‌شود.

۲. عوامل ساختاری ناشی از عدم هماهنگی‌ها، محدودیت‌های زیرساختی و کاهش عرضه در بخش‌های کلیدی مانند صنایع و کشاورزی باعث بطنی ساختن عرضه در این بخش‌ها گردیده است.

زیرا در شرایط رشد سریع تقاضا، امکان افزایش متناسب و هم‌زمان عرضه وجود ندارد و منجر به تورم می‌شود.

یکی از راه‌های مهار (کنترل) تورم اتخاذ صحیح سیاست‌های پولی مناسب است، یعنی رشد باثبات و پیش‌بینی شده حجم پول. بسیاری از کشورها مانند کوریای جنوبی، مکزیکو، زیلند جدید و انگلستان با اعمال سیاست‌های پولی اصولی، موفق به کاهش تورم به ارقام یک‌رقمی (معمولاً پائین تر از ۵ فیصد) شده اند که یکی از دلایل عمده آن استقلال بانک مرکزی در این کشورها برای پیش‌برد سیاست‌های پولی بوده است.

تورم از نظر علم اقتصاد به معنی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در طول یک زمان مشخص است. سطح تورم برابر است با تغییر در یک شاخص قیمت که معمولاً شاخص قیمت مصرف‌کننده است.

تورم عبارت است از افزایش دائم و بدون سنجش سطح عمومی قیمت کالاها و خدمات است که در نهایت به کاهش قدرت خرید و نابسامانی اقتصادی منجر می‌شود. وقتی قیمت‌ها و تورم به دلیل کاهش توان خرید مصرف‌کننده و کاهش فروش فروشنده شدت پیدا می‌کند، خرید کاهش یافته و توازن عرضه و تقاضا به هم می‌خورد، کالا ارزان می‌شود و حتی خود فروشنده قیمت کالا را کاهش می‌دهد و از قیمت شدن آن جلوگیری می‌کند.

تورم سطح نسبی افزایش قیمت‌ها در یک دوره زمانی می‌باشد و به دو دلیل عمده به وجود می‌آید، دلیل اول تقاضای افراد به مفاد و سود بیشتر، یعنی آنکه هر شخص کالای را که می‌خرد به مقداری بیشتر از آنچه خریداری نموده می‌فروشد.

دوم ارزش زمانی پول، هر سرمایه و پول می‌تواند در فعالیت‌های اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته و افزایش یابد و این افزایش، متناسب با زمان است و هرچه زمان آن بیشتر باشد این افزایش بیشتر است. به زبان ساده تر ۱۰۰ دالر امروز ارزشی برابر با ۱۱۰ دالر چند ماه بعد را دارد. بنابر این قیمت‌ها افزایش می‌یابد و به صورت نسبی تورم ایجاد می‌شود. در صورت

متناسب بودن افزایش تورم با افزایش درآمدها به صورت عادی زندگی به صورت نورمال ادامه می‌یابد و وقتی مشکل می‌شود که تورم بسیار افزایش یابد در صورتی که درآمد به همان نسبت افزایش نداشته و حتی کاهش یافته است.

نکته مهم آنکه یعنی تورم لزوماً بد نیست و معمولاً آن نشانه اقتصاد سود ده و موفق می‌باشد. اما افزایش بی اندازه آن یا حتی ثابت و کم بودن آن در زمان کاهش درآمد و رکود اقتصادی بسیار مضر و برای جامعه فاجعه بار است.

دیدگاه کینزی دو دلیل عمده را برای تورم ذکر می‌کند: کاهش عرضه کل یا افزایش تقاضای کل.

اقتصاد کینزی یک نظریه اقتصادی است که به بررسی مجموع مصارف کل در اقتصاد و تأثیرات آن بر تولید و تورم می‌پردازد. اقتصاد کینزی به وسیله اقتصاددان انگلیسی جان مینارد کینز در طول دهه ۳۰ قرن ۲۰ در اقدامی برای درک رکود بزرگ امریکا توسعه یافت. کینز از افزایش مصارف دولتی و کاهش مالیات برای تحریک تقاضا و خروج اقتصاد از رکود حمایت می‌کرد. به تعقیب آن، اصطلاح «اقتصاد کینزی» برای اشاره به این مفهوم به کار می‌رفت که عملکرد اقتصادی مطلوب به وسیله تأثیرگذاری بر تقاضا کل از طریق تثبیت فعالیت‌های اقتصادی دولت و همین طور اتخاذ سیاست‌های مداخله جو یانه دولت در اقتصاد قابل‌دستیابی بود. اقتصاد کینزی منحیث نظریه «بخش تقاضا» در نظر گرفته می‌شود که بر تغییرات کوتاه‌مدت اقتصاد تمرکز دارد.<sup>۱</sup>

مانیتاریسم یا پول‌گرایی، مکتبی از اندیشه‌های اقتصادی است. طوری که از نام آن برمی‌آید، به نقش پول به مثابه عامل اصلی درک چگونگی تحولات اقتصاد کلان در طول زمان می‌نگرند. دیدگاه پول‌گرایان رشد عرضه پول مازاد بر رشد اقتصادی را عمده‌ترین دلیل تورم می‌دانند. به عبارتی دیگر، تورم تناسب نداشتن حجم پول در گردش با عرضه خدمات و کالاها است.



تقریباً تمام اقتصاددانان بر این نکته هم‌نظر اند که تورم پایدار و دراز مدت ریشه‌ای جز عرضه پول و افزایش نقدینگی ندارد. هر چه سطح تورم بیش‌تر شود، قدرت خرید یک واحد پول کمتر می‌گردد.

شاید عده‌ی فکر می‌کنند اگر عرضه افزایش یابد و کالاها فراوان در بازارها باشد تورم متوقف شده و یا کاهش می‌یابد زیرا اگر شرکتی روزانه میلیون‌ها یخچال تولید کند چطور بفروشد؟ اصلاً ابتداء با کدام سرمایه تولید کند؟ اگر مردم نخرند؟ وقتی کالاها در فروشگاه زیاد شود مردم کالای که فراوان است را نمی‌خرند، فروشنده باید مشتری را جستجو کند و یا تخفیف بدهد و در نهایت سعی و تلاش نماید تا مشتری رضایت به خرید دهد.

لذا به دلیل همین ورشکستگی‌ها و کاهش درآمدها همانطور که قبلاً توضیح داده شد، با کاهش در آمد، از تعداد افراد خریدار کاسته، رکود و تورم شدیدتر احساس می‌شود و فروشنده ناچار، عرضه جنس را محدود و قیمت فروشی می‌کند تا با تعداد کم خریدار به مفاد لازم برای گذراندن زندگی دست یابد.

باید بدانیم که برای کنترل، مدیریت و کاهش تورم چه باید کرد؟ چگونه باید بین عرضه و تقاضا موازنه ایجاد کرد؟

یکی از ریشه‌های تورم عدم تعادل میان درآمدها و مصارف دولت است. به این ترتیب که وقتی مصارف دولت نسبت به عایدات آن در بودجه سالانه بیش‌تر باشد، دولت با کسر بودجه مواجه می‌شود. اگر دولت برای حل مشکل کسر بودجه اقدام به استقراض از بانک مرکزی یا فروش درآمدهای اسعاری به بانک مرکزی کند، پایه پولی و به تعقیب آن نقدینگی کل در اقتصاد افزایش می‌یابد که این افزایش نقدینگی باعث تورم خواهد گردید.

اگر مردم بر اساس تجارب دست داشته‌شان و یا بر مبنای مشاهدات بازار پیش‌بینی کنند که در آینده نزدیک قیمت‌ها افزایش خواهند یافت، اندازه مصارف و خرید خود را افزایش می‌دهند. از طرف دیگر تولیدکننده‌گان و فروشنده‌گان از فروش و عرضه کالاهای خود به امید افزایش قیمت در

آینده خودداری می‌کنند، واضح است در این صورت با این سیاست، عرضه و تقاضا تأثیر مستقیم بر قیمت‌ها خواهد داشت و باعث افزایش تورم می‌گردد.

یکی از علل اساسی تورم، رشد نامتعادل بخش‌های اقتصادی کشور است (از جمله صنایع ساختمان) بطوری که توسعه سریع یک بخش و تحولات ناشی از آن موجب پیدایش عدم تعادل و ناهماهنگی میان بخش‌های دیگر اقتصادی می‌گردد، با توجه به سایر علل ریشه‌ای از جمله: کسر بودجه دولت، عدم تعامل بین بخش‌های مختلف اقتصادی، بخش تولید به درآمدهای نفتی (هدف از کشورهای نفت خیز)، نارسایی در سیستم حمل و نقل کشور، مشکلات اسعاری و غیره موارد، باعث رشد سطح عمومی قیمت‌ها شده که در نهایت منجر به افزایش تورم می‌گردد.

میان پس‌انداز و سطح تورم دو نوع رابطه موجود است:

۱. اگر سطح تورم بالا باشد، آثار نامطلوبی بر ثبات اقتصاد کلان در کشور و به ویژه نرخ تسهیلات داشته و منجر به کاهش سطح پس‌انداز می‌گردد. (طور مثال: اگر پولی را از کسی می‌گیرید به قصد اینکه با آن کار کنید و هر چه سود بدست آمد به نسبتی، بین هم تقسیم کنید، آن طرف به شما تسهیلات داده است. چون شما به تنهایی پول نداشتید.)
۲. سطح پس‌انداز پائین به ویژه کاهش در پس‌انداز دولت، باعث افزایش سطح تورم می‌گردد.

پدیده تورم از اثر برهم خوردن تعادل میان کالای موجود در جامعه با مقدار پول نقدینگی یا پولی که در گردش است، پدید می‌آید. (نقدینگی یعنی: مجموع بانک نوت‌ها، مسکوکات و منابع اعتبارات بانکی)، به عبارتی دیگر، وقتی کالا کم‌یاب و پول یا قدرت خرید برای خرید کالا یا جنس زیاد باشد، خلای حاصل شده تورم نام دارد. به این معنی که وقتی تعداد مشتری زیاد در برابر کالای کم قرار می‌گیرد، تورم بوجود آمده و قیمت کالاها بالا می‌رود.

جهت مقابله با تورم دو راه وجود دارد،

- رشد تولید کالا در برابر قدرت خرید،
- کاهش نقدینگی و کاهش قیمت کالاها.

لذا عملکرد دولت‌ها جهت مقابله با سطح تورم را باید در رشد تولید ناخالص داخلی و کاهش نقدینگی جستجو کرد.

بر اساس استاندارد بین‌المللی، ارگان محاسبه و اعلام سطح تورم، بانک مرکزی هر کشور می‌باشد. سطح تورم اکثراً از طریق محاسبه قیمت هفتگی، ماهانه و یا سالانه یک دسته از کالاها به شکل پایه یا اساس در نظر گرفته می‌شود. این دسته که به عنوان سبد پایه و شاخص کالا شناخته می‌شود، هر چند سال یک بار مورد بازنگری قرار می‌گیرد.

در محاسبه اندازه سطح تورم، کشورها میتودها و شیوه‌های متفاوتی را مورد استفاده قرار می‌دهند. اما در علم اقتصاد، رایج‌ترین یا معمول‌ترین در عین حال صحیح‌ترین راه محاسبه اندازه سطح تورم حد اوسط ۱۲ ماهه است. چرا که شاخص‌های دیگر چون یک مقطع زمانی خاص و کوتاه، در فاصله یک ماه را می‌بینند، قابل تعمیم به یک سال نیستند و نمی‌توان تمام ۱۲ ماه را با آن نگاه کرد. یعنی حد متوسط را طوری محاسبه می‌نمایند که ارقام مختلف ۱۲ ماه را با هم جمع و سپس بر عدد ۱۲ تقسیم می‌کنند.

باید تذکر دهیم که افزایش تورم بر اقتصاد کشور پی‌آمدهای ناگوار داشته و کاهش اجباری تورم منجر به رکود یا بحران می‌گردد.

تورم، اصلی‌ترین زیان را بر رابطه درآمد و مصارف اتباع کشور در قبال دارد و اگر دولت به شکل اجبار از افزایش تورم جلوگیری کند، درینصورت رکود عمیق‌تر و بیکاری فراگیرتر و شدیدتر می‌شود. طوری که با افزایش تورم درآمد تولیدکننده‌گان یا واردکننده‌گان بعضی از کالاها به یکباره زیاد شده و در عوض وضعیت اقتصادی مالکان مشاغل ثابت، خرابتر خواهد شد و

بدین گونه باعث شدت تضاد طبقاتی در جامعه می‌گردد.

تورم از اثر کاهش ارزش پول ملی بر وضعیت پس‌انداز در کشور هم تأثیر می‌گذارد. زمانی که که قدرت خرید کاهش می‌یابد، دارایی و پس‌انداز اتباع آن جامعه هم دستخوش تغییرات منفی می‌گردد، برعلاوه کاهش میل به پس‌انداز و مصرفی شدن جامعه هم یکی از اثرات نامرئی تورم است.

یکی از عوامل مؤثر در افزایش تورم، نوسانات نرخ اسعار و سیاست‌های پولی دولت است. در اکثر کشورها و از جمله کشور عزیزما افغانستان بیشتر حجم تورم ماهانه مربوط به بخش اقلام خوراکی و حمل و نقل بوده که به طور مستقیم بر سبد مصارف اتباع کشور تأثیر سوء دارد.

برعلاوه سیاست‌های پولی دولت به طریقی در افزایش اندازه تورم مؤثر بوده در حالی که سیاست‌های مالیاتی دولت بر این موضوع تأثیری زیادی نداشته، چرا که نرخ مالیات تغییر چندانی ندارد.

باید گفت که بعضی تصمیم‌ها ناسنجیده به ارتباط افزایش و رشد قیمت بعضی از لوازم خانگی هم بر افزایش تورم کالاهای مصرفی تأثیر اساسی دارد. همچنان نوسانات نرخ اسعار خارجی، باعث کاهش ارزش پول ملی شده و به همین خاطر تورم رخ می‌دهد.

منحیث یک اصل اساسی، کشوری با سطح تورم ثابت و پائین، پول با ارزش‌تر را دارا است، زیرا که قدرت خرید مالکین این اسعار در مقایسه با سایر کشورها افزایش می‌یابد. در طی نیمه دوم قرن بیستم کشورهای با سطح تورم پائین شامل جاپان، آلمان، و سویدن بودند، امریکا و کانادا بعداً به جمع این کشورها افزوده شدند. کشورهای با سطح تورم بلندتر هنگامی که به داد و ستد با کشورهای رقیب می‌پردازند متوجه کمبود ارزش پول ملی خود می‌شوند که این امر خود با سطح سود بالاتر همراه است.

طور مثال اگر تورم در کشور انگلستان نسبت به کشورهای دیگر کمتر باشد، در اینصورت صادرات انگلستان در رقابت با سایر کشورها بهتر بوده

و بنابر این تقاضا برای پوند جهت خرید کالاهای انگلیسی بیشتر خواهد شد. همچنین کالاهای خارجی در این داد و ستد، مفاد پائینتر داشته و اتباع انگلیسی کمتر به آنها تمایل نشان می‌دهند. همچنان نیاز به اسعار جهت خرید کالا از خارج کشور کمتر خواهد شد. بنابر این کشوری با سطح تورم پائین، پول ملی با ارزش تری خواهد داشت.

اندازه بهره و یا سود، سطح تورم، ارزش اسعار اساساً اجزای لاینفک یک نظام اقتصادی اند. تغییر و تحول اندازه سود که از سوی بانک مرکزی اعلام می‌گردد هم بر سطح تورم و هم بر ارزش اسعار تأثیر گذار است و در نتیجه، تغییرات اندازه سود از طریق تغییر در سطح تورم بر ارزش پول ملی اثر گذار واقع می‌شود. سود بلندتر سبب می‌شود که قرض دهنده‌گان در مقایسه با نظام اقتصادی کشورهای دیگر با بازپرداخت بیشتری روبرو شوند. بنابر این مفاد بیشتر، سرمایه‌گذاران خارجی را جذب نموده و سبب می‌شود که ارزش پول ملی افزایش یابد. تأثیر اندازه سود بیشتر، در صورتی خفیف می‌شود که اگر تورم در کشور خیلی بالاتر از سایر کشورها باشد و یا عوامل دیگر در کاهش ارزش پول ملی عمل نماید.

اگر اندازه بهره در کشور انگلستان در مقایسه با سایر کشورها افزایش یابد، تمایل برای سرمایه‌گذاری در آن جا بیشتر از کشورهای دیگر خواهد بود. درین حالت، شما با پس‌انداز در بانک‌های انگلستان سود بهتر اخذ خواهید نمود و در نتیجه تقاضا برای پوند افزایش می‌یابد. این عامل سبب افزایش ارزش پول ملی می‌گردد که جریان داغ پول نام دارد و در مدت کوتاه به عنوان عامل مهم در تعیین ارزش پول ملی محسوب می‌گردد.

کشورها معمولاً مواجه به کمبود سرمایه جهت پرداخت به پروژه‌های بخش عمومی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی خواهند شد. گر چه چنین فعالیت‌ها اقتصاد داخلی را تحریک می‌نماید، اما کشورهای با سطح قروض هنگفت، کمتر توجه سرمایه‌گذاران خارجی را بخود جلب می‌نماید. زیرا کشوری با داشتن قروض هنگفت، تورم را همراه دارد، و اگر سطح تورم

بالا باشد، این قرض با پول کم ارزش‌تری در آینده دوباره پرداخت خواهد شد.

در بدترین حالت ممکن، دولت اقدام به چاپ پول جهت پرداخت بخشی از قروض خود می‌کند، اما افزایش اندازه پول موجود، بدون شک با تورم همراه خواهد بود. علاوه بر این اگر یک دولت از طریق اقدامات داخلی از قبیل فروش اوراق قرضه و افزایش موجودی اسعار نتواند این کمبودی‌ها را جبران نماید، سپس اندازه صادرات خود را از طریق کاهش قیمت افزایش می‌دهد. نهایتاً قروض سنگین موجب نگرانی سرمایه‌گذاران خارجی می‌شود، در صورتی که آنها به این عقیده برسند که کشور مورد نظر در اجرای مکلفیت‌هایش کوتاهی کند، سرمایه‌گذاران خارجی در چنین حالت از سرمایه‌گذاری در چنین کشورها خودداری می‌کنند. به همین دلیل اندازه قروض یک کشور، بحرانی‌ترین عامل ارزش اسعار محسوب می‌گردد.

نسبت قیمت صادرات به قیمت واردات اصطلاح دوره داد و ستد را مطرح می‌کند که بصورت عموم به حساب جاری و تعادل درآمدها وابسته است. اگر اندازه صادرات یک کشور نسبت به واردات آن افزایش یابد، دوره داد و ستد بهبود می‌یابد. افزایش دوره داد و ستد بیانگر تقاضای بیشتر برای محصولات صادراتی یک کشور است. این امر به نوبه خود باعث افزایش درآمدهای صادراتی آن کشور شده که با افزایش تقاضای پول آن کشور همراه است که موجب افزایش ارزش پول آن کشور می‌گردد. اگر قیمت صادرات نسبت به واردات با نرخ کمتری افزایش یابد، ارزش پول ملی نسبت به رقبای تجارتی آن مملکت کاهش خواهد یافت.

سرمایه‌گذاران خارجی بدون شک بدنبال کشورهای با عملکرد اقتصادی قویتر هستند تا به سرمایه‌گذاری در این کشورها بپردازند. کشورهای با چنین خصوصیات مثبت در صدد اند تا سرمایه را از کشورهای دیگر که ریسک‌های اقتصادی و سیاسی در آن جا قریب‌الوقوع است در جهت منافع خود به گردش در آورند. هرج و مرج سیاسی سبب می‌شود که

سرمایه‌گذاران نسبت به ارزش و جهت‌گیری سرمایه‌بی‌اعتماد شوند و به سمت کشورهای با ثبات پولی بهتر گرایش یابند.

مسئله دیگر که یک عده کشورها با آن مواجه اند موضوع تحریم‌ها است. پدیده تحریم‌ها که از سوی کشورهای صنعتی بزرگ بالای کشورهای رو به توسعه اعمال می‌گردد یکی از مهمترین عوامل در تضعیف نظام اقتصادی کشور اعمال‌کننده تحریم است.

در شرایط تحریم و بلاک شدن پول‌ها و سرمایه در بانک‌های خارجی، به علت قطع ارتباط بانک‌های آن کشورها با کشور اعمال‌کننده تحریم، و عدم صادرات، بخصوص اموال که پایه محوری صادرات کشور می‌باشد، بیشتر از همه، باعث کاهش ارزش پول ملی کشور تحریم شده می‌گردد و در چنین شرایط بعضی کشورهای دیگر از این وضعیت سوء استفاده نموده و تولیدات و اموال کشور تحریم شده را با ارزش کم خریداری، و کالاهای بی‌کیفیت خود را به قیمت گرانتر می‌فروشند. از جهت دیگر با توجه به فشار تحریم‌ها موج واردات کالای قاچاق به کشور شدیدتر شده که خود به کم ارزش شدن پول ملی و افزایش ارزش اسعار دامن می‌زند. در کنار مسئله تحریم، مدیریت سوء و یا ناپکار، عدم نصب متخصصین خبره اقتصادی به فلج شدن اقتصاد یک کشور دامن می‌زند.

افزایش ارزش زمانی پول، عامل دوم پیدایش تورم است.

نبود درآمد و رکود اقتصادی تورم را ایجاد نمی‌کند، بلکه فقط باعث می‌شود تا جامعه تورم و قیمتی را بیشتر احساس کند، زیرا در اثر فشار، تفاوت ایجاد شده است. این فشار به دلیل افزایش تورم و قیمتی نیست بلکه به علت فاصله گرفتن عواید از قیمت‌ها و مصارف می‌باشد.

عامل سوم تورم که توسط دانشمندان علم اقتصاد مانند: سالواتوره، پاراتو، و.. دیده شده و به صورت مختصر و جزئی از آن صحبت شده بود چونکه در گذشته عامل اصلی نبود. این عامل امروز، اهمیت بسزا در علم اقتصاد دارد و آن عبارت از تفاوت‌های گم شده، میزان حذف اقتصادی.

عاملی که به صورت نامفهوم و نامشخص در برخی گفته‌ها و نوشته‌ها آورده شده ولی گوینده یا نویسنده درک از آن نداشته است. شما این مورد را شنیده اید سرمایه حذف شده از جریان اقتصاد، راکد، از دست رفته و غیره، این عامل باعث می‌شود توازن بین عرضه و تقاضا بیشتر بهم بخورد. چون برعلاوه تفاوت‌های محاسبه شده مقادیری بیشتر گم شده است. این عامل روی ارزش زمانی پول هم تأثیر دارد زیرا باعث تفاوت میان پول قرض گرفته شده و مبلغ واقعی پرداخت شده می‌گردد عملاً سطح سود افزایش داده شده و یا باعث بلند رفتن قیمت کالا و خدمات می‌گردد زیرا باعث تفاوت سرمایه‌گذاری و سود نهایی شده است. این عامل از طریق فشار بر دو عامل دیگر باعث افزایش تورم می‌شود.

هالند، ۲۸ دسامبر ۲۰۱۷

منابع

---

<sup>۱</sup> История на икономическите учения, Кирил Й. Григоров,  
София, ۱۹۸۲



## آیا کشورهای عقب نگه‌داشته شده یا رو به توسعه محکوم به فقیر ماندن هستند؟

آیا با توجه به عمل و عکس‌العمل نزدیک و پیچیده بین گرسنگی و فقر، امیدی به از بین رفتن گرسنگی منحصیث یکی از تحقیرآمیزترین انواع محرومیت‌های انسانی در آینده نزدیک وجود دارد؟

پاسخ این پرسش به تمایل سیاسی و مسئولیت‌پذیری دولت‌های ملی بستگی دارد. مثلاً در برزیل که یکی از عمده‌ترین صادرکننده گان غله‌جات و گوشت است، بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ۱۷۰ میلیونی آن با روز کمتر از یک دالر زندگی می‌کنند. به همین منظور رئیس جمهور برزیل تعهد سپرده، که گرسنگی را تا اخیر دوره ریاست جمهوری خود کاهش دهد و یک طرح جامع برای کاهش سطح گرسنگی ارائه نموده است.

آیا کشورهای عقب نگه‌داشته شده محکوم به فقیر ماندن هستند؟

آمار پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در شرق آسیا طی دو دهه گذشته نشان می‌دهد که پاسخ برای این پرسش منفی است. با وجود تولید ناخالص ملی سرانه اولیه پائین، سطح پس‌انداز، تولید داخلی و سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی در این منطقه بالاتر از هر منطقه دیگر در جهان بوده است و این مسأله باعث دستیابی به بالاترین سطح رشد اقتصادی شده است. متخصصین هنوز برای توضیح این پدیده کوشش می‌کنند. اما بصورت عموم بسیاری از عواملی که مردم را به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تشویق می‌کند، شناخته شده اند. این عوامل شامل ثبات سیاسی و اقتصادی، یک نظام بانکی قابل اتکاء و سیاست‌های مناسب دولت می‌باشند.

علاوه بر سرمایه‌گذاری داخلی، سرمایه‌گذاری خارجی، بخصوص اگر همراه با انتقال تکنولوژی پیشرفته از کشورهای توسعه یافته باشد، نیز می‌تواند به

شکستن دایره فقر کمک کند. فرصت برای سود بردن از سرمایه‌گذاری و تکنالوژی خارجی، بعضاً «مزایای عقب ماندگی» خوانده می‌شود که باید (حداقل از لحاظ نظری) بتواند کشورهای فقیر را به توسعه‌ای سریعتر از سطحی که با آن کشورهای ثروتمند امروز توسعه یافته‌اند، قادر سازد. بسیاری شرایط مورد نیاز برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی در یک کشور، مشابه شرایط مورد نیاز برای انگیزه دادن به سرمایه‌گذاران داخلی می‌باشد.

فضای مناسب سرمایه‌گذاری شامل بسیاری از عواملی است که سرمایه‌گذاری در یک کشور را سودآورتر و کم‌مخاطره‌تر از سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر می‌سازد. ثبات سیاسی یکی از مهمترین عوامل در این زمینه است. هم سرمایه‌گذاران داخلی و هم سرمایه‌گذاران خارجی با احتمال بروز بحران سیاسی و چشم انداز حاکمیت دولتی که مالیات مجازات‌کننده وضع می‌کند یا دارایی‌های سرمایه‌ای را مصادره می‌نماید، انگیزه سرمایه‌گذاری را از دست می‌دهند.

در نتیجه، کشور متذکره می‌تواند به داخل یک دایره بدتردیگر سقوط کند که از نظر تاریخی در بسیاری از کشورهای افریقای و امریکای لاتین مشاهده شده است. عدم ثبات سیاسی، سرمایه‌گذاری‌های جدید را فراری می‌سازد و کشور را از رشد اقتصادی سریعتر و بهبود رفاه اقتصادی مردم باز می‌دارد و حتی باعث افزایش نارضایتی نسبت به نظام سیاسی شده و بی‌ثباتی سیاسی را افزایش می‌دهد. سقوط در دایره بدتر بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند مانع جدی در راه کوشش‌ها برای توسعه اقتصادی و کاهش فقر شود.

گرسنگی یکی از عمده‌ترین نشانه‌های فقر و از نظر اخلاقی غیرقابل قبول است. در دنیای جهانی شدن قرن بیست و یکم، با مواد غذایی بیش از حد کافی تولید شده برای تغذیه شش میلیارد ساکنین کره زمین، هنوز هم در حدود ۸۰۰ میلیون نفر از کمبود مزمن مواد غذایی رنج می‌برند (که این مقدار بیش از تمام نفوس امریکای لاتین و افریقای زیر صحرا می‌باشد). بر اساس پیش‌بینی اخیر سازمان‌های مواد غذایی و کشاورزی سازمان ملل در سال‌های ۱۹۹۹-۲۰۰۱، ۸۴۲ میلیون نفر در جهان که در برگیرنده ۷۹۸

میلیون نفر در کشورهای در حال توسعه و ۳۴ میلیون نفر در کشورهای با اقتصادهای در حال گذار و ۱۰ میلیون در کشورهای با درآمد بالا است، دچار فقرغذایی بودند. سه بر چهار حصه تھی‌دستان جهان در مناطق روستایی زندگی می‌کنند و اکثر تھی‌دستان را زنان تشکیل می‌دهند. تحولات جدید فقر در جهان آزردهنده می‌باشد. در نیمه اول دهه ۹۰ تعداد افراد دچار فقرغذایی به ۳۷ میلیون نفر کاهش یافت، اما در ۵ سال بعدی دوباره به تعداد آن ۱۸ میلیون نفر اضافه گردید. تعداد افراد دچار فقرغذایی در شرق آسیا و منطقه پاسیفیک کاهش یافته، اما هنوز این مقدار در جنوب آسیا در سطح بالا قرار داشته و در افریقای زیر صحرا، شرق میانه و شمال افریقا در حال افزایش است. در هند بعد از کاهشی تقریباً ۲۰ میلیون نفر طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۲ و ۱۹۹۵-۱۹۹۷ تعداد افراد تھی‌دست در سال‌های بعد به تعداد ۱۹ میلیون نفر افزایش یافت.

در چین تعداد افراد دچار فقرغذایی به ۵۸ میلیون نفر در دهه ۹۰ کاهش یافت، در حال حاضر این کاهش به تدریج در حال کم شدن است. در کشورهای با اقتصادهای در حال گذار در نیمه دوم دهه ۹۰ تعداد افراد دچار فقرغذایی از ۲۵ میلیون نفر به ۳۴ میلیون نفر افزایش یافت.<sup>۱</sup>

ظاهراً به نظر می‌رسد که علل بی‌نوابی تھی‌دستی چندگانه، و در کشورهای مختلف متفاوت است. اکثر فقرا در کشورهای زندگی می‌کنند که فاقد زمین قابل کشت یا آب کافی برای تهیه موادغذایی و رساندن آن به جمعیت در حال رشد خود هستند. اما بسیاری از تھی‌دستان و فقرا نیز در کشورهای دیگری که در آنها سرمایه طبیعی به مقدار کافی وجود دارد، زندگی می‌کنند. عده‌ای از این کشورها در تولید و صادرات یک محصول کشاورزی مانند کاکاو، قهوه یا پنبه تخصص پیدا کرده‌اند و از کاهش قیمت این محصولات در بازارهای جهانی صدمه دیده‌اند.

نکته قابل بحث این است که از همین منابع آب و زمین می‌توان به شکل بهتر برای تولید مواد غذایی استفاده کرده و آن را در دسترس مردم قرار داد. اما هنوز در کشورهای دیگر نیز، مانند برازیل که در صدور محصولات

آیا کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده با روبه توسعه محکوم به فقیرماندن هستند؟

مشابه تخصص یافته است، مردم فقیر دچار فقرغذایی بوده و به شدت نیازمند همان محصولات صادراتی می‌باشند.

ارقام موجود بیانگر آنست که در سراسر جهان بیش از مقدار کافی برای تغذیه تمامی تهی‌دستان، مواد غذایی تولید می‌شود. همچنان، دیده می‌شود که کشورهای که فقرغذایی کمتر دارند در مقایسه با کشورهای که فقرغذایی بیشتر دارند، بیشتر به واردات مواد غذایی وابسته می‌باشند (گرچه که آنها بخش کوچکتری از درآمد صادراتی خود را صرف ورود مواد غذایی می‌کنند).

پس گفته می‌توانیم، گرسنگی مزمن مسأله‌ای است که با مقدار غیرکافی تولید مواد غذایی ارتباط نداشته، بلکه با توزیع نابرابر آن میان کشورها و در داخل کشورها ارتباط دارد. درآمد صادراتی اندک کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده، مانع خرید مواد غذایی کافی بوسیله آنها در بازارهای جهانی می‌شود، زیرا فقیرترین شهروندان این کشورها، قادر به خرید مواد غذایی نیستند. بدون تردید مهمترین دلیل وجود بی‌نوایی، فقر کشورها و فقر شدید خانواده‌ها است.

بر اساس مطالعات سازمان مواد غذایی و کشاورزی سازمان ملل، اکثر حالات بحرانی مواد غذایی در سراسر جهان مستقیماً ناشی از حوادث طبیعی (خشکسالی و سیل)، تضادها و بحران‌های اقتصادی هستند.

آیا این فقر نیست که مردم را در مقابل حوادث و اتفاقات طبیعی و یا ایجاد شده بوسیله بشر آسیب‌پذیر می‌سازد؟ و آیا فقر عامل اصلی بروز این اتفاقات نیست؟ طور مثال، در بسیاری از کشورها، حفرچاه‌ها می‌تواند از آثار حوادث و اتفاقات خشکسالی جلوگیری کند اما فقر مانع سرمایه‌گذاری در حفر چاه‌ها می‌شود و فقر (یعنی درآمد صادراتی اندک) مانع واردات مواد غذایی می‌شود که کمبودهای پیش‌بینی نشده مواد غذایی را می‌تواند جبران کند. این فقر است که تضادها و مناقشات را بوجود می‌آورد، بسیاری از مهاجران نه تنها از اثر خشونت بلکه از محرومیت اقتصادی نیز فرار می‌کنند.

با پذیرفتن فقر منحصیث دلیل اصلی گرسنگی، در واقع فقر هم علت و هم معلول گرسنگی است. فقرغذایی يك حلقه ارتباطی بحرانی در دایره فقر بوده که باعث سلامت و حفظالصحة نامناسب، کاهش آموزش علم و دانش و کاهش فعالیت‌های فیزیکی شده و بدین ترتیب با کاهش بهره‌وری، فقر بیشتر را بوجود می‌آورد.

تقریباً يك سوم دلایل، سطح صحت عامه (وضع خدمات صحی) نامناسب در کشورهای در حال توسعه با گرسنگی و سوءتغذی ارتباط دارند. سوءتغذی تأثیر منفی بر حضور کودکان در مکاتب و سطح تحصیلات آنها دارد، سوءتغذی در کودکی و کمبود مواد غذایی در بزرگسالی دلایل مزدهای پائین و ظرفیت پائین ایجاد عواید کافی در بزرگسالی است که نمی‌توانند از خانواده خود حمایت کنند. علاوه بر این مادران دچار سوءتغذی با احتمال بیشتر، کودکان با وزن کمتر از وزن طبیعی به دنیا می‌آورند. بنابر این، این مسأله، دایره شوم سوءتغذیه و فقر بین نسلی (انتقال پدیده فقر از نسلی به نسل دیگر) که بخصوص ثبات اجتماعی ملی و توسعه جهانی را تهدید می‌کند، را کامل می‌نماید.

بسیاری از کشورهای در حال توسعه ممکن است در تلاش دوگانه مبارزه با گرسنگی و فقر تنها با اتکاء کوشش خود با شکست مواجه شوند. نقش جامعه بین‌المللی نیز در این زمینه اهمیت دارد. يك اقدام عملی درین زمینه، تدویر اجلاس جهانی توسعه پایدار در یوهانسبورگ (افریقای جنوبی)، در سپتامبر ۲۰۰۰) و مجمع عمومی سازمان ملل متحد (دسامبر ۲۰۰۲) بود. طی این اجلاس آنها خواستار اجرای فوری صندوق همبستگی جهانی برای تقویت مبارزه جهانی برای فقر و گرسنگی حاد شدند. شاید مهم‌تر از این برای بهبود شرایط افراد فقیر در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، اصلاحات به نفع فقرا در تجارت بین‌الملل باشد مانند مسایلی که در دور دوحه، مذاکرات تجاری بین‌المللی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. سرانجام شناسایی و تعهد برای اجرای موثرترین سیاست‌ها نیز اهمیت حیاتی دارد. در کوتاه مدت، حتی سیاست‌های اضطراری، جهت دسترسی مستقیم

مردم بی‌بضاعت به مواد غذایی مورد نیاز (توزیع عمومی مواد غذایی یا غذا در مقابل کار) ممکن است وسیله مهمی برای شکستن دایره فقر و گرسنگی باشد، اما اکثر متخصصین در این مورد اتفاق نظر دارند که هر راه حل طولی‌مدت و پایدارتری باید هر دو مشکل فقر و گرسنگی را هم‌زمان هدف قرار دهد، طور مثال، حفر چاه‌ها از نظر محیط زیست مناسب در مناطقی که بیشتر با خشک سالی روبرو هستند می‌تواند بهره‌وری کشاورزی محلی را افزایش داده و هم‌زمان دسترسی محلی به مواد غذایی را بهبود بخشیده و هم درآمد کشاورزان محلی را افزایش دهد. سرمایه‌گذاری دولتی در اعمار راه‌های روستایی نیز می‌تواند دسترسی فیزیکی فقرای روستا را به بازارها برای خرید مواد غذایی و فروش محصولات آنها بهبود بخشیده و مشاغل اضافی در خارج از بخش کشاورزی را ایجاد کند.

استراتژی دولت که مستقیماً دلایل ریشه‌ای فقر، مانند بیکاری و فقدان زمین را هدف قرار می‌دهند، می‌توانند مؤثرترین وسیله جهت تضمین حذف پایدار گرسنگی باشد.

به نظر می‌رسد که ویتنام یک مثال بارز در این مورد باشد. اصلاحات اقتصادی آغاز شده در سال ۱۹۸۶، کنترل زمین‌ها را به کشاورزان انتقال داد و به آنها اجازه داد که فروش محصولات خود را در بازار افزایش دهند، مالیات کشاورزی را کاهش داده و سرمایه‌گذاری‌های دولتی در زیربنای روستایی را افزایش داد. این مسأله دهقانان ویتنامی را قادر ساخت تا از بهبود دسترسی به بازارهای جهانی بهره برداری کنند و باعث شد که تولید سرانه مواد غذایی دو برابر شده و رشد صادرات محصولات زراعتی سریعتر گردد.

در دهه ۹۰ رشد بخش کشاورزی باعث افزایش سطح رشد اقتصادی به ۷ فیصد در سال گردید و باعث کاهش جمعیتی که دچار فقر غذایی بودند از ۲۷ فیصد به ۱۹ فیصد شد. این امر نشان می‌دهد که چگونه رشد سریع اقتصادی و رشد تجارت می‌تواند باعث کاهش پایدار در فقر شود که خود ناشی از سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری به نفع فقرا است.<sup>۲</sup>

شدت فقر مطلق از ترکیب فیصدی پائین درآمد و توزیع نابرابر آن ناشی می‌شود. هرگاه هر توزیع درآمد را در نظر بگیریم، هر قدر سطح درآمد سرانه بالاتر باشد، تعداد افراد مطلقاً فقیر کمتر خواهد بود. ولی همان طوری که دیده ایم سطح درآمد سرانه بالا تضمین کننده سطح پائین فقر نیست. بنابر این شناخت ماهیت توزیع اندازه در آمد، مرکز ثقل هر گونه تحلیلی است که از مسأله فقر در کشورهای کم درآمد صورت می‌گیرد.

ترسیم تصویر دقیق از فقر کشورهای کمتر توسعه یافته کافی نیست. قبل از این که بتوانیم سیاست و برنامه مؤثر برای مبارزه با فقر تدوین کنیم باید شناخت مشخصی از این که گروه‌ها و یا افراد فقیر که چه کسانی هستند و خصوصیات اقتصادی آنان چیست داشته باشیم.

وقتی سیاست‌های مبارزه با فقر را بررسی می‌کنیم، خواهیم دید، اینکه خود را مصروف افزایش سطح رشد تولید ناخالص ملی نمائیم، به امید اینکه، این رشد درآمد ملی سطوح زندگی افراد بسیار فقیر را بهبود بخشد، کافی نیست. بر عکس به نظر می‌رسد که مبارزه مستقیم با فقر از طریق سیاست‌ها و برنامه‌های که بر امحای فقر تأکید دارند چه در کوتاه مدت و چه در طول مدت، مؤثرتر خواهد بود. ولی مبارزه مستقیم با فقر، بدون شناخت دقیق و کامل مکان جغرافیایی، وسعت و خصوصیت فقر امکان پذیر نخواهد بود.

بررسی‌ها در مورد مشخصات تهی‌دستان در کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده، این مشخصه را تأیید می‌کند، که آنها به طور مشابه در نواحی روستایی زیست می‌نمایند و بیشتر به کشاورزی و فعالیت‌های وابسته به آن مشغول اند. طور مثال، تقریباً دو بر سوم افراد بسیار فقیر، زندگی خود را از طریق کشاورزی معیشتی، چه به صورت زارعان کوچک و یا کارگران زراعتی که دستمزد ناچیز در یافت می‌کنند، می‌گذارند. از يك برسوم متباقی، بخش در مناطق روستایی (مشغول فعالیت‌های خدماتی کوچک) و بخشی دیگر، در ساحات نزدیک مراکز شهرها زندگی می‌کنند و به انواع مختلف کارهای آزاد مانند دوره گردی، خرده فروشی، فعالیت‌های خدماتی

کوچک و خرید و فروش در مقیاس کوچک مشغول اند. ولی روی هم رفته می‌توانیم نتیجه بگیریم که در آسیا و افریقا تقریباً ۸۰ تا ۹۰ فیصد و در امریکای لاتین تقریباً ۵۰ فیصد تمام گروه‌های فقیر در مناطق روستایی زندگی می‌کنند.

نکته جالب این است که با وجود تمرکز فقرمطلق در دهات، طی دهه گذشته بیشترین فیصدی مصارف دولت در اکثر کشورهای کمتر توسعه یافته در مناطق شهری و در داخل این مناطق، در میان بخش‌های نسبتاً مرفه تجاری و صنایع کارخانه‌های جدید صرف شده است. این گونه جانبداری از بخش جدید شهری در مصارف دولتی، چه در بخش سرمایه‌گذاری مستقیم اقتصادی تولیدی و چه در زمینه‌های آموزش، صحت عامه، مسکن و سایر خدمات اجتماعی، در مرکز ثقل بسیاری از مسایل توسعه قرار دارد.

با توجه به تعدادی نا متناسب افراد بسیار فقیر که در مناطق روستایی ساکن اند، هر نوع سیاستی که جهت کاهش فقر طرح ریزی می‌شود، لازم است تا بیشتر در جهت توسعه روستایی به طورعام و بخش کشاورزی به طور خاص تمرکز یابد.

یکی دیگر از مسایل مربوط به فقر این است که فیصدی بیشتر افرادی بی‌بضاعت را زنان تشکیل می‌دهند. اگر ما شرایط زندگی افرادی را که در فقیرترین مناطق کشورهای عقب‌مانده زندگی می‌کنند، مقایسه نمائیم، در می‌یابیم که در همه جا، زنان و کودکان جز محروم‌ترین گروه‌ها قرار دارند و احتمال اینکه زنان و اطفال فقیر بوده و با سوءتغذی مواجه باشند بسیار زیادتر است. این گروه احتمالاً از خدمات صحی، آب آشامیدنی، و سایر رفاه اجتماعی کمتر برخوردار و یا محروم اند. علاوه بر این، زنان معمولاً دسترسی کمتر به آموزش، اشتغال بخش رسمی، تأمین اجتماعی و برنامه‌های کاریابی دولتی دارند. فقیرترین قشر کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده در فامیل‌های زندگی می‌کنند که سرپرستی آنرا زنان بر عهده داشته و هیچ مرد نان‌آوری ندارند.



در هندوستان ۲۰ فیصد سرپرستان خانواده‌ها را زنان تشکیل می‌دهند، این رقم در کاستاریکا ۱۷ فیصد و در مناطق روستایی کنیا ۴۰ فیصد است و این نسبت در اکثر مناطق کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده در حال افزایش است. با توجه به این که امکانات بالقوه کسب درآمد زنان، تا حد قابل توجهی کمتر از مردان است، لذا در خانواده‌های که زنان سرپرستی آنرا برعهده دارند با فقر بیشتر مواجه می‌باشند. به صورت عموم، زنان که سرپرستی خانواده را بر عهده دارند از آموزش و درآمد کمتر برخوردار می‌باشند.

بخشی از تفاوت‌های درآمد میان خانواده‌ها را می‌توان بوسیله تفاوت‌های درآمدی میان مردان و زنان توضیح داد. علاوه براین، زنان اکثراً برای انجام کار مشابه دستمزد کمتر حاصل می‌نمایند، بیشتر از مشاغل با درآمدهای بالا از آنان دریغ می‌شود. در شهرها، زنان به ندرت می‌توانند در بخش رسمی (چه شرکت‌های خصوصی و چه دوایر دولتی) به کار گماشته شوند و فعالیت آنان در مشاغل غیررسمی و با بهره‌وری کم، محدود می‌شود. از آنجائی که این مشاغل غیررسمی اند، نمی‌توان قوانین مربوط به تأمین حقوق و دستمزد را در این مشاغل اعمال نمود و یا شاغلان را شامل منافع تأمین اجتماعی گردانید. همچنان زنان روستایی دسترسی کمتر به منابع دارند که برای تأمین درآمد با ثبات، لازم است و اکثراً شامل قوانینی می‌شوند که درآمدهای بالقوه آنها را محدود می‌کند. مقررات، معمولاً زنان را از تصاحب اموال یا امضاء قراردادهای مالی بدون امضای همسران شان منع می‌کند و در برخی از موارد نیز از حقوق طبیعی برای دریافت منابعی مانند اعتبارات و آموزش برخوردار نیستند. به استثنای بعضی حالات، اشتغال بخش دولتی یا برنامه‌های افزایش درآمد منحصراً در اختیار مردان است و این امر خود تفاوت درآمدی میان زنان و مردان را تشدید می‌کند ولی درآمد خانواده به تنهایی نمی‌تواند شدت محرومیت نسبی زنان را توصیف کند. زیرا اکثر از خانواده‌های که توسط زنان سرپرستی می‌گردند در فقیرترین مناطق قرار گرفته و دسترسی خیلی ناچیز به خدمات تحت پوشش دولت

از قبیل نل‌های آب آشامیدنی صحی، کانالیزاسیون و مراقبت‌های صحی دارند.

علاوه بر این اطفال درین خانواده‌ها اکثراً بجای درس خواندن جهت کمک به درآمد خانواده کار می‌کنند. طوری که می‌دانیم، تولید ناخالص ملی سرانه يك معیار ناکافی در توسعه است، زیرا این معیار وسعت فقر مطلق را نشان نمی‌دهد. به همین ترتیب، درآمد خانواده شاخص ضعیفی برای نشان دادن رفاه فرد است. زیرا توزیع درآمد میان خانواده‌ها احتمالاً کاملاً نابرابر باشد. در واقع، در میان افراد فقیر، موقعیت اقتصادی زنان، شاخص بهتری برای رفاه آنان و فرزندانشان است. بررسی‌های موجود تخصیص منابع برای خانواده بصورت واضح نشان می‌دهد که در بسیاری از مناطق جهان، تعصب زیادی علیه زنان در مواردی چون تغذیه، مراقبت‌های صحی، آموزش و میراث وجود دارد.

طور مثال به اساس پژوهشات، واضح گردیده است که، در هند دختران ۴ برابر پسران از سوءتغذی مزمن رنج می‌برند و احتمال اینکه پسران مریض را برای تداوی به شفاخانه ببرند، ۴۰ برابر بیشتر از دختران مریض است. علاوه بر این تحقیقات و بررسی‌ها نشان داده است که این تعصبات جنسیتی سطح بقا را در میان نوزادان دختر به طور قابل ملاحظه کاهش می‌دهد.<sup>۳</sup>

در نتیجه، نسبت‌های جنسی دختر به پسر، ثبت شده در کشورهای مانند چین آنقدر پائین تر از سطح مورد انتظار است که گفته می‌شود ۲۰۰ میلیون دختر ناپدید هستند. علاقه به فرزند پسر این واقعیت را منعکس می‌سازد که مردان توانایی بیشتر برای کمک به بقای خانواده از نظر مالی دارند.

قانونی کردن اشتغال بخش غیررسمی که در آن اکثراً زنان مشغول کار هستند نیز موقعیت اقتصادی زنان را بهبود می‌بخشد. کاهش موقعیت اقتصادی نسبی یا مطلق زنان آثار طویل‌المدت اخلاقی و اقتصادی دربر

دارد. در واقع هرپروسة رشد که نتواند رفاه افرادی را که با سختی کار می‌کنند بهبود بخشد نتوانسته است به یکی از اهداف اساسی توسعه دست یابد. طی مدت طولانی، موفقیت کمتر زنان، احتمالاً به سطح پائین تر رشد اقتصادی خواهد انجامید. زیرا موفقیت آموزشی و موقعیت مالی آینده کودکان ارتباط بیشتر با وضعیت مادران خواهد داشت تا پدران.

بهمین ترتیب اگر زنان به صورت موفقیت‌آمیز در پروسة رشد در نظر گرفته شوند، فواید و ثمربخشی سرمایه‌گذاری، در سرمایه‌انسانی به نسل‌های بعد انتقال می‌یابد و با توجه به اینکه سرمایه‌انسانی احتمالاً مهم‌ترین منبع اولیه رشد است، آموزش و ارتقاء موقعیت اقتصادی زنان جهت رسیدن به اهداف طویل‌مدت توسعه بسیار مهم و اساسی است.

جهت کاهش گسترده وسعت فقر مطلق در اکثر کشورهای در حال توسعه، صرف اتکاء به نیروهای طبیعی رشد اقتصادی، ناکافی خواهد بود. از آنجائی که این موضوع در نظریات و سیاست توسعه اهمیت بسزا دارد، بررسی جدی را می‌طلبد. سوال اصلی این است: آیا تعقیب رشد اقتصادی بر اساس نظریه سنتی یا قدیمی به حداکثر رساندن تولید ناخالص ملی، توزیع در آمد، وسعت فقر را در کشورهای در حال توسعه، بهبود می‌بخشد، بدتری کند و یا هیچ اثری در آن ندارد؟

متأسفانه، در حال حاضر اقتصاددانان هیچ‌گونه درك روشنی از عوامل مشخصی که در تغییرات توزیع درآمد کشورها در طول زمان اثر می‌گذارد، ندارند. پروفیسور کوزنتس، معتقد است که در مراحل اولیه رشد اقتصادی توزیع درآمد بدتر شده و در مراحل بعدی بهبود می‌یابد.

اندازه و وسعت فقر در هر کشور تابع دو عامل است:

۱. سطح متوسط درآمد ملی و
۲. درجه نابرابری در توزیع درآمد، هرچه توزیع درآمد ناعادلانه‌تر باشد، سطح فقر بیشتر است.

ولی چگونه می‌توان فقر را منحيث يك مفهوم کمی اندازه‌گیری کرد؟

طی دهه ۷۰ قرن بیست، در اثر افزایش توجه به مسأله فقر، اقتصاددانان توسعه، با تلاش برای ایجاد يك خط فقر عمومی، گام نخست را جهت اندازه‌گیری سطح فقر در داخل کشورها و میان کشورها برداشتند. اقتصاددانان توسعه، حتی فراتر رفتند و مفهومی را که اکنون به صفت فقر مطلق به کار می‌رود به وجود آوردند. منظور از فقر مطلق، يك سطح حداقل درآمد معیشتی معین است که به منظور ادامه حیات برای تأمین نیازمندی‌های اساسی جسمانی، غذا، پوشاک و سرپناه ضروری است. فعلاً، مسأله عمده این است که سطح حداقل معیشت از يك کشور تا کشور دیگر یا از يك منطقه تا منطقه دیگر متفاوت است و منعکس‌کننده تفاوت در نیازمندی‌های روانی، اجتماعی و اقتصادی است. بنابر این، اقتصاددانان سعی نموده‌اند که مسأله را بزرگ جلوه نداده و فقر جهانی را به طور معتدلی بسنجند. يك روش معمولی ایجاد يك خط فقر بین المللی، مثلاً ۳۷۰ دالر به قیمت ثابت (بر اساس ارزش دالر در سال ۱۹۸۵) و بعداً کوشش برای سنجش قدرت خرید معادل این مقدار پول، بر اساس پول محلی کشورهای در حال توسعه بوده است. نظر به تناسب جمعیت کشورهای رو به توسعه و عقب‌نگه‌داشته شده، از هر سه نفر، یک نفر به طور مطلق فقیر است. از نظر منطوقی بالاترین سطح فقر (۶۲ فیصد) در صحرای جنوبی افریقا و بیشترین تعداد افراد بسیار فقیر در آسیا (۶۷۵ میلیون نفر) قرار دارند. با بدتر شدن مداوم اقتصاد بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته در اوایل دهه ۹۰ و افزایش سریع جمعیت آنها، می‌توان نتیجه گرفت که فیصدی و تعداد افراد فقیر در کشورهای کمتر توسعه یافته روند صعودی خواهد داشت.

سطح تولدات و مرگ و میر در کشورهای توسعه یافته و رو به توسعه به نحو چشمگیری متفاوت است. سطح تولدات در کشورهای کمتر توسعه یافته بسیار بالا است، یعنی، تقریباً ۳۰ تا ۴۰ نفر در هر ۱۰۰۰ نفر، در حالی که در کشورهای توسعه یافته کمتر از نصف این رقم است. سطح

آیا کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده با روبه توسعه محکوم به فقیر ماندن هستند؟

مرگ و میر نیز در کشورهای عقب‌مانده نسبت به کشورهای توسعه یافته بیشتر است. ولی به دلیل بهبود شرایط صحتی و کنترل امراض ساری، تفاوت میان سطح مرگ و میر در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به نحو قابل ملاحظه‌ای از تفاوت بین سطح تولدات کمتر است. در نتیجه، سطح متوسط رشد جمعیت در کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده، بیشتر از ۲ فیصد در سال است، در مقایسه با سطح رشد جمعیت در کشورهای صنعتی که فقط حدود ۰/۵ فیصد است.

نتیجه اصلی سطح بلند تولدات در کشورهای در حال توسعه این است که کودکان پائینتر از ۱۵ سال تقریباً نصف کل جمعیت این کشورها را تشکیل می‌دهد، در حالیکه در کشورهای پیشرفته این نسبت تقریباً یک چهارم کل جمعیت است. به این ترتیب، در اکثر کشورهای در حال توسعه، تعداد اطفالی که باید توسط نیروی کار فعال نگهداری شوند به طور نسبی تقریباً معادل دو برابر تعداد اطفالی است که در کشورهای ثروتمند نگهداری می‌شوند. به سالمندان و اطفال اکثراً منحیث بار سرپرستی اقتصادی اشاره می‌گردد، بدین معنی که آنها اعضاء غیر تولیدی جامعه اند و بنابراین، باید از نظر مالی به وسیله نیروی کاری کشور تأمین شوند (نیروی کاری یعنی آنهای که بین سن ۱۵ الی ۶۵ سالگی قرار دارند، اطلاق می‌شود). کل بار سرپرستی (هم سالمند و هم جوان)، فقط یک سوم جمعیت کشورهای توسعه یافته را در بر می‌گیرد. در مقایسه با کشورهای کمتر توسعه یافته که معادل نصف جمعیت است. برعلاوه، در اکثر کشورهای در حال توسعه بیش از ۹۰ فیصد وابستگان، اطفال هستند، در حالی که در کشورهای ثروتمندتر این نسبت فقط ۶۶ فیصد است.

هالند، ۲۴ مارچ ۲۰۱۸

منابع

آیا کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده یا روبه توسعه محکوم به فقیرماندن هستند؟

- 
- ۱ الوقت (تحلیلی و خبری)، چین چگونه معجزه رشد اقتصادی شد؟، ۱ مهر ۱۳۹۵
  - ۲ گزارش بانک جهانی، کاهش فقر در جهان، ۲۰۱۶
  - ۳ خبرگزاری جمهوری اسلامی، چالش بزرگ دولت هند برای غلبه بر سوء تغذی و گرسنگی مردم، ۱۷ آبان ۱۳۹۶

## جنگ اقتصادی و اهداف آن

گر چه بعد از جنگ جهانی دوم نظمی در جهان بوجود آمد که در آن برای همه کشورهای رفاه اجتماعی پیشبینی می‌گردید. همچنان با تقبیح نمودن جنایات انجام شده، برای تأمین خلع سلاح و همزیستی مسالمت آمیز حتی میان کشورهای که دشمنی هم داشتند، در سراسر جهان تلاش صورت می‌گرفت. این نظم جهانی طولانی ترین دوران صلح در تاریخ بشریت شمرده می‌شود، ولی طی دهه‌های اخیر، در اثر بروز تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و تغییر در مناسبات بین‌المللی، نظم ایجاد شده کاملاً تغییر نموده است. کشورهای بزرگ صنعتی از شیوه‌های مختلف مثلاً جنگ اقتصادی و فرهنگی برای تأمین منافع شان استفاده می‌نمایند.

جنگ اقدام و یا عمل خشونت آمیز برای وادار ساختن دشمن و یا یک گروه، بمنظور انجام خواسته‌ها و تأمین منافع گروه دیگر، برای رسیدن به یک هدف سیاسی و اقتصادی مشخص، که همانا منافع شخصی است، می‌باشد.

از سال‌ها بدینسو مفهوم جنگ در اذهان عمومی ما بدرستی تعریف نشده و فقط جنگ‌ها را نظامی می‌دانیم. ما باید تلاش ورزیم که مفهوم جنگ‌های اقتصادی و فرهنگی را به نوجوانان و جوانان و حتی عموم مردم واضح سازیم.

لذا مفهوم جنگ تنها مربوط به جنگ نظامی همراه با حضور تسلیحات و نیروهای نظامی نیست، گاهی کشوری قدرتمند توان مقابله با کشور مورد هدف را از طریق جنگ نظامی ندارد و یا نمی‌خواهد متوسل به عمل نظامی شود، لذا شیوه‌های دیگری را در پیش می‌گیرد که همانا جنگ اقتصادی و فرهنگی است.

پس گفته می‌توانیم که جنگ ابعاد گسترده دارد و مربوط به اصطلاح خاصی نیست.

وقتی کشوری با توان نظامی خود به کشور شما حمله می‌کند بایست از کشور خود دفاع کنید، این عمل را مطابق آموزش‌های که در دوره‌های معین تعلیمات نظامی فرا گرفته اید، انجام می‌دهید. اما برای مقابله با جنگ اقتصادی آموزشی دیده ایم؟ و یا کدام راه حلی آموخته ایم؟

در عصر حاضر، جنگ‌ها و منازعات هم با تحولات جدی و بعضاً بنیادی همراه شده اند البته طرح این موضوع به معنای فراموش شدن اقدامات نظامی در جنگ‌های کنونی نیست، ما در شرایط فعلی نیز، شاهد فیر گلوله‌ها و راکت‌ها در بسیاری نقاط جهان هستیم، که شرق میانه از جمله مثال‌های اصلی و جدی آن به شمار می‌رود و روزی نیست که در این منطقه، شاهد خونریزی و کشته شدن افراد نباشیم، سرزمین‌های که از قرون متمادی، جنگ را تجربه کرده اند، از آن زمان‌های که جنگ افزارها با ابزاری چون سنگ و منجنیق تجهیز می‌شد تا به امروز که طیارات بدون پیلوت، طیارات پیشرفته نظامی، راکت‌های کوتاه برد، میان برد و دور برد، مواضع مورد نظر کشور مهاجم یا مدافع را مورد هدف و حمله قرار می‌دهد.

طی دهه‌های اخیر، این واقعیت به اثبات رسیده که در طول‌المدت، جنگ اقتصادی، مصارف سنگین تری را به کشور مورد نظر تحمیل می‌کند. اگر در جنگ نظامی تخریب بعضی مراکز تولید برق و یا نهادهای تولیدی هدف قرار می‌گیرد اما در جنگ اقتصادی، در مجموع جامعه، پیر، جوان، طفل، خلاصه همه مورد هدف قرار می‌گیرند.

بارزترین نشانه جنگ اقتصادی در تحریم‌ها، ظهور می‌کند، تحریم‌های که البته در قرون گذشته هم بوسیله مهاجمان علیه اهداف مورد نظر اعمال می‌شد، اما این میکانیسم نه به شکل یک اولویت ویژه، بلکه به حیث وسیله و راه حل فرعی کار، به منظور ناتوان ساختن رقیبان، مورد اجراء قرار می‌گرفت.



اما در دهه‌های اخیر، در اثر بروز تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی و تغییر در مناسبات بین‌المللی، شیوه‌های منازعات و جنگ‌ها نیز تغییر نموده است. آمریکا و کشورهای غربی در سال‌های نه چندان دور علیه تعداد زیاد کشورها از جمله روسیه، ونزوئلا، کوریای شمالی و ایران از تحریم‌های شدید اقتصادی، استفاده نموده اند.

تجارب موجود از جنگ‌ها در شرق میانه، جنگ ایران با عراق، بروز تغییرات جدی در تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شرق میانه در کنار تجارب تلخ غرب و ایالات متحده آمریکا در عراق، افغانستان، لبنان و غیره نشان داد، دیگر مقصد از بیان اینکه تمام گزینه‌ها بر روی میز است حتماً به معنی جنگ نظامی نیست که البته هدف دشمن از طرح چنین عباراتی، ایجاد هراس در کشورهای مخالف با آنها است.

هدف دشمن از ایجاد جنگ اقتصادی را می‌توان از خصوصیات و ابعاد آن درک نمود.

در قدم نخست، دشمن در صدد است با ایجاد جنگ اقتصادی شکل‌گیری نارضایتی‌های عمومی در کشورها را سرعت بخشد. گرچه ظاهراً، همواره در کنار تحمیل تحریم‌های اقتصادی، جملات تبلیغاتی مطرح می‌شود که هدف، کارمندان و حاکمیت کشورهای مقصد هستند، اما در واقع هدف اساسی از ایجاد چنین جنگ‌ها، مردم و گروه‌های اجتماعی است.

در این مرحله، دشمن تلاش می‌ورزد با اختلال در نظام اقتصادی کشور، مردم را خشمگین و عصبانی سازد و با بالا بردن مصارف روزمره زندگی، ذهنیت را در میان افکار عمومی بوجود آورد که گویا نظام حاکم، ناکارآمد، فاسد و بی‌کفایت است که فکر ضرورت تغییر نظام نیز بیشتر می‌شود.

تحریم اقتصادی که اکثراً جایگزین جنگ نظامی می‌شود، برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ای است که از طرف کشوری قدرتمند بر کشوری مستقل که حاضر به پذیرش خود استه‌ها و توقعات آنها نیست، وضع می‌شود. به عبارتی دیگر تحریم اقتصادی اقدامات برنامه‌ریزی شده‌ی یک یا چند کشور از طریق

محدود ساختن مناسبات اقتصادی برای اعمال فشار بر کشور مورد نظر می‌باشد.

تنها راه مقابله با تحریم اقتصادی تکیه و اعتماد بر توان تولیدات داخلی، چه از طرف مردم و چه از طرف دولت است.

سوق اقتصاد به سمت تولید داخلی توسط دولت بایست چنان برنامه‌ریزی گردد که تمام مؤسسات تحصیلی سعی و تلاش خود را در خدمت صنعت و تولید علم افزایش دهند تا تولید رونق بیش از پیش گرفته و به تولیدات بیرون از مرز وابسته نباشد. مؤسسات صنعتی تمام امکانات و تجهیزات مورد نیاز کشور را، در خود کشور با استفاده از پتانسیل جوانان تولید نموده تا هم مقابله با جنگ اقتصادی باشد و هم بیکاری را رفع کرده بتواند.

سوال طرح می‌گردد که آیا یک جنگ اقتصادی علیه نظام یک کشور می‌باشد و یا علیه مردم آن است؟

اگر کشور ایران را در نظر بگیریم، دولت پیمان شکن آمریکا سال‌ها است که با توسل به اقدامات گوناگون به دنبال وارد کردن فشار بر مردم ایران و ایجاد شگاف اجتماعی در آن است. آمریکا طی چهل سال، میتودهای گوناگونی را برای رسیدن به هدف اش به کار گرفته است که یکی از این مثال‌ها نقض تعهدات اش در ارتباط به توافقات برجام است.

توافقنامه برجام مربوط به دوران آقای اوباما بوده که میان ایران، آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلستان، چین و روسیه همراه با اتحادیه اروپا منعقد شد. این توافقنامه در بدل منصرف شدن از برنامه اتمی، میلیارد‌ها دلار نصیب ایران کرد.

خروج آمریکا از برجام هم یکی از مثال‌های جنگ اقتصادی است.

تصمیم آقای ترامپ به خروج از برجام آینده آنرا متزلزل ساخت، گرچه کشورهای اروپایی امضاء کننده برجام به زحمت برای حفظ آن تلاش می‌ورزند.

اتحادیه اروپا به امید نجات برجام مصمم است برای حفاظت شرکت‌های اروپایی که با ایران ارتباط دارند، مسدود کردن قانون تحریم‌ها را علیه تحریم‌های آمریکا، استفاده نمایند.

آقای دونالد ترامپ در ۸ می ۲۰۱۸ خروج آمریکا از برجام را اعلام کرد. اما مواضع آمریکا در همین نقطه باقی نماند. گام بعدی ارائه شرایط ۱۲ گانه از طرف مایک پامپئو وزیر خارجه آمریکا بود. شرایطی که اگر نظام ایران آنها را رعایت کند راهی برای ایجاد یک توافق جدید با آمریکا باز می‌شود.

شرایط ۱۲ گانه پامپئو بر روی چهار محور قرار دارد:

۱. تضمین ایران به اینکه هرگز به سلاح اتمی مجهز نخواهد شد
۲. عدم توسعه تولید انواع راکت‌ها
۳. عدم دخالت در کشورهای منطقه
۴. آزاد کردن گروگان‌های غربی.

شرایط ۱۲ گانه طرح شده از طرف آقای پامپئو وزیر خارجه آمریکا چنین است:

۱. ایران باید تمام جهات نظامی فعالیت‌های هستوی قبلی خود را به آژانس اتمی گذارش دهد.
۲. ایران باید غنی‌سازی را به صورت کامل قطع کند و هیچگاه دنبال اعاده پلوتونیم نرود. این شامل بستن ریاکتور آب سنگین هم است.
۳. ایران باید به نماینده‌گان آژانس انرژی اتمی اجازه دهد تا بدون قید و شرط از تمام پایگاه‌ها در تمام نقاط این کشور نظارت کنند.
۴. ایران باید توسعه برنامه راکت‌های بالستیک و پرتاب راکت‌های که قابلیت حمل سلاح هستوی را دارند، متوقف کند.
۵. ایران باید همه شهروندان آمریکا و همین‌طور شهروندان دیگر کشورهای هم‌پیمان آن را آزاد کند.

۶. ایران باید حمایت از گروپ‌های تروریستی، چون حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی را متوقف کند.
۷. ایران باید استقلال عراق را به رسمیت بشناسد و اجازه دهد شبه‌نظامیان شیعه عراق خلع سلاح شوند.
۸. ایران باید حمایت از حوثی‌های یمن را متوقف کند.
۹. ایران باید تمام نیروهای اش را از سوریه عقب بکشد.
۱۰. ایران باید حمایت از طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی را در افغانستان پایان بخشد.
۱۱. ایران باید به حمایت نیروی قدس سپاه از گروه‌های تروریستی و هم‌پیمانان شبه‌نظامی‌اش پایان دهد.
۱۲. ایران باید به تهدید همسایگانش که بیشترشان هم‌پیمان امریکا هستند پایان دهد. از جمله تهدید ویران کردن اسرائیل و پرتاب راکت به عربستان و امارات.

ضمانت اجرای خواسته‌های ۱۲ گانه امریکا از کشور ایران، تحریم‌های بود که در دو مرحله، اخیر اگست و اوایل نوامبر عملی می‌شد. تحریم‌های مرحله اول شامل فلزات، موتورسازی و خرید اسعار بود. و تحریم‌های مرحله دوم شامل تحریم نفتی و بانکی.

خامنه‌ای در یک سخنرانی‌اش چند مطلب را نام گرفته و خواهان درس‌گیری از آنها شد:

۱. وی گفت، از اینکه امریکا بابت تعهدات اش نیست، دولت جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند با امریکا تعامل کند.
۲. به نظر وی دشمنی امریکا با ایران، دشمنی عمیق است، هدف آنها این است که این نظام اسلامی و جمهوری اسلامی نباید باشد.
۳. به عقیده وی انعطاف در مقابل این دشمن، تیغ دشمنی او را کند نخواهد کرد، بلکه او را گستاخ‌تر خواهد کرد.

در ادامه او تصریح می‌کند که هدف از برجام لغو تحریم‌ها بود در حالی که «بسیاری از تحریم‌ها لغو نشده، حالا هم تهدید می‌کنند که تحریم‌های چنین و چنان را بر ایران تحمیل خواهیم کرد».<sup>۱</sup>

ایران از اروپا می‌خواهد که در برابر امریکا و در کنار ایران قرار بگیرد، چیزی که هیچ دلیل اقتصادی و سیاسی برای آن قابل تصور نیست. مقامات بلند پایه اروپایی اعلام کردند، به برجام وفادار می‌باشند اما قصد مقابله با امریکا را ندارند.

بدین ترتیب ایران از طرف جامعه جهانی در معرض یک جنگ اقتصادی قرار دارد. در جنگ اقتصادی قبل از هر چیز منابع مالی کشور مورد تهدید قرار می‌گیرد. اگر به سخنرانی خامنه‌ای دقت کنیم، او از اروپایی‌ها می‌خواهد که خرید نفت ایران را تضمین کنند و تضمین کنند که ایران به پول نفت فروخته شده دست خواهد یافت.

در این جنگ اقتصادی به عقیده خامنه‌ای هدف اصلی ممانعت از فروش نفت توسط ایران است زیرا اقتصاد متکی به نفت ایران، از همین نقطه آسیب پذیر می‌شود. هرچند بقیه تحریم‌ها نیز تأثیر گذار اند اما در مقایسه با آنچه فروش نفت نصیب کشور می‌کند، چندان قابل توجه نیست.

جدیت امریکا در امر تحریم‌ها و تشویق شرکت‌ها به خروج از ایران، مؤثر واقع شد. برخلاف آنچه رهبران اروپایی و سایر امضاء کنندگان برجام از ادامه آن دفاع می‌کردند اما در عمل شرکت‌ها شروع به ترک ایران نموده و تا ماه جون ۲۰۱۹ تقریباً ۵۳ شرکت از بازار ایران خارج شده اند.

از همین جهت ایران خود را با شرایطی مواجه می‌بیند که هرچه به جلو می‌رود برایش پیچیده‌تر و دشوارتر می‌شود. گرچه تحریم‌های نفتی هنوز آغاز نگردیده ولی با آنهم عده زیادی از خریداران نفت ایران، خرید خود را کاهش داده یا قطع نموده‌اند و از جانب دیگر عربستان و روسیه اعلام آماده‌گی نموده‌اند تا کمبود بوجود آمده از تولید نفت ایران را تکمیل نمایند.

در چنین وضع جر و بحث‌ها در داخل حکومت ایران بر اساس جنگ اقتصادی شکل می‌گیرد. در سخنرانی‌های متعدد مقامات بلند پایه ایران، به صورت دوامدار در باره جنگ اقتصادی سخن گفته می‌شود. به این شکل رژیم ایران از یک جهت می‌خواهد به مردم این آرامش را ببخشد که جنگ خارجی به وقوع نمی‌پیوندد و از جهت دیگر تحت نام فشار اقتصادی خارجی، افکار عمومی را در دفاع از رژیم حاکم جلب نماید و به این ترتیب سعی می‌نمایند از این جنگ روانی کمتر متضرر شده و جان سالم بدر برند.

جنگ اقتصادی علیه رژیم ایران و بخصوص علیه نهادهای تحت کنترل خامنه‌ای و سپاه اعلام شده است. در این جنگ اقتصادی طوری که مقامات امریکایی بیان داشته اند، هدف، قطع شریان مالی سپاه است. در این جنگ اقتصادی که هدف اساسی آن تحریم نفتی و مالی رژیم ایران است، منابع مالی سپاه قطع و دست آن برای سرکوب محدودتر می‌شود.

در حقیقت جنگ اقتصادی که فعلاً در باره آن مطالب قابل توجهی بیان می‌شود، عبارت است از آماج قرار دادن اقتصاد ملی از طریق اعمال تحریم‌های هدفمند و ایجاد اختلال در نظام اقتصادی کشور مورد نظر می‌باشد. در حال حاضر جلوگیری از فروش نفت، ممانعت از سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، تحریم پولی — بانکی و تضعیف مدیریت اقتصادی و غیره، از مهم‌ترین ابزار جنگ اقتصادی علیه رژیم ایران در شرایط فعلی هستند.

آنچه در عرصه جنگ اقتصادی بوقوع می‌پیوندد، اقدامات واقعی برای صدمه زدن به اقتصاد ملی است. اما بخش قابل توجهی از خساراتی که این روزها بر اقتصاد و بازار ایران وارد می‌شود، چندان جنبه عینی و عملی نداشته، بلکه بیشتر جنبه ذهنی دارد و گفته می‌توانیم با نوع جنگ شناختی بغرنج روبرو هستند.

جنگ شناختی به معنای هدف قرار دادن قوه شناخت عموم مردم و نخبگان جامعه مورد نظر با تغییر معیارها، ارزش‌ها، باورها، نظریات و رفتارها از طریق مدیریت فهم و استنباط است. این نوع جنگ شکل تکامل

یافته‌تر، پیشرفته‌تر، عمیق‌تر و وسیع‌تر جنگ روانی بوده که مبتنی بر جامعه با زیرساخت رسانه‌های نوین می‌باشد و با مدیریت ادراک و برداشت انجام می‌گیرد. تغییر دیدگاه‌ها در جامعه مورد نظر، اختلال و اشتباه در دستگاه محاسبات مقامات تصمیم‌گیرنده، مؤثر ساختن جنگ اطلاعاتی، ایجاد تفرقه میان مردم و حکومت و نهایتاً تضعیف و محو سرمایه اجتماعی، تعدادی از ویژه گی‌های جنگ شناختی شمرده می‌شوند.

اگر چه عده از اتخاذ تصمیم عجولانه و نادرست آقای ترامپ در قبال جنگ نظامی با کشورهای مخالف ایالات متحده امریکا تشویش دارند و عقیده دارند، که هر تصمیم‌گیری غلط آقای ترامپ، امریکا را با خساراتی جدی مواجه می‌سازد، اما، وی عملاً جنگ اقتصادی خطرناکی را با اروپا و چین در پیش گرفته است.

به گزارش گروه رسانه‌های دیگر خبرگزاری آنا، کمیت و کیفیت عکس‌العمل آقای ترامپ در مقابل تهدیداتی که ایالات متحده امریکا با آن روبرو بوده، پرسشی است که از مدت‌ها قبل توجه تحلیل‌گران و اندیشمندان امریکایی و غربی را بخود جلب نموده است. آنها معتقد اند روحیه هیجانی، غیرطبیعی و تضادهای روانی آقای دونالد ترامپ می‌تواند در مواقع حساس، ایالات متحده امریکا را با مصارف و پرابلم‌های بزرگ و جبران ناپذیر مواجه سازد.

گر چه ایالات متحده امریکا همیشه علیه کشورهای مخالف از سیاست ترس و ایجاد وحشت استفاده نموده، ولی طی بیشتر از یک و نیم دهه اخیر، ایالات متحده امریکا در اکثریت جنگ‌های که بشکل از اشکال بصورت محدود یا فراگیر، مستقیم یا غیرمستقیم در آن نقش داشته، با شکست مواجه شده، این خود باعث افزایش نگرانی‌های بیش از پیش گردیده است.

سیاستمداران ایالات متحده امریکا همیشه از عبارت گزینه‌های روی میز یادآوری می‌کنند، ولی در سال‌های اخیر، این گزینه، امریکا را با مصارف و

پرابلم‌های زیادی مواجه ساخته است. امریکا فعلاً در حال پرداخت و تحمل هزینه‌ها و پی‌آمدهای سنگین تصامیم غلط که با استفاده از این گزینه‌ها عمل نموده، می‌باشد.

طوری که از حوادث سال‌های اخیر برمی‌آید، تهدید و عملکرد امریکایی‌ها، صرف به استفاده از نیروی نظامی محدود نبوده، بلکه جنگ تجاری و اقتصادی نیز شامل این تهدیدات است که با روی کار آمدن آقای دونالد ترامپ، شدت آن هرچه بیشتر گردیده است.

به گزارش فاکس نیوز، «برنی سندرز» کاندید حزب دموکرات‌ها برای انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۲۰ میلادی، طی اظهاراتی «دونالد ترامپ» رئیس جمهور ایالات متحده امریکا را خطرناک‌ترین قوماندان قوای مسلح در تاریخ معاصر این کشور خواند.

در مقاله آقای سندرز که در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شده بود، وی نگاشته است: کاندید ریاست جمهوری شدم، زیرا ما باید ترامپ را شکست دهیم.

سندرز از ترامپ به عنوان خطرناک‌ترین رئیس جمهور در تاریخ معاصر امریکا نام برد. وی نگاشته است: اگر قرار باشد ترامپ را شکست دهیم، باید بیشتر به شخصیت و سیاست‌های مخالف پیشرفت و اندیشه‌های نو آقای ترامپ تمرکز کنیم. وی در ادامه می‌افزاید: باید متوجه باشیم که نظام سرمایه داری، ساختار اخلاقی و اقتصادی این کشور را از بین می‌برد، تشویش و نگرانی‌های را که ترامپ در سال ۲۰۱۶ میلادی به آن متوسل شد، عمیق‌تر می‌سازد.<sup>۲</sup>

به اساس اظهارات وزیر امور خارجه روسیه: «در حال حاضر ایالات متحده خط مشی مشخصی را در جهت از بین بردن سیستم حقوقی بین‌المللی موجود و جایگزین کردن آن با نظمی بر اساس قواعد مورد نظر واشنگتن در پیش گرفته است. امریکا تلاش دارد تا این نظم جدید، بر اساس اصل



"هر کس قویتر است، حق با اوست"، یعنی همان قانون حاکم بر جنگ شکل بگیرد».

لاوروف می افزاید: «این تلاش بطور کلی در میان کشورهای غرب دیده می شود، ولی در قدم اول و بیش از همه به اقدامات امریکا مربوط می شود که سعی دارد تا جلوه نظامی، خشن و تهاجمی از روسیه به جهانیان نشان دهد. این در حالی است که بخش اعظم تاریخ امریکا شامل جنگ های پی پایان و اشغالگری و غارت است.

طوری که بیان نمودم، در سال ۲۰۱۸ میلادی آقای دونالد ترامپ برجام را ترک نموده و تحریم های مالی — اقتصادی شدیدی علیه کشور ایران اعمال نمود.

یقیناً هدف از این سیاست آقای دونالد ترامپ سرنگونی رژیم و تغییر رفتار حکومت در ایران نیست، با توجه به مسایل گسترده موجود، از برنامه هستوی و راکتی ایران گرفته تا فعالیت های این کشور در شرق میانه و رعایت حقوق بشر توسط رژیم حاکم ایران، موضوعاتی اند که در حقیقت امریکا می خواهد رهبری ایران را مجبور به مذاکره، تحت شرایط خودش سازد.

هدف اعمال این تحریم ها علیه ایران، تضعیف اقتصاد این کشور بوده و به همین دلیل است در روزهای اخیر ایالات متحده امریکا در منطقه خلیج فارس تعداد نظامیان خود را افزایش داده و به همین منظور، برای منزوی نمودن دیپلماتیک ایران، کار چند جانبه انجام می دهد. در حقیقت واشنگتن قصد دارد، صادرات نفت ایران را تدریجاً به صفر برساند. اما، امکان ندارد این برنامه آقای ترامپ صد فیصد به موفقیت بیانجامد، ولی واضح است که فرصت های صادرات نفت ایران را به طور قابل ملاحظه تضعیف خواهد کرد.

احتمال دارد که ایران بخشی از نفت خود را در بازارهای سیاه و خاکستری بفروشد، همانطوری که قبلاً هم این کار را انجام داده است. اما مقدار نفت

که ایران از این طریق می‌تواند بفروشد، خیلی ناچیز خواهد بود و مصارفی که ایران باید بخاطر استخراج نفت برای بازار سیاه متحمل شود، بیشتر است. لذا گفته می‌توانیم، به صورت عموم، عواید نفتی ایران به حداقل خواهد رسید و باید اعتراف کرد که این سیاست ایالات متحده آمریکا آهسته آهسته ثمربخش خواهد بود.

هالند، ۲۵ جون ۲۰۱۹

منابع

- 
- ۱ سایت صدای آمریکا، ۱۲ شرط آمریکا برای مذاکره با ایران برای رسیدن به توافق جدید چیست، ۱ سرطان ۱۳۹۷
  - ۲ خبرگزاری تابناک، سندرز: ترامپ خطرناکترین رئیس جمهور امریکاست، ۳ جون ۲۰۱۹

## تحریم‌های اقتصادی امریکا و سازمان ملل متحد علیه... سه کشور روسیه، ایران و کوریای شمالی:

تحریم فعالیتی است که توسط یک و یا چند کشور و یا سازمانهای بین‌المللی علیه یک یا چند کشور دیگر بمنظور مجازات آنها وضع می‌گردد. هدف از تحریم‌ها محروم ساختن کشورها از انجام بعضی مبادلات و تحت فشار قرار دادن آنها بخاطر پذیرش خواسته‌های کشورها و سازمانهای است، که تحریم‌ها را وضع نموده اند.

با وضع تحریم‌های اقتصادی از جانب کشورهای مختلف، کشور تحریم شده (حمل کننده تحریم) به محدودیت‌های اقتصادی از جمله در بخش‌های تجارت و مالی مواجه می‌گردد. کشورهای که تحریم اقتصادی را وضع می‌نمایند (اعمال کننده تحریم) می‌خواهند اکثراً از این طریق به اهداف سیاسی شان نایل آیند. بعضاً این تحریم‌های اقتصادی که از جانب کشورهای بزرگ سرمایاداری وضع می‌گردد، مؤثریت آن برای شان قناعت بخش نیست.

تحریم‌ها بصورت عموم اقتصادی و یا غیراقتصادی اند.

- تحریم‌های اقتصادی در ساحات تجارت و یا مالی (واردات و صادرات) وضع می‌گردد و با وضع این تحریم‌ها در کشور متذکره سطح تجارت، محدود و یا کاملاً قطع می‌گردد.
- تحریم‌های غیراقتصادی عبارت از محدودیت، تضعیف، قطع مناسبات و عدم توجه به اعتبار و حق یک کشور در صحنه بین‌المللی می‌باشد.

باید تذکر داد که تحریم‌های اقتصادی اکثراً به دو دسته تقسیم می‌گردند

- تحریم‌های یک جانبه،

– تحریم‌های چند جانبه.

تحریم‌های تجارتي که همیشه شکل پلان شده و یا بنابر دستور کشورها و یا سازمان ملل متحد صورت می‌گیرد، باعث متأثر ساختن واردات و صادرات می‌گردد. این تحریم‌ها اکثراً مصارف هنگفت را در قبال دارد زیرا ممنوع قرار دادن واردات و یا خودداری از صادرات به یک کشور موجب می‌شود که واردات و صادرات با مصارف بیشتر صورت گیرد که در حقیقت هدف اصلی جانب تحریم کنندگان هم همانا افزایش مصارف درین ساحه و یا انحراف تجارت در کشور حمل‌کننده تحریم است، اما نباید نادیده گرفت که از این تحریم‌ها هردو جهت خساره‌مند می‌گردند.

با تحریم‌های مالی، کشور اعمال‌کننده تحریم از انجام معاملات مالی، سرمایه‌گذاری، نقل و انتقال پول در کشور حمل‌کننده تحریم خودداری می‌ورزد. برعلاوه کشور تحریم‌کننده می‌کوشد با استفاده از نفوذ و موقف بین‌المللی خود در مؤسسات مالی و بین‌المللی هرگونه روابط مالی و مساعدت‌های فنی را برای کشور حمل‌کننده تحریم برهم زده و حتی بعضاً دارایی‌های این کشور را در خارج مسدود نمایند.

در تحریم‌های یک جانبه هرگاه کشور تحریم‌کننده از نظر اقتصادی قدرتمندتر از کشور تحریم شده باشد، درین صورت وابستگی‌های متقابل موجود است که در حقیقت هردو جانب از این تحریم خساره‌مند می‌گردند.

یکی از کشورهای که از تحریم‌های یک جانبه اقتصادی بیشترین استفاده را نموده، کشور ایالات متحده آمریکا است. طور مثال: در زمان حکومت آقای بیل کلینتون ۳۵ کشور مورد تحریم یک جانبه قرار گرفتند که در حدود ۴۲ فیصد از نفوس دنیا را احتوا می‌کردند و مصرف‌کننده ۱۹ فیصد صادرات جهان بودند. اما باید تذکر داد که آمریکا هم از این تحریم‌ها خساره‌مند گردید. به اساس ارقام بنیاد هریتیج (یکی از موسسات پژوهشی محافظه‌کار در آمریکا) در اثر تحریم اقتصادی ۲۶ کشور جهان، صادرات آمریکا تقریباً ۱۹ میلیارد دلار کاهش یافت، بیشتر از ۲۰۰ هزار شغل در

ساحه تجارت از بین رفت و همچنان کارگران عرصه تجارت از لحاظ دستمزد یک میلیارد دلار خساره دیدند.

تحریم‌ها اشکال مختلف دارند یعنی برعلاوه تحریم‌های اقتصادی، تحریم‌های دیگری هم موجود اند که اکثراً کشورهای بزرگ صنعتی (امپریالیستی) جهت به کرسی نشانیدن اهداف شوم سیاسی شان آنها را به کار می‌برند. اما باید تذکر داد که تحریم‌های که هدف غیراقتصادی دارند، معمولاً جایگزین جنگ می‌شوند زیرا مصارف آن همیشه کمتر از مصرف یک جنگ است.

قبل از اینکه بالای یک کشور تحریم اقتصادی وضع گردد، نخست از شیوه‌های مختلف دیگر کار گرفته می‌شود تا آن کشور اهداف و تقاضاهای کشور یا کشورهای اعمال کننده تحریم را بپذیرد و یا انجام دهد، طور مثال:

- مانع و یا لغو ملاقات‌های چند جانبه،
- خودداری از اعطای ویزه،
- جلوگیری از عضویت این کشور در سازمان‌های بین‌المللی و یا مخالفت از میزبانی کشور برای اجلاس‌های بین‌المللی،
- خودداری از مساعدت‌های مالی و یا اقتصادی (هرگاه کشور حمل کننده تحریم فقیر باشد)،
- قطع ارتباطات تیلیفونی، رادیویی، حمل و نقل هوایی، بحری و زمینی.

در ادامه این مبحث بصورت مختصر تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه، کوریای شمالی و ایران را به بررسی می‌گیرم:

کوریای شمالی و ایران نیز از مدت‌ها بدینسو یعنی به ترتیب از سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۹ در معرض تحریم‌های اقتصادی، فشار سیاسی و تهدید نظامی آمریکا بوده اند. نتیجه این تحریم‌ها، فشارها و تهدیدات آمریکا با توجه به موقعیت خاص هر یک از این دو کشور متفاوت بوده و در مواردی

همچون ایران حتی مقاومت مردمی، خوداتکاپی در برابر تحریم‌ها و خودیاری در برابر تهدیدات را نیز به دنبال داشته است. این مسأله نشان می‌دهد که ایران در مقایسه با کوریای شمالی و سایرکشورها عمدتاً با اتکاء بر وحدت و انسجام داخلی و دیپلماسی فعال در عرصه منطوقی و جهانی برای افزایش همکاری‌ها و پیشبرد سیاست‌های اصولی توانسته است بیش از هر کشور دیگری در برابر فشارها و تحریم‌های امریکا مقاومت نماید. اگر چه نباید فراموش کرد که کوریای شمالی نیز تلاش‌های گسترده‌ای در این راستا انجام داده و به میزان ظرفیت و حمایت‌های مردمی، داخلی و بین‌المللی خود نیز تاحدی موفق بوده است.

این تحریم‌ها با تلاش امریکا و در رابطه با برنامه هستوی و موشکی کوریای شمالی وضع شده است.

از سال ۲۰۰۶ که کوریای شمالی اولین آزمایش اتمی خود را انجام داد این هفتمین باری است که سازمان ملل متحد تحریم‌های علیه این کشور وضع می‌کند.

قطعنامه شماره ۲۳۷۱ شورای امنیت سازمان ملل که تحریم‌های بین‌المللی علیه کوریای شمالی را گسترش داده است، که با اکثریت قاطع همه ۱۵ عضو این شورا به تصویب رسید. متن این قطعنامه از سوی امریکا تهیه شده بود و تقریباً یک ماه در شورای امنیت ملل متحد در حال بررسی بود.

این قطعنامه صادرات زغال سنگ، آهن، سنگ آهن و سرب و غذاهای دریایی از این کشور را محدود می‌کند. همچنین کشورهای که از کارگران کوریای شمالی استفاده می‌کنند، نمی‌توانند تعداد این کارگران را افزایش دهند. همچنین هر گونه سرمایه‌گذاری مشترک با کوریای شمالی و افزایش سرمایه در پروژه‌های سرمایه‌گذاری فعلی ممنوع شده است.

علاوه بر این، ۹ فرد و چهار نهاد از جمله یک بانک کوریای شمالی تحریم شده و دارایی‌های این افراد و نهادها مسدود شده و سفر این اشخاص ممنوع شده است.

صادرات ذغال سنگ، سنگ معدن و دیگر مواد خام به چین، که یکی از منابع اصلی تأمین منابع نقدی پیونگ یانگ است در تحریم‌های جدید نشانه گرفته شده است.

بر اساس اطلاعات موجود کوریای شمالی سالانه ۳ میلیارد دلار از صادرات مواد خام و معدنی درآمد کسب می‌کند و هدف تحریم‌های جدید در حقیقت کاهش یک میلیارد دلار آن است.

چین در ماه اگست ۲۰۱۷ با هدف بیشتر کردن فشارها بر پیونگ یانگ برای توقف برنامه هستوی و موشکی‌اش، واردات ذغال سنگ خود از کوریای شمالی را به تعلیق قرار داد.

به عقیده کارشناسان، تحریم‌های جدید شورای امنیت ملل متحد می‌تواند حجم صادرات کوریای شمالی را به یک سوم کاهش دهد.

کوریای شمالی که از سال ۲۰۰۶ تا کنون در معرض تحریم‌های سازمان ملل متحد قرار دارد: در محاصره تسلیحاتی است و فروش سوخت راکت و هر نوع مواد و تجهیزات دارای کاربردی دوگانه به آن ممنوع است. "نیکی هیلی" نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل هم اعتراف کرده است که بسته تحریم‌های شورای امنیت مشکل کوریای شمالی را حل نخواهد کرد و نباید خود را فریب داد که تهدیدات ناشی از این کشور از بین خواهد رفت. وی وعده داد که آمریکا مطمئناً تدابیری برای دفاع از خویش و متحدانش، از جمله از طریق ادامه برگزاری مانورهای نظامی در منطقه، اتخاذ نماید. کوریای شمالی و آمریکا همدیگر شان را به حملات اتمی تهدید نموده و تنشج درین منطقه را به اوج خود رسانیده اند.

مقامات مسکو بارها بر غیرقابل قبول بودن تحریم‌های یکجانبه علیه کوریای شمالی تأکید کرده اند.

"ویکتور سومسکی" از دانشگاه روابط بین‌الملل مسکو توضیح داده است که روسیه از آن جهت از تحریم‌های شورای امنیت علیه کوریای شمالی

حمایت کرده، برای اینکه مطابق با رژیم عدم گسترش سلاح‌های هستوی در منطقه‌ای است که به مرزهای روسیه بسیار نزدیک است. ضمن اینکه این تصمیم در شورای امنیت و بر اساس توافق جمعی گرفته شده است. وی می‌گوید: «تحریم‌ها می‌توانند قانونی، یا غیرقانونی باشند. تحریم‌های یکجانبه غیرقانونی است، ولی تحریم‌های شورای امنیت، قانونی هستند. ضمن اینکه مسکو و پکن توانسته‌اند مواضع خویش را نیز در قطعنامه مربوط به تحریم‌ها بگنجانند.» روسیه همبستگی خود با اعضاء شورای امنیت را نشان داد

به گفته این کارشناس، روسیه از آن جهت به قطعنامه فوق رأی مثبت نداده که مایل به همکاری با دولت دونالد ترامپ بوده. علت این حمایت، تأمین امنیت خود روسیه است. وی افزود: «در شرایط کنونی این تصمیم ساده‌ای نبود و در حقیقت انتخاب بین بد و خیلی بدتر بود.»

تحریم‌های اقتصادی ایران:

اولین تحریم اقتصادی علیه ایران بوسیله کشور انگلستان بخاطر ملی نمودن صنعت نفت ایران در زمان صدارت مصدق (۱۹۵۱) وضع گردید که این تحریم اقتصادی علیه ملی سازی نفت ایران با صدور قطعنامه سازمان ملل متحد وضع گردید.

تحریم اقتصادی بعدی ایران در سال ۱۹۷۹ بوقوع پیوست، زمانی که تعدادی از محصلان فعال پیروان خط امام، به سفارت امریکا حمله نموده آنجا را اشغال و دیپلمات‌های امریکایی را گروگان گرفتند. این حادثه بیکی از بحران‌های بین‌المللی تبدیل شد.

در زمان اشغال سفارت امریکا در تهران با آنکه دیپلمات‌ها توانستند حد اعظم اسناد محرم را از بین ببرند، با آنهم محصلان توانستند ۷۰ سند محرم را که بیانگر فعالیت‌های محرمانه سازمان سیا در ایران بود بدست آورند و دولت ایران این اسناد را به نشر رسانید. این عمل باعث عواقب خیلی ناگوار طولانی برای کشور ایران گردید. گروگان گیری دیپلمات‌های



امریکا بالاخره در ۲۰ جنوری ۱۹۸۱ با امضای قرارداد الجزایر میان دولت ایران و ایالات متحده آمریکا پایان یافت.

با آغاز کار تولید سلاح هسته‌ای، تحریم‌های اقتصادی علیه ایران بوسیله تعدادی از کشورها به شمول آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپا شدیدتر گردید. در سال ۱۹۹۵ بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا اقدام به وضع تحریم‌های اقتصادی نمود که شرکت‌های امریکایی از سرمایه‌گذاری در بخش صنایع نفت و گاز ایران ممنوع قرار گرفتند، هم‌زمان با این اقدام روابط تجاری با ایران هم به شکل یک جانبه قطع گردید و یک عده از کشورهای بزرگ جهان هم با ادعای اینکه دولت ایران باید از تولید سلاح‌های هستوی صرف نظر کند، تحریم‌های اقتصادی را بر علیه ایران وضع نمودند که این تحریم‌های اقتصادی تأثیر بسیار شدید بالای صادرات نفت ایران و بانک ملی ایران وارد نمود. با آنکه مقامات دولت ایالات متحده آمریکا تحریم‌های وضع شده اقتصادی را علیه ایران سخت‌ترین و فلج‌کننده‌ترین تحریم‌ها نامیده بود با آنهم قبل از سال ۲۰۰۷ آمریکا تعدادی از اموال صادراتی مثل ادویه جات، تجهیزات طبی، مواد غذایی و محصولات زراعتی را از لست تحریم‌ها خارج نمودند. همچنان سگرت هم درین لست شامل بود زیرا کشور ایران در سال ۲۰۰۷ سومین کشور مصرف‌کننده سگرت امریکایی در جهان بود و از این قلم صادراتی ۱۰۰ میلیون دالر کشور آمریکا بدست می‌آورد.<sup>۱</sup>

بعد از رئیس‌جمهور شدن احمدی نژاد و بدنبال اوج گرفتن اختلافات بین دولت ایران و کشورهای عضو دایمی سازمان ملل متحد، سازمان ملل متحد با صدور دو قطعنامه تحریم‌های جدیدی را (تهدید و نقض صلح در جهان) وضع نمود. این تحریم‌های اقتصادی مطابق احکام فصل هفتم منشور ملل متحد که بایست برای تضمین صلح تصامیم ویژه گرفته شود، صادرگردید. به اساس این احکام حتی اگر ضرورت باشد، متوصل شدن به نیروی نظامی هم جایز شمرده می‌شود. پس از اعمال دور چهارم تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران، کشورهای آمریکا و اعضای اتحادیه اروپا

تحریم‌های یک جانبه فراتر از قطعنامه تصویب شده را نیز علیه ایران اعمال کردند. با پیروی از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد بعضی از کشورهای غربی چون انگلستان، کانادا و آمریکا هم به وضع تحریم‌های یک جانبه علیه ایران آغاز نمودند. اتحادیه اروپایی نیز بدنبال قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد تحریم‌های متعدد را علیه برنامه اتمی ایران به تصویب رسانید و همه اعضا اتحادیه اروپا مکلف به اجرای آن گردیدند.

اولین تحریم اتحادیه اروپا علیه برنامه اتمی ایران در فبروری سال ۲۰۰۷ اعمال گردید که این تحریم‌ها ارسال قطعات و پرزه جاتی که جهت ساختن راکت‌ها و سلاح هستوی بکار می‌رفت را ممنوع قرارداد و بعداً به ساحات حمل و نقل هوایی و بحری، معاملات بانکی، سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز ایران هم گسترش یافت. تحریم‌های اقتصادی علیه ایران که از سال ۱۹۷۹ آغاز گردیده بود روز تا روز با پیوستن بیشتر کشورها و عرصه‌های بیشتر اقتصادی وسیعتر گردید. دولت ایران هم بخاطر الغای بعضی تحریم‌ها از طرف کشورهای اروپایی، به محکمه اتحادیه اروپایی شکایت نمود که این دعاوی تا حدودی هم سودمند واقع گردیدند. چنانچه رفع تحریم‌ها علیه بانک ملت و بانک صادراتی، دو مورد موفقیت آمیز برای دولت ایران بود که این دو موضوع باعث نگرانی کشورهای اروپایی هم گردید زیرا زنجیر تحریم‌های وضع شده علیه ایران با رفع آن از هم گسست.

مذاکرات هستوی ایران یعنی گروه ۱+۵ (آمریکا، روسیه، چین، بریتانیا و فرانسه) برای رسیدن به یک راه حل جامع بخاطر پروگرام اتمی ایران بالاخره بتاريخ ۱۴ دسمبر ۲۰۱۵ در ویانا (اتریش) موفقانه پایان رسید و در نتیجه بتاريخ ۱۷ جنوری ۲۰۱۶ بارک اوباما، رئیس جمهور آمریکا با صدور فرمانهای اجرایی در رابطه به لغو تحریم‌ها علیه ایران موافقه نمود و بدنبال آن اتحادیه اروپا نیز پس از تأیید نهایی به لغو تحریم‌های اقتصادی علیه ایران آغاز نمود.

تحریم‌های غیرهستوی ایران، رئیس جمهور آمریکا را مؤظف می‌کند که در

ظرف ۹۰ روز، سپاه پاسداران، مقامات، نمایندگان و اشخاص وابسته‌اش در خارج از ایران را بنابر اتهام فعالیت‌های تروریستی تحریم کند.

در این طرح آمده است: "سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران و نه فقط نیروی قدس سپاه، مسئول اجرای برنامه فعالیت‌های پی‌ثبات کننده، حمایت از تروریسم بین‌المللی و برنامه موشکی ایران است."<sup>۲</sup>

محمدعلی جعفری، فرمانده کل سپاه قبلاً گفته بود اگر آمریکا می‌خواهد موضوع تحریم‌های "دفاعی و سپاه را دنبال کند" باید پایگاه‌های خود را تا محدوده هزار کیلومتری اطراف ایران بر چیند.

آقای ترامپ در جریان مبارزات انتخاباتی خود گفته بود که در صورت انتخاب به ریاست جمهوری، مجدداً در مورد برجام مذاکره خواهد کرد و وعده داده بود که با کاهش بیشتر توانایی ایران در دستیابی به فناوری نظامی هستوی، امتیازات بیشتری را برای ایالات متحده آمریکا کسب خواهد کرد.

در حالی که دفتر نظارت بر اموال بیگانه در وزارت دارایی آمریکا اعلام کرد که شانزده موسسه و شهروند ایرانی و مرتبط با فعالیت‌های اقتصادی و تجاری با ایران را مشمول تحریم قرار داده است. اموال و دارایی‌های تحریم‌شده گان در حوزه حاکمیت ایالات متحده توقیف می‌شود، شهروندان و شرکت‌های ثبت شده امریکایی اجازه انجام معامله با آنها را ندارند و شهروندان و شرکت‌های کشورهای ثالث نیز ممکن است در صورت ارتباط تجاری با تحریم‌شده گان با محدودیت‌های در دسترسی به بازارها و امکانات و امتیازات مالی و اقتصادی در آمریکا مواجه شوند.

در این بیانیه از جانب وزارت خزانه‌داری آمریکا آمده است که "ایالات متحده آمریکا نسبت به فعالیت‌های بدخواهانه ایران در سراسر شرق میانه که باعث تضعیف ثبات، امنیت و رفاه منطقه می‌شود عمیقاً نگران است. " این بیانیه ایران را به حمایت از "گروه‌های تروریستی مانند حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی فلسطین" متهم کرده و می‌افزاید که این حمایت

باعث تهدید ثبات و امنیت اسرائیل و دیگر کشورهای شرق میانه شده است.

وزارت خزانه‌داری آمریکا در توجیه تصمیم خود افزوده است که "با وجود فجایی که رژیم بشاراسد علیه مردم سوریه انجام داده، ایران همچنان به حمایت استوار خود از رژیم اسد ادامه می‌دهد. ایران همچنین اسلحه پیشرفته در اختیار حزب‌الله لبنان و شورشیان حوثی در یمن قرار می‌دهد که برای به مخاطره انداختن کشتیرانی بین‌المللی در دریای سرخ، حمله به عربستان سعودی و استمرار درگیری در یمن مورد استفاده قرار می‌گیرد." وزارت خزانه‌داری آمریکا همچنین دولت ایران را ناقض حق آزادی دسترسی به اطلاعات هم دانسته است.

در مورد توافق هستوی، این بیانیه گفته است که اقدام جمهوری اسلامی ایران در ادامه آزمایش موشکی "در تعارض مستقیم با قطعنامه شماره ۲۲۳۱ مصئوب شورای امنیت [راجع به تأیید برجام و لغو تحریم‌های وضع شده توسط شورا] بوده است.

تحریم‌های جدید ایالات متحده به خصوص بر فعالیت‌های مرتبط با برنامه هوافضایی سپاه پاسداران شامل تولید و آزمایش موشک بالستیک و هواپیماهای بدون سرنشین، و اقدامات نیروی دریایی سپاه به ویژه عملیات "تهدید آمیز" قایق‌های این نیرو در نزدیکی ناوگان امریکایی در خلیج فارس تأکید دارد. علاوه بر این، چند شهروند و موسسه ایرانی به هک کردن و سرقت اطلاعات از مؤسسات متعلق به آمریکا و سایر کشورهای غربی و در مواردی انتقال این اطلاعات به نهادهای حکومتی ایران و همچنین کمک به محدود کردن دسترسی شهروندان ایرانی به اطلاعات متهم شده‌اند

هالند، ۵ اگست ۲۰۱۷

منابع

- 
- <sup>۱</sup> فصلنامه علمی مطالعات روابط بین الملل، ۲ میزان ۱۳۹۳
- <sup>۲</sup> پی بی سی فارسی، ۴ اپریل ۲۰۱۷

## وضع تحریم‌ها علیه روسیه یا اعمار دیوار جدید بعد از جنگ سرد

روابط بین امریکا و روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و کمپ سوسیالیزم با وضع تحریم‌های اقتصادی پسین علیه روسیه توسط امریکا باردیگر رو به وخامت گرائید. اتهام که باعث اتخاذ این تحریم‌ها گردیده است گویا مداخله روسیه در انتخابات اخیر امریکا است.

سوال طرح می‌گردد:

آیا این تحریم‌های اقتصادی واقعاً عادلانه اند؟

اگر عادلانه است پس از جانب کی‌ها باید وضع گردد و چه شرایط باید در نظر گرفته شود؟

این تحریم‌ها بخاطر نقض قوانین و نورم‌های بین‌المللی وضع می‌گردد، اما دیده شده که بعضاً تحریم‌های اقتصادی از جانب کشورهای وضع می‌گردد که خود قبلاً ناقض این نورم‌ها بوده اند.

به اساس اجتماع حقوقدانان برجسته بین‌المللی در لاهه (هالند) تحریم‌های یک جانبه مشروعیت ندارد.

در بیانیه افتتاحیه این اجلاس که توسط قاضی کروما (سابق معاون محکمه بین‌المللی) ایراد گردید آمده است که «به اساس حقوق بین‌الملل که فعلاً موجود است هیچ کشور و سازمان نمی‌تواند به وضع تحریم‌های یک جانبه اقدام نماید. وی افزود این تحریم‌ها که برای مجازات یک دولت دیگر وضع می‌شود دارای هیچ مشروعیتی نیستند. وی در ادامه سخنانش اظهارداشت، گر چه ادعا می‌شود که این تحریم‌ها برای مقابله با نقض تعهدات بین‌المللی وضع می‌گردد اما خود این تحریم‌های یک جانبه ناقض تعهدات بین‌المللی

می‌باشند.» قاضی کروما ضمن تأکید بر این که تحریم‌های یک جانبه که به هر بهانه‌ای وضع می‌گردند، با اصل برابری دولت‌ها تعارض دارد. وی افزود از نظر من این عمل نقض تعهدات بین‌المللی است و نمی‌تواند به عنوان وسیله ای حقوقی بین‌المللی مستند به منشور ملل متحد به کار گرفته شود.

درین جلسه خانم پروفیسور ناکاناشی، استاد در پوهنتون دوشیشای جاپان، پروفیسور پل دوآرت استاد در پوهنتون آمستردام، خانم مای استر وکیل انگلیسی، یری هانسئل مسئول بخش خارجی اتاق تجارت جمهوری چک و ده‌ها حقوقدان برجسته از سراسر جهان نیز اشترک داشته و تحریم‌های اقتصادی یک جانبه را مغایر منشور ملل متحد و نورم‌های بین‌الملل خواندند.

به اساس اظهارات رئیس سازمان حقوقی مشورتی آسیا — افریقا (آنکو) پروفیسور رحمت محمد «تحریم‌های یک جانبه منحیث ابزار اولیه سیاست خارجی با هدف تغییر رفتار کشورها وضع می‌گردد و متأسفانه بطور فرازمینی نیز اجراء می‌شوند. این امر نقض برابری حقوق دولت‌ها و اصول احترام و کرامت حاکمیت ملی وعدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها است. استفاده از تحریم‌های یک جانبه نقض اصول اساسی منشور ملل متحد و برخی دیگر از اسناد مهم حقوقی می‌باشد. این تحمل رنج و محرومیت شهروندان بی‌گناه دیگر کشورها، به ویژه نقض گسترده حقوق بشر و محروم ساختن آنها از حق توسعه و تعیین سرنوشت می‌باشد.»

مجلس سنای ایالات متحده امریکا در تاریخ ۱۵ جون ۲۰۱۷ لایحه ارائه تحریم‌های جدید علیه روسیه، کوریای شمالی و ایران را تأیید کرد. این لایحه به ویژه به منظور کاهش حد اکثر مدت تأمین مالی بانک‌های روسیه که تحت تحریم قرار دارند تا ۱۴ روز و شرکت‌های نفت و گاز که تحت تحریم قرار دارند تا ۳۰ روز است. در این سند همچنین آمده است، که رئیس جمهور امریکا می‌تواند تحریم‌ها علیه افرادی که قصد سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های خط لوله صادراتی روسیه بیش از ۵ میلیون دالر در سال و یا یک میلیون دالر یک بار و یا پروژه خدمات تکنالوژی و یا همکار اطلاعاتی

می‌کنند، ارائه کند. با این همه آمریکا مخالفت خود را در ساخت خط لوله گاز "نورد استریم ۲" ادامه می‌دهد.<sup>۱</sup>

قرارداد پروژه خط لوله گاز میان روسیه و آلمان موسوم به نورد استریم — ۲ (جریان شمالی ۲) که ظرفیت انتقال ۵۵ میلیارد مترمکعب گاز در سال را دارد، در سپتامبر ۲۰۱۶ به امضاء رسید.

بعد از تصویب کنگره و سنای آمریکا بالاخره آقای دونالد ترامپ هم، تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه را نهایی نمود. موضوعاتی که شامل این تحریم‌ها اند، ترامپ نمی‌تواند آنرا خفیف ساخته و یا بعضی مواد آنرا از بین ببرد. با آنکه آقای ترامپ در ابتداء به وضع نمودن این تحریم‌ها موافق نبود ولی از جانب سنا پیشنهاد و بالاخره تصویب گردید، آقای ترامپ هم آنرا امضاء نمود. آقای دونالد ترامپ گفت که قانون امضاء شده توسط او در مورد تشدید تحریم‌ها علیه روسیه، ایران و کوریای شمالی، شامل تعدادی از "اقدامات خلاف قانون اساسی" آمریکا می‌باشد ولی وی آنرا بخاطر وحدت ملی امضاء می‌نماید.

محتوای این تحریم‌ها بیشتر ساحه انرژی و تمویل نمودن پروژه‌ها را احتوا می‌کند. برعلاوه این تحریم‌ها بعضی از شرکت‌های اروپایی را هم در بر می‌گیرد. به همین منظور وزیر اقتصاد و انرژی آلمان تقاضا نمود تا علیه وضع نمودن این تحریم، اقداماتی صورت گیرد زیرا وضع این تحریم‌ها بعضی از شرکت‌های اروپایی را هم در بر می‌گیرد که این عمل غیر قابل پذیرش بوده و خلاف قوانین بین‌المللی است. در حقیقت با این عمل، آمریکا شرکت‌های آلمانی را هم تنبیه می‌کند زیرا این شرکت‌ها خارج از آلمان فعالیت دارند.

امریکا با وضع نمودن این تحریم‌ها در حقیقت دو هدف را دنبال می‌کند. این تحریم که بخش انرژی را در بر دارد، از یک جهت ضربه بر اقتصاد روسیه وارد نموده و برای صادرات انرژی روسیه مشکل ایجاد و صدور آنرا کم‌تر ساخته و اقتصاد آن کشور را متضرر می‌سازد. از جانب دیگر وضع این



تحریم‌ها برای اقتصاد کشورهای اروپایی نیز ناگوار تمام می‌شود.

با وضع تحریم‌ها علیه روسیه می‌توان به نکات آتی اشاره نمود:

صادرات انرژی به اروپا بوسیله روسیه قطع و یا محدود می‌گردد که این عمل در حقیقت تنبیه است که روسیه و کشورهای واردکننده بخصوص آلمان به آن مواجه می‌گردند. این امر باعث می‌گردد که از یک جهت ضربه بزرگ به اقتصاد روسیه وارد گردد و از جانب دیگر کشورهای اروپایی ضرر عظیمی را متحمل گردند زیرا آنها جهت تکافوی انرژی مورد نیاز شان باید از راه‌های دیگر استفاده نموده و یا فروشنده گان جدید جستجو نمایند.

تحریم در قدم نخست سکتور انرژی روسیه را در بر می‌گیرد که بیشتر متوجه پایپ لین گاز (استریم شمال ۲) است. بوسیله این پایپ لین روسیه گاز به آلمان وارد نموده و ساختمان این پایپ لین باعث ایجاد شغل بی‌نهایت زیاد برای شرکت‌های آلمانی می‌گردد.

سنای امریکا به اتهام اینکه روسیه در ارتباط انتخابات ریاست جمهوری امریکا مداخله نموده، بدون کدام مشوره قبلی با شورای اروپایی این تحریم‌ها را وضع نمود.

تحریم‌های جدید امریکا علیه روسیه بخشی از استراتژی ایالات متحده امریکا با هدف جایگزین روسیه به عنوان واردکننده اصلی منابع انرژی به اتحادیه اروپا است. در حقیقت تحریم‌های جدید علیه روسیه به خاطر دسترسی امریکا به بازار انرژی اتحادیه اروپا بوده زیرا امریکا در حال پیشی گرفتن از روسیه و عربستان سعودی در حجم کل تولید نفت و گاز طبیعی است و حالا آنها می‌خواهند که فدراسیون روسیه و عربستان سعودی را از رقابت بیرون کنند.

امریکا جهت مدیریت و رهبری جهان تلاش دارد. به همین منظور از شیوه‌های مختلف استفاده می‌نماید.

برعلاوه امریکا می‌داند که این تحریم‌ها بر اقتصاد متحدان اروپایی آنها چه

تأثیر سوء بجا می‌گذارد. خصلت و نوع بهره‌کشی سرمایه‌داری در عصر حاضر در جهان تغییر نکرده است. طوری که در آثار مارکسیستی بخصوص اثر مشهور لینن «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری» اشاره گردیده است، در عصر حاضر عملاً آن مرحله را که و. ای. لینن به آن اشاره نموده است مشاهده می‌نماییم.

با تغییراتی که در جهان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی وقت بمیان آمد و جهان یک قطبی شد، کشورهای بزرگ صنعتی (امپریالیستی) با تلاش‌های که دارند می‌خواهند به جهانیان خود را قسمی تبارز دهند که گو یا همه اعمال شان بخاطر نجات بشریت، جلوگیری از فروپاشی دنیا و بخاطر جلوگیری از جنگ‌های خانمان‌سوز و جنگ‌های هستوی است. ولی طوری که سال‌ها قبل در آثار گران‌بهای مترقی مطالعه نموده بودیم این امر خصلت کشورهای امپریالیستی است. در آن زمان شخصاً فکر می‌کردم که آیا امکان دارد جهان بدین مرحله برسد؟ سال‌ها گذشت اما آنچه را که در کتاب‌ها مطالعه نموده بودیم فعلاً همه را عملاً مشاهده می‌کنیم. فعلاً بدین باورم که در آن آثار راجع به این سیستم اقتصادی (سرمایه‌داری) بی‌نهایت اندک و نیوترال نوشته شده است.

یکی از اهداف اساسی امپریالیسم تسلط سیاسی و اقتصادی آنها بر کشورها و سرزمین‌های دیگر، کنترل کامل بر استقلالیت سیاسی و اقتصادی آنها می‌باشد. با رشد و تکامل جوامع بشری طرز و شیوه سیاست این کشورها هم وارد مرحله جدید گردیده است. زیرا امپریالیسم دیگر به شیوه‌های کلاسیک نمی‌تواند در شرایط فعلی عمل کند به همین منظور آنها راه‌های جدید را جستجو می‌نمایند تا به اهداف شوم شان نایل شوند. لذا تحریم‌های اقتصادی هم یکی از این شیوه‌ها است که جهت برآورده ساختن مقاصد سیاسی و اقتصادی خویش از آن استفاده بعمل می‌آورند.

ما در عصر انحصارات زندگی می‌کنیم. زمانی که آنها در زمین پنهانی حرکت می‌کنند، پشت سرشان خرابی‌های بزرگی به جا می‌گذارند. راجع به اصطلاح توضیحات می‌دهم که در گذشته‌ها وجود نداشته است اما امروز شاهد

عصر سرمایه‌داری انحصاری هستیم. طبق پیش‌بینی اقتصاددانان، راهی برای تعدیل اقتصاد جهانی وجود ندارد. اگر چه "صنعتی شدن" به کشورهای توسعه نیافته نیز رسیده است، اما طبق معمول در امتداد خطوط مشخص شده بوسیله شرکت‌های فراملی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری حرکت می‌کند. جهان از عصر استعمار به عصر سلطه شرکت‌های چند ملیتی منتقل شده است. بزرگترین خرده فروش جهان، وال مارت، در سال ۲۰۰۸، ۴۰۵ میلیارد دالر درآمد سالانه جمع کرده بود، چنانچه این درآمد برای خرید بنگلادش کافی است! آنها بیش از ۷۵۰۰ فروشگاه زنجیره‌ای در سرتاسر جهان و دو میلیون نفر کارمند دارند. کارگیل، بزرگترین شرکت جهان در صنعت مواد غذایی، گردش مالی بزرگتر از اقتصادهای دو سوم کشورهای جهان دارد.

نظام سرمایه‌داری همیشه طوری که در عصر حاضر موجود است، نبوده است. در قرن هجدهم، سرمایه‌داری به طور عمده از شرکت‌های کوچک متعلق به خانواده‌های ثروتمند تشکیل می‌شد. در سال ۱۸۳۰ بزرگترین شرکت دنیا به نام سایف‌آر سا ارزشی در حدود دو میلیون دالر و ۵۰۰۰ کارگر داشت. صد سال بعد بزرگترین شرکت، یواس استیل به ارزش ۲/۳ میلیارد دالر و ۲۵۰۰۰۰ کارگر بود. امروز بزرگترین شرکت دنیا شرکت هالندی رویال شیل است که در بخش انرژی فعالیت می‌کند. این شرکت به طور متوسط سالانه ۴۵۸ میلیارد دالر درآمد کسب می‌کند.

اکثر صنایع در حال حاضر تحت سلطه چند شرکت عظیم هستند و اقتصاددانان به این پدیده "اولیگاپولی" می‌گویند. (این کلمه در علم اقتصاد برای توضیح همین پدیده به وجود آمده است و از دو کلمه یونان باستان، اولیگا به معنی کم و اندک و پولیتن به معنی خریدن تشکیل شده است)

ما به آن انحصارات می‌گوییم و در مجموع آن شرکت‌ها سایه سلطه خود را روی تمام اقتصاد گسترده‌اند. در انگلستان سال ۱۹۴۸ صد شرکت برتر تولیدکننده مسئول ۴۷ فیصد کل تولیدات انگلستان بودند. این رقم در سال ۱۹۶۸ به ۶۹ فیصد رسیده بود. (موسسه صنعتی جرج جول و لینک

(۱۹۹۲). امروز تخمین زده می‌شود که حتی به بیش از ۸۵ فیصد رشد پیدا کرده است. بنابر این چه چیزی باعث این تمرکز بی‌سابقه قدرت و ثروت شده است؟

طبیعی است که در رقابت شرکت‌های کوچک، آنها می‌خواهند که به رهبران بازار تبدیل شوند. هر چه این شرکت‌ها بزرگتر می‌شوند در زمینه تولید کالاها یا خدمات مؤثرتر می‌شوند. آنها در روش تولید انبوه در جهت تولید کالاهای هر چه ارزانتر از رقبایشان حرکت می‌کنند. این شرکت‌ها مواد اولیه را ارزانتر می‌خرند به علت اینکه به صورت فله (اجناسی که بصورت کیلویی و غیر بسته بندی فروخته می‌شود.) خریداری می‌کنند. ضمناً تخصص را بین نیروی کار توسعه می‌دهند و حق تکثیر و ثبت اختراع را برای جلوگیری از استفاده رقبای شان اجراء می‌کنند.

اعمال تحریم‌های جدید امریکا علیه روسیه می‌تواند عواقب ناگوار و ضریه شدید به اشتغال زایی در امریکا و همچنین به پروژه‌های نفت و گاز در سراسر جهان وارد کند.

چنانچه رؤسای شرکت‌های نفتی و نمایندگان صنعت نفت هشدار دادند که پیشنهادات ایالات متحده امریکا می‌تواند به رقابت شرکت‌های امریکا صدمه وارد کند و به طور بالقوه مانع تولید نفت و گاز نه در روسیه بلکه در سراسر کشورهای جهان گردد.

لسلی بایر رئیس انجمن " Petroleum Equipment & Services Association " امریکا در نامه ای به رئیس نمایندگان جمهوریخواهان نوشت: " اعمال تحریم‌ها باعث کاهش نیرو و رکود اقتصادی در جوامع امریکا می‌گردد و همچنین شرکت‌های امریکایی را در بازارهای جهانی با مشکلات گسترده مواجه می‌سازد.

طبق گزارش رسانه‌ها، جک جرارد رئیس انستیتوت نفت امریکا (American Petroleum Institute) گفته است، از اعمال تحریم‌ها علیه روسیه حمایت می‌کند. در عین حال، از اعضای مجلس نمایندگان

تقاضا نمود تا تغییرات اساسی را برای جلوگیری از عواقب ناگوار در این لایحه بیاورند.

مجلس نمایندگان امریکا با ۴۱۹ رای موافق و صرف ۳ رأی مخالف، طرح تحریم‌های ایران، روسیه و کوریای شمالی را تصویب نمودند.<sup>۲</sup>

اتحادیه اروپا خواهان دریافت تضمین از واشنگتن است که تحریم‌ها در تضاد با منافع اروپایی‌ها نباشد. یک گزینه دیگر آن است که اتحادیه اروپا تصمیم سازمانهای امریکایی در خاک اتحادیه اروپا را فاقد اعتبار اعلام کند. برعلاوه اتحادیه اروپا می‌تواند دست به اقدامات متقابل مرتبط با موازین سازمان تجارت جهانی بزند.

کشورهای اروپایی از اتخاذ وضع نمودن این تحریم‌ها سخت در تشویش و ناراحت‌اند. زیرا شرکت‌های آلمانی نفت و گاز «وینترشل» و تجارت انرژی «یونپیر»، شرکت انگلیسی — هالندی «رویال داچ شل»، و شرکت‌های «او. ام. وی» و «انجی» از اتریش و فرانسه در این پروژه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. با آنکه شورای اروپایی بعد از تصویب نهایی آن پشتیبانی‌شان را اعلان نمودند، اما طوری که از اظهارات بعضی از آنها برمی‌آید موضوع طور دیگر است. به نقل از روزنامه اتریشی "استاندارد"، "کریستین کرن"، صدراعظم اتریش نیز در باره تحریم‌های امریکا علیه روسیه ابراز نگرانی کرد زیرا این تحریم‌ها فعالیت‌های شرکت‌های اروپایی در زمینه انرژی و زیربنایها را تحت تأثیر قرار خواهد داد. تقویت یک جانبه تحریم‌های امریکا علیه فدراسیون روسیه می‌تواند بیانگر بازگشت تأسف بار واشنگتن از سیاست مشترک توافق شده اتحادیه اروپا و امریکا در مسأله اوکراین باشد. این بسیار تأسف بار است اگر امریکا این رویکرد مشترک را ترک کند.

آلمان نیز نگران عواقب تحریم‌های امریکا برای پروژه خط لوله نورد استریم ۲ است که گاز روسیه را به آلمان تحویل می‌دهد. صدر اعظم آلمان و وزیر امور خارجه آلمان پیش از این به امریکا در این باره هشدار داده بودند که بدون هماهنگی با شرکا تحریم‌ها علیه روسیه را تصویب نکنند.

کمیسیون اروپایی نیز به تحریم‌های جدید امریکا علیه روسیه واکنش نشان داده و یان کلود یونکر، رئیس کمیسیون اروپایی در این باره اظهار داشت که این پیش نویس قانون امریکا همچنان می‌تواند تأثیراتی بر شرکت‌های اروپایی که در پروژه‌های انرژی روسیه مشارکت دارند داشته باشد. این قانون ایالات متحده می‌تواند اثرات یکجانبه ناخو استه با تأثیراتی بر منافع امنیت انرژی اتحادیه اروپا داشته باشد. وی همچنین از تصامیم کمیسیون اروپایی برای واکنش مناسب به این اقدام امریکا در صورتی که نگرانی‌های بروکسل در این باره، مورد توجه قرار نگیرد خبر داد. سیاست اول امریکای ترامپ به این مفهوم نیست که منافع اروپا در درجه آخر قرار گیرد.

در دهه ۹۰ قرن بیست دیده می‌شود که شورای اروپایی به رشد اقتصادی قابل ملاحظه نایل گردیده و بازار اقتصادی وسیعتر دریافت می‌کند. در حقیقت با فروپاشی کشورهای اروپای شرقی، کشورهای بزرگ صنعتی (اروپای غربی) بازار فروش تولیدات، منابع موادخام، ساحات سرمایه‌گذاری و نفوذ سرمایه بیشتر بدست آوردند. از جهت دیگر پول مشترک اتحادیه اروپایی هم منحیث سمبول یک پارچه گی اروپا در جهان در وحدت سیاسی و رشد اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه اروپایی کمک قابل ملاحظه نمود که ازین پیشرفت و موفقیت اتحادیه اروپایی بعضی از کشورهای بزرگ صنعتی بخصوص امریکا چندان خوشنود نگردیدند زیرا سیستم جهانی سرمایه‌داری همه قوانین و تضادهای طرز سرمایه‌داری تولید را در خود انباشته است. یا به عباره دیگر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تضادهای بخصوص خود را دارد: تضادها در داخل خود کشور و تضادها بین کشورهای سرمایه داری.

در عصر حاضر سیستم سرمایه‌داری وارد مرحله خود گردیده است که بنام سرمایه‌داری انحصاری یاد می‌گردد. انحصارات عبارت از شکل جدید سرمایه‌داری بوده، تراکم سرمایه یعنی نتیجه پیشرفت نیروهای مولده و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌باشد. علاوه بر آن تسلط انحصارات به

معنی حاد شدن بیشتر تضادها میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی است.

قبل از اینکه پول مشترک اروپا (یورو) در اروپا به گردش در آید، اکثراً دالر معتبرترین پول در جهان بود و در تبادلات مالی بلندترین جا را نظر به دیگر پول‌ها داشت. برعلاوه کشور امریکا هم از نظر اقتصادی یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا بحساب می‌رفت. الی اخیر قرن بیستم امریکا نقش (واحدپولی برتر) را در عرصه مبادلات بین‌المللی ایفاء می‌کرد و تا آن زمان هیچ واحد پولی دیگر نتوانسته بود با دالر بطور جدی رقابت نماید. دالر پولی بود که فقط به امریکا یا غرب اختصاص نداشت بلکه در تمام نقاط جهان دارای ارزش بوده و حتی بسیاری از معاملات محلی در برخی از کشورها توسط آن انجام می‌گرفت. در نخستین سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم پوند استرلینگ تا حدودی رقیب دالر محسوب می‌شد؛ ولی بزودی نقش پوند در مبادلات بین‌المللی کاهش یافت. در سال‌های هشتاد افزایش حجم مبادلات تجاری با استفاده از مارک (آلمان) و ین (جاپان) باعث قدرت این فرضیه گردید و نظام پولی جهان سه قطبی شد. نظامی که دالر، مارک و ین سه رأس آنرا تشکیل می‌دادند. ولی با بوجود آمدن یورو، مارک از چلند خارج شد و روند استفاده از ین (جاپان) هم ضعیف گردید که درین دهه در اوایل دوباره شاهد برجسته شدن نقش دالر امریکائی در نظام پولی جهان بودیم اما با گذشت زمان، واحد پول مشترک اروپا (یورو) نقش وسیعتر را بخود اختصاص داد. اکنون نظام پولی جهان دو قطبی گردیده است.

اینکه واحد پول یک کشور در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد برای آن کشور منافی بزرگ را به همراه دارد. بطور مثال در قسمت قرضه‌های خارجی با مصارف کمتر و معاملات تجاری.

نقش روز افزون یورو در معاملات اقتصادی باعث گردید که این واحد پولی رقیب بزرگ دالر محسوب گردد. فعلاً یورو نقش ارزنده را نسبت به دالر در جهان دارا می‌باشد.

با به جریان افتادن یورو، اروپا بسوی تشکیل یک بازار بزرگ مالی گام برداشت که در شرایط فعلی کشورهای عضو اتحادیه اروپا سهم قابل ملاحظه در تجارت جهانی دارند و از همین سبب بازار سرمایه اتحادیه اروپائی ظرفیت فراوان برای جذب سرمایه داران بین‌المللی دارد که می‌توان از طریق یورو، به امکانات سرمایه‌گذاری در جهان دست یابد. که گفته می‌توانیم سهم اتحادیه اروپا و امریکا در اقتصاد جهان و تجارت جهان کمابیش به یک اندازه است. نقش بیشتر واحد پولی اروپا در معاملات اقتصادی زیان بزرگ به اقتصاد امریکا شمرده می‌شود.

پس سوال خلق می‌گردد که: آیا امریکا این همه خساره اقتصادی را که با بوجود آمدن یورو بر منافع اش وارد گردیده دست کم خواهد گرفت و یا آنرا نادیده می‌گیرد؟

روسیه تحریم‌های امریکا را محکوم کرده و آن را منحنی مانعی برای نورمال شدن مناسبات میان دو کشور ارزیابی کرده است.

آقای ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه در واکنش به تصویب طرح تشدید تحریم روسیه، بیان نمود که دولت او "تا کنون خویشتنداری به خرج داده" و هشدار داد که زمان آن فرا رسیده است که "اقدامات گستاخانه و نامعقول «امریکا تلافی شود. وزارت خارجه روسیه گفته است که ایالات متحده به بهانه واهی دخالت روسیه در امور داخلی آن کشور سیاست تهاجمی و ناپخته و ضد روسی خود را یکی پس از دیگری به اجراء می‌گذارد».<sup>۳</sup>

روسیه هم در واکنش به تصویب طرح تشدید تحریم روسیه، تصمیم گرفت تا امریکا شمار کارکنان خود را به ۴۵۵ نفر، یعنی به تعداد کارکنان سفارت روسیه در امریکا کاهش دهد. همچنین به سفارت امریکا گفته شده است که از ماه اگست ۲۰۱۷، حق استفاده از یک ساختمان بیلابی و یک انبار متعلق به این سفارت در مسکو را نخواهد داشت. اتخاذ این تصمیم دولت ترامپ بهبود روابط با روسیه را به شدت تضعیف کرده است.



مصوبه کنگره آمریکا آقای دونالد ترامپ، رئیس جمهور را در موضع دشواری قرار می‌دهد. وی در جریان مبارزات انتخاباتی از بهبود روابط و همکاری با روسیه حمایت کرد و تشدید تحریم روسیه، دنبال کردن این سیاست را دشوار می‌کند. به نظر می‌رسد که دولت روسیه نیز انتظار داشته است با روی کار آمدن آقای ترامپ، ایالات متحده موضع دوستانه‌تری را نسبت به این کشور اتخاذ کند.

در ماه دسامبر سال ۲۰۱۶، باراک اوباما، رئیس جمهوری وقت آمریکا، دستور اخراج سی و پنج دیپلمات روسی و بستن دو محل متعلق به سفارتخانه آن کشور در آمریکا را صادر کرد. دستور آقای اوباما همچنین شامل تحریم سرویس امنیت فدرال روسیه (افاس‌بی)، سازمان اطلاعات ارتش روسیه (جی آر یو)، رئیس و سه معاون سازمان اطلاعات ارتش روسیه، سه شرکت کامپیوتری و یک موسسه روسی فعال در زمینه "هک کردن" نیز بود.

دلیل اقدام دولت آمریکا مداخله روسیه در پروسه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا عنوان شد و وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا گفت که کارمندان اخراج شده سفارت روسیه در زمینه گردآوری غیرمجاز اطلاعات در آمریکا فعالیت داشتند.

در آن زمان، دولت روسیه ضمن ابراز تأسف از تصمیم آقای اوباما، گفت که ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، پیشنهاد وزیر خارجه برای اقدام متقابل را نپذیرفته و به جای "ایجاد مشکل برای کارکنان سفارت آمریکا و سرگردان کردن فرزندانشان در استانه سال نو" از آنان دعوت کرده است برای مشاهده تزیینات درخت کریسمس به کاخ کرملین، مقرر رئیس جمهور روسیه بروند. این واکنش با استقبال و ستایش آقای ترامپ مواجه شد که در آن زمان هنوز دوره ریاست جمهوری خود را آغاز نکرده بود.

ظاهراً دولت روسیه انتظار داشته است با آغاز دوره زمامداری آقای ترامپ، روابط دو کشور بهبود یابد. در حالی که بعد از سقوط شوروی

سابق، امریکا و کشورهای غربی تلاش‌های را برای برقراری روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی با روسیه دنبال می‌کردند، در سال‌های اخیر و به خصوص با به قدرت رسیدن مجدد ولادیمیر پوتین در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲، سیاست خارجی روسیه باعث سردی روابط دو طرف شد.

سیاست روسیه در واکنش به گرایش دولت اوکراین به نزدیکی با اتحادیه اروپا که به جدایی شبه جزیره کریمه و انضمام آن به خاک روسیه و حمایت از جدایی طلبان اوکراینی منجر شد این روابط را تیره‌تر کرد و باعث وضع تحریم‌های از سوی ایالات متحده و اتحادیه اروپا علیه آن کشور شد.

روسیه نیز تصویب طرح تحریم‌های جدید علیه این کشور را محکوم کرد. دولت روسیه اعلام کرد که هدف از تصویب این تحریم‌ها ایجاد مانع در روند عادی‌سازی مناسبات این کشور با امریکا است.

تحریم‌های روسیه محدودیت تازه‌ای بر پروژه‌های نفت و گاز اعمال می‌کند و بر پاپ لین "نورد استریم ۲" از روسیه به آلمان اثر می‌گذارد که به همین دلیل باعث نگرانی اروپایی‌ها شده است.

سرگی ریابکوف، معاون وزارت خارجه روسیه، قبل از رای‌گیری کنگره در باره این تحریم‌ها گفت که این گونه تدابیر به مثابه "مین خطرناکی" در شالوده روابط دو کشور خواهد بود. مجلس نمایندگان، فرانسه این تحریم‌ها را "غیرقانونی" خواند.<sup>۴</sup>

برای لغو تحریم‌ها نیاز است تا مسکو خواسته‌های واشنگتن را اجراء نماید. کشورهای اروپایی با امریکا در تحریم روسیه همگام شده اند اما هنگامی که مسأله تحریم اقتصادی روسیه مطرح می‌شود این کشورها تمایل چندانی نشان نمی‌دهند.

به اساس اظهارات باراک اوباما رئیس جمهور اسبق امریکا، غرب علیه روسیه متحد شده است و به این ترتیب مسکو در انزوای بیشتری قرار

می‌گیرد. در حالی که آنجلا مرکل صدر اعظم آلمان طرفدار کاهش تنش‌ها است و پارلمان جمهوری چک نیز با تشدید تحریم‌ها علیه روسیه مخالفت کرده است.

حال سوال طرح می‌گردد که چرا کشورهای اروپائی موضع مشترکی در باره مسأله تحریم روسیه ندارند و با همکدیگر متحد نیستند؟

در پاسخ به این سوال باید گفت: این مسأله، همانند یک تیر و دو فاخته است زیرا اتحادیه اروپا بیش از یک سوم گاز و سوخت مورد نیاز خویش را از روسیه وارد می‌کند بنابراین اعمال تحریم علیه روسیه، عواقب ناگوار آن دامنگیر اتحادیه اروپا می‌گردد.

در حقیقت تحریم وضع شده علیه روسیه، تحریم غیرمستقیم اتحادیه اروپا است زیرا اتحادیه اروپا بلافاصله نمی‌تواند جایگزینی برای تأمین سوخت و گاز طبیعی مورد نیاز خود پیدا کند. واشنگتن خواهان تحریم روسیه است و به نظر می‌رسد دولت‌های اروپایی در سطح دیپلماتیک با این کشور هم‌نوا اند اما هنگامی که مسأله تحریم‌های تجارتي و اقتصادی مطرح می‌شود مخالفت می‌کنند زیرا معتقد اند که پی‌آمدهای این تحریم‌ها نه تنها گریبانگیر مردم روسیه خواهد شد بلکه دامن شهروندان اتحادیه اروپا را نیز خواهد گرفت. باید به این مسأله توجه داشت که اقتصاد کشورهای اروپایی بسیار آسیب پذیر و شکننده است زیرا از یک جهت وابسته به واردات انرژی است و از جانب دیگر ذخایر نفت و گاز طبیعی غرب در مقایسه با ذخایر انرژی شرق میانه و دیگر کشورهای تولیدکننده انرژی همچو روسیه بسیار اندک است.

با خصیلتی که سیستم سرمایه‌داری و کشورهای صنعتی بزرگ دارند، آنها همیشه در تلاش اند تا رشد اعظمی اقتصادی داشته باشند.

بهر حال این تحریم‌ها بر اقتصاد روسیه مخرب و ناگوار خواهد بود. تحریم‌ها که برخی از فعالان اقتصادی بزرگ، برخی بانک‌ها و همچنین برخی شرکت‌های فعال در زمینه انرژی روسیه را در بر دارند، نقش مخرب داشته

و ضریب قابل ملاحظه بر اقتصاد روسیه وارد خواهد نمود و خاصاً در ساحات مربوط تولیدات ناخالص داخلی، شاخص بازار اسهام و مصارف استقراض روسیه به عنوان شاخص‌های نام برده که نشان دهنده تأثیر تحریم‌ها بر اقتصاد روسیه هستند. به نظر می‌رسد که این تحریم‌ها استراتژیک و قوی بوده و امکانات زیاد موجود است که ارزش روبل تنزیل یابد و با کاهش سریع قیمت نفت شوک دیگری نیز به اقتصاد تک محصولی روسیه، یعنی اقتصاد متکی به صادرات انرژی وارد گردد. امکانات زیاد موجود است که اقتصاد روسیه امسال رشد نکند. در حقیقت باید تذکر داد که اثرات و عواقب این تحریم‌ها را بر اقتصاد روسیه و اروپای غربی نمی‌توان نادیده گرفت و بی تفاوت بود.

علاوه بر این با تحریم‌ها علیه روسیه سرمایه‌گذاری‌های که توسط غربی‌ها در بخش‌های مالی اقتصاد روسیه انجام شده نیز با بلا تکلیفی مواجه خواهند شد. این در حالی است که به گفته کارشناسان با اعمال تحریم‌های امریکا بر ضد روسیه، فقط بخش فعالیت‌های کاری بین روسیه و اروپا، پنجاه میلیارد دلار زیان خواهد دید. این در حالی است که اروپا کاملاً به گاز روسیه وابسته است و در صورت نخریدن گاز از روسیه، قیمت آن در اروپا پنجاه فیصد افزایش خواهد یافت.

شایان ذکر است روسیه بیشترین میزان تولید نفت و گاز را در میان کشورهای اروپای شرقی و برخی از کشورهای اروپای غربی دارد. محدود کردن روسیه برای فروش نفت و گاز، گرچه از لحاظ مالی برای مسکوگران تمام خواهد شد، اما این محدودیت همچنین می‌تواند به قیمت یخ زدن شهروندان اروپایی در زمستان تمام شود.

پی‌آمدهای هر تحریم اقتصادی اکثراً مربوط به کشوری است که تحریم علیه او وضع گردیده است. این پی‌آمدها و اینکه عواقب تحریم تا چه حد ناگوار است مربوط به مدیریت دولتی کشور حمل‌کننده تحریم می‌گردد. یعنی

— مدیریت کشور بدست کیست؟

— آیا دولت تکیه به مردم دارد و یا مردم علیه دولت اند.

— ابتکارات و نوآوری دولت و مردم.

از تجارب گذشته بر می‌آید که اکثراً اینگونه تحریم‌های اقتصادی باعث شده اند که در کشور حمل کننده تحریم، امکانات و شرایط انقلابات صنعتی در ساحات زراعت و صنعت مهیا گردد. طور مثال: چین در دهه ۴۰، کوبا که سال‌های متمادی تحت تحریم اقتصادی قرار داشت و ونزوئلا که در زمان چاوز کشور شان به پیشرفت‌های قابل ملاحظه نایل گردید، همچنان تحریمی که قبلاً علیه روسیه وضع گردیده بود توانست با وضع نمودن تحریم بالمقابل کشورهای اتحادیه اروپا را ضربه بزند. زیرا روسیه از خرید لبنیات، میوه جات و گل اروپا ابا و ورزید از آنجائی که روسیه یکی از بازارهای مهم صادراتی اروپا درین ساحه است ضربه شدید به این کشورها هم وارد گردید.

پیامد این تحریم‌ها می‌تواند عواقب سیاسی برای امریکا هم داشته باشد زیرا امریکا بدون همکاری و کمک کشورهای اروپایی و ناتو نمی‌تواند اهداف خود را در جهان به تنهایی اعمال کند. با وضع نمودن تحریم‌ها اروپا هم از نظر اقتصادی متضرر می‌گردد که ازین جهت تنش بین اروپا و امریکا امکان دارد بمیان آید که در آن صورت این اختلافات، عواقب نهایت ناگوار خواهد داشت.

پیامدهای مثبت و منفی تحریم‌های جدید مستلزم گذشت زمان و آشکار شدن میزان کارایی و موفقیت آنها در دستیابی به اهداف تحریم‌ها است.

هالند، ۱۷ اگست ۲۰۱۷

- 
- <sup>۱</sup> بی پی سی فارسی، تحریم‌های روسیه و ایران در مجلس سنای امریکا هم رای آورد، ۲۷  
جون ۲۰۱۷
- <sup>۲</sup> صدای امریکا، تحریم ایران و روسیه در سنا تصویب شد، ۶ مرداد ۱۳۹۶
- <sup>۳</sup> بی پی سی فارسی، روسیه دستور اخراج دیپلمات‌های امریکایی را صادر کرد، ۲۸ جولای  
۲۰۱۷
- <sup>۴</sup> خبرگزاری آریا، مین خطرناکی در روابط روسیه با آمریکا/ تصویب تحریم‌ها علیه ایران با  
اکثریت آرا، ۴ مرداد ۱۳۹۶

## رقابت اقتصادی و آغاز جنگ تجاری میان دو کشور بزرگ اقتصادی دنیا آمریکا و چین

رقابت به صورت عام یک مسابقه یا ضدیت و یا همچشمی بین دو یا چند ارگان، حیوانات، افراد، گروه‌های اقتصادی و یا اجتماعی و کشورها، برای به دست آوردن قلمرو، منابع، محصول، حیثیت، شهرت، جوایز، جایگاه اجتماعی، رهبری و سود است. رقابت زمانی رخ می‌دهد که حداقل دو طرف در تلاش برای رسیدن به هدفی باشند، که نمی‌توانند به اشتراک گذاشته شود. جایی که یکی به دست می‌آورد و دیگریان می‌بازد.

رقابت به صورت طبیعی میان موجودات زنده که در یک محیط مشترک همزیستی دارند ظاهر می‌گردد. طور مثال، حیوانات برای منابع آب، غذا و دیگر منابع بیولوژیکی رقابت می‌کنند. انسانها معمولاً برای مواد غذایی و بدست آوردن مفاد بیشتر، رقابت می‌کنند، هر قدری که این نیازها برآورده می‌شوند، رقابت‌های عمیق‌تری، برای دستیابی به ثروت‌های بیشتر، قدرت، حیثیت، و شهرت بوجود می‌آیند.

رقابت اکثراً متضاد همکاری در نظر گرفته می‌شود.

رقابت یعنی تلاش دو یا بیشتر طرف‌ها بصورت مستقل برای کسب بازار رقیب، با شرایط مطلوبتر است. رقابت در علم اقتصاد میان فروشندگان، در تلاش برای دستیابی به اهداف چون مفاد بیشتر، سهم بازار و حجم فروش از طریق تغییر دادن عناصر ترکیب در بازار یابی، مثل قیمت، محصول، توزیع و تبلیغ انجام می‌گیرد.

چنانچه آدام سمیت اقتصاددان کلاسیک قرن هژده در کتاب ثروت ملل، رقابت را تخصیص منابع تولیدی به با ارزش ترین کاربردهای آنها تعریف می‌کند. سمیت، دو شرط مرتبط و ناگزیر برای نظام اقتصادی خود را چنین

شرح می‌دهد. باید برای تمامی بخش‌های نظام اقتصادی حرکت و جابجایی آزاد مقدور باشد، به طوری که هر فردی بتواند از مطلوب‌ترین و بهترین فرصت‌ها بهره‌مند گردد و باید میان تمام اعضا آن نظام يك رقابت آزاد نیز برقرار باشد. در نظام اقتصادی مورد نظر آدام سمیت جای برای انحصاری کردن یا امتزاج از قید و بند تجارت و محدود ساختن فعالیت‌ها متصور نبود. وی مخالف اعطای انحصاری امکانات دولتی به افراد بخصوص بود.

سمیت سختگیری‌ها و نظارت بیش از اندازه‌ی دولت‌های زمان خودش را مورد انتقاد قرار می‌داد و معتقد بود که چنین اقدامات باعث جلوگیری از حرکت آزاد و روان انسان و سرمایه در سراسر جامعه می‌شود، یعنی چیزی که برای موفقیت و رشد اقتصادی ضروری به نظر می‌رسید.

کارل مارکس در آثار مختلف خود از رقابت سخن گفته است، که گردآوری و تشریح آنها در ر استای بازسازی مفهومی این واژه امری ضروری بشمار می‌رود. زیرا شناخت سرمایداری بدون توضیح در ست از اجزای تشکیل دهنده آن که در سطوح متعدد این نظام، کارکردهای معینی دارد از یکسو و نقد سرمایداری بدون درکی سنجیده از سرشت، ویژگی و شکل ظاهر شدن آن، از سوی دیگر، ناممکن به نظر می‌رسد.

کارل مارکس هیچگاه مجال آنرا نیافت، طوری که می‌خواست، رساله‌های جداگانه در مورد رقابت بنویسد، از او به جز اشاره‌های کوتاه و پراکنده در جستجوی مفهوم رقابت برجا نمانده است. (طور مثال، رقابت کار و سرمایه: سرمایدار برای استثمار کارگران در پروسه تولید و تصاحب ارزش اضافی حاصل از نیروی کار آنها، و یا رقابت بین کارگران، و یا رقابت بین فروشندگان و خریداران که در واقع باعث نوسانات عرضه و تقاضا و شکل‌گیری قیمت‌های بازار می‌گردد).

از نظر مارکس رقابت مقوله‌ای دیریاب، مبهم و پیچیده است. رقابت، از یکسو، به سرشت درونی سرمایه تعلق دارد که بدون آن تصور ناپذیر



است. از سوی دیگر، چنانکه روسدولسکی (اقتصاددان اتریشی) بیان نموده است «بخش اعظم نظریه‌ی مارکس در مورد تولید سرمایداری را باید از راه انتزاع از رقابت استنتاج کرد».

پیدایش، وجود و مکان رقابت در مناسبات تولید سرمایداری، همواره در بین نظریه پردازان مارکسیست مجادله‌انگیز بوده است:

آیا رقابت سرشت سرمایه است، یا شکل بروز و تحقق آن؟

آیا رقابت قانون اساس اقتصاد بورژوازی است، یا آنکه این «قانون ذاتی تولید سرمایداری» است، که در حرکت خارجی سرمایه‌های منفرد خود را همچون «قانون جبری رقابت» ظاهر می‌سازد؟ آیا اساساً تولید سرمایداری بدون وجود سرمایه‌های بسیار و رقابت آنها با یکدیگر ممکن است، یا آنکه رقابت تنها شکل تاریخی معین تحقق قوانین ذاتی سرمایداری در غرب است، آیا سرمایداری دولتی عاری از رقابت و فاقد نهاد بازار امکان‌پذیر است؟

آثار مارکس این امکان را در اختیار ما می‌گذارد که مشخصتر پیرامون رقابت بحث نماییم. رقابت در میان سرمایه‌ها، خود به دو شکل بروز می‌کند. رقابت، در یک بخش صنعت و رقابت میان بخش‌های مختلف صنایع.

شرکت‌های سرمایداری در یک بخش صنعت با پائین آوردن مصارف تولید کالاهای شان، سعی می‌کنند رقبا را از صحنه رقابت خارج کرده و سهم خود را در بازار افزایش دهند. مارکس در این باره می‌گوید: «رقابت، از طریق مبارزه برای ارزان کردن کالاها پیش می‌رود. ارزان کردن کالاها با ثابت بودن شرایط دیگر به بارآوری کار و این به نوبه خود به دامنه‌ی تولید بستگی دارد. بدین ترتیب سرمایه‌های بزرگ، سرمایه‌های کوچک‌تر را از میدان خارج می‌کنند»

دیدگاه اقتصادی انگلس نسبت به مارکس، از روشنی و عمق بیشتری برخوردار است. انگلس از سال ۱۸۴۲ در مانچستر اقامت گزید، این شهر

که مرکز صنعت نساجی انگلستان بشمار می‌رفت، دارای جنبش کارگری نیرومندی بود. طرفداران تجارت آزاد در سال ۱۸۳۸ «اتحادیه علیه قانون غله جات» را در آنجا پایه‌گذاری کرده بودند. انگلس در آن هنگام آثار سمیت، ریکاردو، مک کولاخ و میل را مطالعه کرده بود و در نوشته‌های خود توهم‌ها و سفسطه‌های مدافعان تجارت آزاد را، مبنی بر اینکه با تحقق تجارت آزاد تناقض‌های جامعه و مشکلات ناشی از آن رفع شده و اجتماع به هماهنگی دست می‌یابد، مورد نقد قرار می‌داد. او به ویژه در دو نوشته به نام بحران‌های درونی و نامه‌های از لندن یادآوری می‌کند که نه تجارت آزاد و نه حمایت گمرکی، هیچ یک نمی‌توانند تضادهای حل‌ناشدنی جامعه سرمایه‌داری را حل و از وقوع بحران‌ها جلوگیری کنند. او در همان زمان بر رابطه دیالکتیکی بین رقابت و انحصار تأکید داشت، و برخلاف اقتصاددانان بورژوازی که آن دو را در مقابل هم قرار می‌دادند و یکی را رد کننده دیگری می‌پنداشتند، معتقد بود که، رقابت و انحصار در عین حال که همدیگر را نفی می‌کنند به یکدیگر نیز تبدیل می‌شوند.

طور مثال او می‌گوید: «رابطه‌ی نزدیک میان تجارت آزاد و حمایت گمرکی یا به عبارتی رقابت و انحصار وجود دارد. آنها در برابر یکدیگر قرار ندارند و میان آنها رابطه‌های دیالکتیکی وجود دارد.» (اثر: فریدریش انگلس، نامه‌های از لندن).

سرمایه در تولید مجدد نقش اساسی بازی می‌کند. مبادله و رقابت بین سرمایه به شکل میانجی ارتباط آنها را به یک سرمایه اجتماعی کلی مبدل می‌سازد. اگر سرمایه اجتماعی را در مجموع همچو واحدی انتزاعی در نظر بگیریم، لحظات مختلف دگرگونی این سرمایه یعنی سرمایه پولی، سرمایه تولیدی و سرمایه کالایی، هرکدام از آنها بشکل واحد مجزا به نظر می‌رسند که در پروسه دوران سرمایه، بخاطر بدست آوردن سهم بیشتر از ارزش اضافی تولید شده، با یک دیگر رقابت می‌کنند. از اینرو، می‌توان در سطح کاملاً مجزا از مفهوم رقابت مجرد سخن گفت.

برعلاوه شکل مجرد رقابت، می‌توان از رقابت مشخص نیز سخن گفت. رقابت مشخص رقابتی است میان سرمایه‌های منفرد با یکدیگر که این بار نه در قالب مجموعه واحد سرمایه اجتماعی، بلکه به صورت سرمایه‌های مجزا و مستقل، یکدیگر را دفع و نفی می‌کنند. در جریان این رقابت، کل ارزش اضافی بین سرمایه‌ها در یک بخش و میان بخش‌های مختلف توزیع می‌شود.

همان گونه که مارکس در اثر معروف خویش «سرمایه» بیان می‌دارد، ماهیت نظام سرمایه‌داری در دو خصلت ساختاری نهفته است. خصلت اول به سه رابطه اصلی استوار است:

۱. روابط کالایی (خرید و فروش کالاها)،
۲. روابط مزد محوري (میان کارگران و کارفرمایان) که در آن نیروی کار نیز تبدیل به کالا شده است و
۳. روابط پولی که اعتبار بانکی در آن نقش اساسی ایفاء می‌کند.

کارل مارکس بیان می‌دارد که خصوصیت دیگر سرمایه‌داری محروم شدن کارگران از مالکیت وسایل تولید و به ویژه محروم شدن آنها از محصول کار خویش است. در مجموع، می‌توان گفت که ماهیت نظام سرمایه‌داری، از یک سو، در تصاحب خصوصی محصول کار اجتماعی و از سوی دیگر، در روابط کالایی، مزد محوری و پولی نهفته است.<sup>۱</sup>

سوال خلق می‌گردد که آیا رقابت در اقتصاد کشورها همیشه جهت منفی دارد؟

رقابت پذیری اهمیت و نقش بسزا در تقویت تولید داخلی دارد. به همین منظور عوامل مهم که در افزایش سطح و توانمندی رقابت در اقتصاد کشورها، مرحله ابتدایی حرکت به سمت رقابت پذیری و بهبود فضای کسب و کار است، باید شناسایی گردد.

رقابت پذیری و توانمندی رقابتی بالای تولیدات داخلی باعث افزایش سهم

تجاری کشور در سطح بین‌المللی خواهد شد.

ضعف در گسترش رقابت در صنایع و تولیدات داخلی با وجود پیشرفت روز افزون تکنالوژی و روش‌های مدرن مدیریتی در جهان، باعث کاهش مبادلات خارجی می‌گردد. بنابر این افزایش توانمندی در رقابت پذیری بخاطری اهمیت فراوان دارد، که منحصی یک عامل اساسی و ریشه‌ای برای پایداری و ترقی تولید در کشور محسوب می‌شود. سیاست‌های حمایتی دولت‌ها بایست در جهت بهبود رقابت پذیری به کار گرفته شوند.

عوامل مهم که در افزایش توانمندی رقابت اقتصاد در کشورها نقش دارند، متفاوت اند، که مهمترین آنها عبارتند از:

جایگاه دولت: دولت‌ها نقش هدایت کننده و مهم در زمینه جهت دادن، رهبری و زمینه سازی رقابت جهانی دارند. سیاست دولت‌ها می‌تواند اثر توانمندی رقابت اقتصاد را در تجارت جهانی تقویت کند. دولت‌ها با سیاست‌های متنوع اما کارا، هوشمند و هدفمند مالیاتی، سوبسیدی، تأمین مالی و اندازه مفاد، نقش ارزنده در شگوفایی مزیت‌های رقابتی و تقویت توانمندی رقابت ایفاء کنند.

نقش نرخ اسعار و کاهش ارزش پول ملی: ساده ترین راه برای افزایش انگیزه جهت توسعه صادرات، کاهش ارزش پول ملی و اعمال سیاست‌های اسعاری است. این سیاست گر چه در کوتاه مدت باعث افزایش رقابت می‌شود اما توان رقابت پایدار و مبتنی بر توانمندی‌های نوظهور و پویا، در طویل‌المدت متأثر از سیاست‌های اسعاری و پولی نیست. البته در صورت استفاده از یک بسته سیاستی منسجم و مکمل در زمان مناسب، می‌توان رقابت صادراتی را بالا برد. قابل تذکر است آنچه به صورت ضمنی فرض می‌شود، افزایش سهم در تجارت جهانی در اثر رشد مداوم بهره‌وری است.

دانش و سرمایه انسانی: یکی از چالش‌های مهم در راه تحقق توان رقابت، راه اندازی سالم و پویای جریان دانش، میان نهادهای آموزشی و سازمانهای تولیدی است. یکی از پایه‌های توسعه توان اقتصادی کشورها، استحکام

بخشی به عملکرد کسب و کار و جذب تکنالوژی از طریق تأکید بر آموزش و پژوهش های کاربردی به شمار می رود.

تکنالوژی و نوآوری: برداشت طویل‌المدت از توان رقابت بیشتر با برداشت تکنالوژی هماهنگ است. امروز ایده رقابت کیفی در مرکز توجهات قرار دارد. تحقیقاتی که در مورد اقتصادهای شرق آسیا انجام شده است نشان داده که اقتصاد این کشورها (که تمرکز در نوآوری و تکنالوژی داشته اند) بیش از اقتصادهای که برانباشت سرمایه تأکید داشته اند، از توان رقابت بین‌المللی برخوردار شده اند.

در بازار رقابت انحصاری، کالای فروشندگان بی‌شمار، به جای اینکه با هم مشابه باشند از نظر کیفیت یا بسته بندی با یکدیگر متفاوت است، بدین معنی که کالاها کاملاً جانشین هم نیستند. فروشندگان واحدهای تولیدی، باید قیمت‌های را تعیین کنند که بتوانند مشتریان بیشتری را جلب و جذب کنند، زیرا در غیر این صورت مشتریان به کالاهای با کیفیت مشابه یا پائین تر، اما ارزان قیمت‌تر مراجعه می‌کنند. در این زمان است که رقبا، بازار را به دست می‌آورند. در این بازار نقش تبلیغات و اعلانات برجسته می‌شود و واحدهای تولیدی برای ایجاد تمایز و تفاوت میان کالاها و خدمات خود و سایر تولیدکننده‌گان به تبلیغات تجاری می‌پردازند. هرچند این سازمانها و شرکت‌ها مصارفی برای جلب مشتریان متحمل می‌شوند، اما بعد از مدت کوتاهی با مفاد بلند این مصارف جبران می‌شود که به این ترتیب تعادل در بازار رقابت انحصاری به وجود می‌آید. بازار رقابت انحصاری دارای ویژگی‌های خود است: مثلاً

— تعداد تولیدکننده‌گان و مصرف‌کننده‌گان در این بازار زیاد است، بطوری که هیچ‌کدام توانایی کنترل کامل قیمت بازار را ندارد. گر چه تولیدکننده‌گان هرکدام در جه از کنترل روی قیمت بازار را دارند.

— مصرف‌کننده‌گان می‌دانند که تفاوت‌های کیفی میان کالاهای تولیدکننده‌گان مختلف وجود دارد.

— موانعی بر سر راه خروج و ورود واحدها یا مؤسسات به بازار وجود دارد.

— ویژگی‌های طویل‌المدت یک بازار رقابت انحصاری، تقریباً شبیه بازار رقابت کامل است. تفاوتی که میان این دو وجود دارد این است که در بازار رقابت انحصاری، کالاها هم‌مانند نیستند و در این بازار، رقابت کیفی نیز وجود دارد.

به گزارش نیویورک تایمز، در تازه‌ترین درجه بندی رقابتی بودن اقتصاد کشورهای جهان که از سوی مجمع اقتصاد جهانی اعلام شده، سوئیس برای نهمین سال پی در پی جایگاه نخست را در این فهرست از آن خود ساخته است.

از سال ۲۰۰۹ میلادی سوئیس در صدر بهترین کشورهای جهان در بخش رقابتی بودن اقتصاد است، صرف در سال ۲۰۰۸ میلادی این مقام را امریکا از آن خود ساخت و سوئیس در جای دوم قرار گرفت.

مجمع اقتصاد جهانی اعلام کرد که سوئیس به علت عملکرد مؤثر در بخش زیربناها، نهادها و آموزش موجب شکل گرفتن استعداد و بکارگیری آن در طیف وسیعی شده است که از آن می‌توان منحنی کلید موفقیت و راز این کشور یاد نمود. تمرکز وسیع سوئیس‌ها در این بخش‌ها، نوآوری را برای آنها به ارمغان آورده است.

آقای «کلاوس شوآب» مؤسس و مدیر اجرایی مجمع اقتصاد جهانی گفت: در دنیای امروز رقابتی شدن اقتصاد بیش از پیش بر پایه ظرفیت نوآوری یک کشور تعریف می‌شود.

از جمله عوامل تهدید کننده برای معجزه نوآوری سوئیس، جمعیت مسن این کشور است که آنها را مجبور می‌کند از متخصصین خارجی استفاده کنند که این موضوع جایگاه این کشور را در رقابتی بودن متزلزل می‌کند.

درجه رقابتی بودن اقتصاد انگلستان هم به دلیل مراحل عملکرد مذاکرات این کشور با اتحادیه اروپا بر سر مسأله برگزیت ارتقاء پیدا نکرده است.

برهمن اساس، از جمله ۳۰ کشور برتر اقتصاد رقابتي جهان، سويس، امریکا، سنگاپور، هالند، آلمان به ترتيب جای اول تا پنجم را از آن خود ساخته و عربستان سعودی در جای سی ام قرار دارند.

چین و امریکا دورقیب اقتصادی بزرگ هستند و هریک برای افزایش سهم خود در بازار تلاش می کنند. سیاست های اقتصادی چین همواره توسط مقامات اقتصادی امریکا مورد سوال بود به خصوص سیاست های تولیدی و صادراتی این کشور.

تاریخ کهن چین نشان دهنده احساس دیرینه تهدیدهای امنیتی و دفاعی و بدبینی به خارجیان است. چین در سال ۱۹۴۹، هنگامی پای به عرصه جدید نهاد که مردم و رهبران آن آکنده از احساس تهدید از استعمار و سلطه جویی قدرت های بزرگ بودند.

از همان سال های نخستین حاکمیت کمونیست ها در چین، دو دیدگاه اصلی در باره انتخاب سیاست توسعه ملی به وجود آمد. دیدگاه نخست مبتنی بر افزایش تولیدات صنعتی سبک و کالاهای مصرفی و افزایش انگیزه های مادی بود. در مقابل، جناح چپ به رهبری مائو، به ترتیب ایدئولوژی، مبارزه طبقاتی و کشاورزی اشتراکی را مهم تر می دانستند. به صورت عموم شرایط حاکم بر چین در طول سه دهه استقرار نظام کمونیستی چینی، وضعیتی را به وجود آورد که به اصلاحات و جهت گیری نوینی در سیاست داخلی و خارجی چین انجامید.

تحلیل گران و کارشناسان معتقدند، چین از دهه هفتاد میلادی تاکنون به پیشرفت های بزرگ و چشمگیر اقتصادی نائل گردیده است. تا پایان قرن بیستم، چین یکی از بزرگ ترین نظام های اقتصادی را در جهان دارا بوده است. این کشور از لحاظ جمعیت، آشکارا در میان قدرت های بزرگ قرار می گیرد. همچنین، با اختصاص سطح فزاینده ای از بودجه خود بخاطر مدرن ساختن تجهیزات نظامی و تأکید فزاینده بر سیاست استفاده از زور، به توان نظامی خود می افزاید. چین با موفقیت، بحران اقتصادی سال های

۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ را پشت سر گذاشت و به نظر نمی‌رسد در معرض خطر فوری رکود اقتصادی قرار داشته باشد.

رشد اقتصادی چین و افزایش حجم داد و ستد تجارتي این کشور، پرننگ‌تر شدن حضور آن در سطح بین‌المللی را در پی داشته است. پیکن با حضور مؤثر و پویا در شورای امنیت سازمان ملل متحد به صفت عضو دایمی و برخوردار از حق ویتو و نیز شرکت در پیمانهای منطقوی و جهانی مانند پیمان منطقوی آسیا — پاسفیک، سازمان همکاری شانگهای، گفتگوهای شش جانبه در مورد بحران کوریای شمالی، گروه ۵+۱ در مورد پروگرام هستوی ایران و نیز حضور در اجلاس‌های اتحادیه کشورهای آسیای جنوب شرقی (آ.سه. آن) به صفت عضو ناظر، در صدد بهره‌گیری بیشتر از ظرفیت‌ها و امکانات موجود در ساحه سیاست خارجی خود و به دنبال سیاست چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌المللی است. دولت چین اکنون یکی از اثرگذارترین دولت‌های آسیا در صحنه بین‌المللی است. همچنین پیکن با تأمین ۲/۵ فیصد بودجه سازمان ملل متحد، سهم مهمی در برقراری صلح و امنیت جهانی دارد.

در دوده گذشته، چین در شرق میانه به طور عمده در پی منافع اقتصادی در دو بعد اساسی بوده است، «امنیت انرژی» و «بازار بودن منطقه برای کالاهای چینی». رشد ۱۰ فیصدی سالانه اقتصاد چین به منابع نفتی خلیج فارس گره خورده و این خود ارتباطات شرق و غرب آسیا را عمیق‌تر ساخته است.

روابط چین و ایالات متحده امریکا را شاید بتوان پیچیده‌ترین و پرتناقض‌ترین روابط در میان قدرت‌های بزرگ دانست، روابطی که با اثرپذیری از متغیرهای متعدد و در مواردی بسیار متضاد، همواره دچار نوسان و در مقاطعی پیش‌بینی‌ناپذیر بوده است. در وضعیت فعلی نیز این روابط همچنان سرشت پیچیده و متناقض خود را حفظ کرده، گرچه از نوسانات آن به شیوه آشکار کاسته شده است. در دوران جنگ سرد و در واقع از اوایل دهه هفتاد، روابط چین و امریکا بر پایه همکاری راهبردی شکل



گرفت. در آن زمان عامل اصلی شکل دهی به این روابط، سیاست جهانی اتحاد شوروی سابق بود. در این دوران چین از نظر ایالات متحده امریکا، کشوری فقیر و عقب مانده و نیز یکی از پایگاه های کمونیسم محسوب می شد، اما از ارزش راهبردی وافری جهت مقابله با اتحاد شوروی برخوردار بود.

از سوی دیگر، ایالات متحده از نظر چین، با وجود اینکه منحنی سرکرده جهان سرمای داری تهدیدی علیه امنیت ملی این کشور به شمار می رفت و چین نیز به وضوح آن را احساس می کرد، تنها گزینه ممکن و مطلوب جهت برقراری موازنه در قبال تهدید اتحاد شوروی سابق بود. با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان تهدید مشترک، بنیان همکاری راهبردی دو کشور نیز فرو ریخت، اما تحولات بعد از جنگ سرد امکانات جدیدی برای همکاری دو کشور فراهم آورد، امکاناتی که رشد اقتصادی سریع چین از یک سو و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از سوی دیگر، پهنه آن را بیش از پیش گسترده ساخت.

چینی ها با تغییر الگوی تعامل با ایالات متحده از «دشمنی» به گونه پیچیده ای از «رقابت و همکاری»، ضمن کاهش فشارهای آن از قابلیت های گسترده امریکا جهت پیشبرد توسعه، مفاد هنگفت برده اند. به صورت عموم در حال حاضر از نظر ایالات متحده، همکاری با چین جهت تأمین منافع اقتصادی و امنیتی، ضروری است. در ساحه امنیت جهانی، ایالات متحده امریکا همواره این موضوع را در نظر دارد که چین عضو دایمی شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز کشوری هستوی است.

همچنین تداوم ثبات در آسیا نیازمند همکاری چین است، امری که بحران کوریای شمالی آن را به وضوح برای ایالات متحده امریکا مشخص کرده است. از سوی دیگر، رشد سریع و عظیم اقتصاد چین، این کشور را به بازار پراهمیت برای ایالات متحده تبدیل کرده است. در نظر گرفتن چین منحنی «بازار بزرگ در حال ظهور» از سوی حکومت آقای کلینتون در

سال ۱۹۹۳ برای احیای اقتصاد ایالات متحده، بیانگر اهمیت آن نزد امریکایی‌ها بوده است.

جنگ تجاری امریکا با چین سابقه طولانی دارد. آقای دونالد ترامپ در روزهای اولی که در کاخ سفید مستقر شد، به‌خاطر اینکه به نظری این کشور «تجارت امریکا را می‌کشد.» وعده انتقام از چین را داده بود اما بار دیگر رئیس‌جمهور امریکا در سخنانی، بحث تجارت مناقشه‌انگیز با چین را به راه انداخت.

به گزارش اقتصادنیوز، برخی معتقد اند بن‌بست تجاری در روابط دو کشور موجب تنش‌های ژئوپلیتیک شده و می‌تواند برطیف گسترده‌ای از موضوعات از کوریای شمالی گرفته تا بحر چین جنوبی تأثیر بگذارد. «زاخاری کوهن» و «نیکول گوته تا» در گزارش ۳ مارچ ۲۰۱۸ در سی‌ان‌ان بیان داشتند که مواضع تعجب برانگیز آقای ترامپ، مبنی بر وضع مالیات بر فولاد و آلومینیوم وارداتی، بازارها را به تکاپو انداخته و موجب خشم متحدان امریکا در سراسر جهان شده و حتی در داخل حزب او هم بعضی اعضا به انتقاد از او پرداختند. اما اینکه آیا جنگ جهانی تجارت میان طرفین آغاز شود یا خیر به واکنش چین بستگی دارد.

اتحادیه اروپا در برابر وضع مالیات جدید گمرکی امریکا در ارتباط با واردات فولاد و آلومینیوم واکنش نشان داده است. امریکا برای واردات فولاد مالیه گمرکی ۲۵ فیصدی و برای آلومینیوم مالیه ۱۰ فیصدی تعیین نموده است.<sup>۲</sup>

این مالیات گمرکی شامل واردات فولاد و آلومینیوم از کشورهای مکسیکو، کانادا و استرالیا نمی‌شود. از این رو، در مذاکرات بین نمایندگان تجارتي امریکا و اتحادیه اروپا، موضوع معاف کردن واردات فولاد و آلومینیوم اروپا از مالیات یاد شده مطرح بوده است.

آقای هیروشیگه سکو، وزیر تجارت جاپان نیز در دیدار با آقای رابرت لایت‌هیزر، نماینده تجارتي امریکا، ناخشنودی کشور خود را نسبت به

وضع این مالیات گمرکی ابراز کرد.

او تأثیرات این جنگ تجاری را برای تجاران جهانی زیان آور خواند و از امریکا خواست تا در تصمیم خود در این زمینه تجدید نظر کند.

وزیر تجارت جاپان تأکید کرد که واکنش جاپان به مالیات گمرکی مطابق قواعد تعیین شده از سوی سازمان تجارت جهانی است. آقای سکو در عین حال به نماینده تجارتي امریکا گوشزد کرد که صادرات اتحادیه اروپا و جاپان به هیچوجه تهدیدی برای "امنیت ملی" امریکا نبوده و این کشورها در شمار متحدان امریکا هستند.

چین نیز نسبت به وضع مالیات گمرکی از سوی امریکا واکنش نشان داده است. امریکا معتقد است که چین بازار جهانی را از فولاد ارزان ساخت خود لبریز کرده است.

چین در قبال سیاست جدید تجارتي امریکا اعلام کرده که این سیاست را برای تجارت جهانی مضر تشخیص می‌دهد و در صورت اجرای آن، دست به اقدامات مشابهی خواهد زد.

چین همچنان تقاضا نمود که امریکا به قوانین تجاری چندجانبه احترام بگذارد و به نظم اقتصادی و تجارت بین‌الملل یاری رساند. عده معتقد اند چین هم می‌تواند مبادرت به وضع محدودیت‌های اقتصادی برای امریکا کند. چین می‌گوید اگر امریکا به‌طور مستقیم و به شدت کشور چین را تحت فشار بگذارد «از حق خود دفاع خواهیم کرد.»

آقایان «کوهن و گویه تا» بر این باور اند که چین نه تنها می‌تواند با ابزارهای اقتصادی واکنش نشان دهد، بلکه در صورت بدتر شدن تنش‌های تجاری می‌تواند منافع ژئوپلیتیک امریکا را هدف بگیرد. «وندی کوتلر»، دیپلمات و مذاکره کننده سابق که در «موسسه سیاسی جامعه آسیا» معاون رئیس است، بر این باور است که «وقتی وارد مرحله دیگر شویم و چین را در مسائل سرمایه‌گذاری و تجارت هدف قرار دهیم، واکنش‌ها به حوزه‌های

دیگر هم سرازیر خواهد شد.» یکی از این حوزه‌ها می‌تواند کمک به کوریای شمالی در دور زدن تحریم‌ها یا افزایش تعامل با این کشور باشد. چنین کاری دهن کجی به امریکا محسوب شده و تا حد زیادی تحریم‌های امریکا علیه کوریا را بی‌اثر می‌سازد. مقامات امریکایی می‌گویند کوریای شمالی فاصله چندانی تا دستیابی به هدف خود مبنی بر قرار دادن کلاهک روی راکت‌های که می‌تواند خاک امریکا را هدف قرار دهد، ندارد. در صورت تداوم یا تشدید تنش‌های تجاری میان پیکن — واشنگتن، همکاری چین با کوریای شمالی شدت بیشتری یافته و عملاً تحریم‌های فلج‌کننده امریکا را متوقف می‌سازد.<sup>۲</sup>

امریکا بارها خواهان ایفاء نقش گسترده‌تر از سوی چین بود تا تحریم‌ها مؤثرتر واقع شود اما کارشناسان هشدار داده‌اند که مناقشه تجاری با چین می‌تواند بر چالش‌ها افزوده و شاید پیکن را به این باور برساند که اساساً از مساله تحریم کوریای شمالی شانه خالی کند.

اتفاقات اخیر در روابط میان ایالات متحده امریکا و چین از نکات جالب و قابل تأملی است که توجه، مکث بر آنها و بررسی تأثیرات این وقایع اتفاق افتاده بر آینده روابط میان دو کشور لازم و از اهمیت بسزا برخوردار است.

با توجه به موضع‌گیری‌های آقای ترامپ در باره چین از همان آغاز پیروزی اش در انتخابات تا کنون می‌توان مبین این مطلب باشد که آقای ترامپ و امریکای تحت زعامت وی در شرایط کنونی به دنبال جایگزینی تهدید بودن چین بجای روسیه است. به عبارته دیگر، چین سنتیزی پروژه جایگزین روس سنتیزی در سیاست خارجی جدید امریکا به وضاحت دیده می‌شود.

هالنند، ۹ اپریل ۲۰۱۸

منابع

- 
- <sup>۱</sup> اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایداری، دوکتور کوچی بای شکوروف  
<sup>۲</sup> خبرگزاری اناتولی، واکنش های جهانی به تعرفه گمرکی واردات فولاد امریکا، ۹ مارچ  
۲۰۱۸  
<sup>۳</sup> اقتصاد نیوز، ۱۳ حوت ۱۳۹۶

## جنگ تجاری میان ایالات متحده آمریکا و چین

چین و آمریکا دورقیب اقتصادی بزرگ هستند و هر یک برای افزایش سهم خود در بازار تلاش می‌کنند. سیاست‌های اقتصادی چین همواره توسط مقامات اقتصادی آمریکا مورد سوال بود بخصوص سیاست‌های تولیدی و صادراتی این کشور.

جهت روشنی بیشتر موضوع، کمی به عقب برمی‌گردیم یعنی دسامبر ۲۰۱۶.

خبر شگفت‌انگیز و غیرمنتظره از زمان پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تصمیم وی برای تقابل و چالش آفرینی با چین بود. رفتار آقای ترامپ در پی نادیده گرفتن و حتی تهدید سیاست «چین یکپارچه» به دنبال تماس با رئیس‌جمهور تایوان که آمریکا همواره آن را رعایت می‌کرد، آغاز تیره‌گی روابط میان طرفین بحساب می‌رود. سیاست چین واحد، سیاست دیرینه‌ی آمریکا در قبال چین بوده، که از زمان ریچارد نیکسن بعنوان یکی از ستون‌های نظم جهان بشمار می‌رفت ولی اکنون توسط آقای ترامپ دچار چالش و بی‌ثباتی شده است.

توقیف تحت‌البحری بدون سرنشین آمریکا توسط نیروهای چینی در آب‌های جنوبی این کشور، با وجودی که ترامپ آنرا سرقت و دزدی چین از آمریکا توصیف کرد، اما مقامات چینی در واکنش به سخنان ترامپ، این رفتار و سخنان ترامپ را ادعاهای بی‌اساس عنوان کردند. هرچند که چین واکنش و اشنگتن به توقیف زیردریایی آمریکایی را سر و صداهای رسانهای آمریکا در این زمینه می‌داند اما عده‌ی معتقد اند که این اقدام چین در عکس‌العمل به تماس تلفنی ترامپ با رئیس‌جمهور تایوان بوده که در تمام سخنرانی‌های دوران مبارزات انتخاباتی‌اش، حتی یک‌بار هم از «تایوان» نام نبرده بود. به هر حال نباید فراموش کرد توقیف تحت‌البحری مذکور یکی

از شدیدترین موارد جنجال برانگیز میان پیکن و واشنگتن در ۱۵ سال اخیر است که به تشدید تنش های پنهان و آشکار میان چین و امریکا دامن زد.

نکته مهم در ارتباط با چین، قدرت یابی روزافزون این کشور است، در حقیقت چین کشور بسیار قدرتمندی است که یک رقیب جدی برای ایالات متحده امریکا در آسیا و جهان محسوب می شود. چین در صورت ادامه رشد خود، امکانات و ظرفیت بیشتر با ابعاد گوناگون برای تسلط یافتن و سیطره پیدا کردن بر آسیا را دارا می باشد. سیاست های اشتباه آمیز غرب بویژه امریکا در مورد روسیه از آغاز بحران در اوکراین و الحاق کریم به روسیه باعث شده است که روسیه به چین و چینی ها نزدیک شود. از این رو با توجه به جریان رشد چین و اینکه چین به قدرتمندتر شدن خود همچنان ادامه دهد، ایالات متحده برای رقابت، تضعیف و کنترل چین، به روسیه به صفت یک متحد نیاز دارد و باید تلاش خود را در دو جهت متفاوت انجام دهد، از یکسو تخریب و تیره کردن روابط چین و روسیه و دور کردن آنها از هم و از سوی دیگر بهبود روابط امریکا و روسیه و نزدیک تر شدن آنها.

در ارتباط به سیاست و برخوردهای سوال برانگیز ترامپ در قبال چین باید یادآور شد هرچند امریکا با ترامپ به چین منحنی چالش جایگزین روس ها می نگرد اما جانب احتیاط را در این مورد رها نخواهد کرد زیرا آقای پوتین هم به نظر آنها در زیاده خواهی و احیای عظمت روسیه از هر کوششی در قالب دوستی یا ایجاد تنش و دشمنی فروگذار نخواهد کرد.

در سند استراتژیک امریکا که در فبروری ۲۰۱۵ منتشر شد از چین منحنی یک قدرت اقتصادی بزرگ و تهدید آمیز نام برده شده و در عین حال تصریح گردیده که امریکا خواهان رابطه سازنده با چین می باشد که ضمن تأیید قدرت اقتصادی، سیاسی و غیره هرگونه تقابل با این کشور را رد می کند. در حالی که در سند استراتژیک ۲۰۱۰ از چین بعنوان همکار نام برده شده بود.

درین سند چنین آمده است: «ما خواهان رابطه‌ای سازنده با چین هستیم رابطه‌ای که به نفع اتباع دو کشور باشد و به توسعه و تقویت امنیت و رفاه در آسیا و جهان کمک کند. ما خواهان همکاری‌های مشترک در برابر چالش‌های منطقی و جهانی از جمله در بخش مقابله با تغییرات اقلیم، صحت عامه، رشد اقتصادی و خلع سلاح کوریای شمالی هستیم. ما با چین رقابت خواهیم داشت اما تقابل با این کشور را رد می‌کنیم. در حالی که از موقعیت قدرتمند، رقابت را مدیریت می‌کنیم، از چین توقع داریم که قوانین و نورم‌های بین‌المللی را در باره مسائل مختلف منجمله امنیت بحری، تجارت و حقوق انسانی رعایت کند. ما از نزدیک روند مدرن سازی اردوی چین و افزایش حضور نظامی آن را در منطقه آسیا تحت نظر خواهیم داشت. در ضمن تلاش خواهیم کرد راه‌های را برای کاهش سوءتفاهم و محاسبات نادرست در روابط دو جانبه بیابیم. در بخش امنیت سایبری یا فضای مجازی هم ما اقدامات ضروری را برای محافظت و مراقبت از فعالیت‌های خود و دفاع از شبکه‌های کمپیوتری خود در برابر سرقت‌های که بدنبال اطلاعات مخفیانه تجاری از شرکت‌های تجاری هستند و با این اقدامات چه از سوی افراد خصوصی در فضای مجازی چه از سوی حکومت چین مقابله خواهیم کرد.»<sup>۱</sup>

این سند ضمن حفظ رقابت در زمینه اقتصادی، به فعالیت‌های چون نظامی و رشد فزاینده ارتش این کشور که در درجه بندی جهانی جای سوم را از آن خود کرده است هم اشاره نموده است، امریکا با تأکید به جنگ اقتصادی، جهت تصاحب بازارهای جهانی، که خود قوانین بین‌المللی آنرا می‌نویسد، و از طرفی نمی‌تواند جلو پیشرفت چین را بگیرد سر در گم شده است، رئیس جمهور پیشین امریکا باراک اوباما هم در یک پیام اش به کنگره، این مطلب را اظهار نموده بود: چین می‌خواهد قانونی برای سریعترین منطقه در حال توسعه جهان یعنی آسیا بنویسد. رئیس جمهور امریکا تأکید نمود که این امر باعث عقب‌مانی تجارت امریکا نسبت به چین خواهد گردید.



باراک اوباما در زمان ریاست جمهوری خود از کنگره اختیارات بیشتری درخواست نموده بود تا نفوذ چین را در ساحة تجارت جهانی محدود سازد. او قصد داشت از این صلاحیت برای تصویب توافق های تجاری قوی از آسیا تا اروپا استفاده کند و ضمناً چین را مجبور سازد که به جای قوانین خود بر اساس قوانین امریکایی و با هماهنگی با او در زمینه تجارت و اقتصاد عمل کند.

طوری که از وقایع اخیر برمی آید، امریکا چین را به مبارزه طلبیده است اگر چه کاملاً مشخص نیست که چه ذخایری برای جنگ تجاری دارد.

الکساندر لارین، کارشناس دانشگاه شرق دور آکادمی علوم روسیه در باره این مبارزه اقتصادی بیان می دارد:

«این موضوع عملاً دعوت به جنگ تجاریست. مبارزه برای بازار فروش کالاها و نیروی کار ارزان یکی از مهمترین جهات رقابت پیکن و واشنگتن است. تا این اواخر چین در افریقا، امریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی، امریکا را تحت فشار قرار داده بود، به نظر می رسد که اکنون در واشنگتن تصمیم گرفته اند با این وضع کنار نیامده و اقدامات قاطعی را در مقابل چین انجام دهند که این عمل، عامل رقابت بیشتر و بی ثباتی در ساحات مختلف اقتصادی، تجاری و انرژی را شامل خواهد شد. در واقع دشوار است بگویم که امریکا چه می خواهد بکند».<sup>۲</sup>

چین سرمایه ی زیادی به شکل نیروی کار ارزان و توانایی بالای کپی سازی از تکنولوژی خارجی دارد. از همین سبب چین به جایگاه بلند اقتصادی ارتقا پیدا کرده است، و در واقع این کشور به کارخانه جهانی تبدیل شده است. برای ایالات متحده امریکا سخت است که به این مشکل پاسخ گوید. این امر اصطکاک و تنش در ارتباطات میان چین و امریکا را تشدید می کند.

به عقیده کارشناس اقتصادی، آقای الکساندر سکی، طرح باراک اوباما، جهان را بر اساس قوانین امریکایی سوق داده، و این تلاشی بود برای ایجاد موانع برای بازار چین. اما اجرای این طرح به نظر وی دشوار بود.

کارشناسان سیاسی و اقتصادی معتقد اند: که در حال حاضر نه یک کشور و نه حتی یک گروه بزرگ، قدرت نوشتن قوانین تجارت بین‌المللی را به تنهایی دارند.

طوری که دیده می‌شود، رئیس‌جمهور امریکا با متهم کردن چین کمی زیاده روی کرده است. او احساس شخصی خود را نسبت به چین ابراز داشته است. این حسادت به رشد اقتصادی چین منجر خواهد شد که امریکا به تدریج از مقام اول در اقتصاد جهانی و تجارت جهانی دور گردد.

امریکا نمی‌تواند در برابر قدرت اقتصادی چین و رسیدن این کشور به جایگاه اول در اقتصاد جهانی مقاومت کند. آنها مشکلات کوچک و بزرگی را بر سر راه چین در بازارهای جهانی قرار می‌دهند و اقدامات مربوط به تبعیض تجاری را تقویت خواهند کرد. اما به نظر نمی‌رسد که تمامی این کارها به تقابل شدید و جنگ اقتصادی و تجاری بین امریکا و چین منجر گردد.

چین در زمان حکومت باراک اوباما اوراق قرض دولت امریکا را به اندازه تقریباً ۲/۵ تریلیون دالر خریده بود که این یکی از عوامل پیروزی پیکن در جنگ تجاری با واشنگتن خواهد بود.

لذا امریکا در تقابل با چین در زمینه‌های اقتصادی چانس موفقیت نخواهد داشت و چین را باید برنده این بازی دانست، با آنکه امریکا فعلاً علاوه بر بحث اقتصادی، مسائل مختلف دیگری از جمله: جلوگیری از سرقت‌های کمپیوتری اطلاعات تجاری شرکت‌ها، حمایت امریکا از امنیت کشورهای دوست و هم‌پیمانانش، «بخصوص اختلافات ارضی کشورهای مانند تایلند، جاپان و فیلیپین، در مقابل چین»، استفاده می‌نماید تا دست وی برای فشار به چین بازتر و به اصطلاح میدان بازی را با قاعده خودش انتخاب نماید. واضح است که چین نیز برای این عمل امریکا برنامه خودش را دارد.

اگر در همین رابطه سفر بارک اوباما به هندوستان را مورد ارزیابی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که وی بدون هدف به هند سفر ننموده بود، بلکه با کمی تعمق در می‌یابیم که امریکا از هند که رشد اقتصادی ۵/۷ فیصد را در سال ۲۰۱۴، داشت، بخواهد که در این بازی شریک او شود تا با کمک هندوستان بتواند در جنگ اقتصادی مقابل چین پیروز شود، اما باید به این نکته توجه نمود که روسیه، چین و هند در دوم فبروری ۲۰۱۵ میلادی قرارداد همکاری میان شان را به امضاء رسانیده‌اند، برعلاوه روسیه و چین، هندوستان را وارد پیمان شانگهای منحيث عضو اصلی پذیرفتند، با این کار عملاً ساحه نفوذ امریکا در هند را محدود ساختند، از جانب دیگر هند از رابطه با غرب خاطره خوشی ندارد که برای روشن شدن این موضوع می‌توان به سه نکته اشاره نمود:

۱. استعمار انگلیس در این کشور که چند قرن به طول انجامید،
۲. قرارداد خرید طیارات رافائل از فرانسه که بعد از دو سال به تعویق افتاد و تقریباً این قرارداد بخاطر مشکلات اتفاق افتاده هنوز عملی نشده و باید آنرا لغوه شده دانست،
۳. خرید طیارات اف — ۳۵ امریکایی در سال ۲۰۰۸ که بعد از مذاکرات اولیه و منصرف شدن هند از خرید طیارات سوخو — ۳۵ روسی، هیچوقت نتوانست به نتیجه مورد دلخواه هند برسد، و نکات دیگر که می‌توان از جمله مواردی برشمرد که هند را از امریکا دور خواهد کرد و اعتبار غرب را نزد هندی‌ها کاهش داده است. تمایل هند به شرق، بخصوص روسیه مثبت تر است.

دولت چین سود بلند به فعالان صنعتی می‌دهد تا محصولات تولیدی چین با قیمت پائین به بازار عرضه شود و بازار بزرگی داشته باشد. این مسأله بخصوص در صنعت فولاد یکی از بحث برانگیزترین مسایل امروز دنیا است.

به همین دلیل است که سفر رئیس جمهور امریکا به چین و مذاکراتی که در این سفر میان مقامات انجام شد نسبت به سفرهای دیگر این مقام ارشد

امریکا به سایر کشورهای آسیایی اهمیت دارد. برخی‌ها عقیده دارند که رقابت بخاطر تصاحب جایگاه اقتصادی اول در دنیا است و برخی دیگر قدرت گرفتن در اقتصاد دنیا و تأثیرگذاری را عامل اصلی این رقابت می‌دانند.

حال سوال مهم در عرصه اقتصادی، این است که کدام یک از این دو اقتصاد دنیا بزرگتر است؟ کدام یک را می‌توان ابر قدرت اقتصادی خطاب کرد و به کدام یک می‌توان لقب تأثیر گذارترین اقتصاد دنیا را داد؟

طوری که آقای بلنک فین مدیر عامل بانک گلد من ساکس در این زمینه بیان می‌دارد: اقتصاد چین با سرعت زیادی در حال رشد است و با توجه به جمعیت بالای این کشور و سرعت بالای افزایش درآمد مردم این کشور، می‌توان تصور کرد که به زودی این کشور به ابر قدرت اقتصادی دنیا تبدیل شود. اما در مقایسه اقتصاد امریکا و چین می‌توان جنبه‌های مختلفی را در نظر گرفت.

در صورتی که ما ارزش تولید ناخالص داخلی امریکا و چین را بر مبنای نرخ ثابت دالر و سطح تورم در نظر بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که ارزش اقتصاد چین با امریکا فاصله زیادی دارد. بر مبنای نرخ ثابت دالر با در نظر گرفتن تورم، ارزش تولید ناخالص داخلی امریکا در سال ۲۰۱۶ برابر با ۱۸/۵ هزار میلیارد دالر بود در حالی که ارزش تولید ناخالص داخلی چین برابر با ۱۱/۴ هزار میلیارد دالر بوده است. انتظار می‌رود در سال ۲۰۳۰ میلادی ارزش تولید ناخالص داخلی چین بر مبنای نرخ ثابت دالر از امریکا پیشی بگیرد. در این سال ارزش تولید ناخالص داخلی چین و امریکا به ترتیب برابر با ۲۶/۵ هزار میلیارد و ۲۳/۵ هزار میلیارد دالر خواهد بود.<sup>۳</sup>

اما اگر ارزش اقتصادی این دو کشور بر مبنای برابری قدرت خرید را در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد چین هم اکنون هم از امریکا پیشی گرفته است.

بلنک فین اضافه می‌کند: چین جمعیتی ۱/۴ میلیارد نفر دارد در حالی که جمعیت کشور امریکا برابر با ۳۲۶ میلیون نفر است. بنابر این رقابت میان

دو اقتصاد بزرگ دنیا به نفع چین تمام می‌شود زیرا نیروی مؤلّد بیشتر و مصرف‌کننده‌گان بالاتر دارد.

این اقتصاددان امریکایی به سی ان پی سی گفت: البته اقتصاد چین که در سال‌های اخیر با سرعت زیاد رشد کرده است، هم اکنون با مشکلاتی هم روبرو است. اولین مشکل، افزایش قروض در چین است که در نتیجه تزریق پی در پی به اقتصاد در سال‌های که امریکا و اروپا دچار مشکلات مالی بودند ایجاد شد. دومین مسأله بحران بانکی و حجم بالای قروض در این کشور است که می‌تواند در میان مدت و طویل‌المدت اقتصاد را دچار مشکلات جدید کند. در واقع شرایط مالی و بانکی چین یادآور سال‌های قبل از رکود اقتصادی در امریکا است.

با شدت گرفتن جنگ اقتصادی چین و امریکا انتظار می‌رود که دو کشور، در آینده با ضررهای هنگفتی در بخش تبادلات اقتصادی روبرو شوند که این روند بر رشد اقتصاد جهانی تأثیر خواهد داشت.

به گزارش از «نیوزنو»، اختلاف چین و امریکا در بخش اقتصاد و به خصوص تعرفه کالاها چند سالی است که به یک مسأله عمده در سطح بازارهای جهانی تبدیل شده و این موضوع گهگاهی نوسان قیمت بر بعضی کالاها را به دنبال داشته است.

در حقیقت نگرانی اصلی امریکا این است که چین با کاهش قیمت بعضی از کالاها و صادرات آنها به ایالات متحده، در صدد ورشکست نمودن تولیدکننده‌گان امریکایی است.

چین و امریکا در عرصه سیاست نیز اختلافات بسیاری دارند، از بحر جنوبی گرفته تا مسایل شبه‌جزیره کوریا. عنصر قوی ارتباط دهنده دو کشور، ارزش تجارت بالای ۵۰۰ میلیارد دلاری این دو کشور در سال است.

چین چندی قبل اعلام کرد که مالیات گمرکی بعضی از موادخام مثل «کوبالت» و «گرافیت» را بین ۵ تا ۲۰ فیصد افزایش می‌دهد تا هم به

توسعه پایدار این صنایع و هم به حفاظت از محیط زیست کمک و مساعدت کرده باشد. این مسأله موجب شد تا امریکا شکایتی را به این ارتباط علیه چین تنظیم و تسلیم سازمان تجارت جهانی کند و در آن به این موضوع اشاره شده که اعمال چنین مالیات گمرکی، مغایر با تعهدات چین به سازمان تجارت جهانی است.

در شکایت اشاره شده است که چین در سال ۲۰۰۱ میلادی هنگام ورود به سازمان تجارت جهانی تعهد سپرده بود که تعرفه بالای این مواد را بردارد، اما در این زمینه کوتاهی کرده است، از این مواد در صنایع هوایی و فضایی، موتر، الکترونیک و سایر بخش‌های تولید مواد کیمیاوی استفاده می‌شود.

امریکا می‌گوید چین با اعمال مالیات گمرکی سنگین، در واقع به رشد صنایع خود و بالا بردن توان رقابت آنها در بازار کمک کرده است، در حالی که چین به سازمان تجارت جهانی اعلام کرده که برای جلوگیری از فشار اضافی بر صنایع مذکور، مجبور شده است مالیات گمرکی بیشتری بر صادرات این مواد اعمال کند.

به اساس نگارش وب سایت «انگلش نیوز» چین، بخشی از اهداف سازمان تجارت جهانی را حفاظت از توسعه پایدار و محیط زیست تشکیل می‌دهد. شکایت امریکایی‌ها از چین، سفارت این کشور را در امریکا به عکس‌العمل وادار نمود. چینی‌ها با انتشار بیانیه‌ای از تحرکات نادرست واشنگتن در این سازمان انتقاد کرده و صراحتاً اعلام کردند که امریکا از سازمان تجارت جهانی سوء استفاده می‌کند.

امریکا از سال ۲۰۰۹ میلادی چندین مرتبه علیه مالیات گمرکی چین بر صادرات برخی از مواد خام، که باعث افزایش قیمت جهانی آن شده، در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین شکایت نموده و موفق به پیشبرد اهداف خود شده است.

آقای ترامپ در جریان مبارزات انتخاباتی خود بارها خواستار افزایش مالیات تجاری بر محصولات چینی شد و اعلام کرد که برنامه‌های خاصی

برای چین در بخش اقتصادی در نظر گرفته است. وی قبلاً نیز با انتقاد از سیاست تجاری چین، این کشور را متهم به «تجاوز» به امریکا کرده بود.

طور مثال آقای ترامپ اعلام کرده بود، هرگاه به ریاست جمهوری برسد به نمایندگی‌های تجاری امریکا از جمله در سازمان تجارت جهانی دستور خواهد داد، دوسیه‌های برضد چین تشکیل دهند. او در اظهارت دیگر خود اشاره کرده بود که با افزایش مالیات گمرکی، کاری می‌کند که باعث کاهش صادرات چین به امریکا گردد، زیرا صادرات چین ضرر زیادی به اقتصاد امریکا وارد می‌کند.

همچنین در زمینه اسعاری نیز، آقای ترامپ مواضعی را علیه چین به صورت غیرمستقیم در نظر داشت و به گفته تحلیل‌گران اقتصادی، این کشور را به نحوی یک انحصارگر اسعاری می‌پندارد که این امر باعث خواهد شد تا تمام تبادلات اسعاری، مالی و بانکی آنها نیز خدشه دار شود. در حالی که دولت باراک اوباما، رئیس جمهور پیشین امریکا با وجود تهدیدهای مکرر هرگز حاضر نشد چین را یک انحصارگر در زمینه اسعار بداند.

آقای ترامپ در گردهمایی که در ایالت ایندیانا برگزار شد، چین را مسئول «بزرگترین سرقت در تاریخ جهان» دانست. آقای دونالد ترامپ، قبلاً هم چین را متهم کرده بود که با فریبکاری در باره ارزش پول کشورش، باعث رقابتی شدن صادراتش در بازارهای جهانی شده است. به گفته آقای ترامپ این امر به شدت بر تجارت و بازار کار امریکا اثر منفی داشته است.

همچنان وی افزود: «ما نمی‌توانیم به چین اجازه دهیم که کشور ما را مورد تجاوز قرار دهد. ما این مسأله را تغییر می‌دهیم. فراموش نکنید که ما می‌توانیم این کار را بکنیم.»<sup>۴</sup>

بعد از موضع‌گیری‌های شدید آقای ترامپ بخاطر خنثی کردن برنامه‌های چین، حکومت چین اعلام کرد در صورت عملی نمودن سیاست‌های سختگیرانه رئیس جمهور امریکا در بخش تجارت میان دو کشور، فروش

آیفون ۷ و دیگر محصولات امریکایی را در کشور خود متوقف خواهند ساخت که این اظهار نظر باعث کاهش ارزش سهام اپل گردید.

چینی‌ها معتقد اند که در صورت اعمال ممنوعیت واردات تیلیفون‌های اپل، می‌توانند ابتکار عمل را از دست آقای ترامپ گرفته و مانع پیروزی امریکا در این جنگ تجاری شوند. همچنین یک روزنامه دولتی چین در سرمقاله اخیر خود، امریکا را به « اقدامات تلافی‌جویانه » تهدید کرده و گفته اگر ترامپ به وعده خود مبنی بر افزایش مالیات بر واردات به ۴۵ فیصد جامه عمل بپوشاند، آنها نیز فروش و تبادل دیگر کالاهای امریکایی را متوقف خواهند ساخت.

چینی‌ها معتقد اند با ایستادگی در برابر سیاست‌های اقتصادی امریکا، می‌توانند، طور مثال برای کشورهای افریقایی در امر مبارزه آنها در مقابل سیاست‌های اقتصادی امریکا تبدیل شوند و با وجود اینکه شرکت‌های افریقایی سابقه همکاری طویل‌المدت را با امریکا دارند، به سمت بازار چین کشیده شوند.

اجرای این کار بوسیله امریکا با شمردن اثرات چند برابری آن، به معنی سقوط ۴/۸۲ فیصد تولید ناخالص داخلی چین یا ضرر تقریباً ۵۰۰ میلیارد دالر خواهد بود. این موضوع حتی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ۴۲۶ میلیارد دالری را نیز به حساب نیاورده است. در واقع ترامپ و دولت او ممکن است با وضع نمودن مالیات بلند، واردات را تحت کنترل قرار دهند. این، یعنی حتی مالیات بسیار بالا تا ۱۵ فیصد نیز بدون در نظر گرفتن تأثیرگذاری شرکت‌های خارجی، باعث کاهش ۱/۸ فیصد تولید ناخالص داخلی چین خواهد شد.<sup>۵</sup>

در عین حال، ممکن است مالیات بالای بخش وسیعی از کالاها از ماشین‌آلات صنعتی گرفته تا وسایل، بازیچه اطفال و لوازم‌خانگی تأثیر بگذارد. کارشناسان معتقد اند که این مالیات حتماً برای چین و شرکت‌های چندملیتی که در این کشور اقامت دارند، زیان‌آور خواهد بود. این شرکت‌ها



احتمالاً برنامه‌های را برای نقل مکان به کشورهای دیگر در نظر بگیرند. چین ممکن است در رقابت با کشورهای در حال توسعه دیگر، که آقای ترامپ آنها را هدف نگرفته، در جذب بازار خارجی شکست بخورد.

از سوی دیگر تحلیل‌گران اقتصادی عقیده دارند که این سیاست‌ها، یک نوع بن‌بست در تجارت برای دو کشور را به دنبال خواهد داشت و تأثیرات منفی آن بر عرصه‌های زراعت، فضای، تکنالوژی اطلاع رسانی و تولید مشاهده خواهد گردید. اکادمی علوم اجتماعی چین، آقای ترامپ را مورد انتقاد قرار داده و تأکید کرده که سیاست‌های اعلام‌شده وی مطابق با همکاری دو اقتصاد بزرگ جهان نیست.

چین هشدار داده است که چنین اظهار نظرها و سیاست‌گذاری‌ها باعث رویارویی دو کشور در عرصه تجارت خواهد شد. چنانچه یکی از استادان دانشگاه «فودان» در شانگهای چین بیان داشته که: «اعمال سیاست‌های ترامپ باعث می‌گردد تا هر دو کشور وارد جنگ تجاری کامل با یکدیگر شوند.»

همچنین وبسایت وزارت تجارت چین خاطرنشان کرده است که این کشور احتمالاً به دلیل سوءاستفاده امریکا از مقررات سازمان تجارت جهانی، در این رویارویی اقتصادی بازنده خواهد شد. اگر رئیس‌جمهور امریکا بخواهد تصمیم سخت‌تری علیه تجارت با چین بگیرد، بعید به نظر می‌رسد دو کشور دیگر بتوانند از رویارویی و مناقشات جدی پرهیز کنند.

سوال خلق می‌گردد که تحولات اثرگذار در سیاست شرق میانه چین و رقابت آن با امریکا چگونه خواهد بود؟

باید گفت که درین مورد یک فرضیه اصلی و دو فرضیه فرعی هماهنگ با آن وجود دارد.

فرضیه اصلی آن است که سه موضوع، انرژی چین به شرق میانه، اقتصاد و حمایت از ثبات در شرق میانه، دگرگونی‌های مؤثر در سیاست شرق میانه

چین هستند.

فرضیه فرعی آن است که آنچه در رقابت چین با امریکا در سیاست شرق میانه آن اهمیت دارد، اختلاف اساسی در شیوه برخورد با کشورهای منطقه است، چین معتقد به عدم دخالت در مسایل داخلی کشورها و احترام به حاکمیت دولت‌هاست. در حالی که امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر به دنبال تعادل میان ثبات و تغییر از طریق دخالت در امور داخلی دولت‌ها و در برخی موارد به دنبال تغییر رژیم است.

فرضیه فرعی دیگر متناسب با دو فرضیه قبلی، این است که به علت وابستگی چین به انرژی منطقه، چین از حضور نظامی امریکا در منطقه به دلیل تأمین ثبات استقبال می‌کند، تا زمانی که این حضور نظامی باعث جنگ و ایجاد بی‌ثباتی نباشد. تمام فرضیه‌های سه‌گانه متکی به یک موضوع هستند و آن اینکه چین یک «قدرت در حال ظهور» همراه با رشد اقتصادی بالا، که خود مستلزم تأمین بیشتر انرژی است، می‌باشد. مسأله آن است که یک قدرت در حال ظهور اکثراً باعث نگرانی‌های برای قدرت برتر در منطقه بشمار می‌رود.

بررسی سیاست خارجی چین در شرق میانه از جذابیت‌های خاصی برخوردار است. به ویژه آنکه چین در سال‌های اخیر، منحیث مثال پیشرفت تبدیل شده است، به طوری که در کشورهای در حال توسعه به بررسی سیاست‌های چین در این عرصه توجه بخصوص می‌شود. چین در سال‌های اخیر پیشرفت‌های چشم‌گیر به خصوص در عرصه اقتصادی داشته است، تا جایی که در عرصه سیاسی نیز خواستار نقش و مسئولیت متناسب با این پیشرفت‌ها است. این کشور به شدت تلاش دارد به جایگاه مورد علاقه‌اش، یعنی هم سطح بودن با امریکا به طور کل در سراسر جهان و به خصوص در شرق میانه و آسیا، برسد.

این تلاش‌ها تا زمانی که چین نقش فرعی داشته باشد و به صفت یک قدرت، سهمی در نتایج حوادث جهانی نداشته باشد، ادامه دارد. چینی‌ها

حدود نیم قرن است که قدرت هستوی هستند، اما تا این اواخر در حد یک قدرت جهانی نبوده‌اند. چین خواستار توسعه و گسترش جایگاه اش در شرق میانه است، روابط چین در شرق میانه به سرعت در حال افزایش است و یکی از دلایل آن، میلیون‌ها دالری است که در تجارت‌های دوجانبه به دست می‌آورد.

چندی قبل آقای دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا جهت کاهش کسر تجاری چشمگیر این کشور علیه چین به مثابه دومین اقتصاد بزرگ دنیا، مالیات جدید بالای واردات کالاهای چینی به ارزش ۶۰ میلیارد دالر وضع کرد. چین هم در پاسخ به اعمال مالیات ۶۰ میلیارد دالری توسط دولت امریکا به طور متقابل موانع تجاری ای را برای کالاهای امریکایی در نظر گرفت. به اساس گزارش روسیه تودی، قرار است که موانع تجاری نامبرده واردات کالا از امریکا را هدف قرار دهد.

بر اساس ارقام موجود، کسر تجاری امریکا در سال ۲۰۱۷ میلادی ۳۷۵ میلیارد دالر می‌باشد. باید متذکر شد که بسیاری از تولیدکنندگان امریکایی بخاطر ارزان بودن مصارف نیروی کار در چین موادخام را به این کشور فرستاده و کالاهای نهایی را مجدداً به امریکا وارد می‌کنند. بنابر این، دولت امریکا زمانی که این کالاها توسط کشتی به امریکا حمل و نقل می‌شود در محاسبات تجاری خود آنها را واردات محسوب می‌کند.<sup>۶</sup>

لذا، محدودیت وضع شده بر واردات از چین باعث افزایش قیمت‌ها در امریکا می‌گردد. و افراد عادی که در امریکا از کالاهای ارزان و با کیفیت چینی بهره برده اند، با اعمال مالیات جدید، مجبور می‌شوند که کالاهای معادل را با قیمت گران تر جستجو نمایند. اقدامات متقابل چین صادرات کالا از امریکا را هدف قرار داده، سطح شغل را کاهش و در نتیجه به اقتصاد امریکا آسیب خواهد رسانید. لست که امریکا برای اعمال مالیات در نظر دارد بیشتر به خود این کشور ضربه می‌زند تا بر کشور چین، و هر قدر که اقدامات امریکا شدیدتر باشد تأثیر بزرگتری بر دولت امریکا بجای می‌گذارد.

روزنامه روسیه تودی عملکرد امریکا نسبت به چین را ساده لوحانه و غیرمعقول خوانده است. چندی قبل وزیر تجارت امریکا پیشنهاد کرده بود که اگر چین می‌خواهد مالیات کمتر بر کالاهای چینی اعمال شود، باید مقدار بیشتر گاز مایع طبیعی از امریکا خریداری نماید.

رئیس فدراسیون صنایع آلمان به این عقیده است که دولت امریکا در صدد تضعیف سازمان تجارت جهانی است. امریکا با وضع نمودن مالیات گمرکی جدید و ایجاد موانع در فعالیت محکمه استیناف سازمان تجارت جهانی، نزاعی تجاری به راه انداخته است.

رئیس فدراسیون صنایع آلمان، سیاست‌های تجارتی دولت امریکا را انتقاد نموده، گفت که رئیس‌جمهور امریکا ظاهراً در پی اصلاح سازمان تجارت جهانی است اما در عمل واشنگتن در حال تضعیف قوانین بین‌المللی تجارت است. رئیس فدراسیون صنایع آلمان دولت امریکا را متهم کرد که محکمه استیناف سازمان تجارت جهانی را فلج کرده است.

همچنان وی امریکا را متهم کرد که با "محاصره ناعادلانه" و وضع "مالیات گمرکی سوال برانگیز و مالیات به اصطلاح محافظتی" سیستم تجارت بین‌المللی را که بر قوانین مشخصی استوار است "به قهقرا می‌کشاند". وی گفت که سیاست تجاری امریکا در پی بازگشت به دوران "برتری قدرت بر قانون" است و نظم تجارت جهانی را "با پی‌آمدهای غیر قابل پیش‌بینی تهدید می‌کند."

سازمان تجارت جهانی که سال ۱۹۹۵ میلادی بنیان گذاشته شد، در کنار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از جمله مهم‌ترین سازمان‌های تجاری جهان به شمار می‌رود. هدف این سازمان فراهم‌سازی امکانات لازم برای تجارت آزاد کالا و خدمات در سراسر جهان و حذف محدودیت‌های گمرکی و سایر موانع است. یکی از وظایف اصلی این سازمان که در شهر ژنو مستقر است، میانجیگری در اختلافات تجاری از جمله بررسی اتهام پرداخت سوبسیدی غیرقانونی یا پائین آوردن قیمت‌ها است.

رئیس فدراسیون صنایع آلمان می‌گوید ایالات متحده خود منحنی شاکتی، بیشترین مراجعه را به هیئت حل اختلاف سازمان تجارت جهانی داشته و تا کنون در ۱۱۷ مورد به این سازمان شکایت کرده است. در حالی که کشورهای اتحادیه اروپا تا کنون در مجموع ۹۷ بار و چین تنها ۱۵ بار به این سازمان شکایت برده‌اند.

وی تأکید کرد که سازمان تجارت جهانی "نباید منحنی و وسیله برای سوء استفاده تبدیل شود" و خواستار آن شد که امریکا و سایر کشورها مانند چین و هند، برای اصلاح این سازمان و تجدید قوانین و عملکردهای آن با اتحادیه اروپا همکاری کنند.

دولت امریکا می‌گوید در صدد مقابله با رقابت غیرعادلانه چین در عرصه تجاری و سرقت کالاهای فکری توسط چین است. در مقابل دولت چین بیان داشته است که در پی دعوا نیست، اما به هیچ وجه از جنگ تجاری با امریکا نمی‌ترسد.

وزارت اقتصاد چین مالیات جدید ۲۵ فیصدی برای مجموعاً ۱۳۰ قلم کالای وارداتی از امریکا وضع کرده است. گوشت خوک، شراب و میوه‌های گوناگون وارداتی از ایالات متحده از جمله کالاهای هستند، که مالیات جدید چین شامل آنها می‌شود. این اقدام عکس‌العملی است به افزایش مالیات فولاد و آلومینیوم که چندی پیش از سوی امریکا اعمال شد و به اجراء در آمد.<sup>۷</sup>

جنگ تجاری میان دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان، چین و امریکا مانع پیشرفت در داد و ستد جهانی شده و تشدید تنش در مناسبات تجاری امریکا و چین، سطح رشد تجارت جهانی را به مخاطره خواهد افکند.

پی‌آمدهای این جنگ تجاری بسیار جدی و ناگوار بوده و قوانین بین‌المللی تجارت را صدمه خواهد زد. در نتیجه این جنگ تجاری کشورهای فقیر و رو به توسعه بیشترین آسیب را خواهند دید.

هالند، ۲۶ اپریل ۲۰۱۸

منابع

- 
- <sup>۱</sup> national-security, فبروری ۲۰۱۵، نگاهی به استراتژی امنیت ملی امریکا
  - <sup>۲</sup> روزنامه «نیوایسیمایا گزیتا»، ۱۱ فبروری ۲۰۱۶
  - <sup>۳</sup> خبرگزاری اقتصاد ایرانی، رقابت تنگاتنگ اقتصاد امریکا و چین، ۲۰ آبان ۱۳۹۶
  - <sup>۴</sup> پی بی سی فارسی، دونالد ترامپ چین را به اتخاذ سیاست‌های اقتصادی ناعادلانه متهم کرد، ۲ می ۲۰۱۶
  - <sup>۵</sup> روزنامه دنیای اقتصاد، تأثیرات ترامپ بر اقتصاد چین چیست؟، ۲۹ سنبله ۱۳۹۵
  - <sup>۶</sup> پی بی سی فارسی، چین تعرفه کالاهای وارداتی را کاهش داد، ۱ جون ۲۰۱۸ / خبرگزاری پیام آفتاب، پشت پرده جنگ اقتصادی امریکا و چین، ۲۲ حمل ۱۳۹۷
  - <sup>۷</sup> پی بی سی فارسی، چین تعرفه کالاهای وارداتی را کاهش داد، ۱ جون ۲۰۱۸

## جنگ تجاری اخیر بین دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان، امریکا و چین

در حالی که بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۸، کشورهای پیشرفته جهان مصروف مقابله با اضرار ناشی از این بحران بودند، ولی چین به شکل یک موتور کلیدی برای رشد اقتصاد جهان در آمد.

اما در اثر جنگ تجاری میان امریکا و چین حجم صادرات چین به خصوص به ایالات متحده امریکا کاهش یافت.

طی سال‌های گذشته، از سرعت رشد اقتصادی چین کاسته شده که این امر باعث نگرانی‌های سرمایه‌گذاران و واکنش دولت چین شده است. زیرا از اوایل دهه ۹۰ قرن بیستم، سرعت رشد دومین اقتصاد بزرگ جهان هرگز تا حد کنونی بطی نبود.

تضعیف اقتصاد داخلی و همچنان اوضاع ناگوار خارج، مثل بطی شدن رشد جهانی و تنش‌های تجاری امریکا و چین در بطی شدن سرعت رشد اقتصاد چین تأثیر بجا گذاشت.

با توجه به اهمیت چین در اقتصاد جهانی و تقاضای زیاد این کشور برای همه چیز از کالاها گرفته تا ماشین آلات، به احتمال زیاد هرگونه کاهش رشد اقتصادی این کشور پی‌آمدهای به مراتب گسترده‌تری خواهد داشت.

به اساس اظهارات گری هافبوئر، از انستیتوت پیترسون، یک فیصد کاهش رشد اقتصادی چین، باعث دو فیصد کاهش رشد اقتصادی جهان خواهد شد.

دولت چین برای حمایت از اقتصاد، مالیات را کاهش داد و جهت افزایش حجم پول در سیستم مالی تدابیری مشخص اتخاذ نمود.

به عقیده عده اقتصاددانان، در اعطای قرضه به شرکت‌ها، اشخاص و اجرای برنامه‌های تشویقی اقتصادی، فعلاً چین محتاطانه عمل می‌کند زیرا دولت چین معتقد است بایست ریسک‌های سیستم مالی خود را محدود نموده و از اعطای سریع قرضه مانند سال‌های قبل جلوگیری نماید.

باید گفت که تضعیف رشد اقتصادی چین تصادفی نبوده بلکه برنامه‌ای است که از چندین جهت طراحی شده است.

تحلیل‌گران معتقد اند چین طی سالیان طولانی به منظور فعال ساختن اقتصاد، مصارف زیربنایی را افزایش داده از همین سبب فعلاً امکانات بیشتر برای پیشبرد اقتصاد با استفاده از این اهرم ندارد.

جولین اون از کاپیتال اکونومی‌کس، بیان می‌دارد که تضعیف یوان (واحد پول چین) تا اندازه‌ای تأثیر تعرفه‌های امریکا را تلافی نموده، برعلاوه چین با صدور کالا به امریکا از طریق سایر کشورهای آسیایی، از تادیه مالیات فرار نموده است.

با تضعیف شدن پول رایج چین، صادرات این کشور از نظر رقابتی وضع بهتری کسب نموده و خرید کالاهای چینی با اسعار خارجی ارزان‌تر تمام می‌شود. از نظر امریکا تضعیف یوان، تلاشی است که از طرف چین بخاطر خنثی ساختن تأثیر افزایش تعرفه‌ها بالای کالاهای صادراتی اش می‌باشد.

با وجودی که کاهش ارزش یوان در سراسر دنیا به مفاد مصرف‌کنندگان به نظر می‌رسد و آنها می‌توانند کالاهای چینی را ارزانتر خریداری نمایند ولی کاهش ارزش یوان خطرهای را هم در قبال دارد.

یوان ضعیف‌تر سبب می‌شود کالاهای وارداتی به چین قیمت‌تر تمام شده و امکان دارد که باعث تورم و فشار بالای اقتصاد شود که فعلاً سرعت رشد آن ببطی‌تر شده است. علاوه بر این دارنده‌گان اسعار می‌کوشند که در ساحات و فعالیت‌های دیگر سرمایه‌گذاری کنند.



به نظر جولین اون سهم چین از صادرات جهانی در سال گذشته عملاً بیشتر شده که نشان می‌دهد کاهش صادراتش کمتر از کاهش صادرات سایر کشورها است. در حالی که معاملات کشورهای غربی به علت بی‌اطمینانی مشکل‌تر گردیده است.

جولین اون به این عقیده است که هر قدر تعرفه‌ها بیشتر ادامه یابد، احتمال اینکه شرکت‌های بیشتر از چین خارج شوند، افزایش خواهد یافت، و همچنین علاقمندی بخاطر سرمایه‌گذاری درین کشور کمتر خواهد شد.

دو کشور بزرگ اقتصادی جهان یعنی ایالات متحده امریکا و چین از ماه‌ها است که عملاً یک جنگ تجاری را با وضع نمودن تعرفه‌های گمرکی بر محصولات همدیگر شان آغاز نموده اند که این امر باعث بطلی‌تر شدن رشد اقتصادی جهان گردیده و تأثیر نهایت منفی بر اقتصاد جهانی برجا گذاشته است.

آقای دونالد ترامپ، رئیس جمهور امریکا از تعادل تجاری میان چین و امریکا راضی نبوده و بمراتب بیان نموده که صادرات چین به امریکا در مقایسه با واردات این کشور از امریکا بی‌نهایت زیاد است که این عدم توازن میان واردات و صادرات، دلیل عمده اختلاف تجاری چین و امریکا بشمار می‌رود و این تفاوت بزرگ، دیگر برای امریکا قابل پذیرش نیست.

سوال خلق می‌گردد که تعرفه‌ها چه تأثیری روی اقتصاد می‌گذارند؟

مالیاتی که شرکت‌های واردکننده کالای خارجی مکلف به پرداخت آن می‌باشند، تعرفه گمرکی است. ایالات متحده امریکا تعرفه‌های گمرکی را علیه چین از ۱۰ فیصد به ۲۵ فیصد افزایش داد. این تعرفه‌ها بالای فولاد، آلومینیوم، پنل‌های آفتابی، پرزه جات موتر و ماشین‌های صنعتی و همچنین انواع مختلف کالاهای مصرفی مانند لوازم الکترونیک، غذاهای بحری، اسباب و لوازم منزل و بار اعمال می‌شود.

ارزش واردات کالای چینی به امریکا در سال ۲۰۱۸ میلادی به ۵۳۹ میلیارد

دالر می‌رسید که امریکا تعرفه‌های گمرکی جدید را بالای کالاهای چینی به ارزش ۲۵۰ میلیارد دالر اعمال نمود. برعلاوه ترامپ تهدید بر گسترش تعرفه‌ها بالای کالاهای دیگر چینی به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر نمود که این تعرفه‌ها می‌تواند بالای کالاهای مورد ضرورت روزمره مثل تیلیفون‌های هوشمند همراه و کامپیوترها نیز تأثیر بجا بگذارد.<sup>۱</sup>

چین نیز در مقابل، تقریباً روی تمامی کالاهای وارد شده امریکایی به چین، در حدود ۱۱۰ میلیارد دالر از مجموع ۱۲۰ میلیارد دالر کالاهای وارداتی امریکایی به چین تعرفه گمرکی اعمال نمود و تعرفه گمرکی بسیاری از کالاهای امریکایی به ارزش تقریباً ۶۰ میلیارد دالر را از ۱۰ فیصد به ۲۰ تا ۲۵ فیصد افزایش داد.<sup>۲</sup>

برای شرکت‌های که مفادشان وابسته به تجارت است وضع تعرفه‌های گمرکی باعث افزایش بی‌ثباتی در بازار می‌گردد. از جانب دیگر مصارف بلندتر منجر به افزایش قیمت‌ها می‌شود، برعلاوه وضع تعرفه‌های گمرکی مخارج مستهلکین را نیز افزایش می‌دهد. طور مثال وضع تعرفه‌ها، صادرات محصولات زراعتی به چین را با موانع مواجه ساخته و قیمت‌ها را پائین آورد. این امر باعث گردید تا بخش زراعتی امریکا با مشکل مواجه شود. بنابراین اظهارات یکی از اقتصاددانان وزارت زراعت امریکا صادرات محصولات زراعتی این کشور به چین در سال ۲۰۱۹ میلادی به اندازه ۱/۹ میلیارد دالر کاهش یافت.

هدف آقای ترامپ از وضع این تعرفه‌ها و ضربه زدن به شرکت‌های چینی، تحت فشار قرار دادن چین جهت رسیدن به یک توافق است. گرچه آقای ترامپ وعده داده، بخاطر جبران خسارات وارد شده از اقدام متقابل چین، منابع بدست آمده از اعمال این تعرفه‌ها صرف خرید محصولات زراعتی شود. ولی با آنهم تحلیل‌گران معتقد اند که اعمال این تعرفه‌ها تأثیر سوء بالای شرکت‌ها و مستهلکین امریکایی بجا می‌گذارد، به ویژه اگر به کالاهای مصرفی بیشتری گسترش داده شوند.

شرکت‌های امریکایی که از وضع این تعرفه‌ها متضرر شده‌اند نیز ابراز نگرانی نموده‌اند. به نظر آنها اعمال تعرفه وسیله منطقی برای انجام مذاکره نیست زیرا این عمل کاهش رقابت‌پذیری شرکت‌های امریکایی را در قبال دارد. آنها معتقدند ایالات متحده امریکا باید با کشورهای دیگر که تشویش‌های مشابه دارند هم‌گام شود و از سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان تجارت جهانی برای حل مسائل مربوط به تجارت با چین استفاده کند.

در صورت نرسیدن به توافق کامل میان دو طرف، ادامه اعمال محدودیت‌های تجاری میان ایالات متحده امریکا و چین می‌تواند عواقبی ناگوار برای اقتصاد جهانی داشته باشد.

چون ایالات متحده امریکا و چین در حقیقت بزرگترین قدرت‌های اقتصادی جهان هستند، بعضی از اقتصاددانان هراس دارند که طولانی شدن اختلافات تجاری، میان این دو کشور، منجر به رکود اقتصادی در جهان خواهد گردید. چنانچه صندوق بین‌المللی پول اختلافات تجاری میان امریکا و چین را خطری برای رشد اقتصادی جهان می‌داند. بنابر پژوهشات این صندوق در اثر این تنش‌ها رشد اقتصادی جهان با ۰/۳ فیصد کاهش به ۳/۳ فیصد در سال ۲۰۱۹ میلادی رسید.

به اساس ارقام موجود ارائه شده توسط ایالات متحده امریکا، کسر تجاری این کشور در تجارت (تفاوت سطح واردات و صادرات) با چین در سال ۲۰۱۸ به اندازه ۴۱۹ میلیارد دلار بود که این رقم از سال ۱۹۹۰ میلادی رو با افزایش است. طور مثال در سال ۱۹۹۰ میلادی کسر تجاری امریکا با چین ۱۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۰ میلادی رقم ۸۴ میلیارد دلار را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

ایالات متحده امریکا سیاست‌های تجاری چین را ناعادلانه شمرده و ازین بابت احساس نگرانی می‌نماید. به نظر امریکا این سیاست‌ها شامل افزایش صادرات، با دست‌کاری نرخ تبادل اسعار و اعطای سوبسایدی به شرکت‌های تحت مالکیت دولت چین صورت می‌گیرد که هدف آن افزایش

رقابت‌پذیری اقتصاد چین است. برعلاوه به نظر امریکا، چین با نقض نمودن قوانین مربوط به مالکیت معنوی با استفاده از تجارت، برای دستیابی به تکنالوژی‌های حساس اقدام می‌ورزد که ایالات متحده امریکا این سیاست چین را تهدیدی بزرگ برای امنیت ملی کشورش می‌داند.

چون این سیاست‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از مدل رشد اقتصادی این کشور است، ناممکن به نظر می‌رسد که چین در این سیاست‌ها تغییری وارد نماید. از همین سبب بسیاری از تحلیل‌گران فکرمی‌کردند که آقای ترامپ بالآخره به یک توافق ناکامل با چین رضایت خواهد نمود که به اساس آن چین جهت کاهش کسر تجاری امریکا، امتیازات چون خرید بیشتر کالاهای امریکایی خواهد داد و به تثبیت نرخ تبادل پول ملی‌اش ادامه خواهد داد.

تصمیم آقای ترامپ به افزایش تعرفه‌ها و اعمال‌شان که می‌تواند ضرر بیشتری به اقتصاد وارد نماید و تنش‌های بیشتری را ایجاد کند، در حقیقت بیانگر نگرانی‌های اصلی امریکا است، اما با وجود تظاهر امریکا و چین به آغاز توافق، روابط این دو کشور در معرض خطر جدی قرار دارد.

امریکا و چین هر دو فکرمی‌کردند که در این نبرد می‌توانند، پیروز باشند، اما امروز، هرکدام از آنها، تصور جدیدی از موفقیت دارند که دیگری عقب می‌ماند.

هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه اسبق امریکا یکی از سه سیاستمداری بود که تقریباً ۴۰ سال قبل روابط دیپلماتیک میان چین و امریکا را تأمین نمود. در چین وی از احترام زیاد برخوردار بوده و او را دوست خوب مردم چین می‌دانند. آقای کیسینجر در چین، با وزیر امور خارجه چین آقای وانگ پی ملاقات نمود.

روابط ایالات متحده امریکا و چین بعد از چهل سال به بحران کشانیده شده است که این امر خلاف منافع هر دو کشور و همچنین مغایر با روند توسعه عصر حاضر است.

وزیر امور خارجه سابق امریکا معتقد است که مناسبات چین و امریکا در اثر جنگ تجاری به سرحد جنگ سرد با همدیگر رسیده است. وی هشدار داد اگر اختلافات میان دو کشور حل نشود اوضاع می‌تواند از جنگ جهانی اول هم بدتر گردد. چین و امریکا کشورهای هستند که اندازه آنها نسبت به گذشته و زمان جنگ سرد امریکا و شوروی بزرگتر شده است و از جانب دیگر آنها دو اقتصاد برتر جهان اند که مشغول جنگ تجاری با همدیگر شده‌اند و هریک تلاش می‌ورزد تا در تمام نقاط جهان پا جای پای یکدیگر بگذارند زیرا همیشه نسبت به اهداف طرف مقابل کنجکاو هستند.

وزیر امور خارجه سابق امریکا می‌افزاید، بنابر این به نظر من گفت‌وگو در باره اهداف مشترک و تلاش برای محدود کردن تأثیر اختلافات بسیار ضروری است اگر اختلافات بدون حل شدن ادامه پیدا کنند نتیجه آن می‌تواند خیلی بدتر از چیزی باشد که در گذشته ما در اروپا شاهد آن بودیم. جنگ جهانی اول به علتی بوقوع پیوست، که یک بحران به مراتب کوچکتر حل نشد.

هنری کیسینجر در کنفرانس پیکن به ارتباط آینده دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان یعنی امریکا و چین چنین بیان داشت: جنگ تجاری چین و امریکا می‌تواند به یک جنگ واقعی تبدیل گردد.<sup>۴</sup>

در مجمع اقتصادی جدید بلومبرگ، هنری پالسون، وزیر اقتصاد و دارایی دولت جورج بوش بیان داشت، که به نظر وی امریکا و چین اکنون در مسیر نادرستی عمل می‌کنند. وی هشدار داد، رشد موانع در مورد صدور ویزه و جابجایی مردم، محدودیت در تجارت و تکنالوژی و تنش‌های دوامدار اقتصادی باعث بدتر شدن اقتصاد کشورها و سراسر جهان خواهد گردید.

گر چه چین و امریکا جهت کاهش تنش‌های اقتصادی به توافق تجاری نزدیک شده‌اند، اما به دلیل تنش‌های ناشی از مداخلات واشنگتن در امور هانگ کانگ، نمی‌توان از یک توافق کامل و نهایی برای چین و امریکا جهت

کاهش اختلافات اقتصادی که تمام مناقشات تجاری میان دو کشور را رفع کند حرف زد.

گفت‌وگوها زمانی صورت می‌گیرد که امریکا ۳۶۰ میلیارد دالر و چین ۱۵۰ میلیارد دالر از کالاهای همدیگر را مورد تعرفه قرار داده‌اند.

تا زمانی که این دو کشور، به طور کامل این تعرفه‌ها را که به رشد اقتصادی آنها و کشورهای دیگر تأثیر منفی دارد، لغو نمایند، هر توافقنامه تجاری که میان آنها به امضاء برسد، غیر واقعی بوده و بیانگر آنست که جنگ تعرفه‌ها هنوز ختم نشده است.

امریکا فکر می‌کند که در اثر افزایش تعرفه‌های سنگین موفق شده، از چین امتیازاتی حاصل نموده و رشد اقتصادی آنرا محدودتر ساخته است. چین هم معتقد است که آهسته آهسته از بازار امریکا باید بکاهد و به روی کشورهای دیگر در هایش را بازتر سازد. لذا برای رسیدن به این هدف بالای کشورهای دیگری در اروپا، آسیا، اقیانوس و افریقا خود را متمرکز نماید.

آقای دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا برای امضای توافقنامه مؤقت آمادگی خود را اعلام نمود تا بدینوسیله بتواند قبل از انتخابات ریاست جمهوری امریکا به وضع اقتصادی کشورش سر و سامانی داده و از محبوبیت بیشتر برخوردار شود.

چین هم جهت توسعه اصلاحات اقتصادی و غرض پیشبرد سیاست درهای باز و اینکه از فشارها بتواند رهایی یابد و افکار عمومی را نیز متقاعد سازد که کشور در شرایط ایده آل قرار دارد، به چنین توافقی می‌خواهد دست یابد، اما اینها بدان معنی نیست که صلح اقتصادی نزدیک است و یا رشد اقتصادی دو کشور دیگر در معرض خطر قرار ندارد.

بخصوص اینکه صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی نموده کاهش رشد اقتصادی کشورها ادامه خواهد یافت و این بیانگر آنست که توفانهای بزرگتر تجاری برای کشورهای چین و امریکا در راه است.

حق مالکیت معنوی، سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی و امریکایی در کشورهای همدیگر، موانع تجاری، اصلاحات، سیاست‌های اسعاری، انحصار در تعیین نرخ پول‌های ملی و مشکلات و چالش‌های فنی، از جمله مسائل اقتصادی و تجاری است که دو کشور را درگیر هم نموده است. باید اختلافات آنها در مورد بحیره جنوبی، تایوان، کوریای شمالی، بحیره شرقی چین و هانگ‌کانگ را نیز بر آنها علاوه نمود که اینها همه باعث شده اند تا عرصه سیاسی و دیپلماسی هم بر آنها محدودتر شود.

در مذاکرات دونالد ترامپ با آقای لیو، معاون صدراعظم چین در باره شرکت چینی هواوی نیز صحبت شده است. هواوی در لیست سیاه ایالات متحده امریکا قرار دارد و یکی از بزرگ‌ترین موارد اختلاف تجاری میان چین و امریکا محسوب می‌شود.

بعد از سه سال جنگ تجاری تلخ میان امریکا و چین، این دو کشور بالاخره بتاريخ ۱۶ جنوری ۲۰۲۰، توافقنامه مرحله نخست را امضاء نمودند، ولی به نظر مجله اکونومیست، فریب این پروسه را نباید خورد، زیرا بیشتر تعرفه‌ها دست نخورده باقی مانده و برای اختلافات عمیق‌تر بعدی کنار گذاشته شده اند. ولی باید گفت که امضاء این توافقنامه، نمی‌تواند مسأله در خطر بودن مهم‌ترین روابط جهان را پنهان نماید.

دونالد ترامپ، رئیس جمهور امریکا، در مراسم امضای این توافق بیان داشت، که این توافق اولیه یک «دگرگونی» بنیادی در تجارت جهانی است. ما باهمدیگر اشتباهات گذشته را می‌خواهیم اصلاح کنیم تا در آینده عدالت اقتصادی برقرار و امنیت برای کارگران، کشاورزان و خانواده‌های امریکایی فراهم گردد.

رئیس جمهور امریکا تأکید ورزید که تهدید برای اعمال تعرفه ۲۵ فیصدی بالای ۲۵۰ میلیارد دالر محصولات چینی تا هنگام امضای مرحله دوم این توافق باقی خواهد ماند.

وی گفت، ما (تهدید به افزایش تعرفه‌ها) را حفظ می‌کنیم، زیرا در غیرآن، شانس برای اعمال نفوذ در مذاکره با چینی‌ها نخواهیم داشت.

آقای لیو، معاون اول صدراعظم چین در این مراسم، پیام شی جینگ پینگ، رئیس جمهور چین را قرائت کرد. رئیس جمهور چین درین پیام از امضای این توافق منحصراً سرآغازی برای حل و فصل اختلافات تجاری از طریق مذاکره یاد نموده است.

دولت امریکا اعلام کرده است که به اساس این توافق چین موظف می‌گردد جهت کاهش شدت توازن نا متناسب تجارت خارجی با امریکا، مقدار واردات خود را از امریکا افزایش دهد. مطابق این توافق، چین از امریکا کالاهای صنعتی، انرژی، خدمات و محصولات زراعتی وارد خواهد نمود. برعلاوه چین مکلف می‌گردد که بازارهای خود را برای فعالیت شرکت‌های امریکایی، از جمله مؤسسات مالی آن بگشاید.

قابل تذکر است که به اساس توافق اولیه، با وجود پذیرش چین برای واردات گسترده کالا از امریکا، تعرفه‌های گمرکی تعیین شده بوسیله دولت امریکا درین مرحله لغو نمی‌گردد. در حالی که تعرفه‌های گمرکی ۱۵ فیصدی امریکا که برای تقریباً ۱۸۰ میلیارد دالر واردات امریکا از چین وضع شده بود، بعد از این توافق به نصف کاهش خواهد یافت.

به عقیده تعداد از کارشناسان، توافق اولیه تجاری میان امریکا و چین، پیمان صلح و پایان جنگ تجاری بین دو کشور نبوده، بلکه به یک آتش‌بس مؤقت شباهت دارد، زیرا هنوز هم فاصله زیادی با آنچه ترامپ می‌خواهد، دارد. ولی آقای دونالد ترامپ، یقیناً از این توافق تجاری به نفع مبارزه انتخاباتی خود استفاده خواهد کرد.

مطابق این توافق، چین تعهد سپرده است علاوه بر ۱۸۶ میلیارد دالر کالای امریکایی که در سال ۲۰۱۷ وعده به خرید آنها داده بود به ارزش ۲۰۰ میلیارد دالر بیشتر، محصولات زراعتی و کالاهای دیگر امریکایی را تا سال ۲۰۲۱ خریداری کند.



در جزئیات جدیدی که از این توافق منتشر شده، چین در مرحله اول توافق تجاری طی دو سال، کالاهای چهار عرصه صنعتی و دیگر بخش‌های اقتصادی امریکا را خریداری خواهد نمود. به این ترتیب که مبلغ ۷۵ میلیارد دلار در بخش صنایع، ۵۰ میلیارد دلار در بخش انرژی و ۴۰ میلیارد دلار در بخش زراعت. برعلاوه چین مکلف می‌گردد طی دو سال آینده، ۳۵ تا ۴۰ میلیارد دلار دیگر را صرف خدمات نماید.

نظر به سند منتشر شده توسط کاخ سفید تعهدات چین شامل خرید ۵۴ میلیارد دلار انرژی، ۷۸ میلیارد دلار محصولات تولیدی، ۳۲ میلیارد دلار محصولات زراعتی و ۳۸ میلیارد دلار خدمات می‌باشد.<sup>۵</sup>

آقای لیو هی نیز بیان داشته، که شرکت‌های چینیایی مطابق «شرایط بازار»، سالانه ۴۰ میلیارد دلار محصولات زراعتی از ایالات متحده امریکا خریداری خواهد نمود.

به گزارش رویترز، گر چه این توافق میان دو کشور امضاء شد ولی هنوز هم بسیاری از اختلافات میان دو قدرت بزرگ اقتصاد جهان حل و فصل نشده است.

به گزارش یورونیوز، با امضای توافق اولیه، میلیاردها دلار از تعرفه‌های که دو کشور بالای کالاهای همدیگر شان اعمال نموده بودند حذف و یا به تأخیر افتاد. ارزش سهام ایالات متحده امریکا در بازارهای مالی با نشر این خبر افزایش یافت و باعث افزایش خوشبینی سرمایه‌گذاران نسبت به چشم انداز اقتصاد جهان شد.

رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در توییت خود اعلام کرد ما به جای انتظار تا پایان انتخابات ۲۰۲۰، مذاکرات مربوط به فاز دوم را نیز فوراً آغاز خواهیم نمود. این معامله برای همه از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است. وی افزود، افزایش ۲۵ فیصدی تعرفه‌ها که بتاريخ ۱۵ دسمبر ۲۰۱۹ بر کالاهای چینیایی اعمال می‌شد، با این معامله لغو خواهند شد. این کالاها شامل تلفون‌های هوشمند همراه، لپ‌تاپ و اسباب‌بازی می‌شوند.

کمیسیون تعرفه گمرکی شورای دولتی چین بتاريخ ۶ فبروری ۲۰۲۰ اعلام نمود که از ۱۴ فبروری با هدف ترویج توسعه سالم و پایدار روابط اقتصادی و تجاری چین و امریکا، چین تعرفه‌های اضافی بعضی محصولات امریکایی را به ارزش تقریباً ۷۵ میلیارد دالر به ۵۰ فیصد تقلیل خواهد داد.

بنابر این تصمیم، نرخ تعرفه‌ها برای محصولات امریکایی که قبلاً از اول سپتامبر ۲۰۱۹ بر آنها ۱۰ فیصد تعرفه اعمال شده بود، ۵ فیصد و کالاهای که تعرفه آنها ۵ فیصد بود ۲/۵ فیصد خواهد بود.

گرچه در چین و امریکا امیدواری گسترده در مورد رسیدن به یک توافق که به پایان جنگ تجاری دو کشور کمک کند، دیده می‌شود، ولی رقابت این دو ابر قدرت اقتصادی جهان، از یک جنگ تجاری فراتر رفته و بخش‌های اقتصادی، دفاعی، فرهنگی و تکنالوژی را هم در بر می‌گیرد.

فاصله‌ها بین چین و امریکا هر روز بیشتر می‌شود، امضای یک توافقنامه مؤقت بیانگر آنست که طرفین نتوانسته‌اند اختلافات اساسی را حل نمایند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که برای کاهش فشارها تن به یک توافق مؤقت بدهند. آنها با امضای مرحله اول توافق تجاری، نه تنها جنگ تجاری واقعی را برطرف نکرده‌اند، بلکه با صلح تجاری نیز فاصله زیادی دارند. در حقیقت این توافقنامه، یک مسکن مؤقتی است که ممکن بعد از یک دوره معین باعث در ده‌های شدیدتر اقتصادی برای آنها گردد.

به هر صورت نباید فراموش کرد که چین و امریکا فعلاً دو رقیب سرسخت در سطح جهان هستند که برای محدود کردن و به چالش کشیدن یکدیگر سرسختانه در تلاش‌اند و هریک می‌خواهد رهبری اقتصادی جهان را در اختیار خود قرار دهد. همه این مسائل باعث شده تا این دو کشور با وجود توافق مؤقت نتوانند آثار شدید اختلافات گذشته و طولانی مدت را از سر راه دو کشور برطرف سازند. راه دشوار و بغرنج رسیدن به توافق واقعی مسیری است که هیچ یک از آنها هنوز برای ورود به آن و پیمودن آن خود را مجهز نکرده‌اند.

هالند، ۶ فبروری ۲۰۲۰

منابع

- 
- <sup>۱</sup> دویچه وله، انتقادهای گسترده‌ی جهانی از افزایش تعرفه‌های گمرکی امریکا، ۹ مارچ ۲۰۱۸
- <sup>۲</sup> خبرگزاری صدا و سیما، تعرفه ۶۰ میلیارد دلاری چین بر کالاهای امریکایی، ۲۳ ثور ۱۳۹۸
- <sup>۳</sup> بی بی سی فارسی، ۶ مارچ ۲۰۱۹
- <sup>۴</sup> خبرگزاری دانشجو یان ایران ایسنا به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس، ۳۰ دلو ۱۳۹۸
- <sup>۵</sup> گزارش بورس پری به نقل از رویترز، فردا توافق چین و امریکا امضاء می‌شود / پایان بزرگترین جنگ تجاری دنیا، ۲۵ جدی ۱۳۹۸

## ورشکستگی اقتصادی و عوامل آن

ورشکستگی، توقف فعالیت یک تاجر یا شرکتی تجاری است که از پرداخت قروض خود ناتوان شده و نمی‌تواند تعهدات اش را عملی کند. در اصطلاح به این چنین افراد ورشکسته، بانکروت، فقیر یا مفلس می‌گویند.

ورشکستگی و مقررات آن تنها در برگزیده تجاران و سرمایداران می‌شود. هرگاه اشخاص عادی قادر به پرداخت قروض شان نباشند اصطلاحاً به آنان «مفلس یا فقیر» گفته می‌شود.

مالکان شرکت‌های تجاری چون به صفت تاجران و یا سرمایدارن شناخته می‌شوند، شامل مقررات ورشکستگی می‌شوند ولی شرکا و کارمندان آنها چون تاجر نیستند شامل این مقررات نخواهند شد. برای تقسیم دارایی‌های ورشکسته، طلبکاران نسبت به همه حق اولیت ندارد ولی در حالت افلاس یا تنگدستی افراد، هر قرض‌دهنده که زودتر اقدام نماید به نتیجه خواهد رسید.

ورشکستگی باید به اساس حکم محکمه اعلام شود و تا زمانی که محکمه حکم ورشکستگی را صادر نکرده، ورشکستگی تاجر یا سرمایدار ثابت نمی‌شود. محکمه محل اقامت تاجر، صلاحیت رسیدگی به این موضوع را دارد. اعلام ورشکستگی برحسب تقاضای یک یا چند نفر از طلبکاران یا به تقاضای خارنوال یا حتی اظهار خود تاجر یا سرمایدار صورت می‌گیرد.

از عوامل مهم که در ورشکستگی شرکت‌ها نقش دارد یکی آن ضرر پی در پی شرکت و کاهش مجموع پول با وجود سرمایه فیزیکی بالا، حبس شدید سرمایه، عدم وجود امکانت مناسب مدیریت، عدم اعتبار سنجی دقیق در انتخاب مشتریان، سنجش نادرست ریسک، رقابتی نبودن ساختار بازار، رکود اقتصادی، نداشتن قدرت کافی برای پرداخت قروض که در مدت

معینه بایست پرداخت شود، و عدم نظارت مناسب از سوی نهاد ناظر از مهمترین دلایل ورشکستگی شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی محسوب می‌شود.

واژه ورشکستگی بیانگر وضع نامطلوب مالی، شکست، عدم موفقیت واحد تجاری یا اقتصادی، عدم قدرت پرداخت قروض و غیره است.

در دیکشنری ویبستر «ورشکست» چنین تعریف شده است: «توصیف یا حقیقت نداشتن یا عدم کفایت پول در کوتاه مدت».

البته همه واحدهای تجاری و اقتصادی برای دستیابی به موفقیت و مفاد بیشتر، برنامه‌ریزی نموده و فعالیت خود را به اساس برنامه‌های طرح شده‌ی شان رهبری می‌نمایند اما بعضی از آنها جهت برآورده ساختن اهداف شان دست به فعالیت‌های ریسک‌آور و خطرناکی می‌زنند که به ورشکستگی می‌انجامد.

این جنبه غیرمنتظره بودن ورشکستگی است که آنرا خطرناکتر می‌سازد. به هر حال همه واحدهای تجاری و اقتصادی که تداوم فعالیت ندارند ورشکسته تلقی نمی‌شوند، زیرا تعدادی از آنها با وجود عدم تداوم فعالیت به اهداف خود دست می‌یابند. مثلاً واحدهای تجاری که فعالیت خود را به علت واگذاری یا ورشکستگی یا توقف انجام فعالیت جاری یا زیان توسط طلبکاران، متوقف نمایند.

معین نمودن دلایل دقیق ورشکستگی و مشکلات مالی در موارد خاص کار آسانی نیست. در اکثر موارد دلایل متعددی با هم منجر به پدیده ورشکستگی می‌شوند. به اساس تحقیقات دون براد استریت، دلایل اصلی ورشکستگی مشکلات مالی و اقتصادی است.

در بعضی موارد دلایل ورشکستگی با کنترل لیست مالی و مندرجات مشخص می‌شود. حسابداران که در تجزیه و تحلیل وضع مالی شرکت‌های رو به ورشکست تجربه دارند، می‌توانند به آسانی دلایل ورشکستگی را

شناسایی و تعیین نمایند. اما گاهی، بعضی مسائل از گردش مناسب در یک واحد تجاری در یک دوره نسبتاً کوتاه مدت حمایت می‌کند و ورشکستگی را از چشم حسابداران پنهان می‌سازد.

دلایل ورشکستگی بصورت عموم به دو دسته از دلایل، داخلی و خارجی تقسیم شده است. دلایل خارجی عبارتند از:

۱. ویژگی‌های سیستم اقتصادی: مدیریت شرکت باید تغییراتی را که در ساختار اقتصادی رخ می‌دهد بپذیرد. وی نمی‌تواند تغییری در آنها ایجاد کند بلکه باید تعدیلات لازم را در عملیات شرکت در جهت این سیستم پیاده سازد.

شرکت‌های بزرگ دارای پلان مشخص هستند و بهتر می‌توانند در شرایط نبود ثبات بازار مقاومت نمایند، اما شرکت‌های کوچکتر بیشتر در معرض خطر ورشکستگی قرار دارند.

۲. یکی از دلایل ورشکستگی، رقابت است، اما مدیریت کارا و سالم نقطه مقابل این دلیل است.

۳. تغییرات در تجارت و پیشرفت‌ها و انتقالات در تقاضای عمومی: اگر شرکت‌ها در استفاده از روش‌های مدرن و شناخت وسیع و بموقع خواسته‌های مصرف‌کننده جدید ناتوان باشند شکست می‌خورند.

۴. نوسانات تجاری: تجارب ثابت نموده که ناسازگاری و عدم توازن میان تولید و مصرف، عدم استخدام، کاهش در سطح فروش، سقوط قیمت‌ها و غیره باعث افزایش تعداد شرکت‌های ورشکسته، شده است. به هر حال نبود آرامش مؤقت عامل زیربنایی ورشکستگی شناخته نشده است.

۵. تأمین مالی: به نظر پروفیسور ناماکی مشکلات مرتبط با تأمین مالی بیشتر از شرایط اقتصادی، باعث ورشکستگی شرکت‌های کوچک می‌شود.

۶. تصادفات: یعنی بعضی عوامل که بسیار فراتر از کنترل شرکت‌ها است، طور مثال: حوادث طبیعی. این امر در همه جوامع صرف نظر از سیستم خاص اقتصادی آنها دیده می‌شود.

عوامل داخلی ورشکستگی واحدهای تجاری و اقتصادی عواملی اند که می‌توان بوسیله برخی اقدامات واحد تجاری از آنها جلوگیری کرد. اکثر این عوامل ناشی از تصمیم‌گیری غلط و ناسنجیده است و مسئولیت آنها را باید مستقیماً متوجه خود واحد تجاری دانست. این عوامل عبارتند از:

۱. ایجاد و توسعه بیش از اندازه اعتبار: اگر شرکت، اعطای اعتبار به مشتریان را بیش از اندازه توسعه بخشد در دریافت قروض از قرضداران دچار مشکل می‌گردد. توزیع‌کننده‌گان در صورت فروش کالا به مصرف‌کننده قادر به پرداخت قرض‌های‌شان هستند، پس اعتبارات اعطا شده از تولیدکننده به توزیع‌کننده و نهایتاً به مصرف‌کننده توسعه داده می‌شود.

در این حالت یک زنجیره اعتبار ایجاد می‌شود و اگر یک حلقه در این زنجیره ورشکست شود خطر سقوط همه زنجیره‌ها وجود دارد. راه حل مناسب، افزایش بررسی‌های اعتباری و محدودکردن حتی‌الامکان فروشات به قرضه است.

گرچه ممکن است بعضی شرکت‌ها فکر کنند که از دست دادن حجم فروشات نسبه (به قرضه)، زیان بیشتری از تقاضاهای غیر قابل حصول‌شان برای آنها به همراه دارد، اما تصامیم غلط در باره اعطای اعتبار ممکن است، باعث ایجاد ریسک در فعالیت مالی خود شرکت گردد و این ضررهای اعتباری غیرمعمول، ممکن است ساختار مالی شرکت را برای ادامه فعالیت تضعیف نماید.

۲. مدیریت ناکار یا ناسالم: فقدان آموزش، تجربه، توانایی و ابتکار مدیریت، واحد تجاری را در باقی ماندن در عرصه رقابت و تکنالوژی دچار مشکلات می‌سازد. بیشترین تعداد ورشکستگی‌ها به این دلیل بوده‌اند. عدم همکاری و ارتباط مؤثر مدیریت با افراد حرفه‌ای هم در این گروپ قرار می‌گیرد.

گر چه اکثر ورشکستگی‌ها این مراحل را طی می‌کنند، اما بعضی شرکت‌ها ممکن است بدون طی همه مراحل به ورشکستگی کامل برسند.

وضعیت واحدهای اقتصادی بطور ناگهانی و غیرمنتظره منجر به ورشکستگی نمی‌شود. در مرحله پنهانی و رکود ممکن است یک یا چند وضعیت نامطلوب بطور پنهانی برای واحد تجاری وجود داشته باشد بدون اینکه فوراً قابل شناسایی باشد. مثلاً تغییر در تقاضای تولید، استمرار افزایش در مصارف سربار، کهنه شدن روش‌های تولید و غیره از جمله این عوامل هستند. اکثراً در دوره پنهانی و رکود است که زیان اقتصادی رخ می‌دهد، بازده دارایی‌ها سقوط می‌کند. بهترین وضع برای شرکت این است که مشکل در همین مرحله کشف شود.

مسئله دوم اینکه راه حل‌های آسانتری که در این مرحله مؤثر است در مراحل بعدی پاسخگو نخواهد بود. و نکته سوم، اعتماد عمومی دستخوش تزلزل نخواهد شد اگر مشکل در همین مرحله کشف و رفع گردد.

برطرف ساختن مشکل در مراحل بعدی باعث کاهش اعتماد عمومی به شرکت می‌شود و در نتیجه دسترسی به پول دشوارتر می‌گردد و شاید شرکت ناچار به رد پروژه‌های سودآور شود.

مرحله کسری نقد وقتی شروع می‌شود که برای اولین بار یک واحد تجاری برای ایفاء تعهدات جاری یا نیاز فوری، دسترسی به پول نقد نداشته باشد گر چه چند برابر نیازش ممکن است سرمایه فیزیکی داشته و سابقه سود آوری کافی نیز داشته باشد. مسئله این جاست که دارایی‌ها به قدر کافی قابل نقد شدن نیستند و سرمایه حبس شده است.

در مرحله عدم قدرت پرداخت قروض مالی یا تجاری، شرکت هنوز قادر به تحصیل پول کافی از کانال‌های مصرف است. مدیریت امکانات مناسب دارد، مثلاً استفاده از افراد حرفه‌ای مالی یا تجاری، کمیته اعتبار دهنده و تجدید ساختار در تکنیک‌های تأمین مالی. از طریق این روش‌ها هنوز هم می‌توان مشکل را در این مرحله شناسایی و برطرف کرد.



در مرحله‌ای که یک شرکت توان پرداخت قروض کامل خود را نداشته باشد، شرکت رو به نابودی خواهد رفت. کل فرضداری‌ها از ارزش دارایی‌های شرکت بیشتر بوده و شرکت دیگر نمی‌تواند از ورشکستگی کامل خود اجتناب کند.

ورشکستگی تجاری ممکن است دلایل متعددی داشته باشد. در کشورهای توسعه یافته این مقوله از طریق سیستم‌های قانونی مورد توجه و نظارت قرار می‌گیرد اما در کشورهای که ثبات تجاری و اقتصادی کمتر است، احتمال ورشکستگی بیشتر می‌شود، بخصوص اگر قانون نیز حمایت کمتر از افراد ذینفع ورشکستگی انجام دهد.

بنابر این لازم است روشی انتخاب گردد که وضعیت مالی شرکت را ارزیابی کند، ولی از آنجائی که هیچ یک از روش‌های ارزیابی موجود در دنیا مدل کاملی ارائه نمی‌دهد و همواره در کنار یک مدل پیش‌بینی، نیاز به قضاوت حرفه‌ای تصمیم‌گیرنده نیز می‌باشد، اتکا به یک مدل پیش‌بینی ورشکستگی همیشه منجر به تصمیم صحیح از طرف گروه‌های ذینفع نمی‌شود.

باید تذکر دهیم که ورشکستگی اقتصادی و فروپاشی اقتصادی از هم تفاوت دارند. ورشکستگی اقتصادی مختص به یک نهاد، موسسه و یا شرکت اقتصادی می‌گردد، در حالی که فروپاشی اقتصادی ساحه بزرگتر را در سطح یک کشور احتوا می‌کند.

علامت آغاز فروپاشی اقتصادی چه هستند؟

زمانی که فروشگاه‌های مواد غذایی در حال بسته شدن اند، خرده‌فروشی‌های دیگر، مثل فروشگاه‌های لباس و فروشگاه‌های چند قسمتی، در حال کنار گذاشتن کسب و کارشان و فعالیت شان اند.

آیا بسته شدن مغازه‌ها در مراکز خرید جاده‌های اصلی رخ داده؟ یعنی جایی که مواد مورد ضرورت تان را می‌خریدید و یا لباس تان را به خشک‌شویی می‌دادید و یا میوه‌ها و سبزیجات تان را از آن جا تهیه می‌کردید.

آیا همان مقدار پول درآمد دارید که ده سال قبل داشتید؟

آیا خانه‌های را در محل زندگی تان می‌بینید که فقیرانه شده اند؟ چراکه مالکین شان از پرداخت قرضه و یا ترمیم آن برنیاوده اند یا مالک خانه شغل اش را از دست داده و حالا دیگر نمی‌تواند خانه اش را رنگ نماید.

آیا خانه در همسایگی تان است که زمانی خانواده‌ای مالک آن بوده اند و حالا به ملکیت کرایه تبدیل شده و هرچند ماهی افرادی آن را کرایه می‌گیرند و بعد جای خود را به افراد جدیدی می‌دهند؟

آیا یکی دو نفر را می‌شناسید که دنبال کار می‌گردند و احتمالاً آنها افرادی حرفوی هستند که فکر می‌کردید امنیت شغلی دارند؟ تعداد مشاغل کوچک و مؤقتی روزهای پنجشنبه و جمعه نیز گویای خیلی چیزها است.

آیا دوستان دوره محصلی تان مجبور شده اند در سوپرمارکت منطقه کار کنند چون نمی‌توانند کار دلخواه و مطابق رشته خویش پیدا کنند؟

آیا کند و کپر یا چقری‌ها در جاده‌ها به جای این که ترمیم شوند بزرگ تر شده اند؟ آیا بیش از یک جاده در شهرتان چراغ‌های شان خاموش شده اند؟

تفاوت بین افراد دارا و نادار به شکل نمایان در حال رشد است؟

شاید ما شاهد این گونه حالات بوده ایم اما اینها را نشانه فروپاشی اقتصادی ندانسته ایم چراکه بازار سهام تمام وقت بالا بوده است. یعنی اگر قیمت‌ها در بازار سهام بالا است بدان معنی است که همه چیز خوب است؟ نه!

فروپاشی اقتصادی که در اواخر قرن ۲۰ و آغاز قرن ۲۱ بسیاری از کشورها را در بر گرفت مثال آن است. بعد از فروپاشی سیستم سوسیالیزم ما شاهد چنین وضع در کشورهای اروپای شرقی بودیم.

همچنان در هنگام بحران اقتصادی ۲۰۰۸ الی ۲۰۱۴ که تعدادی از

کشورهای صنعتی بزرگ با این وضع مقابله می‌نمودند بخصوص کشور یونان و ایتالیا که بالاخره در اثر کمک و مداخله متباق کشورهای اتحادیه اروپایی از فروپاشی نجات یافتند.

بنابر این غیرمنطقی نیست که فکر کنیم بازار سهام نشانه سلامت اقتصاد نیست.

در واقع بازار سهام، بازاری تقلبی برای جلب توده مردم است تا آنها را متقاعد سازد که همه چیز خوب است، در حالی که حقیقت طور دیگری است.

ریشه غیراقتصادی مشکلات اقتصادی چیست ؟

باید بدین موضوع توجه نمود که راه حل مشکلات اقتصادی تنها اقتصادی نیست.

یکی از مرم ترین عوامل غیراقتصادی اثر گذار بر اقتصاد «عدم موجودیت پشت کار یا عاملیت» است. پشتکار منشاء قدرت یک سیاستمدار، مدیر و در مجموع یک فرد است. عاملیت از عامل می‌آید و وقتی من خودم را عامل و منشاء اثر می‌دانم، تمام تلاشم اثر گذاری و انجام کار است. وقتی یک نفر پشتکار دارد برخورد به مشکلات را، حتی اگر در ناحیه دیگری شکل گرفته باشد، بخشی از مسئولیت و یا احساس مسئولیت خود می‌داند.

بنابر این پشتکار تنها یک جایگاه است. جایگاهی که انسان از آنجا جهان را نگاه می‌کند و خودش را منشاء اثر می‌داند. از آن جایگاه فرد می‌داند که دیگران و عوامل محیطی در عملکرد او اثر گذار اند. ولی خودش را منشاء اثر می‌داند. به قول کریشنا مورتی، هرگونه ظلمی در جهان شود من خود را در آن ظلم سهیم و در نتیجه مسئول می‌دانم. طبیعی است که وی تنها از یک جایگاه صحبت می‌کند. نه از یک کنش و یا مسئولیت. او از منشاء اثر بودن صحبت می‌کند.

نقطه مقابل عاملیت یا پشتکار، دلیل تراشی، توجیه‌گری، احساس قربانی

شدن، توپ را در زمین دیگری انداختن، انگشت اشاره را به طور دائم به طرف دیگران بردن و غیره است. وقتی پشتکار وجود نداشته باشد فرد خود را پشت دلایلی که ارائه می کند پنهان می کند. در نتیجه همیشه دلایلی برای توجیه عدم موفقیت اش دارد. این توجیها و دلیل تراشی ها موقعی به کار می آید که ما به نتیجه مورد درخواست خود و دیگران نرسیده ایم و نیاز به دلیل تراشی برای این عدم موفقیت داریم. مشکلات را ناشی از عملکرد مسئولین قبلی و تغییرات محیطی دانستن (جدا از توضیح علمی این پدیده) از شیوه های مروج فرار از عاملیت است.

نمی شود راه حل را یک نفر بگوید و اقدام را کس دیگری انجام دهد. اصلاً عمل، خود راه حل است. به همین دلیل، اقتصاددان که مشکل اقتصادی دارد، در اصل اقتصاد را نمی داند. برای حل این مشکلات جدا از راه حل نیاز به پشتکار است. اگر هزاران راه حل علمی وجود داشته باشد ولی پشتکار وجود نداشته باشد، آن راه حل ها بی نتیجه خواهد بود. متأسفانه هر چه مشکلات بیشتر می شود توجه مسئولین و مردم به جای دیگران به خودشان معطوف می شود و این امر عاملیت و پشتکار را از بین می برد.

با از بین رفتن عاملیت راه حل پاک می شود. چون قابل اجراء نیست. اجرای مؤثر موقعی اثر بخش است که ناشی از تحقق عاملیت در فرد یا سیاستمدار باشد. بدون عاملیت کار صرف در ظاهر و در حداقل انجام می شود که بقای فرد یا سیاستمدار را تأمین کند. تلاش دیگری انجام نمی شود. در نتیجه عاملیت و پشتکار قدرت یک فرد و قدرت یک سیاستمدار است. با حذف عاملیت و پشتکار فرد کوچک و کوچکتر می شود و مشکلات اقتصادی بزرگ و بزرگتر می شود.

بعضاً دیده شده که سیاست های خوبی تدوین شده، ولی بی نتیجه بوده دلیلش این است که عاملیت و پشتکار در سطح پائینی وجود داشته است. همه از صرف نظر نمودن تضادها و اختلافات صحبت می کنیم، بدون اینکه توجه نمائیم عامل این همه اختلافات و تضادها، نبودن پشتکار است.

وقتی پشتکار نباشد فرد، شخصی دیگری را که فرضاً کار نمی‌کند، مقصر جلوه می‌دهد. بنابراین رفع مؤقت اختلافات مشکلی را حل نمی‌کند. چون این اختلافات بیشترش نتیجه فقدان عاملیت و پشتکار است.

کسی که دائم دیگران را محکوم می‌کند، در استقرار عاملیت و پشتکار مشکل دارد. و اگر کسی صبح تا شب دیگران را مقصر می‌داند و محکوم می‌کند اصلاً عاملیت ندارد. نگاهی به شرکت‌های موفق نشان می‌دهد که بخش مهمی از این موفقیت ناشی از استقرار عاملیت و پشتکار در شرکت است.

وقتی مشکلات را از این دیدگاه نگاه کنیم، می‌بینیم که مشکل عاملیت در سازمانها و مردم هم است. چون دولت آنها را علت مشکلات می‌داند و مردم هم دولت را مقصر می‌دانند. همه در یک فضای "بی‌عاملیتی" زندگی می‌کنیم و انرژی زیادی را صرف پیدا کردن مقصر می‌کنیم. البته این روش برای همه مفاد دارد. چون با مقصر دانستن دیگران، خود را پنهان می‌کنیم و از عامل بودن فرار می‌نماییم، چون قدرت نداریم. عامل بودن نیاز به قدرت دارد، هر چند که خودش قدرت تولید می‌کند.

اگر دقیق به دور و بر خود و قبل از همه به خود نگاه کنیم. چقدر فضای عاملیت را می‌بینید. لازم نیست تنها به دولت نگاه کنید. در زندگی شخصی مردم ببینید چقدر عاملیت و پشتکار وجود دارد. اگر نگاه شما نشان می‌دهد که عاملیت و پشتکار در فرهنگ و سیاست یک کشور به شدت کم‌رنگ شده است، می‌توانید به سادگی به این نتیجه برسیم که راه حل مسایل اقتصادی در آن کشور تنها اقتصادی نیست. ریشه مشکلات اقتصاد آن کشور غیراقتصادی است.

هالند، ۱۵ اگست ۲۰۱۸

## فروپاشی اقتصادی کشورها

از پر مخاطب‌ترین و پر نظرترین موضوعاتی جدی در تمام کشورها سخن گفتن در مورد اقتصاد و مربوط به مسایل اقتصادی است.

برخی تصویری کنند که اقتصادها، فروپاشیده و از بین می‌روند باید گفت، این سخن دقیق نیست. اقتصاد واقعی کشورها همانا نیروی کار، زمین، ساختمان، دانش، تکنالوژی، منابع طبیعی، توریزم و غیره است که سهم ما در آن کم نیست ولی متأسفانه تحت تأثیر نظام اقتصادی فعلی بخشی ازین منابع از کشور خارج و یا در حال خروج است و بعضی هم در حال تمام شدن و در مجموع اقتصاد بعضی کشورها در حال کوچک شدن است و این کوچک شدن هم حد و اندازه دارد و نمی‌تواند به اندازه‌ای کوچک شود که به اکثریت افراد جامعه سهم مناسبی نرسد.

“نظام اقتصادی” اگر اصلاح و ترمیم نشود فرومی‌پاشد. نظام اقتصادی در واقع سهم هرکس را در اقتصاد و روش کسب سهم افراد را مشخص می‌کند. در نظام فعلی متأسفانه سهم دلان، اختلاس‌گران، سودخوران و افرادی که به انواع گوناگون به فساد اداری در ساحات مختلف مصروف اند، بیشتر از تولیدکنندگان و افراد و مؤسسات که خدمات ارائه می‌کنند می‌باشد. دلان، اختلاس‌گران و سودخوران هیچ نقشی در رشد و بزرگ شدن اقتصاد ندارند و حتی منجر به کوچک شدن اقتصاد هم در کل می‌شوند.

ما نیازمند اصلاح نظام اقتصادی با سرعت به سمتی هستیم که در آن افرادی امکان سهم بزرگتر داشته باشد که در رشد و بزرگتر شدن اقتصاد سهم بیشتری دارند که در واقع عدالت اقتصادی حقیقی همین است.

فروپاشی نظام‌های اقتصادی برای نظام‌های سیاسی که مسئول آن هستند مصارف سنگین داشته و حتی باعث از بین رفتن آنها می‌شود.

هرگاه کشور جاپان را در نظر بگیریم دیده می‌شود که وضعیت اقتصادی جاپان بسیار نابسامان است زیرا نسبت قروض به تولید ناخالص داخلی (شاخص قروض به تولید) جاپان در سال ۲۰۱۵ تقریباً به ۲۶۰ فیصد رسیده بود.<sup>۱</sup>

کشور یونان که یک اقتصاد کاملاً ورشکسته در آن وقت محسوب می‌شد و بابت پرداخت قروض اش مجبور به فروش جزایر خود شده و اتحادیه‌ی اروپا صرفه‌جویی اقتصادی را به این کشور تحمیل کرده بود، تناسب قروض نسبت به تولید آن ۱۳۰ فیصد بود، یعنی از این جهت وضعیت بهتری نسبت به جاپان داشت.

باید متذکر شد هر کشوری که قرضی بیشتر از ۴۰ فیصد نظر به تولید داشته باشد، اقتصادی با ریسک بالا محسوب می‌شود و به عبارتی وارد یک وضعیت نارنجی شده است و اگر این عدد از ۷۰ فیصد بالاتر باشد، اقتصاد آن کشور وارد مرحله قرمز یا بحرانی شده است. نسبت قرض به تولید در اکثریت کشورهای دنیا زیر ۷۰ فیصد و در کشورهای موفق زیر ۳۰ فیصد است اما در بعضی کشورها این شاخص از ۷۰ فیصد هم عبور کرده است.

در زندگی روزمره اگر شخصی عاید (معاش) کارمندی داشته باشد، هرگز ورشکست نشده و به زندگی اقتصادی عادی خود ادامه می‌دهد ولی بارها شنیده‌ایم که یک میلیاردی با قروض زیاد ورشکست شده است. مثلاً کسی برای راه‌اندازی یک کارخانه بزرگ میلیاردها دالر سرمایه‌گذاری کرده و حتی از تسهیلات بانکی نیز استفاده کرده است. شخص مذکور اگر در فعالیت اقتصادی خود با شکست مواجه گردد، علاوه بر اینکه نمی‌تواند تسهیلات بانک را تادیه کند، سرمایه خودش نیز از بین خواهد رفت. موقعیت جاپان در سال ۲۰۱۵ هم به چنین فردی شباهت داشت. همانطور که می‌دانیم تولید ملی جاپان تقریباً ۵ هزار میلیارد دالر، امریکا ۱۷ هزار میلیارد دالر و چین حدود ۸ هزار میلیارد دالر است یعنی جاپان از این نگاه سومین قدرت اقتصادی جهان بعد از امریکا و چین محسوب می‌شود.

پس شاخص مهمی به نام قروض به تولید ناخالص داخلی در جاپان در سال ۲۰۱۵ به ۲۶۰ فیصد رسیده بود این رقم بالاترین قرض به تولید در بین تمام کشورهای دنیا است.

صندوق بین‌المللی پول چندی قبل در گزارشی به مقامات جاپانی اعلام نموده که اگر جاپان نتواند قروض خود را تنظیم کند به سمت ورشکستگی خواهد رفت. باید گفت ورشکستگی یک اقتصاد ۵ هزار میلیارد دلاری خطر بزرگی برای دنیا است و عواقب آن تمام دنیا را فرا می‌گیرد. به هرحال اگر برای یک اقتصاد با ۵ هزار میلیارد دلار رکود سنگین و بحران پیش بیاید روی اقتصاد کل دنیا تأثیر سوء بجا خواهد گذاشت.

اقتصاد یونان تقریباً ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیارد دلار است ولی اقتصاد جاپان چندین برابر یونان بزرگی دارد.<sup>۲</sup>

از آنجائی که سیستم نئولیبرالیسم، مروج حرص و طمع است همین که شما می‌خواهید قدم‌های بزرگ حریصانه و بدون تدبیر بردارید وارد مرحله قرضداری می‌شوید (یا به اصطلاح زیر قرض گور می‌شوید) و وقتی قرضدار شدید چون نمی‌توانید به اقتصادتان سر و سامان دهید تبدیل به یک کشور ورشکسته می‌شوید.

طرفداران مکتب نئولیبرالیسم می‌کوشند تا قواعد بازار را بر زندگی انسانی حاکم گردانند. به عبارتی دیگر یعنی کالا کردن همه آن چیزهای که برای برآورده ساختن نیازمندی‌های انسان لازم و ضروری است. مدافعان این سیاست، با تکیه بیش از حد بر منافع احتمالی ناشی از عملکرد بازار به این نکته مهم توجه لازم نمی‌دارند که در نتیجه اجرای این سیاست حاکمیت مطلق پول بر تمام ابعاد زندگی انسانی برقرار می‌گردد.

جاپان در سال ۲۰۱۴ وارد فاز بحران شده و مدت طولانی ضرورت دارد، تا اقتصادش دوباره احیاء گردد. (رشد اقتصادی این کشور، پائینتر از ۲ فیصد بوده و در سال‌های اخیر حتی به یک فیصد هم رسیده بود). صندوق بین‌المللی پول به مقامات جاپانی فشار می‌آورد که باید سطح مالیات بر



مصرف مردم را افزایش دهد ولی از طرفی افزایش مالیات بر مصرف خودش به رکود دامن می‌زند. اگر جاپان بخواهد قرض‌هایش را پرداخت کند یک روش این است که مالیات بر مصرف را افزایش دهد تا با افزایش درآمد‌هایش بتواند بخشی از قرض‌های خود را پرداخت کند.

جاپان با داشتن ۵ هزار میلیارد دلار تولید، تقریباً ۱۱ هزار میلیارد دلار قرض دارد. یک اتفاق خاصی در دنیا در حال روی دادن است و بیانگر آن است که خیلی از کشورهای که دارای اقتصادهای بازی بودند، با پیروی از سیستم نئولیبرالیسم که مبتنی بر اوراق قرضه، نظام وال استریت و مکانیسم بازار سرمایه است، با افزایش قروض شان مواجه شده اند که جاپان مثال برجسته آن است.<sup>۳</sup>

اگر اقتصاد جاپان نتواند قرض‌های خود را سروسامان دهد که با وضعیت موجود کار بسیار سختی به نظر می‌رسد پی‌آمدهای این اتفاق در آینده دامن اکثر کشورهای دنیا را خواهد گرفت و بیشترین ضربه را نیز به کشورهای که مبادلات تجاری زیادی را با اقتصاد جاپان دارند خواهد زد.

مسئولین اقتصادی کشورها باید تحلیل و بررسی کنند که اقتصاد مانند اقتصاد جاپان که سیستم نئولیبرالیسم در آنجا پیاده و اجراء شده است و عملاً تمام این اقتصاد تحت کنترل امریکایی‌ها بوده و در حوزه اقتصادی نیز ارتباطات نزدیکی با آنها داشته است، چگونه ممکن است این اقتصاد بعد از شکوفایی دهه ۸۰، فعلاً به یک کشور ورشکسته تبدیل شود. این موضوع خودش یک تجربه جالب هم برای مسئولین اقتصادی و هم برای طرفداران اقتصاد آزاد و مکتب نئولیبرالیسم است. این قروض به عنوان یک ابر تهدید برای اقتصاد دنیا به حساب می‌آید. شما اگر فعلاً اقتصاد دنیا را بررسی کنید می‌بینید امریکایی‌ها بیش از ۱۷ هزار میلیارد دلار قرضدار هستند.

در زمان حکومت آقای اوباما، دولت امریکا دو هفته به خاطر اختلاف نظر کنگره و اوباما تعطیل شد. چون اوباما می‌خواست بیمه را همگانی کند و

برای این کار باید کنگره می‌پذیرفت که مقدار قروض امریکا از ۱۶ هزار میلیارد دلار به ۱۷ هزار میلیارد دلار برسد. کنگره چون می‌دانست این کار بسیار خطرناک است مقابل این موضوع ایستاد و اواما نیز دو هفته دولت امریکا را تعطیل کرد تا با فشار بر کنگره سطح قروض را از ۱۶ هزار میلیارد دلار به ۱۷ هزار میلیارد دلار برساند.<sup>۴</sup>

آقای جوزف استیگلیتز که سال‌ها معاون بانک جهانی و مشاور بسیاری از بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی جهان بوده و جایزه نوبل اقتصاد را هم بدست آورده در کتاب سقوط آزاد اشاره می‌کند که نسبت قرض به تولید امریکا به ۷۰ فیصد رسیده است و به مقامات امریکایی هشدار می‌دهد که اگر نتوانند قروض امریکا را کنترل کنند امریکا نیز با مشکلات در قبال قرض‌هایش مواجه خواهد شد. آمارهای اخیر بیانگر آن است که خیلی از کشورهای که نظام اقتصادی نئولیبرالیسم داشتند با قروض سنگینی روبرو هستند. فرضاً اقتصادهای پرتغال، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و غیره، وضعیت بسیار نامناسبی در سال‌های ۲۰۱۰ الی ۲۰۱۵ در اروپا داشتند.

سوال این است که چرا اقتصادهای که ایدئولوژی نئولیبرالیستی دارند درگیر بحران‌های مالی می‌شوند و نمی‌توانند بحران مالی و قرض‌های خودشان را کنترل کنند و وارد مرحله رکود و بیکاری‌های گسترده می‌شوند. مثلاً سطح بیکاری جوانان در اسپانیا فعلاً ۳۷/۸ فیصد است.

سوال خلق می‌گردد که آیا این بحران‌ها از سیستم اقتصادی این کشورها نشأت می‌کند؟

مردم امریکا سال‌هاست که با قرض زندگی می‌کنند، این مکانیسم نئولیبرالیسم با ابزار بانک، بورس و اوراق قرضه باعث می‌شود تا کشورها وارد فاز قرضداری شوند و امروز جاپان هم به این تجربه اضافه شده است.

یکی از اعضاء پیشین کانگرس امریکا از ایالت تگزاس اظهار داشت که امکان دارد اقتصاد امریکا با یک سقوط ناگهانی مواجه گردد.

آقای ران پل در مصاحبه با شبکه تلویزیونی "راشا تودی" بیان داشت: با وجود اظهارات آقای دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا در باره بهبود اقتصاد این کشور، تغییری در وضعیت کشور به چشم نمی آید.

به گفته وی بخش قابل ملاحظه از مردم امریکا در وضعیت دشواری بسر می برند. ران پل گفت: اقتصاد امریکا در هشت سال گذشته در حال رکود بوده است. وی اقتصاد امریکا را به حباب بزرگی تشبیه کرد که به یقین شکسته خواهد شد. این عضو سابق کنگره امریکا در ادامه افزود: یک فروپاشی ناگهانی همانند آنچه در سیستم شوری رخ داد، در انتظار ما است، البته من اطمینان دارم که کشور ما از هم پاشیده نخواهد شد و به دولت های جداگانه ای تبدیل نخواهد شد. وی گفت: ما بیش از این نمی توانیم به خود اجازه دهیم که اداره جهان را در دست داشته باشیم.

بازهم سوال خلق می گردد که هرگاه جاپان بعد از امریکا قرضدارترین کشور جهان است. پس چه تفاوتی میان امریکا و جاپان موجود است؟

وضعیت امریکا کمی از جاپان متفاوت است چون دالر امریکا به صفت پول بین المللی مطرح است، با انتشار بدون پشتوانه دالر می تواند قرض های خود را به تعویق بیندازد و به صورت مقطعی مشکلات اش را بیوشاند. اما اقتصاد جاپان این مکانیسم را ندارد. همین که اقتصاد امروز جاپان بررسی شود می توان به طرفداران این سیستم اقتصادی هشدار داد که اقتصاد مثل جاپان که قرار بود مثال برای دنیا باشد فعلاً به یک مثالی ناموفق در دنیا تبدیل شده است.

جاپان برای خروج از رکود چه اقداماتی انجام داده است؟ آنها هم مانند چین به تزریق پول به اقتصادشان متوسل شدند؟

ساختار اقتصاد چین با اقتصاد جاپان متفاوت است. اصل اقتصاد جاپانی ها روی صادرات محوری، با انسداد بازارهای داخلی است اما اقتصاد چین بعد از اصلاحات آقای ژئو پینگ بر اساس اقتصاد آزاد و آزادی صادرات و واردات قرار گرفت اما اثرات و پیامد اقتصاد آزاد در یک دهه خودش را

نشان نمی‌دهد بلکه در دوره طولی‌المدت، اقتصاد یک کشور در گیر بحران می‌شود ما باید منتظر باشیم و ببینیم آیا چینی‌ها با مکانیسم قروض چه برخوردی خواهند کرد. طوری که دیده شد این سیستم نتوانست برای اقتصاد جاپان ایده‌آل باشد و اینکه جاپان در گیر این مشکلات شده است.

آقای ریچارد واتسون به‌عنوان یک استراتژیست، قرضداری را یک ابر تهدید اقتصادی معرفی می‌کند و می‌گوید اصل و محتوای اقتصاد نئولیبرالیسم قرضداری است بحث ایشان این است که در حال حاضر کشورهای دنیا درگیر قرضداری‌های بسیار بزرگ شدند و این بحران قرضداری نهایتاً باعث فروپاشی دنیا خواهد شد.

فعالاً کارمندان اقتصادی جاپان چه گزینه‌های برای جلوگیری از ورشکستگی احتمالی دارند؟

آنها چاره ندارند، باید مالیات را افزایش بدهند و افزایش قرض‌های‌شان را در آینده متوقف کنند. ولی همین که مقامات جاپانی شروع به افزایش مالیات کنند باعث افزایش رکود خواهد شد. همان‌طور که می‌دانیم وقتی رکود افزایش یابد مجموع مالیات در یافتی کاهش خواهد داشت. چون به هر حال مالیات از تولید و مصرف گرفته می‌شود. وقتی رکود زیاد شود مالیات نیز کاهش می‌یابد. لذا این یک بازی بسیار خطرناک است و رهبران جاپان هنوز نتوانستند تصمیم بگیرند که آیا مالیات افزایش یابد یا نه؟ لذا باید منتظر بمانیم و ببینیم که آیا جاپان در آینده نزدیک با بحران ورشکستگی خود چگونه برخورد خواهد کرد و این تجربه بی‌نظیری است که برای اولین بار در دنیا در حال وقوع است.

این اتفاقات اقتصادی در دنیا چه تأثیری بر قیمت نفت خواهد داشت؟

طبیعی است که بر قیمت نفت تأثیر خواهد داشت. اقتصاد جاپان با حجم موجود برای تولید به انرژی نیازمند است و هر قدری اقتصاد جاپان وارد فاز بحران و رکود بیشتری شود تقاضا برای نفت کاهش می‌یابد و قیمت‌ها پایین‌تر خواهند آمد. در مورد اقتصاد چین نیز همین اتفاق افتاد. از آنجائی

که اقتصاد چین بعد از سال‌ها رشد اقتصادی دو برابر، اخیراً به رشد کمتر از ۸ فیصد رسیده است. در صورت عدم افزایش رشد اقتصادی چین تقاضای نفت در آینده کاهش خواهد یافت.

چه زمانی یک کشور ورشکست می‌گردد؟

ورشکست شدن یک کشور زمانی اتفاق می‌افتد که به شکل رسمی اعلان نماید که دیگر توانمندی پرداخت قروض خود را ندارد.

اما سوال این جاست که اگر این یک مسأله عادی و نورمال باشد که کشوری نخواهد قروض خود را دوباره تادیه کند در حقیقت ورشکسته بوده و امکان دارد، بانکروت اعلان گردد. این مسأله آسان است، تمام کشورها می‌توانند این کار را انجام دهند. اما نباید جهت دیگر این عمل را فراموش نمائیم که هرگاه کشوری ورشکست گردد، در قدم اول خساره بزرگ بنام و شهرت وی وارد می‌گردد و در نتیجه هیچ کشور و یا سرمایه‌داری حاضر نمی‌گردد که به آن کشور قرض دهد و یا در آن سرمایه‌گذاری کند.

برعلاوه کشوری که ورشکست می‌گردد و بعداً دوباره در ساحل سرمایه‌گذاری و یا بازار ظاهر می‌گردد، باید بخاطر قرضه‌های که اخذ می‌دارد، سود بلندتر بپردازد.

همچنان از اثر تنزیل سطح تجارت هم در یک مرحله معین یک کشور امکان دارد ورشکست گردد.

هرگاه یک تجار و یا سرمایه‌دار و یا یک نهاد اقتصادی، ورشکست می‌گردد، بعد از فیصله محکمه تمام دارایی‌های وی بوسیله کمیسیون تعیین شده از جانب محکمه غضب شده و بفروش می‌رسد. عایدی که از آن بدست می‌آید بین قرضداران تقسیم می‌گردد، اما سوال خلق می‌گردد که اگر یک کشور ورشکست گردد، چرا دارایی‌های آن کشور غضب نمی‌گردد. طور مثال، در سال ۲۰۱۵ کشور یونان که وضع مالی نهایت خراب داشت، در صورتی که این کشور ورشکسته اعلان می‌گردید پس کشورهای که به او

قرض داده بودند می‌توانستند دارایی‌های این کشور مثلاً باغ‌های زیتون را تصاحب کنند.

ما نباید فراموش کنیم، کشورها دارای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود اند، به همین دلیل هیچ کسی نمی‌تواند که دارایی‌های کشور دیگری را غضب و یا مصادره کند. و هم هیچ کشور حق ندارد که بخاطر بدست آوردن قرض‌هایش در آن کشور مداخله نظامی کند. زیرا توافقاتی در سطح بین‌المللی موجود است. مثلاً توافقات سال ۱۹۰۷ که کشورها جهت حل اینگونه منازعات باید راه حل منطقی جستجو نمایند تا قروض شان را دوباره بدست آورند و یا قروض شان را ببخشند. با ورشکست شدن یک کشور، ارزش پول آن کشور هم سقوط می‌کند، اما چون پول کشور یونان یورو است، کاهش ارزش پول درین کشور صورت نگرفته و هم آنها اتحادیه اروپا را ترک نکردند و این موضوع در آن زمان به نفع یونانی‌ها تمام شد، زیرا کشورهای اتحادیه اروپا این کشور را کمک نمودند تا از ورشکست شدن نجات یابد.

ورشکستگی اکثراً زمانی اعلان می‌گردد که یک نهاد اقتصادی از پرداخت قروض اش عاجز بوده و آنرا دیگر پرداخت کرده نتواند، اما نباید اشتباه گرفت که اگر نهاد اقتصادی صرف بخاطر پرداخت یک قرض مشکل داشته باشد نمی‌توان وی را ورشکسته اعلان نمود. این امر وقتی صورت می‌گیرد که حداقل تعداد قرضداران دو و یا بیشتر باشند، درینصورت تمام دارایی‌های نهاد اقتصادی بوسیله کمیسیون که محکمه آنرا تعیین می‌کند، ضبط گردیده و عواید حاصل شده از آن جهت تادیه قرض نهاد اقتصادی پرداخت می‌گردد. ورشکستگی نهاد به اساس حکم محکمه اعلان می‌گردد.

از نظر تیوریکی ورشکست شدن یک کشور غیرممکن است. ورشکست شدن یک طرزالعمل قانونی است که از جانب قانونگذاران یک کشور بوجود آمده است. از آنجائی که هر کشور استقلالیت و تمامیت ارضی خود را در بخش قانونگذاری دارد قوانین کشور دیگر بالای آن قابل تطبیق نمی‌باشد. در بسیاری حالات قرض دهنده‌گان اتباع خارجی و یا کشورهای

خارجی اند که آنها بصورت آزادانه نمی‌توانند به محکمه بخاطر تقاضای قرض شان مراجعه کنند تا پول شان را از کشور ورشکسته دوباره بدست بیاورند.

در عمل امکانات زیاد موجود است که یک کشور تصمیم بگیرد که قروض اش را نپردازد، در بنصورت کشور ورشکست شده از نظر اقتصادی در حالت بدی قرار می‌گیرد. طور مثال، سرمایه‌داران خارجی اعتماد شان را نسبت به این کشور از دست می‌دهند، هیچ کشوری و یا سرمایه‌دار خارجی دیگر حاضر نمی‌شود که به کشور متذکره قرض بدهد، در کشور سرمایه‌گذاری صورت نگرفته، خلاصه می‌توان گفت که کشور ورشکست شده در حالت انزوا قرار می‌گیرد. سود بانکی بی‌نهایت بالا رفته و انفلاسیون شدید بوجود می‌آید. سطح واردات بی اندازه پائین آمده و یا حتی ناممکن گردیده و جمعیت کشور وابسته به تولیدات داخلی می‌گردند. سطح زندگی افراد به شکل سرسام آور پائین آمده، پول کشور ارزش خود را از دست داده و قیمت‌ها نهایت بالا می‌رود، قدرت خرید مردم تنزیل می‌یابد و بیکاری به اوج خود می‌رسد که در نتیجه جمعیت کشور ناراضی از حکومت شده و فقر در کشور بیشتر می‌گردد. خلاصه کشور از هر نگاه به سقوط مواجه می‌گردد و رشد آن بطی می‌گردد.

از کشورهای که زمانی ورشکست گردیده اند، یعنی نتوانسته اند که قروض شان را دوباره تادیه کنند، می‌توان از این کشورها نامبرد:

کشور اسپانیا در سال‌های (۱۵۵۷ — ۱۶۹۷) و یا در قرن شانزده از پرداخت قروض اش عاجز گردیده و بالاخره شاه اسپانیا اعلان نمود که اسپانیا نمی‌تواند قروض اش را دوباره تادیه کند، البته این قروض ناشی از جنگ‌های که همراه فرانسه، انگلستان و هالند داشت بمیان آمده بود.

فرانسه در سال ۱۷۸۹ زمان لویی شانزده، اخیر قرن ۱۸، آنقدر در قروض فرو رفت که دیگر توان پرداخت دوباره آنرا نداشت درین زمان در فرانسه فقر و گرسنگی بیداد می‌کرد و این امر موجب آن شد تا انقلاب در فرانسه

به پیروزی برسد و کشور فرانسه جمهوری گردید.

آلمان هم در سال‌های (۱۹۲۳، ۱۹۴۵) یعنی بعد از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم ورشکست گردید زیرا درین زمان بایست بخاطر احیای مجدد کشورهای خساره‌مند از جنگ جهانی اول به آنها جبران خساره می پرداخت. همچنان درین مقطع زمانی بحران اقتصادی شدید اروپا را فراگرفت و به همین ترتیب بعد از جنگ جهانی دوم باردیگر این کشور ورشکست گردید.

در سال ۲۰۰۳ رئیس جمهور ارجنتاین قسماً اعلان نمود که ارجنتاین توان پرداخت قرض ۱۱۵ میلیارد دالری خود را ندارد که این مسأله در نتیجه بحران ارجنتاین بوقوع پیوست ولی در اثر کمک کشورهای خارجی، ارجنتاین توانست خود را از این مشکلات نجات دهد. بخصوص به ارتباط تقاضا به تولیدات زراعتی.

به اساس ارقام موجود، ده دولت اول ورشکسته، این کشورها هستند.

درجه بندی که از لحاظ آسیب پذیری در بین ۱۷۷ کشور دنیا صورت گرفته است. در فهرست کشورهای ورشکسته، کشور سومالیا در جای نخست است و کشورهای سودان، چاد و زیمبابی در درجه دوم تا چهارم اند.

علاوه بر این، کانگو، افغانستان، عراق و جمهوری افریقای مرکزی در جای پنجم تا هشتم قرار گرفته اند و گینیا و پاکستان هم در جای نهم و دهم قرار دارند.

بنابر ارقام موجود، این درجه بندی بر اساس دوازده شاخص صورت گرفته است که از میان این شاخص‌ها، می‌توان به نقض حقوق بشر، سطح پناهندگی، تنزیل وضعیت اقتصادی، خدمات عمومی، دخالت کشورهای خارجی و وضعیت امنیتی اشاره کرد.



در شاخص جمعیت، کانگو بدترین نمره را دارد، به گونه ای که ۵۰ فیصد نفوس این کشور کمتر از چهارده سال هستند.

در شاخص آوارگی، سومالیا جای اول را دارا است، چرا که تقریباً یک چهارم مردم این کشور در اثر جنگ‌های داخلی آواره و یا نابود شده اند.

در شاخص وجود حکومت‌های غیرقانونی افغانستان و سومالیا در جای بدترین با هم شریک هستند.

در شاخص فرار مغزها و روشن‌فکران، زیمبابی با فرار یک پنجم از نخبگان، بدترین درجه را دارد.

در خدمات رسانی عمومی، نایجریا بدترین نمره و در نابرابری سومالیا و کانگو، بدترین ریکارد را از آن خود ساخته اند.

در حقوق بشر، سومالیا و سودان و در تنزل شرایط اقتصادی سومالیا و زیمبابی بدترین‌ها هستند.

در شاخص دخالت کشورهای خارجی نیز افغانستان، بدترین شرایط را دارا است.

هالند، ۲۰ اگست ۲۰۱۸

- 
- <sup>۱</sup> سایت خبری نسیم آنلاین، ۱ سنبله ۱۳۹۴
- <sup>۲</sup> خبرگذاری تسنیم آنلاین، روایت یک اقتصاددان از فروپاشی سومین اقتصاد بزرگ جهان: ژاپن به زودی ورشکست می‌شود، ۱ سنبله ۱۳۹۴
- <sup>۳</sup> خبرگذاری تسنیم، روایت یک اقتصاددان از فروپاشی سومین اقتصاد بزرگ جهان: ژاپن به زودی ورشکست می‌شود، ۱ سنبله ۱۳۹۴
- <sup>۴</sup> خبرگزاری جمهور، تعطیلی دولت اوپاما وارد دومین روز شد، ۱۰ میزان ۱۳۹۲.

## آیا دالر امریکایی منحصیث پول جهانی، در واپسین سال‌های عمر خود قرار دارد؟

تاریخ تحول پول به حیث وسیله فیزیکی و فعلاً دیجیتال، برای انجام مبادله همچنان ادامه خواهد داشت. با وجود محبوبیت همیشگی اسعار فیزیکی، دولت‌ها در جستجوی راهی برای ایجاد پول‌های بودند که تولید آنها ارزانتر، پایداری آنها بیشتر و جعلکاری آنها مشکلتر و یا ناممکن باشد. دولت استرالیا در دهه ۸۰، بانک نوت‌های تولید کرد که به تدریج در کل جهان محبوب شد. همچنین قرن اخیر شاهد افزایش محبوبیت کریدت و دیبت کارت و خدمات انتقال الکترونیکی پول بوده که در بعضی موارد نیاز استفاده از پول فیزیکی را از بین برده است.

درعین حال، تجاران در جستجوی راهی برای غلبه برمسأله بی‌ثباتی و غیرقابل پیش‌بینی بودن ارزش اسعار که به تصامیم سیاسی دولت‌ها وابسته‌اند، اسعار «دیجیتال» مانند بیت کوین<sup>۱</sup> را تجربه کرده‌اند که در یک محیط کاملاً آنلاین و الکترونیک مبادله می‌شود. تاریخ نشان می‌دهد که به دلیل خواست افراد به استفاده از وسایل فیزیکی برای مبادله، احتمال از بین رفتن اشکال مروج پول وجود ندارد. ولی افراد و جوامع به دنبال تعاریف وسیع برای مفهوم پول هستند تا کارایی اقتصادی و مزایای به دست آمده از مبادله را افزایش دهند.

دالر امریکایی یکی از معتبرترین و با اعتبارترین اسعار مروج جهانی است. اساس و منبع دالر را باید در اسپانیا جستجو کرد. مناطق تازه کشف شده امریکا جزوی از خاک پادشاهی اسپانیا بود و در سال ۱۷۸۵ بعد از جنگ‌ها و کشمکش‌های متعدد، ایالات متحده امریکا شروع به استفاده از اسعار جدید خود کرد.

یورو جزء جوان‌ترین اسعار متداول جهانی است اما زمان زیادی طول کشید

تا برای عرضه و استفاده آن توافق صورت گیرد. یورو در سال ۲۰۰۲ به حیث پول واحد کشورهای اتحادیه اروپا تصویب شد و بانک مرکزی اروپا اولین بار آن را که سال ۱۹۹۱ در پیمان اتحادیه اروپا یا به طور غیررسمی پیمان ماستریخت، با هدف تقویت اقتصادی امضاء شده بود، منتشر کرد.

یورو در آغاز کارش با دالر امریکایی برابری می‌کرد. در این مرحله تمامی پول‌های ملی قبلی لغو شد و پول مشترک جدید تأسیس شد.

ارزش یورو از زمان آغاز آن بالا بود. در حالی که سرمایه‌گذاران از دالر امریکا گریزان بودند، در طول بحران بانکی یورو، یک پناهگاه امن به نظر می‌رسید. یک پول قوی می‌تواند محصولات صادراتی یک کشور را گران‌تر کند و در تجارت عدم تعادل ایجاد کند.

گرچه انگلستان جزء اتحادیه اروپا بوده و فعلاً در حال خروج از آن است، ولی این کشور واحد پولی (پوند) خود را دارا است که از اعتبار والا برخوردار بوده و استفاده گسترده دارد.

اقتصاد امریکا و دالر که نقش بزرگ و رهبری کننده در اقتصاد جهان اخذ نموده است، در حقیقت، در دو مقطع زمانی توانست جایگاه خود را در اقتصاد و تجارت جهانی مستحکم سازد. در کنفرانس برتون وودز و بعد از جنگ جهانی دوم.

کشورهای اروپایی در جنگ جهانی دوم آنقدر آسیب دیده بودند که دیگر توان مالی، اقتصادی و اجتماعی برای تداوم ریاست اقتصادی خود در جهان را نداشتند. در حالی که در آن زمان امریکا یگانه کشوری بود که به دلیل دور بودن جغرافیایی از جنگ جهانی دوم، آسیب کمتر دیده بود و چشم همه به اقتصاد این کشور و دالر این کشور بود تا از ویرانه‌های جنگ، رونق اقتصادی بوجود آورد. همین اتفاق تاریخی در برتون وودز وسیله‌ای شد که دالر توانست خود را در آن به صفت پول برتر ذخیره به جهان ثابت کند. علاوه بر این در کنفرانس برتون وودز، سازمان‌های چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز ایجاد شدند که با توجه به زمان تأسیس این نهادها،

بطور طبیعی قدرت اصلی این مؤسسات نیز در دست امریکا و کشورهای اروپای غربی قرار داشت.

بزرگترین سمبول یکپارچگی اتحادیه اروپا پول مشترک شان یعنی یورو (€) در جهان است که از سال ۲۰۰۲ مورد استفاده قرار گرفت. ایجاد پول مشترک یورودر وحدت سیاسی و رشد اقتصادی اروپا کمک قابل ملاحظه نمود.

قبل از اینکه پول مشترک اروپا (یورو) در اروپا به گردش در آید، اکثراً دالر معتبرترین پول در جهان بود و در تبادلات مالی بلندترین جا را نظر به دیگر پولها داشت. برعلاوه کشور امریکا هم از نظر اقتصادی یکی از پشرفته ترین کشورهای دنیا به حساب می رفت. تا اخیر قرن بیستم امریکا نقش (واحدپولی برتر) را در عرصه مبادلات بین المللی ایفاء می کرد و تا آن زمان هیچ واحد پولی دیگر نتوانسته بود با دالر بطور جدی رقابت نماید. دالر پولی بود که فقط به امریکا یا غرب اختصاص نداشت بلکه در تمام نقاط جهان دارای ارزش بوده و حتی بسیاری از معاملات محلی در برخی از کشورها توسط آن انجام می گرفت. در نخستین سالها بعد از جنگ جهانی دوم یوندا استرلنگ تا حدودی رقیب دالر محسوب می شد ولی بزودی نقش پوندا در مبادلات بین المللی کاهش یافت.

در سالهای هشتاد افزایش حجم مبادلات تجارقی با استفاده از مارک (آلمان) و ین (جاپان) باعث قدرت این فرضیه گردید و نظام پولی جهان سه قطبی شد. نظامی که دالر، مارک و ین سه رأس آنرا تشکیل می دادند. ولی با بوجود آمدن یورو، مارک از گردش خارج شد و روند استفاده از ین (جاپان) هم ضعیف گردید. درین دهه، در اوایل دوباره شاهد برجسته شدن نقش دالر امریکایی در نظام پولی جهان بودیم اما با گذشت زمان، واحد پول مشترک اروپا (یورو) نقش وسیعتر را بخود اختصاص داد. اکنون نظام پولی جهان دو قطبی گردیده است.

اینکه واحد پول یک کشور در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد برای آن کشور منافعی قابل ملاحظه را به همراه دارد. بطور مثال در قسمت قرضه‌های خارجی با مصارف کمتر و معاملات تجاری.

نقش روز افزون یورو در معاملات اقتصادی باعث گردید که این واحد پولی رقیب بزرگ دالر محسوب گردد. فعلاً یورو هم نقش ارزنده را در جهان دارا می‌باشد.

با به جریان افتادن یورو، اروپا بسوی تشکیل یک بازار بزرگ مالی گام برداشت که در شرایط فعلی کشورهای عضو اتحادیه اروپا سهم قابل ملاحظه در تجارت جهانی دارند و از همین سبب بازار سرمایه اتحادیه اروپائی ظرفیت فراوان برای جذب سرمایه داران بین‌المللی دارد که می‌توان از طریق یورو، به امکانات سرمایه‌گذاری در جهان دست یابد. که گفته می‌توانیم سهم اتحادیه اروپا و امریکا در اقتصاد جهان و تجارت جهان کم و بیش به یک اندازه است. نقش بیشتر واحد پولی اروپا در معاملات اقتصادی ضرر بزرگ به اقتصاد امریکا شمرده می‌شود.

با سقوط ارزش دالر، بعضی کشورها به فکر کاهش مبادلات تجاری با دالر و انجام مبادلات با برخی واحدهای پولی دیگر و حتی در بعضی موارد با طلا هستند که این امر به سقوط اقتصاد امریکا دامن خواهد زد.

در جولای ۱۹۴۴، به منظور تثبیت شرایط اقتصادی و سیاسی جهان، نمایندگان ۴۴ کشور جهان در کنفرانس "برتون وودز" اقدام به تأسیس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نمودند و با پذیرش دالر امریکایی به حیث پول بین‌المللی به قیمت ثابت "۳۵ دالر برابر یک اونس طلا" نظام پولی جدیدی را برای اقتصاد جهانی بوجود آوردند.

این سیستم تا سال ۱۹۷۱ دوام یافت و طی این دوره دولت امریکا با استفاده از امکانات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نقش کلیدی در بازسازی جاپان و اروپا ایفاء نمود و در مقابل، این کشورها سلطه دالر بر اقتصاد جهانی را پذیرفتند.

در حقیقت در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، دنیا ضرورت مبرم به داشتن دالر داشت. اروپای جنگ‌زده و ویران باید همه چیز را از نو آغاز می‌کرد و برای این بازسازی به سرمایه، تجهیزات و حتی کالاهای مصرفی امریکا نیاز داشت که همه آنها با دالر خریداری می‌شدند و به همین دلیل تقاضا برای دالر بی‌نهایت زیاد بود و امریکا نیز بخش قابل توجهی از این دالرها را خود در اختیار آنها قرار می‌داد.

به تدریج و با انباشت دالر در خارج از امریکا و فزونی چشم‌گیر مقدار این دالر نسبت به طلای موجود در بانک مرکزی امریکا، زمانی رسید که تبادل دالر به طلا عملاً ناممکن شده بود. در سال ۱۹۷۱، ذخیره طلای پولی ایالات متحده امریکا به ۱۱ میلیارد دالر کاهش یافته بود، "نیکسن"، رئیس جمهور وقت امریکا در ماه اگست سال ۱۹۷۱ رسماً تبادل دالر به طلا را برخلاف تعهدات قبلی، ملغی اعلام کرد و بدین ترتیب عمر نظام پایه طلا اسعار، رسماً به پایان رسید.

لغو تبادل دالر به طلا البته موجب کاهش ارزش دالر نسبت به طلا و نیز نسبت به اسعار دیگر شد. در حقیقت طی سال‌های ۱۹۷۱ الی ۱۹۷۷ ارزش برابری دالر نسبت به ۱۰ اسعار عمده جهان به طور متوسط تقریباً ۱۹ فیصد کاهش یافت. با این همه و برخلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها، لغو تبادل دالر به طلا، نقش دالر منحصیث "پول جهانی" را از میان نبرد و این پول همچنان به حیث "ذخیره ارزش" و "وسیله داد و ستد بین‌المللی" مورد استفاده قرار می‌گرفت.

اما در سال‌های اخیر، دالر نقش خود را در مبادلات پولی تا اندازه زیادی از دست داده است، علت این امر، این است که زمانی دالر به کشوری که از ثروتمندترین و با قدرت‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌رفت، تعلق داشت و قادر بود نقش خزانه‌دار دنیا را بازی کند و دالر نقش اصلی را در مبادلات تجاری جهانی ایفاء می‌کرد. این واحد پولی رایج حداقل تا همین اواخر، هیچ رقیبی در نزدیکی خود نمی‌دید که بتواند جایگاهش را در سیستم

پولی بین‌المللی تهدید کند در حالی که اکنون کشور دالر (امریکا) منحصت قرضدارترین کشور جهان شناخته می‌شود.

بناءً نظر به این علل و عوامل عمده دیگر، فعلاً سطح عدم رضایت بین‌المللی از نقش دالر منحصت یک واحد پولی مورد استفاده برای ذخایر اسعاری کشورها بسیار بالا است. بیشترین نارضایتی از جانب چین است که بیش از ۳ تریلیون دالر ذخایر اسعاری خارجی دارد که ۱/۳ تریلیون دالر آن در وزارت اقتصاد امریکا نگه‌داری می‌شود.

آیا یوان چین، دالر را به پرتگاه سقوط خواهد کشانید؟

در حال حاضر، جهان شاهد روند تغییر در سیاست‌های پولی و مبادلات تجاری است. مجموعه موافقتنامه‌های تجارت آزاد منعقد شده دهه ۹۰، تأثیری جز معکوس کردن روند صنعتی شدن امریکا و سرعت گرفتن انقلاب صنعتی در چین نداشته است.

طی سال‌های ۱۹۸۶ الی ۲۰۱۳، ارزش دالر تقریباً ۵۴ فیصد کاهش یافته و چنین به نظر می‌رسد که دوره این پول هم به سر آمده است. در چنین شرایط، به خطر افتادن موقعیت دالر هشدار می‌دهد است مبنی بر اینکه قدرت عظیم مالی امریکا به طور جدی رو به زوال گذاشته است.

در حقیقت دلیل اصلی که باعث دوام سلطه دالر طی این مدت شده، ناشی از نبود جایگزین‌های مناسب بوده است. در طول این دوران تلاش بعضی کشورها برای کنار گذاری دالر سبب جنگ‌ها و تحریم‌های اقتصادی علیه آنها شده است.

در حال حاضر به دلیل عدم تولید و مصرف زیاد و در نتیجه افزایش قروض، جریان ثروت در حال تغییر مسیر، از امریکا به دیگر بخش‌های جهان است و همین امر باعث پدیدار شدن جایگزین‌های برای سلطه دالر است.

رئیس بانک مرکزی چین خواستار ایجاد یک "ابر پول" فراملیتی شد که جایگزین دالر به حیث اسعار ذخیره جهانی شود. به گفته وی هدف از



ایجاد این پول جدید، به وجود آوردن یک پول ذخیره بین‌المللی است که برخلاف دالر، متعلق به یک کشور خاص نباشد و بتواند ارزش خود را در طویل‌المدت حفظ کند.

به همین ارتباط، خبرگزاری رسمی دولتی چین اعلام کرده است: شاید اکنون زمان خوبی برای جهان باشد که شروع به بررسی ایجاد یک جهان غیر امریکایی کند.

در واقع، کاهش مبادلات تجاری با دالر و انجام مبادلات با برخی واحدهای پولی دیگر و حتی در برخی موارد با طلا تلاش کشورها برای مقابله با سلطه دالر را آشکار می‌کند. این اقدامات که برای حذف دالر از مبادلات تجاری انجام می‌گیرد، تقاضا برای دالر را کاهش می‌دهد و صدمه عظیم به اقتصاد امریکا وارد می‌کند.

کشورهای دیگر، به خصوص کشورهای عضو گروه "بریکس" خواهان استفاده از یک واحد پولی جدید هستند که متشکل از یک سبد از واحدهای پولی این کشورها است، تا در مبادلات تجاری بین‌المللی جایگزین دالر شود و با این اقدام در راستای حذف دالر در مبادلات انرژی با روسیه همگام خواهند شد.

برهمن اساس، ونزوئلا قرار است در فروش نفت به چین به جای دالر از یوان استفاده کند. پیش‌بینی می‌شود که سودان و آنگولا نیز در آینده نزدیک اقدام به فروش نفت شان به یوان نمایند. روسیه و ایران نیز قبلاً استفاده از یوان در معاملات نفتی‌شان با چین را آغاز کرده‌اند. این اقدام به سرعت گرفتن قرارداد نفت و گاز ۸۵ میلیارد دلاری میان چین و روسیه که به روبل و یوان انجام خواهد شد، کمک کرده است.<sup>۲</sup>

باید گفت کشورهای آلمان، انگلستان، کانادا و امریکا برای تبدیل شدن به مرکز داد و ستد یوان، در حال رقابت هستند.

بنابر اعلام مرکز ارتباطات مالی بین‌المللی جهانی، یون، در ماه اکتوبر ۲۰۱۸ با پیشی گرفتن از یورو به دومین واحد پولی پر استفاده در تجارت جهانی تبدیل شد.<sup>۳</sup>

بوندس بانک آلمان و بانک "خلق چین" توافق کردند که در زمینه تسهیل پرداخت‌ها به واحد پول چین با یکدیگر همکاری کنند و شرکت‌های آلمانی شامل شرکت "زیمنس" و "فولکس واگن" در حال پذیرش یون چین منحصیث سومین واحد پولی مورد استفاده در پرداخت‌های مربوط به معاملات بین‌المللی خود هستند.

همچنان بانک انگلیس به توافق با بانک خلق چین برای تبدیل لندن به قطب برای داد و ستد واحد پولی چین دست یافته است. ۶۲ فیصد پرداخت‌ها در لندن به یون صورت می‌گیرد.

سال گذشته بانک‌های مرکزی انگلستان و چین یک موافقتنامه مبادله اسعاری به ارزش ۲۰۰ میلیارد یون به امضاء رساندند که به آنها اجازه می‌دهد پول‌های ملی خود را مبادله کنند و امکان استفاده از این واحدهای پولی برای پرداخت‌های تجاری به جای پرداخت به دالر امریکا را فراهم سازند.<sup>۴</sup>

دو شهر کانادا در حال رقابت برای تبدیل شدن به مرکز اصلی داد و ستد یون چین در امریکای شمالی هستند. این تلاش با حمایت اوتاوا انجام می‌گیرد، زیرا دولت کانادا تمایل دارد روابط خود با پیکن را تقویت نماید. اما امریکا حاضر نیست مرکزیت داد و ستد یون چین در امریکای شمالی را به کانادا واگذار کند. بر اساس گزارش روزنامه سانفرانسیسکو کرانیکل، شهر سانفرانسیسکو نیز در تلاش برای تبدیل شدن به مرکز داد و ستد یون چین است.

همچنین قرار است یک سیستم بین‌المللی جدید پرداخت‌ها، جایگزین سیستم‌های "سوئیفت" و "آیبان" شود و از این طریق به سلطه بانک

بین‌المللی پرداخت‌ها در بازل سویس بانک مرکزی تمامی بانک‌های مرکزی پایان داده شود.

با شکل‌گیری این سیستم جدید، کشورهای دیگر که تاکنون وابسته به امریکا بودند، به این سیستم روی خواهند آورد و به تدریج اقتصاد وابسته به امریکا منزوی خواهد شد.

به نظر آقای لاوروف، اقدام امریکا در سوء استفاده از دالر و جایگاه این پول منحصیث پول مرجع حساب ذخیره پولی کشورها به کاهش ارزش آن و فروپاشی سلطه آن در بازار جهانی منجر خواهد شد.<sup>۵</sup>

باید گفت کشورهای مانند روسیه، ترکیه و ایران از چند جهت از سقوط ارزش دالر و یا فروپاشی سلطه آن نفع خواهند برد که از جمله دلایل آن می‌توان به از بین رفتن تأثیر تحریم‌ها و همچنین تضعیف دالر منحصیث سمبول قدرت اقتصادی دولت امریکا اشاره کرد.

پیش از این هیچ کشوری وجود نداشت که در ساحة اقتصادی و سیاسی قدرت تقریباً معادل امریکا داشته باشد، اما حالا که چین نیز به یک قدرت اقتصادی تقریباً هم سطح امریکا بدل شده است و هم از نظر حجم اقتصادی و از نظر صادرات می‌تواند با امریکا رقابت کند، سیاست به چالش کشیدن جایگاه دالر از سوی یک محور اقتصادی جدید، جان تازه‌ای گرفته است.

باید توجه داشت آن عده مبادلات تجاری شامل تحریم‌های امریکا می‌شوند که یا به دالر امریکا انجام شوند و یا اینکه یک بانک امریکایی در نقل و انتقال پول آن دست داشته باشد. پس برای دور شدن از تحریم‌ها به یک بانک نیاز خواهد بود که با نظام بانکی امریکا ارتباط نداشته باشد. یعنی بانکی که هم مبادله به دالر نداشته باشد و هم هیچ‌یک از سهامداران آن امریکایی نباشند.

پس تنها چیزی که ایران و روسیه و احتمالاً در آینده نزدیک ترکیه برای

دورشدن از تحریم‌های دالری امریکا به آن نیاز خواهند داشت، استفاده از یک بانک غیر امریکایی خواهد بود که ارتباطی با نظام بانکی امریکا نداشته باشد. باید گفت که پیدا کردن چنین بانکی خیلی هم ساده نخواهد بود.

چنانچه داکتر کامی‌ار محدث، که استاد دانشگاه کمبریج انگلیس و کارشناس تحریم در بخش انرژی است، بیان می‌دارد که، صادرات نفت و گاز به اسعار غیر از دالر برای کشورهای صادرکننده نفت مثل ایران و روسیه کاملاً امکان‌پذیر بوده و قابل اجراء است. طور مثال ماه‌هاست که در بورس بین‌المللی انرژی شانگهای قراردادهای نفتی به یوان صورت گرفته و قیمت نفت به یوان تعیین می‌شود.

از جانبی دیگر کشورهای اروپایی که واقعاً می‌خواهند به خرید نفت از ایران ادامه دهند می‌توانند پول نفت در یافتی از ایران را به یورو بپردازند. بدین صورت دیده می‌شود که حذف دالر از مبادلات بین‌المللی کاملاً امکان‌پذیر است

برعلاوه اجرای قرارداد نفت در برابر کالا نیز یکی دیگر از راه‌حل‌های دورشدن از تحریم‌های امریکا است، البته ایران و هند در دور قبلی تحریم‌ها چنین پروژه‌ای را اجراء کردند.

امکان استفاده از پول‌های ملی کشورها و یا حتی دیگر اسعاری بین‌المللی غیر از دالر در مبادلات دو یا چندجانبه بین‌المللی کاملاً فراهم است، اما نباید فراموش کرد که ثبات اسعاری دالر یکی از اصلی‌ترین دلایل بی‌رقیب بودن این پول در مبادلات بین‌المللی است. لذا نمی‌توان ادعا کرد که روبل روسیه، ریال ایران و لیر ترکیه در شرایط کنونی ثبات دارند. در ینصورت می‌توان گفت که بهترین گزینه برای جایگزینی دالر، یوان است.

در مبادلات تجاری بین‌المللی طرف‌های معامله‌کننده به این دلیل از دالر استفاده می‌کنند که هم نظام سیاسی و هم اوضاع اقتصادی در این کشور نسبتاً باثبات است و به همین دلیل دیگر کشورها نیز مشکلی با دریافت دالر ندارند.

به صورت عموم روسیه، ایران و ترکیه به روبل، لیر و یا ریال مبادلاتی انجام خواهند داد، اما در آینده نزدیک این مبادلات خیلی چشمگیر نخواهد بود.

کشوری که فعلاً بتواند این تقابل را به نفع روسیه، ترکیه و ایران تغییر دهد، چین است. این کشور هم از نظر بزرگی اقتصاد و هم از نظر حجم صادرات، بزرگ‌ترین رقیب امریکا در جهان محسوب می‌شود. برعلاوه چین به اندازه کافی ثبات اقتصادی دارد و هم می‌توان با توجه به این مسأله دیگر شرکت‌ها را متقاعد کرد که به یوآن این کشور مبادله کنند.

هرگاه امریکا به روند فعلی خود علیه کشورها ادامه دهد، این امکان وجود دارد که کشورهای جهان به سمت استفاده از یوآن قدم بردارند.

به گزارش راشاتودی، نکته امیدوارکننده این است که کشورهای مثل روسیه، ترکیه، چین و جاپان ماه‌هاست که به سمت کاهش دارایی‌های دلری خود قدم برداشته‌اند. روسیه طی سال گذشته سطح اوراق قرضه وزارت مالیه امریکا که به دالر هستند را از حدود ۱۰۰ میلیارد دالر به ۱۴ میلیارد دالر کاهش داده است. ترکیه نیز طی دو ماه می و جون ۲۰۱۸ میلادی، ۱۲ فیصد از مجموع دارایی‌های دلری خود شامل اوراق قرضه دولتی وزارت مالیه امریکا را فروخت.

در اثر تشدید تنش‌های سیاسی میان امریکا و ترکیه، کشور ترکیه در تلاش است تا حد ممکن از دالر دور شود. ترکیه از ابتدای سال جاری میلادی تاکنون دارایی‌های دلری خود را ۵۲ فیصد کاهش داده است. شاید ترکیه طی چند ماه آینده هم به این روند ادامه دهد.

دولت جاپان که بعد از چین دومین دارنده بزرگ اوراق قرضه امریکا است، هم حجم اوراق دست داشته خود را طی ۱۲ ماه ۷ فیصد کاهش داده و ۸۲/۹ میلیارد دالر آن را فروخته است.

چین هم که با داشتن ۱۱۷۸ میلیارد دالر بزرگ‌ترین دارنده اوراق قرضه امریکا محسوب می‌شود، اخیراً روند کاهش این دارایی‌ها را آغاز کرده است.<sup>۶</sup>

کارشناسان بین‌المللی امکان حذف دالر از مبادلات تجاری ۴ کشور، ایران، روسیه، چین و ترکیه با تداوم سیاست‌های اقتصادی غلط ترامپ در قبال منافع اقتصادی جهان را، پیش‌بینی نموده اند.

آقای ترامپ می‌خواهد خود را از نظر سیاسی بسیار مستحکم جلوه دهد و در صورتی که کشوری از اجرای سیاست‌های مطلوب کاخ سفید سر باز زند، دولت ترامپ به سمت تنبیه مالی و اقتصادی آن کشور قدم برمی‌دارد.

استفاده از گزینه تحریم در اولین قدم به جای پیشروی به سمت مذاکره و حل و فصل مشکلات می‌تواند عواقب بسیار خطرناکی در پی داشته باشد.

به یقین کشورهای مثل روسیه، ترکیه و ایران از فروپاشی سلطه دالر در بازار جهانی خوشحال خواهند شد که دلیل آن می‌تواند از یک طرف از بین رفتن تأثیر تحریم‌ها و از جانب دیگر شکستن دالر منحیث سمبول قدرت امریکا باشد.

حال که چین هم به یک قدرت اقتصادی تبدیل شده و رقیب امریکا در جهان محسوب می‌شود، امیدها نسبت به تضعیف شدن جایگاه دالر در جهان بیشتر شده است.

به اساس اطلاعات مؤثق، «ذخیره فدرال» بانک مرکزی ایالات متحده امریکا ارزش خود را از دست داده است. کارشناسان امور مالی به همین ارتباط هشدار می‌دهند که الی اخیر سال ۲۰۱۹ دالر وارد مسیر نزولی خواهد شد، آنهم برای سال‌های طولانی.

همچنان میلیاردر و سرمایه‌گذار «ری دالیو» بیان می‌دارد که نرخ دالر ۳۰ فیصد کاهش خواهد یافت و جایگاه پول ذخیره در جهان را از دست خواهد داد.

به عقیده کارشناسان شرکت جی پی مورگان، در نتیجه این تغییرات ما باید سال‌های طولانی در انتظار سیر نزولی ارزش دالر باشیم. در نیمه دوم سال آینده اگر ریاست بانک مرکزی امریکا واقعاً «تایم اوت» بگیرد، روند

اقتصادی کشور بطی شده و متبایقی جهان باثبات خواهد شد و ما شاهد کاهش ارزش دالر امریکایی خواهیم بود

به اساس پیش‌بینی کارشناسان اقتصادی «جی پی مورگان»، اقتصاد امریکا تا ۹،۱ فیصد بطی‌تر خواهد شد.<sup>۷</sup>

پس نباید تعجب کرد که روسیه بیشتر طلا را نسبت به دالر ترجیح می‌دهد، ذخیره طلای روسیه به سطح ریکارد رسیده و ذخیرهٔ اسعاری در بانک مرکزی روسیه فوق‌العاده کاهش یافته است.

بناءً وقتی کشورهای جهان مجبور به پرداخت قرضه‌های خود شوند آنها بر اساس قیمت طلا عمل خواهند کرد. به همین دلیل است که روسیه و چین به ذخیره طلا روی می‌آورند.

در فرجام باید گفت، نه تنها به خاطر استفاده تحریم‌های امریکا علیه تعدادی از کشورها بلکه به دلیل جنگ تجاری که این کشور علیه بسیاری از کشورهای جهان به راه انداخته است، مطمئناً که کشورها به سمت ایجاد یک نظام پرداخت بین‌المللی جایگزین غیر دالری پیش خواهند رفت و احتمالاً در آینده شاهد قیمت‌گذاری کالاهای اساسی بر اساس پولی به غیر از دالر مثل یوان یا یورو خواهیم بود.

اگر امریکا به سمت برهم زدن نظام تجارت بین‌المللی بخاطر منافع خود پیش برود کشورها باید برای حفظ منافع خود در برابر امریکا اقدام کنند.

در حقیقت آقای دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا با اتخاذ سیاست‌های خویش به ایجاد فاصلهٔ هرچه بیشتر کشورها از دالر و رفتن آنها به سمت تشکیل یک نظام پرداخت بین‌المللی بدون دالر می‌گردد.

بناءً استفاده از پول‌های ملی و بین‌المللی به غیر از دالر در مبادلات دو یا چند جانبه بین کشورها به طور کامل امکان پذیر است.

چنانچه ترکیه جهت خریداری سیستم دفاع هوایی اس — ۴۰۰ روسی،

قراردادی را انجام داده که در سال ۲۰۱۹ به ترکیه تسلیم داد خواهد شد. به اساس گزارش از تلویزیون N TV، محاسبات فروش این سیستم دفاع هوایی، به ترکیه با پول‌های ملی این دو کشور (روبل و لیره) انجام خواهد شد.

هالند، ۴ دسمبر ۲۰۱۸

منابع

- 
- <sup>۱</sup> بیت کوین
  - <sup>۲</sup> خبرگزاری ایرنا بقول از خبرگزاری رویترز، حذف دلار از مبادلات نفتی، آغازگر افول هژمونی اقتصادی آمریکا در عرصه بین الملل، ۵ جدی ۱۳۹۶
  - <sup>۳</sup> روزنامه ایران به نقل از نشریه گلوبال ریسرچ، رقابت کشورهای بزرگ برای تبدیل شدن به مرکز دادوستد یوان، ۲۵ ثور ۱۳۹۳
  - <sup>۴</sup> نشریه گلوبال ریسرچ، رقابت کشورهای بزرگ برای تبدیل شدن به مرکز دادوستد یوان، ۲۵ ثور ۱۳۹۳
  - <sup>۵</sup> خبرگزاری ایسنا به نقل از خبرگزاری راشاتودی، روسیه امریکا را به سوء استفاده از دلار متهم کرد، ۱۵ سنبله ۱۳۹۷
  - <sup>۶</sup> خبرگزاری خبریان، چین هم که با داشتن ۱۱۷۸ میلیارد دلار بزرگ‌ترین دارنده اوراق قرضه امریکا محسوب می‌شود، ۲۸ اسد ۱۳۹۷
  - <sup>۷</sup> خبرگزاری اقتصادآنلاین، پایان عمر دلار؟، ۱۳ سنبله ۱۳۹۷



## شکاف اقتصادی و یا تفاوت‌های اقتصادی افراد در جوامع و سطح جهان

اولاً باید دانست که طبقه چیست؟

طبقات گروه‌های بزرگ از انسانها است که از جهت مقام شان در سیستم معین تولید اجتماعی، از جهت رابطه شان با وسایل تولید، از جهت نقش شان در سازمان اجتماعی کار و لذا از جهت شیوه دریافت و میزان آن ثروت اجتماعی که در دست دارند، با یکدیگر متفاوت اند. طبقات آنچنان گروه‌های از مردم هستند که از آنان یکی، می‌تواند کار دیگری را به برکت اختلاف مقام در نظام معین اقتصادی — اجتماعی، بخود اختصاص دهد.

علت اساسی تقسیم جامعه به طبقات، تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است.

طبقات مختلف در جوامع اکثراً در مناقشه و کانفلیکت به مقابل هم قرار می‌گیرند.

طبقات، گروه‌های اساسی اجتماعی بوده که بر اثر تضاد آنها، جامعه در مطابقت با تغییرات واقع شده در ساختار اقتصادی آن تکامل می‌یابد. نقشی که بوسیله طبقات در یک جامعه بازی می‌شود، مجموعه‌ای از عوامل ذهنی و عینی است.

از نظر عینی، سوال اساسی که طرح می‌گردد، این است که چند طبقه وجود دارد؟

از نظر کارل مارکس جامعه به صورت کل و بیشتر به دو طبقه بزرگی که مستقیماً رو در روی هم قرار می‌گیرند تجزیه می‌شود:

طبقات عمده آشتی ناپذیر در هریک از صورت بندی های اقتصادی —

اجتماعی متفاوت است. برده داران و برده گان در جامعه برده گی، فیودالان و سرف‌ها (ارباب و رعیت) در جامعه فیودالی و بورژوازی و پرولتاریا در جامعه معاصر سرمایه‌داری.

مارکس همه افرادی را که برای امرار معاش کار می‌کنند پرولتاریا یا طبقه کارگر می‌نامد. از طرف دیگر افرادی که کار برای آنها انجام می‌شود، گرچه بعضی از آنها ممکن است کار هم کنند، ولی اکثراً به کار نیازی ندارند. آنها که صاحبان کارخانه‌ها و مؤسسات تجاری هستند، بوسیله مارکس به بورژوا یا طبقه سرمایه‌دار ملقب شده‌اند. معیار قرار گرفتن در یک طبقه، مالکیت یا عدم مالکیت وسایل تولید است. لذا افرادی که مالک و صاحب وسایل تولید اند یک طبقه و آن‌های که فاقد وسایل تولید اند، طبقه دیگر اند.

مارکس عقیده دارد که تاریخ تمام جوامع بشری تا به امروز همانا تاریخ مبارزه طبقاتی است. جامعه بشری همیشه به طبقات تقسیم بوده است که برای بدست آوردن منافع طبقاتی‌شان با یکدیگر برخورد داشته‌اند.

طبقات اجتماعی در جوامع پیشرفته صنعتی به صورت عموم به چهار گروپ تقسیم شده است.

— طبقه بالا:

این طبقه با ثروت زیاد، نفوذ در بخش‌های دولتی و خصوصی، محدودیت تعداد اعضاء، درآمد بالا، تحصیلات سطح بالا و ثبات زندگی خانوادگی، مشخص می‌شود. جامعه‌شناسان این طبقه را به دو گروپ تقسیم می‌کنند. طبقه بالای سطح بالا، که از خانواده‌های ثروتمند قدیمی ترکیب شده، یعنی خانواده‌های که از گذشته‌ها ثروت و نفوذ داشته‌اند، و طبقه بالای سطح پائین که از خانواده‌های تازه به دوران رسیده متشکل اند، یعنی خانواده‌های که به تازگی ثروت و نفوذ بدست آورده‌اند.

اعضاء وابسته به طبقه بالای سطح بالا، باید در همین طبقه به دنیا آمده

باشند. خانواده‌های معروف طبقه بالای سطح بالا در ایالات متحد، عبارتند از: کندی‌ها، راکفلرها، روزولت‌ها و فورد‌ها. بسیاری از اعضای طبقه بالای سطح پائین ممکن ملکیت‌های مادی با ارزشتر و ثروت بیشتر نسبت به اعضای طبقه بالای سطح بالا داشته باشند، ولی بخاطری که در خانواده‌های سرشناس دنیا نیامده‌اند، معمولاً به طبقه بالای سطح بالا تعلق نمی‌گیرند، مگر آنکه با یکی از اعضای این طبقه از دواج کنند.

— طبقه متوسط:

رشد صنعت و مؤسسات بزرگ تجاری، در کشورهای صنعتی پیشرفته، ضرورت به افزایش مسئولین و متخصصین را همراه داشت. همین ضرورت موجب شد که تعداد اعضای طبقه متوسط در جامعه افزایش یابد. امروز ارزش‌ها، اعتقادات، عملکردها و سلیقه‌های مسلط بر جوامع پیشرفته، بیشتر مربوط به طبقه متوسط می‌باشد.

طبقه متوسط نیز به دو گروه طبقه متوسط پائین و طبقه متوسط بالا تقسیم می‌شود. طبقه متوسط بالا با درآمد و تحصیلات سطح بالا، سطح پائین بیکاری و ارزش قائل شدن به پس‌انداز و آینده‌نگری، مشخص می‌شود. اعضای طبقه متوسط بالا در مشاغل تخصصی یا به صفت مسئولین اشتغال دارند، از نظر سیاسی فعال هستند و سطح مشارکت آنها در فعالیت‌های اجتماعی بسیار بالا است.

طبقه متوسط پائین بیشتر از کارکنان معمولی دولت و مؤسسات خصوصی، فروشنده‌گان، معلم‌ان و مدیران متوسط ترکیب می‌شود. اعضای طبقه متوسط پائین معمولاً عین ارزش‌های طبقه متوسط بالا را دارا اند. اعضای این طبقه برای پس‌انداز و آینده‌نگری ارزش قائل هستند، درآمد متوسطی دارند، و می‌کوشند تا سطحی بالاتر از دوره متوسطه تحصیل کنند.

جوامع پیشرفته صنعتی فعلی را معمولاً جوامع طبقه متوسط می‌نامند، زیرا ارزش‌ها، اعتقادات و عملکردهای طبقه متوسط بر این جوامع غلبه دارند.

اعتقاد به ارزش جد و جهد، تحصیلات، زندگی خانوادگی و در ستکاری، ویژگی طبقه متوسط است.

— طبقه کارگر:

این طبقه بیشتر از کارگران و کارمندان نیمه‌ماهری ترکیب می‌شود که در بخش‌های صنعتی و تجارتي دیده می‌شوند. در میان این طبقه، تعداد محدودی از کارگران بسیار ماهر وجود دارند که معمولاً دستمزد به مراتب بیشتر از کارگران دیگر اخذ می‌دارند. اما بیشتری اعضاء طبقه کارگر عاید پائین دارند که نمی‌توانند پس‌انداز کنند و بیشتر در فکر برآورده ساختن نیازهای فوری خود هستند تا برنامه‌ریزی برای آینده. همچنین آنها تحصیلات پائین دارند.

بیشتر کارهای دستی در کشورهای صنعتی پیشرفته، از کار در معادن ذغال‌سنگ و کارهای ساختمانی گرفته تا کارخانجات و مزارع، توسط طبقه کارگر انجام می‌یابد.

— طبقه پائین:

اعضاء طبقه پائین در پائین‌ترین سطح جوامع صنعتی پیشرفته جا دارند. این طبقه شامل افرادی است که اکثراً بیکار اند یا مساعدت دولت را اخذ می‌دارند و بی‌سواد اند. اعضاء این طبقه یا در آمدی ندارند و یا درآمد آنها آنقدر پائین است که در سطح فقر قرار می‌گیرند. افراد این طبقه پس‌اندازی ندارند، یا بی‌سواد هستند و یا سواد کمتر دارند، عموماً از سلامتی کامل برخوردار نبوده و امید زندگی پائین‌تر از هر طبقه اجتماعی دیگر دارند. آواره‌گان، گدایان، سوسیال‌خوران، کارگران مهاجر دهات، خدمتگاران خانگی، افرادی که در محلات فقیرنشین، کلبه‌ها یا خانه‌های کوچک زندگی دارند و امثال آنها را می‌توان اعضاء طبقه پائین بشمار آورد.

نابرابری اقتصادی، تفاوت موجود در معیارهای مختلفی رفاه اقتصادی میان افراد در یک گروه، در بین گروه‌های یک جمعیت، یا در میان کشورها

می‌باشد.

همچنین از نابرابری اقتصادی با تعابیری مثل نابرابری در آمد، نابرابری ثروت، یا شکاف ثروت نیز نام برده می‌شود. اقتصاددانان بصورت عموم در نابرابری اقتصادی بالای سه معیار ثروت، درآمد و مصرف توجه می‌کنند. در تحقیقات گسترده اقتصاددانان برعلاوه عوامل مؤثر بر نابرابری، به عواملی چون تبعیض جنسیتی، تبعیض قومی، تفاوت‌های اقلیمی، دیجیتالی شدن، سیستم‌های بوروکراتیک، نظام حقوقی، مشارکت مدنی، تغییرات سیاسی، سیستم‌های مالیاتی، آموزشی، وریانت‌های سیاسی، صحت، مالکیت فراقانونی، جنگ و تروریسم و ثبات سیاسی، انسجام اجتماعی، کاهش نفوذ داخلی و موارد دیگرهم در نظر گرفته می‌شود.

موضوع نابرابری اقتصادی و یا شکاف اقتصادی مربوط به مفاهیم انصاف، برابری نتیجه، و برابری فرصت است. نابرابری اقتصادی در میان جوامع در دوره‌های مختلف تاریخی و نیز در سیستم‌ها و ساختارهای اقتصادی مختلف، متفاوت است. این عوامل می‌توانند به توزیع مقطعی درآمد یا ثروت در هر دوره خاص و یا به تغییرات درآمد و ثروت در طول‌المدت اشاره کنند.

شاخص‌های عددی مختلفی برای اندازه‌گیری نابرابری اقتصادی وجود دارد. یک شاخصی که به طور گسترده استفاده می‌شود ضریب جینی است اما روش‌های دیگری هم برای اندازه‌گیری وجود دارد.

نابرابری اقتصادی به معنای نابرابری در استفاده از منابع مالی، دریافت دستمزد و یا عواید است. اما اینکه چگونه می‌توان معیاری برای سنجش نابرابری‌ها در نظر گرفت و با این معیار به مطالعه سطح نابرابری اقتصادی در یک کشور یا در سطح جهان پرداخت، موضوعی است که اقتصاددانان به آن پاسخ می‌دهند.

سطح نابرابری اقتصادی در کشورهای مختلف تا کنون بوسیله ضریب جینی مشخص شده است ضریب جینی (Gini impurity) یک واحد اندازه

گیری پراگندگی آماری است که معمولاً برای سنجش سطح نابرابری در توزیع درآمد یا ثروت در یک جامعه آماری استفاده می‌شود. ولی نسبت پالما، معیار قابل قبول تر و بهتری است. در این نسبت، سهم در آمدی ۱۰ فیصد افراد پردرآمد جامعه به نسبت درآمد ۴۰ فیصد از کم درآمد ترین افراد جامعه تقسیم می‌شود. در جوامعی که نابرابری اقتصادی در آنها کمتر است، این نسبت در آن یک یا کمتر است به این معنی که سطح درآمد ۱۰ فیصد از ثروتمندان جامعه برابر یا کمتر از مجموع درآمد ۴۰ فیصد از کم درآمد ترین افراد جامعه است.

جوامعی که نابرابری اقتصادی بیشتری را تجربه می‌کنند، این نسبت تا ۷ هم بالا می‌رود. به این معنی که سهم ۱۰ فیصد از ثروتمند ترین افراد جامعه از تولید ناخالص داخلی خیلی بیشتر از طبقات پائین اقتصادی است. هم اکنون ضریب پالمای جهان تقریباً ۳۲ بوده که بیانگر نابرابری عمیق در اقتصاد جهان است.

ظاهراً نابرابری اقتصادی مفهوم ساده‌ای به نظر می‌رسد که به سادگی قابل تشخیص است اما به دلیل ابعاد گسترده و تأثیر بزرگی که بالای زندگی مردم دارد، باید با دقت و به جزئیات بررسی شود. در اکثر مطالعات، نابرابری اقتصادی به دو بخش نابرابری ثروت و درآمد تقسیم می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد که نابرابری ثروت بیش از نابرابری درآمد است. طبقات بالایی اقتصادی اکثراً ثروت بیشتر دارند و مجموع دارایی آنها تفاوت زیادی با طبقات پائین اقتصادی دارد.

آمارتیا سن (اقتصاددان و برنده جایزه نوبل اقتصاد) معتقد است که نابرابری اقتصادی بخش‌های مختلفی دارد که در یک بخش آن می‌توان در مورد نابرابری در آمدی و در بخش دیگر آن در مورد نابرابری در دسترسی به ثروت صحبت کرد. ولی مسأله اساسی این است که نابرابری بالای سلامت افراد جامعه تأثیر دارد. افزایش اختلاف طبقاتی و تفاوت فاحش در سطح دسترسی افراد از امکانات اقتصادی سبب می‌شود تا سلامت روح و روان افراد تحت تأثیر قرار بگیرد.

ریچارد فلوریدا (نویسنده اقتصادی) بیان می‌دارد که شهرهای جدید را طبقه مبتکر و توانمند شامل مهندسان و دانشمندان و هنرمندان می‌سازند و این گروه عامل اصلی شگوفایی فرهنگی و اقتصادی در این شهرهای مدرن هستند ولی مسأله عمده این است که مزایای این شگوفایی اقتصادی تنها نصیب همین طبقه جامعه می‌شود و دیگر مردم ساکن در شهر و کشور از این شرایط منفعتی نمی‌برند.

به نظر وی، افراد خلاق و مبتکر، عامل اصلی گسترش نابرابری اقتصادی هستند و فرصت رشد برابر برای تمام ساکنان یک شهر را از بین می‌برد. از جانب دیگر، شهرهای بزرگ و صنعتی که حاصل تلاش این طبقه جهت ایجاد محل ایده آل برای زندگی است، بخش زیادی از امکانات شهری و منابع مالی را جذب می‌کند. با آنکه در این شهرها، اختلاف طبقاتی میان مردم بسیار زیاد است.

گر چه به نظر می‌رسد که نابرابری اقتصادی بیشتر به ضرر افراد طبقات پائین است ولی مطالعات نشان می‌دهد که تمام افراد ساکن در یک کشور، از اثرات منفی نابرابری اقتصادی رنج می‌برند. تأثیرات منفی نابرابری اقتصادی را می‌توان در افزایش قیمت‌ها، بی‌سوادی در کشور، افزایش سطح مرگ و میر نوزادان و اطفال، کاهش امید به زندگی، افزایش سطح خودکشی، افزایش سطح چاقی مفرط و بیماری‌های روانی و افزایش معتادین دانست.

مطالعات نشان می‌دهد، امید به زندگی در جوامعی که با مشکل نابرابری اقتصادی روبرو نیستند ۳ سال بیشتر است در حالی که سطح مرگ و میر نوزادان در جوامع نا برابر، ۳ تا ۵ برابر جوامعی است که برابری اقتصادی در آنها وجود دارد. هر قدر که نابرابری اقتصادی و یا شکاف اقتصادی بیشتر باشد، ایدز، چاقی مفرط و مشکلات روانی بیشتر خواهد بود و تفاوتی میان کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه یا کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده وجود نخواهد داشت.

برای کاهش نابرابری اقتصادی، اولین و مهم‌ترین راه حل، سرمایه‌گذاری

در بخش آموزش اطفال از ابتدای تولد تا شمول آنها در کودکستان است. آموزش مناسب، توانایی اطفال را در جامعه بیشتر نموده و باعث موفقیت بیشتر شغلی و کسب درآمد بیشترشان در آینده می‌شود که این خود زمینه کاهش نابرابری‌های اقتصادی و در آمدی و شکاف اقتصادی در کشورها می‌گردد.

اینگونه سرمایه‌گذاری‌ها زمینه را برای توسعه اقتصادی فراهم نموده و انگیزه رشد را افزایش می‌دهد. مطالعات نشان می‌دهد که در برابر هر یک دالری که در بخش آموزش اطفال قبل از سن سه سالگی سرمایه‌گذاری شود، ۸ دالر مفاد اقتصادی برای آن کشور بهار می‌آورد.

در کشورهای در حال توسعه، نابرابری اقتصادی بیش از کشورهای صنعتی دیده می‌شود. مثلاً در هند، یک فیصد از ثروتمندان جامعه، ۵۳ فیصد از ثروت کشور را در دست دارند. کشورهای اوکراین، ناروی و سلوانیا برترین کشورهای دنیا بر مبنای نسبت پالما هستند و نسبت پالما در این کشورها نزدیک به ۱ است.

در این کشورها، تفاوت درآمد ثروتمندان جامعه با درآمد فقرا بسیار کم است و تمام مردم، تقریباً مساویانه به ثروت‌های ملی دسترسی دارند. در حالی که کشورهای افریقای مرکزی، و افریقای جنوبی، از نظر نسبت پالما در اخیر فهرست جهانی قرار دارند و تفاوت در آمدی فقرا و ثروتمندان در این کشورها بسیار زیاد است.

در کشورهای صنعتی، مسأله نابرابری به معنای نابرابری دستمزد و دریافت حاصل کار است که با تغییر قوانین کاری و تغییر نظام مالیاتی، این نابرابری برطرف می‌شود. ولی در کشورهای در حال توسعه، علاوه بر نابرابری دستمزدها، نابرابری در دسترسی از فرصت‌های اقتصادی هم دیده می‌شود. نکته قابل توجه این است که دسترسی یک فرد به امکانات و فرصت‌های اقتصادی و منابع کشور، به توانایی شخص یا سطح تحصیلات او بستگی



نداشته. بلکه کاملاً وابسته به خانواده و شهری است که در آن تولد شده است.

در کشوری مانند بنگلادش، تفاوت دسترسی به امکانات میان مردم شهر و دهات به آن اندازه زیاد است که باعث نارضایتی و افزایش سطح مهاجرت از دهات به شهرها شده است. از جانب دیگر، افرادی که در اطراف و دهات تولد شده اند، به دلیل عدم دسترسی به منابع اقتصادی و امکانات، فرصت پرورش استعدادهای خود را پیدا نکرده اند و همین مسأله باعث می‌گردد تا حتی بعد از مهاجرت به شهرها هم در طبقات پائین اقتصادی و دارنده‌گان مشاغل سطح پائین قرار بگیرند.

در دهه ۴۰ قرن بیست ۴۰ فیصد از نفوس دنیا حتی از امکانات اولیه زندگی برخوردار نبودند و به دلیل اختلافات طبقاتی یا جنسیتی و نژادی از رشد باز مانده بودند. در حالی که در سال‌های اخیر احتمال رشد برای تمام افراد موجود است، بخصوص اگر برای این رشد برنامه‌ریزی گردد و به فراگیری علم یا مهارت آموزی پرداخته شود.

بتاریخ ۲۲ جنوری ۲۰۱۹ چهل و نهمین اجلاس مجمع جهانی اقتصاد، در داؤوس سوئیس در حالی گشایش یافت که شکاف اقتصادی میان فقرا و ثروتمندان و نابرابری اقتصادی در جهان هیچگاه تا این اندازه عمیق و گسترده نبوده است.

در شرایط فعلی چالش‌ها و مخاطرات عمده، تداوم روند بهتر توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جهان را تهدید می‌کند. چالش‌های محیط زیست، خطرات ژئوپلیتیک، افزایش و قدرت گرفتن احزاب و جنبش‌های پوپولیستی، بخصوص در اروپا و امریکا و شکاف در روش جهانی شدن و افزایش سیاست‌های اقتصادی منزوی و تلاش جهت مقابله با برخورد چند جانبه‌گرایی بوسیله دولت آقای ترامپ از جمله این چالش‌ها و خطرات است.<sup>۱</sup>

در پیام سازمان بین‌المللی اوکسفام، به شرکت‌کننده‌گان اجلاس داؤوس

ذکر گردیده که نابرابری اقتصادی در جهان به مرحله خطرناکی رسیده است و فقدان عدالت اقتصادی می‌تواند منجر به بروز و گسترش جنبش‌های اجتماعی نیرومندی گردد که نظام سرمایه‌داری لیبرال را به مشکلات مواجه سازد.

در گزارش آکسفام آمده است که ثروت فقط ۲۶ میلیارد در جهان به اندازه نصف جمعیت کم درآمد و فقیر جهان است که بیش از ۸/۳ میلیارد نفر است. چنانچه در روزنامه لیبراسیون بیان گردیده است: «چه دنیای غمگین و اسفباری است. دنیای که در آن شکاف میان ثروتمندان که میلیاردها دالر دارایی دارند و بخش عظیمی از مردم جهان، از جمله قشر فقیر و کم درآمدی که برای زنده ماندن فقط چند دالر در روز بدست می‌آورد، هر ثانیه عمیق‌تر می‌شود. این شکاف اقتصادی، رشد صعودی دارد و ضریب رشدش آنقدر شدید و بی‌نهایت زیاد است که اندیشه انسانی از درک و فهم آن عاجز است

در اجلاس داووس ۲۰۱۹، تقریباً ۳ هزار نفر از شخصیت‌های برجسته جهان، جهت بحث و تبادل نظر در ارتباط موضوعات مختلف از جمله اقتصادی و سیاسی گردهم آمدند. درین اجلاس بیش از ۶۰ رئیس جمهور و رئیس دولت شرکت نمودند، اما آقای دونالد ترامپ، رئیس جمهور امریکا، امانوئل مکرون، رئیس جمهور فرانسه و ترزای، صدراعظم انگلستان در اجلاس امسال داووس غیابت داشتند. چون دولت ترامپ بنابر معضله مصارف و اعمار دیوار میان امریکا و مکزیکو تعطیل بود، خانم ترزای بنابر معضله موجود خروج انگلستان از اتحادیه اروپا و همچنان مکرون بخاطر وضع داخلی کشورش به ارتباط تظاهرات جلیقه زردها اشتراک نتوانستند.

شرکت کننده‌گان این اجلاس در مورد ایجاد یک چارچوب جهانی که پاسخگوی نیازهای عصر حاضر یا همان عصر انقلاب چهارم صنعتی باشد، با یکدیگر مشورت نمودند. همچنین در این اجلاس نظریات در مورد مسایل مهم روز از قبیل موج جدید فناوری‌های پیشرفته دیجیتال، خطرات

جدی تغییرات آب و هوا برای آینده بشر و شیوه‌های بهبود عملکرد و سرعت پیشرفت اقتصاد جهانی، مطرح شد.

سازمان آکسفام، قبل از آغاز اجلاس داؤوس گزارشی تکان دهنده از وضعیت نابرابری و فقدان عدالت اقتصادی در جهان منتشر کرد.

بنابر اظهارات آکسفام، شکاف اقتصادی میان ثروتمندان و فقرا در جهان بسیار بیشتر از تصویری که ما از آن داریم، است.

آکسفام خواستار "یک اقتصاد انسانی‌تر" شده است و به دولت‌ها فشار می‌آورد که در مورد دستمزدهای بالا و فرار مالیاتی مسئولین، سخت‌گیری بیشتری داشته باشند. این نهاد همچنین خواستار اعمال اندازه مالیات بیشتر برای ثروتمندان شده است.

مسئول منطوقی آکسفام در فرانسه می‌گوید که فرانسه در بخش رشد نابرابری اقتصادی بعد از امریکا قرار دارد. وی می‌گوید آغاز و تداوم جنبش جلیقه زردها در فرانسه با موضوع رشد نابرابری اقتصادی در این کشور ارتباط نزدیک دارد. در سال گذشته، فرانسه در زمینه افزایش میلیونرها بعد از امریکا مقام دوم را کسب کرده است. فعلاً در فرانسه، هشت میلیارد در به تنهایی بیش از ۳۰ فیصد کل ثروت فرانسه را در اختیار دارند.

امانوئل مکرون بطور آشکار، و در فرصت‌های مختلف در بیاناتش نابرابری اقتصادی در فرانسه را محکوم نموده است. او حتی تصمیم گرفته است که این موضوع، محور اصلی گفتگوهای اجلاس آینده کشورهای گروه هفت باشد که قرار است در فرانسه برگزار شود. اما با وجود این، رئیس جمهور فرانسه در عمل از یک سیاست مالیاتی در این کشور دفاع می‌کند که منافع ثروتمندان، خصوصاً یک فیصد جمعیت بسیار ثروتمند این کشور را تأمین می‌کند. مردم در برابر فقدان عدالت مالیاتی و اقتصادی بسیج شده اند. بی‌عدالتی در این زمینه‌ها، خشم مردم در فرانسه و دیگر کشورها را برانگیخته است. پیدایش و تداوم جنبش جلیقه زردها در فرانسه بیانگر همین امر است. آنان خواستار کاهش بی‌عدالتی و توزیع

عادلانۀ ثروت در جامعه هستند و برای رسیدن به این هدف خواهان تغییر در سیاست‌های دولت می‌باشند.

در واقع آنها می‌خواهند اشخاصی که بیشتر از منافع اقتصادی جامعه بهره می‌گیرند، مالیات بیشتر پردازند.

همچنین خواستار توسعه خدمات اجتماعی با کیفیت بیشتر بوده و از دولت می‌خواهند که توجه بیشتری به طبقات ضعیف در جامعه داشته باشد.

جنبشی که در فرانسه آغاز شده است این پیام مهم را به حکومت و شرکت‌های بزرگ می‌دهد که آنها در اسرع وقت در انتظار تغییرات بنیادی در مدل اقتصادی کشور شان هستند. آنها مدلی را درخواست می‌کنند که می‌کانونیم آن قادر به توزیع عادلانه ثروت در جامعه و ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی باشد. صدای اعتراضات جنبش‌های اجتماعی برای عدالت اقتصادی امسال بیش از سال‌های دیگر به گوش مسئولین و صاحبان شرکت‌های بزرگ چند ملیتی و ثروتمندان جهان رسیده است.

کلاؤس شواب، بنیانگذار و رئیس هیئت‌مدیره مجمع جهانی اقتصاد بیان می‌دارد که وضع موجود دوام نداشته و مالکین شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان جهان چاره‌ به جز برآوردن خواست‌های مردمی ندارد. «آنها واقعاً چاره‌ دیگری ندارند. در گذشته می‌توانستیم بگوئیم و یا استدلال کنیم که مکانیزم جهانی شدن اقتصاد و تجارت، بیشتر برنده دارد تا بازنده، اما این استدلال امروز دیگر قابل قبول نیست. نسل جدید دیگر زیاده‌روی‌ها، فساد اخلاقی، کار نیمه وقت (پارت‌تایم) و نابرابری و فقدان عدالت اقتصادی را تحمل نمی‌کنند.

شبکه‌های اجتماعی در زمینه شناخت این مشکلات و تعمیم آن نزد طبقات وسیع اجتماعی نقش بزرگی را ایفاء می‌کنند. آنها از این طریق، تبادل نظر می‌نمایند و خواسته‌های خود را اعلام می‌کنند. جوشش جمعی این خواست‌ها، یک فشار بزرگ ایجاد می‌کند و در هر حال بزرگ و بزرگتر

می‌شود و دیگر کسی نمی‌تواند آنرا نادیده گیرد. این فشارها در آینده در باره چالش‌های محیط زیست رشد بسیار زیادی خواهد داشت و در چنین شرایطی، سیاستمداران و شرکت‌ها ناگزیرند که در برابر خواست‌های عمومی کوتاه بیایند.

کلاوس شواب همچنین می‌گوید که نهادهای بین‌المللی گذشته باید تغییر کنند تا پاسخگوی نیازهای کنونی باشند: «توافق جهانی "بریتون وودز" و سپس کنفرانس "سان فرانسیسکو، معماری اقتصادی و تجاری جهان و نحوه ایجاد تعادل در آنرا هفتاد سال قبل ترسیم و مورد اجراء گذاشته اند. اما، با گذشت هفت دهه این توافقات، دیگر قادر و پاسخگوی چالش‌های جهان کنونی، از جمله، چهارمین انقلاب صنعتی نیستند. ما نیازمند اصلاحات بنیادی در نهادهای قدیمی برخاسته از توافق‌های جهانی گذشته هستیم. طور مثال، عملکرد سازمان تجارت جهانی باید مورد تجدید نظر و تغییرات بنیادی قرار بگیرد. میکانیسم جدید تجارت جهانی ضرورت این تغییرات را ایجاب می‌کند.

داووس می‌تواند "بریتون وودز" جدید باشد و نظم جدیدی را بر مناسبات اقتصادی و تجاری کهنه جهانی بنیان بگذارد.

در شرایط کنونی به جرأت می‌توان گفت که واژه "توسعه" از داخل خالی شده و مفهوم واقعی خود را از دست داده است. مفهوم "توسعه اقتصادی" با "رشد اقتصادی" تفاوت آشکار دارد. زمانی می‌توان از "توسعه اقتصادی" به معنای واقعی کلمه سخن گفت که تأثیرات آن زندگی اقتصادی را برای اکثریت مردم جهان بهبود بخشیده و نوعی تعادل و عدالت در توزیع ثروت در سطح جوامع و جهان ایجاد کرده باشد. جهانی شدن بی‌قاعده و بدون قانونمندی کنونی ما را به یاد قانون جنگل می‌اندازد که در آن قوی دست بالا دارد و ضعیف قربانی می‌شود. "توسعه اقتصادی" همچنین باید راه را برای توسعه اجتماعی و سیاسی جوامع هم هموار سازد.

نابرابری اقتصادی در جهان در شرایط فعلی طوری است که یک فیصد از

ثروتمندترین افراد در جهان ثروت دارند و آنها در حال ثروتمندتر شدن هستند و بیش از ۴۸ فیصد ثروت جهانی را در اختیار دارند. این نابرابری رو به رشد هشدار می‌دهد که منجر به بحران اقتصادی خواهد گردید.

به اساس ارقام گزارش سازمان "کردیت سویس" مجموع ثروت جهانی به ریکارد جدیدی معادل ۲۶۳ تریلیون دالر رسیده، که بیشتر از دو برابر، یعنی ۱۱۷ تریلیون دالر سال ۲۰۰۰ است.<sup>۲</sup>

درین گزارش بیان گردیده که انگلستان یگانه کشوری عضو جی ۷ است که نابرابری در آن در قرن ۲۱ در حال افزایش است.

ارقام این گزارش مورد استفاده فعالین ضد فقر در "اوکسفام" قرار گرفته بود که گزارش شان در آغاز سال جاری نشان می‌داد ۸۵ نفری که ثروتمندترین افراد در جهان هستند مجموع ثروت معادل ۱ تریلیون دالر در اختیار دارند، که معادل ثروت ۵/۳ میلیارد نفر از فقیرترین افراد جهان است.

مدیر بخش نابرابری اوکسفام گفت: ارقام ذکر شده بیانگر آن است که نابرابری شدید در حال رشد است، و بهبود اقتصادی بعد از بحران مالی به نفع ثروتمندان به انحراف کشیده شده است. در کشورهای توسعه نیافته، افزایش نابرابری به معنی تفاوت میان کودکان برای دستیابی به فرصت تحصیلی و میان بیماران برای دستیابی به تداوی نجات بخش است.

او افزود: در انگلستان، دولت‌ها پیاپی در رسیدگی به نابرابری رو به افزایش ناکام بوده اند. این گزارش نشان می‌دهد که افراد با کمترین توانایی، تاوان بحران مالی را پرداختند. در حالی که ثروت بیشتری به خزانه ثروتمندان سرازیر شده است.

افزایش ۱/۲۰ تریلیون دالر در ثروت جهانی طی سال گذشته، بیشترین ریکارد بعد از سال ۲۰۰۷ است. به اساس این گزارش، مجموع ثروت جهانی بعد از سال ۲۰۰۸ هر سال افزایش یافته و اکنون ۲۰ فیصد بیشتر از

بلندترین سطح خود در مقایسه با قبل از بحران است.

در چین فعلاً، بیش از هر کشور دیگری به غیر از امریکا و جاپان، تعداد افرادی که در ۱۰ فیصد بالای دارنده‌گان ثروت جهانی قرار دارند، موجود است و در جایگاه سوم قرار دارد.

در اثر نابرابری اقتصادی در جهان، پولدارها، پولدارتر شده که فعلاً یک فیصد از ثروتمندترین افراد در جهان در حال ثروتمندتر شدن هستند.

به اساس گزارش سازمان‌کردیت سویس، امریکا "سرزمین فرصت‌ها" خوانده شده که بیشترین سطح تولید ثروت در آنجا موجود است یعنی ۳۴/۷ فیصد.

سهم اروپا ۳۲/۴ فیصد و پس از آن هند و چین با ۲۳/۷ فیصد قرار داشته و ۱۸/۹ فیصد ثروت دنیا، در کشورهای آسیا و اقیانوسی است. دلیل اصلی ثروت ایجاد شده در امریکا و اروپا، رونق بازار بورس بوده است. تنها در سال گذشته ارزش بازار سهام ۲۲/۶ فیصد افزایش یافت.<sup>۳</sup>

گزارش‌کردیت سویس می‌گوید که ثروت جدیدی ایجاد شده در جهان عمدتاً از چین و کشورهای در حال توسعه است. به جز از چین، روسیه، برازیل، هند، اندونزی، افریقای جنوبی و ترکیه از کشورهای عمده جدید در این عرصه هستند.

طبق پیش‌بینی‌ها، تعداد میلیونرهای دنیا در سال ۲۰۱۹ از ۳۵ میلیون به ۵۳ میلیون نفر خواهد رسید.

هالند، ۴ فبروری ۲۰۱۹

## پایان جلد اول

- 
- ۱ خبرگزاری اناتولی، اجلاس مجمع جهانی اقتصاد با حضور رهبران اقتصادی و سیاسی از سراسر دنیا، از جمله ترکیه در داووس سوئیس آغاز شد، ۲۱ جنوری ۲۰۱۹
  - ۲ پی پی سی فارسی، بیشتر ثروت جهان در اختیار چه کسانی است؟، ۲۲ اکتوبر ۲۰۱۹
  - ۳ پی پی سی فارسی، بیشتر ثروت جهان در اختیار چه کسانی است؟، ۲۲ اکتوبر ۲۰۱۹



